

جنبش آزادیستان

شیخ محمد خیابانی

عبدالحسین نایبی لذر



جنپش آزادیستان

شیخ محمد خبیثی

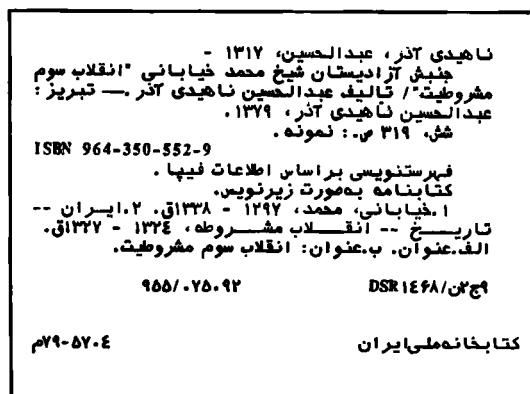
« انقلاب سوم مشروطیت »

تألیف :

عبدالحسین ناهیدی آذر

نشر

تابستان ۱۳۷۹



جنبش آزادیستان شیخ محمد خیابانی
مؤلف: عبدالحسین ناهیدی آذر

لیتوگرافی: ترسیم

چاپ جمالی، ۱۳۷۹، اول
۲۰۰۰ جلد، وزیری، ۳۲۸ صفحه

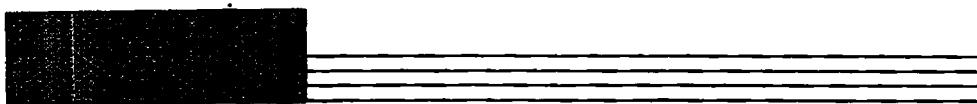
قیمت: ۱۸۰۰ تومان

مرکز پخش: تبریز، طلاقانی، بازار مروارید، پلاک ۲۴ نشر اختر
تلفن: ۵۵۲۰۱۷۶

ISBN 964-350-552-9 ۹۶۴-۳۵۰-۵۵۲-۹

تقدیم به روان پاک :

پدر زحمتکشم حاج حسن ناهید یوسف آباد
مادر فدا کارم صفری عارفی امناب



فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۱
دوران پر رنج کودکی	۷
از برکه به دریا	۱۷
بازگشت به تبریز	۲۵
اعلان مشروطیت	۳۷
تشکیل انجمن ملی و اقدامات آن	۴۵
انجمن تبریز محمد علیشاه را از سلطنت خلع می‌کند	۵۹
انجمن تبریز رهبری جنبش را در سراسر ایران به دست می‌گیرد	۶۵
حامسه‌ی یازده ماه مقاومت	۹۱
خیابانی در سنگر مجلس دوم	۱۰۵
مراام و تاریخچه‌ی فرقه‌ی دموکرات ایران	۱۱۹
شرایط قبول اعضا	۱۳۱
مناسبات مرکز با حوزه‌ها	۱۳۱

۱۳۲	مواد الحقیقیه
۱۳۲	دیباچه پروگرام
۱۳۳	اول، پروگرام در تربیت انسانی
۱۳۵	دوم، حقوق مدنیه
۱۳۵	سوم، قانون انتخابات
۱۳۵	چهارم، قضاویت
۱۳۵	پنجم، مذهب و معارف
۱۳۵	ششم، دفاع ملی
۱۳۵	هفتم، اصول اقتصادی
۱۳۹	سقوط تزاریسم، واز سرگیری فعالیت خیابانی در آذربایجان
۱۴۳	خط مشی آینده کمیته ایالتی
۱۴۴	۱- در وضع کنونی آذربایجان و خط حركت فرقه نسبت به آن
۱۴۴	۲- در انتخابات مجلس شورای ملی
۱۴۴	۳- در لزوم انجمن‌های ایالتی و ولایتی
۱۴۴	۴- در مناسبات فرقه با انقلاب روس
۱۴۵	۵- در رابطه‌ی فرقه با فرق و دسته‌های ایران
۱۴۵	۶- در رابطه‌ی کمیته‌ی ایالتی با تشکیلات دیگر نقاط ایران
۱۴۵	۷- در لزوم دیسیپلین
۱۴۵	۸- در وسائل پژوهشگان
۱۴۵	۹- وسائل تهیه‌ی مالیه
۱۴۹	آتش‌سوزی دهشتناک ارومیه
۱۵۹	شیوع تروریسم و قحطی در تبریز
۱۶۵	واقعه‌ی بندر شرفخانه
۱۷۵	قیام علیه وزارت وثوق‌الدوله و صدارت عین‌الدوله
۱۸۵	قرارداد ۱۹۱۹ «معامله‌ی فروش ایران به انگلستان»
۱۹۳	رستاخیزی در بهار قیام علیه قرارداد ۱۹۱۹
۲۱۳	کارنامه‌ی جنبش
۲۴۹	فتنه‌انگیزی‌های امپریالیزم جهانی و ارتجاع داخلی
۲۶۰	شکست نهضت
۲۸۱	برگ ققنوس
۲۹۱	عمل شکست

پیشگفتار

سکوت سنگین دوستان ، نیش قلم دشمنان !

تقریباً ۷۹ سال از ظهور و سقوط نهضت مردمی آزادیستان می‌گذرد. آنچه از اندیشه و مرام خیابانی باقی مانده است، ۲۰۲ شماره روزنامه تجدّد و خاطرات ناقصی چند، از دوستان و همسنگران وی می‌باشد. میرزا کوچک خان حداقل این شانس را داشته است که بعد از شهادتش یکی از همزمان صاحب قلم وی - ابراهیم فخرایی - که از مرگ جان سالم به در برده بود، دامن همت بر کمر زند و شرح کاملی از جنبش خلد استعماری و خد استبدادی جنگل را در کتابی تحت عنوان سردار جنگل به رشته تحریر درآورد و مطالبی دست اول و مبسوط از قیام کوچک خان جنگلی به یادگار گذارد و این در زمانی بود که «نهضت جنگل» در بعضی از کتب تاریخی معاصر به شدت تقبیح می‌گردید و دوستان مرحوم میرزا کوچک خان و دکتر حشمت جز این کاری نداشتند که سالی دو مرتبه در سلیمان داراب و چله خانه جمع شوند و به روان پاک این دو را مرد درود بفرستند و سپس قهقهه بخورند و بی کار خود بروند!»^(۱)

ولی با این که چند نفری از کادر رهبری جنبش آزادیستان و از نزدیکان بسیار نزدیک خیابانی سال‌ها پس از شهادت وی زندگی کردند و کتاب و مقاله نوشتند، هیچ یک از آنها به کاری که ابراهیم فخرایی در مورد جنبش جنگل انجام داد، دست تزدند و بدین ترتیب دست دشمنان داخلی و خارجی نهضت آزادیستان را در وارونه نشان دادن حقایق آزاد گذاشتند. به همین جهت سهپاشی‌هایی که از چپ و راست علیه جنبش

آزادیستان و قائد آن به عمل آمده است در مقایسه با نهضت جنگل بسیار وسیع و گسترده می‌باشد.
ابراهیم شبستری یکی از اعضای حزب عدالت (سلف حزب کمونیست ایران)، خیابانی را «دیکتاتور،
حتی ضد انقلاب می‌نامد»^(۱)

ق. ایلی ینسکی، G. ILIYENSKI تاریخنگار اتحاد جماهیر شوروی سابق «جنبش آزادیستان را
یک جریان ضد مردمی معرفی می‌کند» او همچنین می‌نویسد: «خیابانیسم حرکتی بود که از به وجود آمدن
انقلاب بورژوا دموکراتیک، تحت رهبری پرولتاپیا جلوگیری کرد و مسیر آن را به انحراف کشید.»^(۲)
«حزب کمونیست ایران هم در کنگره کمینترن انقلابیون چپ قدیمی، نهضت آزادیستان را مورد انتقاد
شدید قرار داد و رهبر آن را به تهمت‌های ناروا متهم ساخت.»^(۳) س. ن. رostovskی
S.N.ROSTOVSKY نیز در کتاب خود زیر عنوان جنبش کمالیست‌ها در ترکیه و انقلاب سال‌ها
۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ ایران که در سال ۱۹۴۰ به چاپ رسیده، «خیابانی را یک فرد ایده‌آلیست و ضد
کمونیست نامیده است».«^(۴)

سرانجام در سال ۱۹۴۱ ل. پیسیکوف PEISIKOV در مقاله‌ای که درباره جنبش آزادیستان
نوشت، نظر روسوتسکی را تائید و تکرار کرده است.^(۵)

م. س. ایوانف M.S.IVANOV نیز در اوایل معتقد بود که خیابانی «برای توده‌های عظیم مردم
و اهمیت قاطع آنها در مبارزه، ارزش قابل نبود.»^(۶) همچنین به نظر وی خیابانی «بین روسیه شوروی و
روسیه تزاری فرقی نمی‌گذاشت. لیکن ایوانف بعدها نظر خود را در این باره تغییر داد.»^(۷)
ایران‌شناسان مغرب زمین نیز از جمله مورخ لهستانی - استاد دانشگاه هامیلتون آمریکا - به نام جرج
لنزوتسکی در کتاب خود رقابت روسیه و غرب در ایران، بخشی را به جنبش خیابانی اختصاص داده و در
آن جنبش آزادیستان را به تجزیه‌طلبی متهم کرده و خیابانی را بلشویک خوانده است.^(۸)

تاریخنگار ایرانی‌الاصل آمریکایی هم به نام ن. س. فاطمی در کتاب خود تاریخ دیپلماتیک ایران در
سال ۱۹۲۳-۱۹۱۷ نظر مفرضانه لنزوتسکی را تائید کرده است.^(۹)

از سال ۱۹۴۵ میلادی به بعد تاریخنگاران اتحاد جماهیر شوروی سابق، به ویژه محققان و
ایران‌شناسان جمهوری آذربایجان، با دید اصولی و منصفانه، نهضت آزادیستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار
داده‌اند. از آن جمله می‌توان، غلام محمدی، اسماعیل شمس، عباس پناهی ماکوئی و محقق گرانقدر
بانو شوکت تقی‌آوا را نام برد.

نوشتۀ پرمحتوای غلام محمدی زیر عنوان خیابانی در سال ۱۹۴۷ میلادی در باکو چاپ شده است.
جزوه کوچک اسماعیل شمس به نام آذربایجان و آذربایجانی دموکراتیک قوه‌لری (آذربایجان و
نیروهای دموکراتیک آن) در سال ۱۳۴۰ شمسی از چاپ درآمده است. این نوشته در حقیقت ترجمه و
تلخیص برخی از سخنرانی‌های خیابانی است. مقدمه این جزو را غفار کندلی به رشته تحریر درآورده و در
آن توضیح مختصری از شرح حال خیابانی و نهضت وی را ارائه داده است.

نوشتۀ عباس پناهی یک رمان تاریخی است که با نام خیابانی در سال ۱۹۷۹ میلادی زیر چاپ رفته

است. سرانجام اثر ارزشمند استاد شوکت تقی او با نام ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی (عصیان تبریز در سال ۱۹۲۰) اخیراً (در سال ۱۹۹۰ میلادی) انتشار یافته است.

در تدوین این اثر از این نوشته‌ها، به ویژه از کتاب بانو شوکت تقی او استفاده کرده‌ام. ولی این سخن بدان معنا نیست که راقم این سطور با محتواهای آنها صد موافق باشد و یا آنها را خالی از لغزش و خطاب داند. این نوشته‌ها همگی دارای یک وجه مشترک می‌باشند و آن عبارت از این است که در آنها جنبش خیابانی به عنوان یک نهضت دموکراتیک و ملی و ضد استعماری مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است و از تهمت‌های مورخان مغرب زمین و یکسونگری‌های تاریخ‌نگاران قدیمی اتحاد جماهیر شوروی سابق در آنها اثری نیست.

به هر حال عامل اصلی این همه ضد و نقیض گویی‌های چپ و راست و خودی و بیگانه در مورد نهضت آزادیستان و مسبب عدمه تهمت‌ها و وارونه جلوه دادن‌ها، آن عده از همسنگران خیابانی است که بعد از شکست جنبش زنده ماندند و به خاطر ترس بیش از حد از کینه و نفرتی که شاهان پهلوی از آزادی و آذربایجانی داشتند^(۱۱)، مهر سکوت بر لب زدند.

جزوه ۶۴ صفحه‌ای که در برلین تحت عنوان **فعالیت و اقدامات شیخ محمد خیابانی**، به قلم چند نفر از دوستان و آشنایان او (در اصل به قلم محمدعلی بادامچی و حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، با مقدمه رضازاده شفق) ۵ سال بعد از به خون نشستن نهضت آزادیستان (ش = ۱۳۰۴ م.) نوشته شده است، علل خیش خیابانی و شخصیت فردی و اجتماعی او را تا حدودی معزوفی می‌کند و برای نخستین بار حقانیت نهضت آزادیستان را فریاد می‌زند. ولی مطالب بسیار اندک و ناقص ارائه شده در این کتاب، در خور نام «فعالیت و اقدامات شیخ محمد خیابانی» آن هم به قلم چند نفر از باران و آشنایان او، نمی‌باشد. از محمدعلی بادامچی که از اوان نوجوانی تا آخرین روزهای نهضت آزادیستان، همراه، همگام، همسنگر، همرأی خیابانی بوده انتظار خیلی بیش از این بود.

قصور و کوتاهی را در این مورد، تنها بادامچی مرتکب نشده است. اسماعیل امیرخیزی نیز که یکی از اعضای برجسته کادر رهبری جنبش و از یاران بسیار نزدیک خیابانی بود، با سکوت سنگین خود روان قائد نهضت را از خود رنجه کرده است.

وی پس از شکست نهضت، عمر طولانی کرد و به مقام‌های مانند ریاست فرهنگ آذربایجان، رئیس دبیرستان دارالفنون تهران، بازرسی عالی وزارت فرهنگ نایل آمد. سپس به تصحیح و تحسیش بستان سعدی و دیوان عنصری پرداخت!^(۱۲) سرانجام در سال ۱۳۳۹ خورشیدی کتاب بالارزش قیام آذربایجان و ستارخان را تألیف نمود. لکن در مورد قیام آزادیستان و شیخ محمد خیابانی سکوت اختیار کرد و اسرار زیادی از این نهضت و قائد آن را با خود به گور برد.

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد - یکی دیگر از همسنگران خیابانی و از سر دستگان گارد ملی دموکرات‌های تبریز - که بعدها کتاب قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران را تألیف کرد، به دعوت رضاشاه از برلین به تهران آمد. در کاخ سعدآباد به حضور وی بار یافت!^(۱۳) و همراه برادرش حسین -

کاریکاتوریست چیره دست روزنامه مترّقی و مردمی حشرات الارض چاپ سال ۱۳۲۶ ه. ق تبریز که راپورتچی‌های محمد علیشاه در به در به دنبالش می‌گشتند - مهندسی و معماری^(۱۴) و تزئینات چندین کاخ سلطنتی را بر عهده گرفتند و ... در نتیجه دانسته‌های دست اول و روشنگرانه بسیاری را از نهضت آزادیستان ناگفته باقی گذاشتند.

ابوالقاسم فیوضات نیز که یکی از اعضای کادر رهبری و «مشیر و مشاور خیابانی»^(۱۵) بود و در ضمن ریاست معارف نهضت آزادیستان و مدتی هم سرديبری روزنامه تجدد را بر عهده داشت، در توطئه سکوت علیه خیابانی و جنبش وی شریک و سهیم است.

فیوضات «در دوره چهارم مجلس به نمایندگی مردم تبریز انتخاب گشت. بعدها به سمت مدیریت کل فرهنگ آذربایجان، فارس، خراسان و ریاست کل اوقاف و ... برگزیده شد»^(۱۶) و در باره فعالیت‌های خود و یاران به خون ختنه‌اش لب فرو بست. کسری نیز شاهد و ناظر زندگی پرماجرای خیابانی بود و خود قبل از اینکه از اعضای فرقه دموکرات به حساب می‌آمد، ولی بعد از حزب خیابانی جدا می‌شود و در صف مخالفان شیخ قرار می‌گیرد و برخلاف تعهد تاریخ‌نگاری‌اش، در کتاب تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان و تاریخ زندگانی من در باره نهضت آزادیستان و رهبر آن با لحن کوبنده و خصمانه به قضاؤت می‌پردازد و در این مورد معلومات ناقص و گاهی تحریف شده و متناقضی ارائه می‌دهد. سکوت شادروان یحیی ارین پور همشهری فاضل و دست به قلم خیابانی نیز در باره جنبش آزادیستان تأسف‌انگیز است. وی شاهد صادقی بر جنبش خیابانی از نزدیک بود.

در کتاب خاطرات و خطوطات، مخبرالسلطنه نیز به خیابانی و نهضت آزادیستان اشاره‌ای اندک و خصمانه دارد. وی رندانه چنان وانمود می‌کند که نهضت خیابانی یک حرکت ضد ایرانی و فاقد پایگاه مردمی بوده که مانند قارچ یک شبه ظاهر شده و با وزش کوچکترین باد مخالفی از بین رفته است.

نوشته‌های مغرضانه و به دور از حقیقت او دستمایه عده‌ای از موزخان خارجی و ایرانی نیز قرار گرفته است و آنها به تبع از او دانسته و ندانسته افتراءهای مخبرالسلطنه را تکرار کرده‌اند.

در چنین زمانی که مخبرالسلطنه‌ها، مشیرالدوله‌ها، عبدالله خان مستوفی^(۱۷) و ... پیش روی همسنگران زنده‌ی خیابانی، نهضت آزادیستان و مردم دلاور آذربایجان را به انواع تهمت‌های ناروا متهم می‌کردند و کسی را یارای جواب گفتن نبود، حسین مکی در کتاب خود تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۱، چاپ ۱۳۲۳ شمسی چند صفحه‌ای را به نهضت خیابانی اختصاص می‌دهد و از آن به عنوان «یکی از حوادث مهم تاریخ ایران» نام می‌برد که برای «اجرای مبانی مشروطیت» و «عظمت ایران» پاگرفته بود. لکن نوشته مکی اطلاعاتی که در باره نهضت آزادیستان در اختیار ما می‌گذارد، بیش از معلوماتی نیست که در جزو «فعالیت و اقدامات شیخ محمد خیابانی» تأثیف محمدعلی بادامچی و رضازاده‌ی شفق و حسین کاظم‌زاده ایرانشهر آمده است.

ارزشمندترین کتابی که تا حال در باره جنبش خیابانی نوشته شده، از آن شادروان سیدعلی آذری است. وی تلاش تحسین برانگیزی را در تأثیف کتاب خویش قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز به خرج داده

است. ارزش این اثر بیشتر از این بایت است که وی در عصر اختناق و سانسور محمدرضا شاهی (ش) که خیابانی در کتب تاریخی، آشوبگر، متاجسر و تجزیه طلب معرفی می شد، از فاش کردن حقایق و دریدن پرده های ابهام نهراستید. جالب اینجاست در زمانی که علی آذری برای تدوین کتاب قیام شیخ محمد خیابانی در پی استناد و مدارک می گشت، شاهدان زنده و گردانندگان نهضت آزادیستان خود را به تصحیح دیوان عنصری و بوستان سعدی و ریاست فلان اداره دلخوش کرده بودند و یا نقشة کاخ های سلطنتی را طراحی و اجرا می کردند!

متأسفانه، اقدام جسوارانه علی آذری نیز نتوانست سکوت سنگین تر از زمستان در قطب^(۱۸) (یاران زنده خیابانی را بشکند و آنان را به سخن و ادارد! آیا این عمل آنها جانکاهتر و سوزنده تر از گلوله اسماعیل قزاق (قاتل خیابانی) نبود؟

در کتاب علی آذری تلخیص مجدد سخنرانی های خیابانی و خاطراتی چند از یاران و آشنايان قائد نهضت آزادیستان گرد آمده است. با همه این احوال، کتاب «قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز» تقایص فراوان دارد. از جمله از دوران کودکی و نوجوانی خیابانی و فعالیت های سیاسی وی قبل از جنبش آزادیستان اطلاعاتی به دست نمی دهد. از علل اجتماعی و اقتصادی جنبش سخنی به میان نمی آورد. نقاط ضعف نهضت و علل و عوامل شکست آن را توضیح نمی دهد.

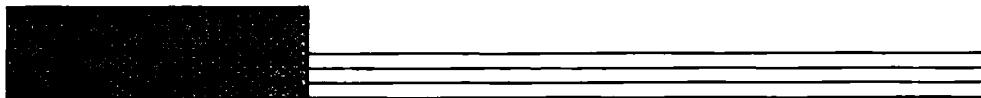
در پایان به منظور ادای دین به همه شهیدان خونین کفن نهضت آزادیستان دست نیاز به سوی خوانندگان آگاه، به ویژه بازماندگان رهبران نهضت و قائد آن - شیخ محمد خیابانی - دراز می کنم و تقاضا می نمایم هر گونه خاطره و یا مطلبی در این مورد داشته باشند، برای ثبت در سینه تاریخ در دسترس نگارنده قرار دهند. در ضمن از انتقاد و راهنمایی مضایقه نفرمایند.

ع. ن

تبریز، تابستان ۱۳۷۸

پی‌نویس‌ها

- ۱ - سردار جنگل، میرزا کوچک خان، ابراهیم فخرایی، ص ۵.
- ۲ - ۱۹۲۰- نجی ایل تبریز عصیانی؛ شوکت تقی او، باکو، به زبان آذربایجانی، ص ۴.
- ۳ - همان منبع، ص ۵.
- ۴ - « » ص ۶.
- ۵ - « » ص ۶.
- ۶ - « » ص ۶.
- ۷ - تاریخ نوین ایران، ایوانف، ترجمه و انتشار: حزب توده ایران، ص ۳۸.
- ۸ - ۱۹۲۰- نجی ایل تبریز ...، پیشین، ص ۶.
- ۹ - رقابت روسیه و غرب در ایران، تأثیف: جرج لنزووسکی، ترجمه: اسماعیل رایین، ص ۱۰۱.
- ۱۰ - ۱۹۲۰- نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۱.
- ۱۱ - در مورد دشمنی دیرینه رضاشاه با آذربایجانیان کافی است یادآور شویم که وی هنگام محاصره یازده ماهه تبریز، یکی از سرکردهان سپاه جرای بود که به سر فرماندهی عین‌الدوله با آزادیخواهان مشروطه طلب تبریز از جمله با ستارخان و شیخ محمد خیابانی پنجه در پنجه افکنده بود و سرانجام از آنها شکست خورده به تهران برگشته بود.
- ۱۲ - در این باره بنگرید به: مقدمه کتاب قیام آذربایجان و ستارخان، به قلم: عبدالعلی کارنگ.
- ۱۳ و ۱۴ - بنگرید به: قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، ص ۴۲۰.
- ۱۵ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، مهدی مجتبه‌دی، ص ۷۹.
- ۱۶ - بنگرید به: مشاهیر آذربایجان، صمد سرداری‌نیا، ص ۳۶۲.
- ۱۷ - بنگرید به: تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، جلد ۳، مستوفی در این کتاب، صفحه ۱۷۵، درباره نهضت خیابانی چنین قضاوت می‌کند: «... هر قدر این والی وجیه و طرف اعتماد عموم!! (یعنی مخبرالسلطنه) با آقایان (یعنی رهبران نهضت) از در مسالت درآمد!!، آنها بی‌مزگی رازیادتر کرده و ... به رعونت ترکی خود افزودند» کیم توڑی و غرض ورزی مستوفی با نهضت آزادیستان به حدی زیاد است که وی حتی عفت کلام رانیز از یاد می‌برد. «از کوزه همان برون تراودکه در اوست.»
- ۱۸ - از کتاب شعر «انارستان» مفتون ایینی به عاریت گرفته شده است.



دوران پر فوج کودکی

چک بیچ آتشین دا مسحقر ازی سلیر گونلر جه

بیر چلیک پارچاسی بیر تیغ مهیب اول عالم ایچون^(۱)

توفيق فكرت، شاعر ترك (عثماني)

در دامنه کوه میشو Misho به فاصله چند کیلومتری از دریاچه نیلگون ارومیه قصبه باصفا و خوش آب و هوایی وجود دارد که به خامنه معروف است. خامنه ده کیلومتر از شبستر - مرکز بخش ارونق - و ۷۰ کیلومتر از تبریز فاصله دارد. رود گونش Gunesh که از کوه باسخاوت میشو سرچشم میگیرد، بخش باختری آنجا را آبیاری میکند و سپس به دریاچه ارومیه می‌ریزد.

خامنه را باغ و بستان‌های سیز و خرم از چهار سو احاطه کرده و آنجا را نمونه‌ای از بهشت برین ساخته است. گل‌های رنگارنگ باع‌های خامنه رشک نگارستان چین، لاله‌های دمیده در دشت‌هایش گویی اخگران آتشکده آذرگشسب و بروزین است.

در اوآخر قرن سیزده هجری قمری بر چنین فضای پر صفائی خاک غم بیخته بودند. از در و دیوار خامنه غم و غصه می‌بارید. مردم روستا مانند همه روستاییان ایرانی در آتش بیداد فنودالی می‌سوختند. قحطی و خشکسالی، ملخ‌زدگی و بیماری‌های مسری نیز فلاکت و تیره روزی مردم را دوچندان کرده بود.

مردان به ویژه جوانان و نوجوانان پسر، برای فرار از ستم نصرالله خان - خان خامنه - همچنین جهت به دست آوردن لقمه‌ای نان برای خود و خانواده‌شان به روسيه و عثمانی مهاجرت می‌کردند. مهاجران^(۳) خامنه به حدی بوده که اگر سکوت روستارا همه‌مه و سر و صدای رمه‌های گوسفنده خیل گواه و اسبابی که صبح‌ها به چرا می‌رفتند و عصرها از صحرابه آغل بر می‌گشتند، نمی‌شکست، آنچه را به راستی می‌شد وادی خاموشان نامید. به همین جهت است که به قول حاج زین العابدین مراهه‌ای در روستاهای ایران آن زمان به ویژه «در قصبه‌ها و دهات حوالی دور و نزدیک سرحدات در سنگ قبور قبرستان‌ها کمتر نام مرد دیده می‌شود. همه نام زنان است، گویی سرزمین زنان است.»^(۴)

باز به همین علت است که آفاخان کرمانی می‌نویسد: موج مهاجرت‌های اجباری به کشورهای هم‌جوار به حدی بود که گویی «اهمی آذربایجان همه در قفقاز و استانبول و آناتولی بسر می‌بردند.»^(۵)

معجز شبستری یکی از شعرای بزرگ آذربایجان که خود سال‌های زیادی در دیار غربت - استانبول - ماندگار شده و مزه‌ی تلغی در بدروی را با رگ و پوستش احساس کرده است، از زبان حال خود و دیگر دهقانان گرسنه و پیشه‌وران و رشکسته و بی‌چیزی که برای رهایی از ستم اجتماعی و نجات از مرگ و گرسنگی، ترک یار و دیار می‌کردند و به کشورهای همسایه روی می‌آوردند، چنین می‌سراید:

بوبور گئروم گذرانی هانی بو ویرانین؟ وطن ده خوش گنچه گر روزگاری انسانین نه برک جانی وارالها بو اهل ایرانین؟! گرک یازیق آنا وجهین و تره مفاصلانین عجب نظام قویوب حکمداری تهرانین!»	«وطن دن ال چکیب ای یار گتتمه بیم نیله بیم پهین بیل کسی قدم باسماز توزگه سوریاقده سویوقدا فربته گتتمک چتین دیر ٹولمکدن باشی بلالی اوغول باد کویده چالاپیشیر گورآل رسم دیر اگر، پس گئورمه آل نه دیر؟
--	--

بايراعلى عباسزاده متخلص به حمال یکی ديگر از روستایيان تبره روزی بود که در اثر ستم فتوvali از زادگاهش سراب، به شهر باکو فرار کرده بود و در آنجا با حمالی روزگار می‌گذرانید و در ضمن شعر نيز می‌سرود.

وی از دست خان و خانزاده‌ها چنین فغان بر می‌دارد و هم زنجیران خود را عليه آنان به عصیان و طغیان فرامی‌خواند:

توکوب ایرانین او خانزاده‌لری کول باشیما اون ایکی پوت تایین آلتین دا قالان خسته کیشی	«منتظر دود گئزوم ایران دا قالان یولداشیما بیر دی ین یو خدی منه ای قوچا پابسته کیشی
--	---

نه اولار ایله مجموم خان ایله بیگ اوسته کیشی حسرتم پیر شچه مدت دی باجی قارداشیما
توکوب ایرانین او خانزاده‌لری کول باشیما

حمل سپس آرزوهای قلبی خود را چنین بیان می‌کند:

چاتار امدادیمه آخر فقرا دادرسی کسیلر اوندا بگین، ملکدارین سون نفسی
واردور حریته حمال باشی نین چوخ هوسی نوزوم نولسم ده یازین بو سوزومی باش داشیما
توکوب ایرانین او خانزاده‌لری کول باشیما.^(۵)

اشعار بایرامعلی، در ددل همه‌ی ایرانیان در دمندی است که در دیار بیگانه زندگی نکبت‌باری داشتند. وی اشعار خود را مانند پنکی بر فرق ستمدیدگانی که هنوز از خواب غفلت بیدار نشده بودند، می‌کوبد و به آنها نهیب می‌زنند که چشم از خواب قرون باز کنید و دوست و دشمن خود را بشناسید. ایران کشوری ثروتمند است. در این سرزمین همه‌ی آنچه که برای یک زندگی مرفه و سعادتمند لازم است وجود دارد. پس به چه علت ایرانی باید در دیار غربت به خفت و خواری زندگی کند؟ چرا باید اجازه دهیم فتووال‌ها از دسترنج ما سفره رنگینی برای خود ترتیب دهند ولی فرزندان ما به دور از نوازش پدر، گرسنه سر به بالین بگذارند:

لاحقی واردور دئمه‌گه هر سوزی ایرانلی لارین وار چینی، وار اوراغی، دریازی ایرانلی لارین
هر شیشی: معدنی وار، وار دوزی ایرانلی لارین دگیل هنچ بیر شیشه محتاج نوزی ایرانلی لارین
نه سببدندور آچیلماز گئزی ایرانلی لارین؟

نه قدر بس یاتا جاخ سان! اثوبنی حق بیغ سین بیری وار کیم نه ایدرسه سنه جانین چیخ‌حسین
سن قازان مالینی بگزاده‌لر آلسین تیخ سین ایشله‌مکدن ازیلوب اومبوزی ایرانلی لارین
نه سببدندور آچیلماز گئزی ایرانلی لارین.⁽⁶⁾

عبدالرحیم ابن شیخ ابو طالب نجار تبریزی معروف به طالبوف، تصویر جالبی از میهن ما در آن روزگار ارائه می‌دهد: ایران «یعنی ویران سرایی که در هم ریخته و آشفته که مردمی تیره‌روز از دهقان، کاسب و تاجر در آن زندگی می‌کنند و تمام آنها از جور حکام و مأموران حکومتی در فغانند. شهرها چون قبرستان و زباله‌دان و خلق در زیر فشار حکومت استبدادی کمترین تأمینی ندارند. از یک سو اجنبیان دایره را برابر دولت و ملت تنگ کرده‌اند و از سوی دیگر گروه گروه مردم از جور استبداد به سرزمین اجنبی پناه می‌برند. در این ویران سرای هیچ نشانی از مظاهر تمدن، از بهداشت، از فرهنگ، راه و اقتصاد نو وجود ندارد. در یک جمله: ملت جاهم و دایره‌ی حشر برابر، رؤسا خائن و

خودستا، دیانت معدوم و صداقت موهم.



شاعر مبارز بایرامعلی عباسزاده متخلف به «حتمال»

گر دهم شرح من از جور و فساد وطنم
به خدایی که برافراشته این سقف بلند

هیچ کس از دست حکومت استبدادی و مأموران دیوانی امان ندارد. به نظر می‌رسد فرار تنها راه
نجات است.^(۷)

«ایرانی فلکزده می‌داند که سگ نیز از جای مؤلف خود نمی‌رود. اما می‌گوید چه کنم؟ آخر
پیشکار آذربایجان، والی کردستان، آدم لخت‌کنان تهران، ما را مجبور به ترک وطن می‌نمایند. این
تغییر حکام که هر شش ماه یکی عزل و دیگری نصب می‌شود، نه در ایلخی ما، کره، نه در کیسه‌ی ما
دینار، نه برای جهیز دختران ما قالیچه و سجاده گذاشت. هیچ کس از حالت خود مطمئن و آسوده
نیست. بازار نقام رواج است. هر چه می‌گوید و می‌نویسد چون بیانه‌ی مداخل است، مسموع است،
این زندگی ما، کرایه‌ی مردن نمی‌شود.»^(۸)

عبدالحمید نیز مانند دهها جوان خانمه‌ای برای یافتن لقمه نانی به رویه رفته بود و در شهر
پتروفسکی (ماخاج فالا) امروزی به کار تجارت اشتغال داشت. وی هنگامی که برای سرکشی به
مادر پیش - فاطی نه به خانمه بر می‌گردد با دختری به نام زهرا که تنها دختر یک خانواده بود،
ازدواج می‌کند. هنوز بیش از سه ماه ازدواج آن دو نگذشته بود که عبدالحمید، نو عروس جوان را با
مادر پیش به امان خدا می‌سپارد و به پتروفسکی بر می‌گردد. محمد در غیاب پدر به سال ۱۲۹۷ ه. ق.
برابر ۱۲۵۸ شمسی و ۱۸۸۰ میلادی پا به دنیا می‌گذارد. یکی از برادران زهرا به نام علی در کارکشت
و زرع و دامداری خانواده‌ی عبدالحمید را یاری می‌داده است.

علی آقا تولد خواهرزاده‌اش محمد را به وسیله‌ی تلگرافخانه‌ی هند - اروپا که در تبریز قرار
داشت، به اطلاع عبدالحمید می‌رساند. لکن عبدالحمید برای او لین بار زمانی روی پرسش را می‌بیند
که وی قدم به سه سالگی گذاشته بود.

محمد از اوان کودکی با انواع ستم اجتماعی عصر خانخانی آشنا می‌شود و به چشم خود می‌بیند،
روزی اندکی را که مردم تنگدست با هزار زحمت و مشقت به دست می‌آورند، خان به عنایین
گوناگون از دستشان می‌گیرد. اگر خان خانه می‌سازد دهقان به بیگاری گرفته می‌شود. اگر بخاری و
تئور خان به هیزم نیازمند است باید به وسیله‌ی روستایی تأمین شود. اگر خان قصد سفر داشته باشد،
مخارج سفرش را دهقانان باید پردازند. حتی اگر اسب و استری برای سوار شدن وی پیدا نشود،
روستاییان باید خان را بر گرده خود سوار کرده، به مقصد برسانند.^(۹)

گوشت و روغن آشپزخانه‌ی خان را نیز روستایی باید تأمین کند. علاوه بر اینها، روستاییان از
محصولات کشاورزی بهره‌ی مالکانه می‌دانند. ضمناً اگر دختر و پسری با هم ازدواج می‌کردن، پدر
عروس و داماد به حضور خان می‌رسیدند و هدایایی از قبیل برنج و قند و گوسفند و یا مرغ و خروس
پیشکش می‌کردند و «جواز عروسی» فرزندان خود را از ارباب می‌گرفتند و ..

پر واضح است که دهقانان ستمزده در برابر این همه رسم و رسوم فتووالی، نمی‌توانستند چیزی جز چهار دیواری گلی شبیه بیغوله به نام خانه و یک کوزه‌ی سفالی را مالک باشند. در حالی که «شاهرزاده ظلّ السلطان» - پسر بزرگ ناصرالدین شاه - صاحب دو هزار روستا بود که بیش از یک میلیون نفر در آن می‌زیستند.^(۱۰)

روستاییانی بودند که حتی لباس هم به تن نداشتند و «اگر تن پوشی به تنشان بود مجموع لباس یک خانواده به قیمت جل یک اسب آقایان نبود.»^(۱۱)

با این وضع «سالانه در حدود دو میلیون تومن از حوزه‌ی حکمرانی شاهزاده ظلّ السلطان مالیات به خزانه‌ی دولت فرستاده می‌شد و تنها مخارج لباس زمستانی او به ۵۰ هزار منات بالغ می‌گردید...»^(۱۲)

یکی دیگر از مراسم رایج فتووالی در آن زمان این بود که اهالی خامنه همگی در عید نوروز برای عرض تبریک سال جدید، به دیدار نصرالله خان می‌رفتند و هر یک به فراخور حال هدیه‌ای تقدیم می‌کردند. بنایه نوشه‌ی عباس پناهی^(۱۳) «محمد در یکی از این دیدو بازدیدهای عید همراه دایی اش -علی- به عمارت خان می‌رود. او لباس و کفش نوبی را که پدرش از پتروفسکی برایش فرستاده بود، پوشیده بود. پسر خان که تقریباً هم سن و سال محمد بود، با دیدن سر و وضع مرتب او، به خیال این که محمد نیز مانند او پسر یکی از خانه‌ها و یا از فرزندان مباشران پدرش می‌باشد، به کنار وی می‌رود و با او به بازی می‌پردازد. محمد سوت سوتک زیبایی را که پدرش برایش عیدیانه فرستاده بود، در دست داشت. پسر خان از دیدن سوتک چشمانش برق می‌زند و از محمد می‌خواهد که آن را به وی پیشکش کند. ولی محمد خواست او را به درشتی رد می‌کند. پسر خان که چنین عکس‌العملی را انتظار نداشت، داد و فریاد راه می‌اندازد و سوت سوتک را به اصرار از محمد طلب می‌کند. دایی محمد چون وضع را آشفته می‌بیند، دست خواهرزاده‌اش را می‌گیرد و به سرعت از عمارت خان بیرون می‌رود. ولی قلچماق‌های خان از پشت سر فرامی‌رسند و به زور، سوت سوتک را از دست محمد می‌گیرند و برای پسر خان می‌برند و آدم‌های خان به این کار نیز بسته نکرده، چند روز پس از آن واقعه دایی محمد را به اتهام واهی، در پیش چشمان به خون نشسته‌ی او، در میدان قصبه تازیانه می‌زندند.»^(۱۴)

محمد در ۶ سالگی در زادگاهش به مکتب می‌رود و با اشتیاق تمام به تحصیل می‌پردازد. آنچه را که دیگران در طول یک سال به سختی فرا می‌گرفتند، وی در عرض یک ماه به آسانی یاد می‌گیرد. محمد در مکتب با تعالیم عالیه‌ی قرآن کریم و اسلام و احادیث بزرگان دین آشنا می‌شود. وی جواب سؤالات فراوانی را که از دایی و مادر و مادر بزرگ‌اش پرسیده بود و اغلب بی جواب مانده بود و یا جواب قانع‌کننده‌ای نشنیده بود، در اینجا پیدا می‌کند: الزرع للزارع ولو کانا غاصباً... لیس للانسان الا ماسعی ... والارض لمن احیاها و ...

واقعی همیشه زنده‌ی کربلا و مبارزه و سازش ناپذیری سalar آزاد مردان امام حسین(ع) باستم

و ستمگران زمانه، محمد را شیفتنه خود می‌سازد و مانند چراگی راه آینده‌اش را روشنی می‌بخشد. محمد آخوند مکتب را با ستوالات پی در پی خود به ستوه می‌آورد: حاجی آخوند آقا حال که اصول مذهب ما بر این جاری است که حاصل کشت باید مال کشاورز باشد، پس نصراله خان در این میان چه کاره است؟ آدم‌های او چرا مردم را مثل پیاز پوست می‌کنند؟ خان به چه حقی مردم را به بیگاری می‌کشد؟ چرا دسترنج روستایی را به زور از دستش می‌گیرد؟ ...

حاجی آخوند که از نصراله خان می‌ترسد، از بیم جان ستوالات شاگرد کنجکاو خود را اغلب بی‌جواب می‌گذارد و گاهی نیز غضیناک شده اورا از طرح اینگونه پرسش‌ها برحدر می‌دارد. حاجی آخوند یک بار در مورد محمد چنین گفته است: «من در طول سی سال مکتب‌داری اینگونه شاگرد تیزهوشی را سراغ ندارم.»^(۱۵)

محمد به سن ۹ سالگی قدم می‌گذارد. ماه اسفند فرامی‌رسد. یخ‌ها کم آب می‌شود. مردم خامنه خود را برابری برگزاری مراسم چهارشنبه سوری و عید نوروز آماده می‌کنند. در مراسmi که صبح زود آخرین چهارشنبه‌ی سال، همه ساله در کنار چشمته‌ی آسیاب آبی ده برگزار می‌شود، «محمد همراه مادر، مادریزرگ و خانواده‌ی دایی اش شرکت می‌کند. دم به دم به ازدحام مردم افزوده می‌شود. ناگهان خانواده‌ی نصراله خان، با شوکت و شکوه اربابی از راه فرا می‌رسند. مباشران خان به زور چوب و دگنک، راه را برای عبور آنان از میان مردم باز می‌کنند. مادریزرگ محمد -فاطی نه- که به علت پیری نمی‌تواند به سرعت خود را به کناری کشد، مورد ضرب و شتم کاسه‌لیسان خان قرار می‌گیرد و نقش زمین می‌گردد. محمد نمی‌تواند این بی‌احترامی را نسبت به مادریزرگش تحمل کند. از شدت خشم عنان اختیار از دست می‌دهد و با مشت‌های گره کرده به سوی نوکران خان حمله‌ور می‌شود. ولی دایی و مادرش جلوی او را می‌گیرند و همگی ناراحت و مغموم به خانه بر می‌گردند. بدین ترتیب از فاجعه‌ای که در شرف انجام بود، جلوگیری می‌شود.»^(۱۶) سرانجام در یکی از این روزهای سخت و دشوار، خبری خوش در قصبه می‌پیچد: عبدالحمید تلگراف کرده است که به زودی به زادگاهش خامنه مراجعت خواهد کرد. این خبر مسرت بخش بیش از همه محمد را شادمان می‌کند. بالاخره ایام هجران بسر می‌آید، پدر و پسر یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. دید و بازدیدها شروع می‌شود. از شبستر و روستاهای اطراف، روستاییان برای گرفتن خبر از عزیزان سفر کرده‌ی خود به خامنه هجوم می‌آورند ...

در این ایام یکی دیگر از رسوم رایج در محال شبستر این بود که هر مسافر از سفر برگشته‌ای مؤظف بود، به خدمت خان شرفیاب شده و هدیه‌ای مناسب تقدیم دارد. به همین جهت حاجی عبدالحمید نیز تصمیم می‌گیرد به ملاقات نصراله خان برود و پیشکشی را به ارمغان ببرد. «محمد نوجوان وقتی از این موضوع باخبر می‌شود، سخت می‌آشوبد و پدر را از این کار جداً برحدر می‌دارد. ولی ستمگری‌های نصراله خان و آدم‌هایش را یک به یک می‌شمارد و از ستمی که در غیاب او بر خانواده‌اش رفته است، پرده بر می‌دارد.

حاجی عبدالحمید سخت تحت تأثیر سخنان پرسش قرار می‌گیرد و از رفتن به پیش خان و دادن هدیه صرف نظر می‌کند.^(۱۷)

نصرالله خان به زودی درمی‌یابد که حاجی عبدالحمید یکی از رسوم فتووالی را زیر پا گذاشته و به دیدار او نیامده است. چنین سنت شکنی کار چندان کوچکی نبود که خان آن را ندیده بگیرد و در صدد انتقام‌جویی بر نیاید. بنابراین آدمهای خان، صحنه را چنان بر خانواده حاجی عبدالحمید تنگ می‌گیرند که وی دیگر ماندن در خانه را به صلاح نمی‌بیند و در یکی از شب‌های دور از چشم خان و نوکرانش، دست زن و بچه‌اش را می‌گیرد و از خانه بیرون می‌رود و در تبریز در کوی قدیمی و تاریخی خیابان در همسایگی دوست تاجر ش حاجی آقا بادامچی سکونت اختیار می‌کند.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - تا شود یک تکه آهن تیغ بران و مهیب
- ۲ - حاجی محمدباقر ویجوبیه می‌نویسد: در این زمان «فقرای ملت هر سال صد هزار بلکه زیاده به خارج می‌روند». بلوای تبریز، به کوشش: علی کاتبی، ص ۵۳.
- ۳ - سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیک، با مقدمه‌ی: باقر مؤمنی، ص ۵۳.
- ۴ - چکیده‌ی انقلاب، حیدرخان عموماً غلی، رضازاده‌ی ملک، ص ۱۳.
- ۵ - مجله‌ی ماهانه‌ی آذربایجان، شماره ۶ سال ۱۹۴۶، چاپ باکو.
- ۶ - بایرام علی عباس‌زاده - سراینده‌ی این اشعار - را با تخلص حمال می‌شناسیم. حمال یکی از شعرای انقلابی آذربایجان در عصر مشروطه خواهی است. وی در سال ۱۸۶۹ میلادی در روستای گونی سراب در یک خانواده فقیر چشم به جهان گشود. پدرش - عباس - کشاورز تنگدستی بود که به سختی روزگار می‌گذرانید. بایرامعلی اندک زمانی به مکتب رفت. لکن در نتیجه فقر و ناداری دست از تحصیل کشید و در کنار پدرش در مزارع دیگران به کار پرداخت.

در گرماگرم انقلاب مشروطه، بایرامعلی که از ستم فتووالی کارد به استخوانش رسیده بود، به تبریز آمد و در گروه مجاهدان مشروطه خواه نام نوشت و همراه ستارخان علیه ستم قاجاری به پیکار پرداخت. او به هنگام محاصره‌ی یازده ماهی تبریز به وسیله‌ی قشون محمد علیشاه، همراه و همدوش مردم تبریز در دفاع از مشروطه و آزادی فعالانه شرکت داشته است.

بایرامعلی در تبریز با ادبیات انقلابی آشنا شد. وی اشعار صابر را که در روزنامه‌ی ملانصرالدین چاپ می‌شد با شور و شوق فراوان مطالعه می‌کرد. بایرامعلی اگرچه قبل از آمدن به تبریز گاه گذاری طبع آزمایی می‌کرد و اشعار هجوآمیزی علیه فتووالها می‌سرود، لکن تحت تأثیر نوشه‌های صابر استعدادش شکوفاتر شد. بایرامعلی از یک طرف برای کسب آزادی قهرمانانه در جنگ‌های مشروطه خواهی شرکت می‌کرد و از سوی دیگر با اشعار انقلابی خویش در بیداری هموطنانش می‌کوشید.

در اواخر سال ۱۹۰۹ میلادی بایرامعلی همراه گرد آزادی - ستارخان - در مأموریت اردبیل شرکت کرد. در این شهر وی از ستارخان اجازه گرفت و برای سر زدن به خانواده‌ی چشم به راه خویش و تجدید دیدار با آنان به زادگاهش گونی رفت. نیمه‌های شب به خانه‌اش رسید و خبردار شد که خان روستادر غیاش ستم زیادی به پدر و مادرش روا داشته و خود او را نیز غیاباً به مرگ محکوم کرده است. بایرامعلی ماندن در روستارا صلاح ندید و شبانه از گونی به اردبیل برگشت و از آنجا دو باره به تبریز آمد بعد از رفتن ستارخان به تهران، وی نیز به باکو رفت تا باکار و تلاش خویش مخارج زندگی خانواده‌ی خود را تأمین کند. بایرامعلی در کنار پل «قفقاز مرکوری» به کار طاقت‌فرسای حملی پرداخت. در این زمان بایرامعلی با صابر که از شماخی به باکو آمده بود و به کار معلمی اشتغال داشت، از نزدیک آشنا شد و به وسیله‌ی وی به اداره‌ی روزنامه‌ی ملانصرالدین راه یافت و اشعارش را در این روزنامه به چاپ رسانید. در اوایل اشعار بایرامعلی با نام مستعار «گلزار» زیر چاپ می‌رفت

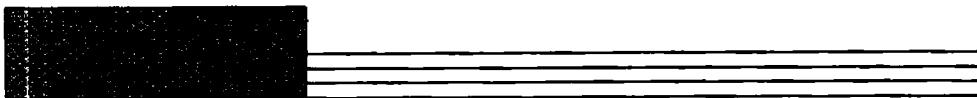
ولی بعدها وی به خاطر این که به کار حمالی اشتغال داشت، تخلص حمال را مناسب‌تر و با مسمی تر دید. از این پس اشعارش را با تخلص حمال چاپ کرد. اشعار حمال سرشار از مضامین انقلابی و شور میهن‌پرستی و آزادی خواهی است. شروع قیام روحانی مبارز شیخ محمد خیابانی در تبریز در حمال شور و شوق فراوان برانگیخت و در قلب وی غنچه‌های امید جوانه زد. لکن با به خون نشستن قیام آزادیستان، دل حمال راغمی بزرگ فراگرفت. وی در قطعه شعری که به مناسبت شکست جنبش خیابانی سروده است، مردم ایران را خطاب قرار داده و آنها را برای سرنگونی نظام جور و ستم فنودالی مکنی به جهانخواران فرامی‌خواند:

وار یو خی اربایین اشوینده گیرو بیر اویان ای زیپو بالاسی زیپوا ره چنین است، سرد باش، برو!	قالوب ایران فقیری آج ایشی لو خان یه بیر نوز اشوینده پاخلاپلو بگی دوگ، ملکداری قو، خانی قو
--	---

در عصری که درس خواندن و باسواندن زن را گناه نابخشودنی می‌دانستند، حمال هم صدا با شیخ محمد خیابانی علیه ستمی که بر زنان عصر خویش می‌رفت، فریاد اعتراض بلند کرد و عامل سیه‌روزی زن ایرانی را جهل و بی‌سروادی اعلام کرد و آنان را به کسب علم و دانش فرا خواند:

تحصیل علوم ایله یتر ایلمه غفت.	ایسترسن اگر عمر ایله سمن دهرده مسرور و یا:
هر فلسفه‌دن اولما یوب آگاه قادین لار بیلهم بونه قانون بونه بدعت، بونه عادت؟	محروم ایدلیب علمدن هرگاه قادین لار مین ذلت ایله گون گچیروب آه قادین لار

- مرگ حمال در ۴ ژوئن ۱۹۳۶ در باکو اتفاق افتاد.
- ترجمه و تلخیص از مجله‌ی ماهانه‌ی آذربایجان، شماره ۶ سال ۱۹۴۶، چاپ باکو.
- مسالک‌المحسنین، عبدالرحیم طالبوف، با مقدمه‌ی: باقر مؤمنی، ص ۷.
- همان منبع، ص ۱۷.
- بنگرید به: نشریه‌ی ملاتصرالدین - پیک انقلاب - محمد پیغون، ص ۵۴.
- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۲، ملک‌زاده، ص ۲۶۳.
- خاطرات حاج سیاح، به کوشش: حمید سیاح، ص ۱۶.
- سردار ملی، ستارخان، محمد رضا عافیت، ص ۲۳، به زبان ترکی.
- شادروان عباس پناهی ماكولی سرگذشت و تاریخ مبارزات شیخ محمد خیابانی را به صورت رمان درآورده و آن را به نام رمان خیابانی در پنج فصل، جمعاً در ۲۹۴ صفحه به سال ۱۹۷۹ میلادی در باکو به زبان ترکی چاپ کرده است. این رمان تاریخی با همه‌ی نقاط ضعف و اشتباهاتی فاحش تاریخی در روشن کردن برخی از مراحل ناشناخته‌ی زندگی و مبارزات خیابانی از جمله دوران کودکی و نوجوانی وی تا حدودی موفق بوده است.
- رمان خیابانی، عباس پناهی، ص ۲۵.
- همان منبع، ص ۲۸.
- همان منبع، ص ۱۸.
- همان منبع، ص ۳۸.



از برکه به دریا

اگر مر روز را می دید خواهی

ناصر خسرو

شهر تبریز از آگاه‌ترین و بیدار‌ترین و در نتیجه از انقلابی‌ترین نقاط کشور به حساب می‌آمد. چرا که:

- ۱- تبریز پایتخت دوم سلسله‌ی قاجار به شمار می‌رفت. ولیعهد‌ها قبل از رسیدن به سلطنت در تبریز حکومت می‌کردند و چم و خم سیاست را در آذربایجان فرا می‌گرفتند. بدین جهت تبریزیان بیشتر از دیگر هم‌وطنان خود به خوی و خصلت پادشاهان قاجار آشنا بودند.
- ۲- تبریز بعد از تهران بزرگ‌ترین شهر ایران محسوب می‌شد و با چند سیم تلگراف، با مرکز کشور و دیگر نقاط جهان ارتباط داشت. در نتیجه هر اتفاقی که در تهران روی می‌داد، قبل از همه، مردم تبریز باخبر می‌شدند.
- ۳- رفت و آمد‌های مکرر مردم شهر تبریز به کشورهای هم‌جوار به ویژه به روسیه و عثمانی، موجب تنویر افکار و بلوغ سیاسی آنها می‌شد.
- ۴- تبریز بر سر راه اروپا و آسیا قرار گرفته بود و از لحاظ اقتصادی و صنعتی رشد بیشتری داشت و به «منچستر» ایران معروف بود.

بنابراین، عوامل خفه‌کننده‌ای که در محیط بسته‌ی خامنه وجود داشت، در تبریز عکس آن به

چشم می خورد. تبریزیان در برابر ستمگران سر خم نمی کردند و زندگی را در کام عاملان استبداد و استعمار زهر می کردند. آنها به فرمان های حکومتی و قعی نمی گذاشتند، گاهی آن را مسخره هم می کردند. چنانکه در واقعه رژی «تنها مردم تبریز بود که نمایندگان کمپانی را به شهر راه نمی دهند».^(۱) و بجهه ها متن قرارداد مزبور را روی کاغذی نوشته و به گردن سگ ولگردی می اویزند و در کوچه و بازار به نمایش می گذارند.^(۲) به همین علت است که محمدعلی میرزا و لیعهد در جمعی می گوید: ای کاش عوض حکومت آذربایجان، حاکم کرمان بودم. وقتی علت این امر را می پرسند، می گوید: در کرمان اگر پوست مردم را بکنند، صدایی در نمی آید ولی اهل این ولایت (منظورش شهر تبریز است) پر شر و شور هستند و غوغایی می کنند.^(۳)

حماسه هایی که عیاران تبریز خلق می کردند، بر دل و جرأت مردم در برابر ستمگران عصر قاجار می افروزند. حاج اللهیار، حلاج اوغلی، زینب پاشا و .. در برابر عاملان استبداد مردانه قد علم می کردند و به حمایت از مردم، در انبار محتکران را می شکستند و غلات احتکار شده را بین گرسنگان شهر تقسیم می کردند. با بیگلر بیگی ها و فراش ها در می افتادند و قدرت پوشالی آنها را مسخره می کردند. ثروت باد آوردهی ثروتمندان زال الوصفت را از دستشان می گرفتند و بین یتیمان و بیوه زنان تقسیم می کردند و ...

دیدن و شنیدن مقاومت دلیرانی مردم در برابر ستمگران و قهرمانی های شورانگیز عیاران، محمد را بسر شوق می آورد و او را به آینده امیدوار می کرد.

محمد در تبریز روزها همراه محمدعلی بادامچی به مکتب می رفت و عصرها در بازار، پدر را در کار تجارت یاری می رساند و باقی اوقات خود را با دوستش محمدعلی بادامچی به مطالعه می گذرانید.

محمد به وسیله بادامچی با کتاب تمثیلات میرزا فتحعلی آخوندزاده خامنه ای^(۴) - یکی از بزرگترین متفکران مشروطه ایران - آشنا می شود. پدر این نویسنده مصلح و مبارز ایران نیز اهل خامنه بود، که مانند پدر محمد به قصد تجارت به شکی رفت و در آنجا همسر اختیار کرده بود. فتحعلی در شکی به دنیا می آید. در دو سالگی وی را به خامنه می آورند. پس از یازده سال زندگی در خامنه، مشکین شهر، اردبیل و قره داغ، مجدداً به قفقاز بر می گردد و در شهر تفلیس ساکن می شود.

مطالعه کتاب تمثیلات اثر عمیقی در افکار و اندیشه محمد نوجوان باقی می گذارد. در این زمان حسین برادر بزرگ محمد کماکان در شهر پetroفسکی و تیمورخان شورا به کار تجارت اشتغال داشت و حاج عبدالحمید پیوسته بین ایران و روسیه در رفت و آمد بود. وی از تبریز اجنباسی از قبیل قالی، قالیچه، خشکبار، حنا و سقز، چیت همدان و بروجرد و قناویز میلان و تبریز، قدک یزد و کرباس نائین را به روسیه صادر می کرد و آنچه را که در ایران مشتری داشت، از قبیل: سماور، ظروف چینی، ساعت، ماہوت، کاغذ و ... وارد می کرد. حاجی عبدالحمید در یکی از این سفرها محمد رانیز همراه خود به پetroفسکی می برد.

محمد در سر راه خود به روسيه از هر کجا که می‌گذرد، زمین‌های مستعد کشت و زرع را می‌بیند که لم پزرع افتاده، خانه‌های روستاها و شهرها فرو ریخته، شیخ انسانی کمتر به چشم می‌خورد و جنب و جوشی دیده نمی‌شود.^(۵)



میمون بازان در حال اجرای برنامه

در کنار رود ارس محمد با صحنه‌های غم‌انگیز دیگری مواجه می‌شود: از جمله می‌بیند که «به قدر دویست نفر از هموطنان مغلوب و پریشان حال در آنجا جوقه جوقه در زیر آفتاب ایستاده‌اند. کسان امین تذکره (یعنی مأموران صدور گذرنامه) نیز اطرافشان را گرفته‌اند و به جمع آوری پول مشغول هستند. از هر کس که بوی پولی برده می‌شود، زیاد می‌خواهند. کسانی را که بی‌پولند، زیر دشمن و سیلی و لگد می‌گیرند. قیل و قال و هنگامه‌ی غریبی برپاست... در این اثناء در سمت دیگر نیز جمعی با دف و تنبک و چند بوزینه و عتر رقصان ایستاده‌اند. چند پسر کوچک مزلف نیز ملبس به لباس زنانه همراه ایشان است. آنان نیز با مأموران تذکره در گیر و دار بودند... این جماعت هم می‌خواهند به آن سمت رود ارس بگذرند. شغلشان در ممالک فقفاز در بدر گردیدن و رقصاندن این پسران و بوزینه و عتر است.»^(۶)

محمد و پدرش از رود ارس می‌گذرند. در این زمان در حدود «۸۰ هزار کارگر ایرانی که اکثر آنها آذربایجانی بودند»^(۷) در قفقاز به کارهای پر رنج و پستی در معادن و کارخانه‌ها و معابر اشتغال داشتند و گاه دزدی و جیب‌بری نیز می‌کردند و هزار گونه رسوابی به بار می‌آوردند. کنسول ایران نیز جز گرفتن پول تذکره و اخذ رشوه کار دیگری به کار آنان نداشت. اگر یکی از این ایرانیان فلکزاده می‌مرد و چیزی باقی می‌گذاشت، کنسول تصاحب می‌کرد.

محمد در بظروفسکی به کار تجارت می‌پردازد و در ضمن به فراگرفتن زبان روسی همت می‌گمارد و با آثار ادبی و فلسفی و سیاسی متفکران روسی آشنا می‌شود. مشاهده‌ی وضع نابسامان مهاجران ایرانی و شیوه‌های اعتراض و عصیان‌های مردم فقیر و گرسنه‌ی آن سامان نیز برای تاجر نوجوان ایرانی - محمد - که شوری در دل و هوایی در سر داشت، بسیار آموزنده بود. تزاریسم پیر و فرتوت قادر به مهار عصیان‌های مردم نبود و انقلابیون در تدارک جنبشی بودند که بعدها به انقلاب ۱۹۰۵ معروف گردید.

محمد از این سفر آموزنده با کوله‌باری از تجارب ارزنده و غنی به تبریز باز می‌گردد و بار دیگر به تحصیلات علوم دینی خود ادامه می‌دهد.

محمد به سن ۱۷ سالگی قدم می‌گذارد. وی ضمن تحصیل رمز و راز تجارت را نیز به خوبی می‌آموزد. در یکی از این روزها « حاجی عبدالحمید باخبر می‌شود که یک کاروان بزرگ تجاری از تبریز عازم استانبول است. وی پرسش را تشویق می‌کند که او نیز همراه کاروان مقداری مال التجاره به استانبول ببرد. محمد از پیشنهاد پدرش خوشحال می‌شود و چون از محمدعلی بادامچی - دوست باوفایش - می‌شنود که استانبول کتابخانه‌های بزرگ و کتاب‌های خوب فراوان دارد، علاقه‌اش به این سفر دو چندان می‌گردد.

روز حرکت فرا می‌رسد. محمد توسط پدر و یارانش از دروازه‌ی استانبول - یکی از چهار دروازه‌ی بزرگ تبریز - بدرقه می‌شود.

پس از چند روز راه پیمایی سرانجام کاروان تجاری به مرز بازرگان می‌رسد. دیدن سر و وضع

سر بازان مرزدار ایران مو بر تن هر انسان آگاه و وطن دوستی راست می کرد. «لباس های آنان بسیار کهنه و کثیف و کرباسین که رنگش معلوم نبود. هر یک کلاه های بسیار بد به نوع های مختلف در سر دارند. بعضی از آنها پیر ۵۰ ساله، برخی ۲۰ ساله به نظر می آیند که بیشتر به فعله می مانند تا به سر بازان دولت ... اینها شب قراول می روند و صبح ها عوض می شوند. سر بازی، کار دوم آنهاست. برخی از اینها قصاب، دیگری پیشه دوز، بعضی میوه فروش و ... هستند. اینها بدله مخصوص و معینی به سرهنگ و سرتیپ خود دارند، این سر بازان هر چه از ممر کسب و فعله گی حاصل می کنند، پس از جدا نمودن حصه‌ی رشوت صاحب منصبان، هر چی باقی می ماند، به تریاک داده، در غلیان می کشند.»^(۸)

منظره‌ی ناخوشایند دیگر مرز، نحوه‌ی اخذ گذرنامه و ملیت کارمندان گمرک بود. اداره کنندگان اصلی گمرک بلژیکی‌ها بودند که به عنایین گوناگون و به بهانه‌های بُنی اسرائیلی از مسافران پول می گرفتند. دولت مرکزی حیاتی ترین شریان‌های اقتصادی کشور از جمله گمرکات، راه‌ها، تلگراف، نشر اسکناس، استخراج معدن، شیلات و در یک جمله، همه‌ی منابع ثروت ملی را به صورت امتیاز در اختیار استعمارگران آزمند قرار داده بود.

در چنین زمانی که دزدان و راهزنان به پشتگرمی فنودال‌ها و حکام ولایات در هر گردنی‌ای کمین کرده بودند، سفر کردن واقعاً به معنای خطر کردن بود. این خطر در دیار بیگانه، چند برابر اضافه می شد و کمتر کاروان تجاری می توانست سالم به مقصد برسد. قافله‌ی محمد نیز به چنین سرنوشت شومی دچار می شود. در حوالی ارضروم راهزنان راه را بر آنان سد می کنند و همه‌ی اموال کاروانیان را از اسب استر گرفته تا مال التجاره به یغما می برنند و آنان را بدون پول و ره توشه در بیابان رها می کنند.^(۹) محمد و یارانش برای به دست آوردن کالای به سرفت رفتی خود به هر دری می زند، کاری از پیش نمی برنند. سرانجام خود را به استانبول می رسانند. آنان به سفارتخانه‌ی ایران در استانبول می روند و از ستمی که بر آنها رفته بود، دادخواهی می کنند. مرد بیسواندی مسؤولیت سفارت ایران را در این شهر به عهده داشت. وی مانند دیگر سفرای ایران در خارج حقوقی از دولت دریافت نمی کرد و این مقام را با دادن رشوه و پیشکش به دست آورده بود. محل درآمد او گرفتن رشوه از ایرانیان و گاهی فروش گذرنامه‌ی ایرانی به دزدان و کلاهبرداران خودی و بیگانه بود. وی بعضاً نیز برخی از ایرانیان نگون بخت را می فریفت و آنها را به بهانه‌ی این که به او بدهکارند و قادر به پرداخت بدھی خود نمی باشند، به معدن زغال سنگ زونگول داغ تحویل می داد و وجهی از این بابت از گردانندگان این معدن وصول می کرد.

شرایط کار در معدن زونگول داغ - نزدیکی‌های استانبول - بسیار سخت و طاقت فرسا بود. گاه گداری معدن فرو می ریخت و کارگران را زنده به گور می کرد. رهایی از این معدن برای کارگران تقریباً محال بود. تعداد زیادی از ایرانیان در این معدن گرفتار آمده بودند.

به هر حال شکایت تجار ایرانی در استانبول ره به جایی نمی برد و آنها دست خالی راهی وطن

می شوند.^(۱۰)

در این زمان مردم ستمکش ترک نیز مانند تیره بختان روسیه‌ی تزاری - که محمد در سفر خود به قفقاز دیده بود - وضعی بهتر از ایرانیان رانده شده از وطن نداشتند. در آنجا نیز اندک اندک عصیان‌هایی علیه حکومت جبار وقت شکل می‌گرفت. جوانان ترک در تدارک انقلابی بودند که در تاریخ به انقلاب جوانان ترک معروف است.

آشنایی با چنین جو انقلابی و حال و روز نکبت‌بار ایرانیان مهاجر، برای محمد آموزنده بود. خلاصه‌ی کلام محمد از استانبول به باطوم می‌رود. در آنجا از آشنایان زیادی که پدرس - حاج عبدالحمید - داشته، خرج سفر می‌گیرد و به تفلیس می‌رود. وی در این شهر که در آن زمان پایگاه آزادیخواهان روس بود، بادیگر نوشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده آشنا می‌شود و چند جلد از آنها را به یارگرامی خود محمد علی بادامچی ارمنان می‌آورد. از ره‌آوردهای دیگر این سفر پر ماجرا آشنایی محمد با مؤلف کتاب احمد یعنی طالبوف تبریزی است.

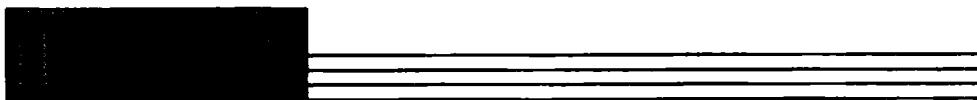
عبدالرحیم طالبوف تبریزی در میان متغیران مشروطه مقام بزرگی را اشغال کرده است. وی در تبریز - در کوی سرخاب - به دنیا آمد. در ۱۷ سالگی به تفلیس رفت و در آنجا به کار تجارت پرداخت. طالبوف از نویسنده‌گان تجدّد طلب و آزادیخواه ایرانی است که برای تغییر افکار مردم و برقراری نظام مشروطه خدمات زیادی را متحمل شد. به همین جهت مردم تبریز برای قدردانی از سعی و تلاش طالبوف، وی را به نمایندگی مجلس شورای ملی در دوره اول انتخاب کردند.

محمد از تفلیس به مanaxaj قالا^(۱۱) (پتروفسکی) نزد برادر و پدر خود می‌رود و در آنجا مدتی به مطالعه‌ی ادبیات و فلسفه‌ی غرب از جمله فلسفه‌ی داروین^(۱۲) همت می‌گمارد.

وی در این سفر بار دیگر وضع رقت‌بار و اسف‌انگیز کارگران ایرانی را که در کارخانه‌ها، معادن، به ویژه در معادن نفت و شیلات و در تخلیه و بارگیری کشتی‌ها کار می‌کردند، از نزدیک مشاهده می‌کند و با آنها به گفتگو می‌نشیند و از حال و روزشان اطلاع حاصل می‌کند و از دیدن شرایط سختی که کارگران ایرانی را زیر فشار داشت، فوق العاده اندوه‌گین می‌شود.^(۱۳)

پی‌نویس‌ها

- ۱ - اولین مقاومت منفی در ایران، ابراهیم تیموری، ص ۳۷.
- ۲ - بنگرید به: نقش کودکان و نوجوانان در جنبش مشروطه، به قلم: مؤلف.
- ۳ - تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، تقی‌زاده، ص ۵۸.
- ۴ - برای کسب اطلاعات بیشتر از زندگی و آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده نگاه کنید به: تمثیلات و مقالات آخوندزاده، گردآورنده: باقر مؤمنی.
- ۵ - بنگرید به: مصیبت و باوبلای حکومت، هماناً ناقص، ص ۲۲.
- ۶ - سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیک، حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، با مقدمه‌ی: باقر مؤمنی، ص ۲۲۸.
- ۷ - نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، دکتر سلام‌الله جاوید، ص ۵۶.
- ۸ - سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیک، پیشین، ص ۶۳.
- ۹ - اقتباس از رمان «خیابانی»، نوشه‌ی: عباس پناهی ماکوئی، ص ۶۳.
- ۱۰ - همان منبع، ص ۶۷.
- ۱۱ - پetrofiski مرکز داغستان بود که بعداً به مانحاج قالا تغییر نام داد.
- ۱۲ - بنگرید به: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسری، ص ۸۴۹.
- ۱۳ - قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، ص ۲۰۶.



بازگشت به تبریز

روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع این که گاهی می زنم بر آب و آتش خویش را

محمد دوباره به تبریز بر می گردد. اکنون او جوانی است، جهاندیده. در کوره‌ی حوادث، فولاد آبدیده شده است و کوله‌باری از داشت و تجربه به همراه دارد. او که از اوان کودکی درد و ستم جامعه را با رگ و پوستش احساس کرده است، حال به عوامل شوربختی خود و هم‌وطنانش پی برده و راه چاره و رهایی را در اتحاد و یگانگی مردم و قطع دست عاملان استبداد و استعمار و قبل از همه در بیداری و آگاهی مردم یافته است. او اعتقادش بر این است که «هر نهضتی که بر تکامل فکری و تحول عمیق مبنی نباشد یا زودگذر است و یا به نتیجه‌ی مطلوب نایل نخواهد شد.^(۱)

محمد برای رسیدن به این هدف، یعنی دادن علم و آگاهی به محرومان و ستمدیدگان دست از تجارت می‌کشد. لباس طلبگی بر تن می‌کند و در مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز به تحصیلات علوم دینی خود ادامه می‌دهد. فقه و اصول را ز حجۃ‌الاسلام حاج میرزا ابوالحسن آقا مجتهد انگجی فرا می‌گیرد. وی در این راه جد و جهد زیادی به خرج می‌دهد تا جایی که «از مبزرترین شاگردان حوزه درسی ایشان محسوب می‌گردد.^(۲)» در ضمن علم نجوم، هیأت و حساب را از میرزا عبدالعلی تبریزی - منجم معروف زمان - یاد می‌گیرد و در این علوم نیز گوی سبقت را از همگان می‌رباید. تا جایی که «مسائل غامض هیأت را استخراج می‌کند و تقویم‌های رقومی می‌نویسد.^(۳)» سپس محمد به

خدمت حاج سید حسین پیشمناز خامنه‌ای که از روحانیان بر جسته‌ی تبریز بود، می‌رسد و از مکتب فیض او استفاده می‌کند. سرانجام وی به درجه‌ی اجتهاد نایل می‌آید. از این تاریخ به بعد محمد به خاطر سکونتش در محله‌ی «خیابان» به شیخ محمد خیابانی معروف می‌گردد.

شیخ علوم حکمت و کلام، طبیعتات و قاریخ رانیز به خوبی می‌دانست و به جهت آشنایی کامل به زبان‌های فارسی، روسی، فرانسه، ترکی استانبولی، ترکی قفقازی و عربی به اکثر «علوم عصر حاضر و مبادی سوسيولوژی واقف بود و غالباً در خطبه‌هایش به مبادی این علوم و قوانین ثابت اجتماعی اشاره می‌کرد.^(۴)

شیخ شهید علاوه بر فضایل و کمالات علمی «در زهد و تقوی و پرهیزگاری نیز مشهور و معروف همگان بود.^(۵)

خیابانی در مسجد خاله‌اوغلی (طالبیه) جایی که خود زمانی از شاگردان آنجا بود، به تدریس هیأت می‌پردازد. کسری می‌نویسد: «نخستین روزی که او را دیدم از جوزهر- فلک اول قمر- سخن می‌راند و معنی آن را باز می‌نمود.^(۶) علاوه بر این خیابانی امامت مسجد کریم خان را که بزرگترین مسجد محله‌ی خیابان بود، به عهده داشت. بنایه نوشته‌ی محمدعلی بادامچی وی در این مسجد «زیادتر از هزار نفر مأمور داشته است.^(۷)

به تصدیق دوست و دشمن شیخ محمد خیابانی خطیبی توانابود. صدای موزون و مؤثری داشت و از آنجایی که وی به قوانین علمی آشنا و دارای تجارب گرانها و معلومات عمیقی در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بود، هم چنین با توجه به آگاهی زرفی که او به درد و درمان ملت ستم دیده‌ی خود داشت، در جایگاه خطابه‌اش مردم دوشادوش، ساعتها به انتظار می‌نشستند و به سخنرانی‌هایش که به زبان شیرین مادری و به طرزی سلیس و ساده ادا می‌شد، با سکوت هیجان‌آمیز و با شور و شوق فراوان گوش فرا می‌دادند و چون سخنان حکمت‌آمیزش توأم با خلوص نیت و تقوی بود، در دلها جای می‌گرفت.

عادت شیخ بر این بود که قبل از شروع به سخنرانی عینک خود را از جیش بیرون می‌آورد و با دستمال پاک می‌کرد و به چشمش می‌زد. چند ثانیه به آسمان خیره می‌شد و از خالقش مدد می‌گرفت، سپس با صدای مهیجی شروع به سخنرانی می‌کرد.

یکی از روزنامه‌های آمریکایی با توجه به این عادت شیخ می‌نویسد: «پیشوای محبوب و نافذ‌الکلمه‌ی آذربایجان همه روزه هنگام غروب خورشید، مسیح‌وار حقایق را از عالم غیب کسب می‌کند و آن را عیناً به امت بالیمان خود بازگو می‌کند.^(۸)

شیخ محمد خیابانی در این زمان بنایه پیشنهاد استاد محبوبش حاج سید حسین آقا پیشمناز خامنه‌ای، با دختر وی به نام خیرالنساء ازدواج می‌کند. شیخ پس از وفات پدر زنش امامت مسجد جامع تبریز رانیز به عهده می‌گیرد و ۳-۴ سال پشت سر هم صحیح و عصر در مسجد کریم خان، و هنگام ظهر در مسجد جامع امامت می‌کند.



شیخ محمد خیابانی رهبر نهضت آزادیستان

در این زمان تبریز نیز مانند دیگر نقاط ایران کماکان در آتش بیداد قاجاری می‌سوخت. خشونت ددمنشانه‌ی عاملان حکومت، دمار از روزگار مردم بی‌پناه در می‌آورد. آنان با این که شب و روز در تکاپو بودند، به اندازه‌ای که شکم خود و فرزندانشان راسیر کنند، چیزی به دست نمی‌آوردندو «سال به سال، شش ماه به شش ماه گشت به دهنshan نمی‌رسید». ^(۹)

در تبریز پدران و مادران از ترس تجاوزگری‌های محمدعلی میرزا و لیمعهد «دختران»، حتی نوجوانان پسر خود را در زیرزمین‌ها پنهان می‌کردند. در این سال‌های سیاه چه بسانو جوانان پسر و دختری که دزدیده شدند و وسیله‌ی اطفالی شهوت جنسی محمدعلی میرزا گشتند». ^(۱۰)

یکی از حوادث نفرت‌برانگیزی از این نوع، خودکشی یکی از شاگردان شیخ محمد خیابانی به نام یحیی بود: «یحیی یکی از طلاب ساعی و باهوش خیابانی بود. شیخ وی را به خاطر هوش سرشارش بیش از سایر طلبه‌ها دوست داشت.

چند روزی بود که یحیی بر سر درس حاضر نمی‌شد. خیابانی می‌دانست که شاگردش در تدارک جشن عروسی با دختر عمومی خود به نام سروناز است. تا این که روزی خبر می‌آورند که یحیی خودکشی کرده است. شنیدن این خبر خیابانی را سخت متأثر می‌سازد و مكتب و درس را سه روز تعطیل اعلام می‌کند.

علت خودکشی یحیی این بوده است که: نامزد وی وقتی که همراه عمه و مادرش در بازار امیر به خرید جشن عروسی رفته بود، مورد توجه پای اندازان محمدعلی میرزا قرار می‌گیرد و در سر راه به وسیله‌ی عده‌ای ناشناس دزدیده می‌شود. یحیی و عمومیش هر چه می‌گردد و به هر دری که می‌زنند اثری از سروناز پیدا نمی‌کنند. تا این که دو روز بعد سروناز نیمه جان در سر کوچه‌ی پنجال رها می‌شود. وی که توسط محمدعلی میرزا مورد تجاوز قرار گرفته بود، دست به خودکشی می‌زنند و یحیی نیز تاب تحمل این ننگ را نمی‌آورد و خود را از بالای مناره‌ی مسجد طالبیه به زمین پرت می‌کند و خود را می‌کشد». ^(۱۱)

دختر دیگری که به سرنوشت سروناز دچار شد و هرگز اثری از او به دست نیامد، صفوی نام داشت. مردم در وصف این ماجرا تصنیفی ساختند با برگردان «صغرابو نشاندا، بو نشاندا» که در آن روزها ورد زبان همه بود.

خلاصه، خودکشی یحیی کاسه‌ی صبر خیابانی را تبریز می‌کند. این خطیب درد آشنا با سخنان آتشین خود، ستم ستمگران قاجاری را افساء می‌کند و راه چاره را به مردم نشان می‌دهد. بیشترین توجه خیابانی به جوانان کشور بود: «ای جوانان! امیدهای آینده‌ی وطن! بدانید که همواره افتخارات حقیقی در سایه‌ی جانفشنانی‌ها به دست می‌آید. شرافت واقعی نصیب کسی است که برای راحتی و بهروزی دیگران جانفشنانی کرده باشد». ^(۱۲) ... «در راه یک زندگی شرافتمدانه و در راه آزادی باید از جان و مال مایه بگذاریم». ^(۱۳) ... «امتیت و آسایش را این ملت در سایه‌ی اعلیحضرت‌ها و والاحضرت‌ها هرگز به خود ندیده است. از این رو است که ملت باید شخصاً امتیت و آسایش خود را

تامین کند.»^(۱۴) ... «ما فدائیان اولاد خودمان هستیم. ما خواهیم مرد تا آنان آزاد زنگی کنند.»^(۱۵) ... در یکی از این روزهای سیاه که شیخ از مسجد کریم خان بیرون آمده بود و به همراه تنی چند از مریدانش گپ زنان عازم خانه‌ی خود بود، در راه دو نفر به او نزدیک می‌شوند و ضمنن سلام و احوال پرسی گرم و دوستانه، شیخ را به شام دعوت می‌کنند. خیابانی با خوشروی دعوت آنان را قبول می‌کند. یکی از این دو نفر تاجر بزرگ و خوشنام شهر کربلای علی مسیو^(۱۶) بود. کربلای علی چون زبان فرانسه را خوب می‌دانست و تاریخ انقلاب کبیر فرانسه را از برداشت و زمانی هم به کار



حاجی علی دوافروش یکی از رهبران مرکز غیبی و پسرش بیوک آقا

ترخیص کالا از گمرگ اشتغال داشت به کربلای علی مسیو معروف شده بود. کربلای علی مرد جهاندیده‌ای بود و به اتریش و فرقاژ و استانبول مسافرت کرده بود و با انقلابیون فرقاژ دوستی داشت. وی در زمان ولایت‌عهدی محمدعلی میرزا در تبریز «شب‌نامه‌های تند و تیزی علیه او می‌نوشت و اغلب خودش با پوشیدن عبای کنه و تغییر وضع ظاهر آنها را پخش می‌کرد». ^(۱۷) علی مسیو در جریان جنبش مشروطه از هیچگونه فداکاری و بذل مال در راه به ثمر رسانیدن آمال و آرزوی آزادیخواهان مضایقه نکرد. تا جایی که دو پسر نوجوانش - علی و قدیر - همراه ثقة‌الاسلام شهید، در این راه بر سر دار رفتند.

شخص دیگری که همراه علی مسیو از خیابانی دعوت به عمل آورد، روشنفکر آزاده‌ای به نام حاج علی دوافروش بود. حاجی علی در راسته بازار تبریز داروخانه داشت و از دوستان و هم‌زمان بسیار نزدیک کربلای علی مسیو به شمار می‌رفت. او از علم شیمی آگاهی داشت و زمانی برای آتش‌بازی‌های جشن و سرور دولتی، فشنجه‌های رنگارنگ تهیه می‌کرد. ولی «چون جنبش مشروطه پیدا شد، یکی از پیشگامان آن بود و به همدستی علی مسیو، حاجی رسول صدقیانی و دیگران دسته‌ی مجاهدان تبریز را با آن شکوه و سامان پدید آورد و انجمن نهانی به نام مرکز غیبی برپا کرد. چون در سال ۱۲۷۸ شمسی محمدعلی میرزا مشروطه را برآورداخت، ایستادگی شیردلانه‌ی تبریزی‌ها آن را باز گردانید. این ایستادگی تبریز نتیجه‌ی دلیری‌ها و جانفشاری‌های ستارخان و باقرخان و مجاهدان و همه‌ی اینها میوه‌ی کوشش‌های بخردانه و غیرتمدانه حاج علی و یارانش بود. نام حاج علی در تاریخ مشروطه جاودانه خواهد ماند. شادروان حاج علی در میان آزادیخواهان جایگاه بلندی داشت و همیشه نامش بر سر زبان‌ها می‌رفت و یکی از سرداران ارجمند شمرده می‌شد».^(۱۸)

در سال ۱۲۸۸ شمسی که پنج هزار سرباز لجام گسیخته‌ی روسی سیل آسا به تبریز سرازیر می‌شوند، حاج علی دوافروش به وسیله‌ی کسان دژخیم معروف صمدخان شجاع‌الدوله دستگیر می‌شود. او را با ضرب و شتم به با غشمال می‌برند و در آنجا توسط روس‌ها به جرم وطن دوستی و آزادیخواهی به دار کشیده می‌شود. چند روز پس از آن دژخیمان بیگانه به خانه‌اش می‌ریزند، دار و ندارش را به یغما می‌برند و سپس با دینامیت آن‌جا را منفجر و با خاک یکسان می‌کنند.

ما با رگه دادیم این رفت ستم بر ما بر کاخ ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

به هر حال شیخ محمد خیابانی در موعد مقرر به خانه‌ی علی مسیو می‌رود. در آن جا غیر از صاحب خانه و حاج علی دوافروش، چهار نفر دیگر نیز حضور داشتند. گفتار و کردار حاضران نشان از این داشت که آنها از روش‌نگران زمانه می‌باشند و از ظلم و ستمی که بر مردم می‌رود سخت در عذابند و راه چاره می‌جوینند.



قبل از آن که خیابانی به محله آنها ملحق شود، آنان از جور و ستم دولتمردان قاجاری، از احتکار و گرانفروشی، از بند و باری محمدعلی میرزا ولیعهد و از محاسن حکومت قانون و آزادی سخن می‌گفتند. در این اثناء پسر کربلای علی مسیو ورود خیابانی را به حیاط خانه خبر می‌دهد. مجلس راسکوت فرامی‌گیرد. شیخ وارد اتاق می‌شود. همه به احترامش از جا بلند می‌شوند و با آن که خیابانی از تمام حاضران جوانتر بود، با این حال وی را در بالای مجلس جای می‌دهند. بعد از خوش و بش و تعارفات معمولی، شام صرف می‌شود. آنگاه خیابانی علت دعوتش را به این مجلس از میزان خود جویا می‌شود. به جای کربلای علی مسیو، حاجی علی دوافروش^(۱۹) شروع به سخن می‌کند: با اجازه‌ی حضرت شیخ و دوستان، جواب این پرسش را بنده به عرضتان خواهم رساند: منظور

ما از این همه زحمتی که به شما داده‌ایم و مصدع اوقات گرانبهایتان شده‌ایم، این است که همه می‌دانند، جنابعالی مانند طبیبی حاذق به درد و گرفتاری مردم آشنایی دارید. با توجه به این موضوع سوال ما این است که آیا برای این همه سیه‌روزی و تیره‌بختی ستمدیدگان راه چاره‌ای وجود دارد یا خیر؟ ملت دارد از دست می‌رود. از صد خانه یکی حقی قدرت آن را ندارد، شب‌ها چرا غروشن کند، بسیاری هستند که چند شب پیاپی گرسنه سر به بالین می‌نهن. اگر روحانیان عالی‌مقام و ناطقین شیرین زبانی مثل شریف‌زاده^(۲۰) و جنابعالی که در قلوب مردم جای دارید، به فکر چاره‌باشند و تنها به بیان دردها و افسای ستمگری‌ها اکتفا کنند، پر واضح است که فردای ما از بد بدتر خواهد شد و آیندگان ما را نفرین خواهند کرد.

شیخ محمد خیابانی که با دقت به سخنان حاجی علی دوافروش گوش می‌داد. در این حال عینکاش را از جیب اش درآورد و ضمن پاک کردن آن، حاجی علی را که از گفتن باز ایستاده بود، دوباره به سخن کشید: حاجی آفافکر می‌کنید از دست ما چه کاری ساخته است؟



روحانی مبارز شریف‌زاده

حاجی علی این چنین به سخن خود ادامه می‌دهد: سرنوشت مسلمانان به ویژه ما ایرانیان در دست روحانیان آگاه و روشنفکری مثل شماست. ظلم به حدّ نهایت رسیده است. دستور صریح قرآن، کتاب آسمانی ما این است که:

«کسانی که چون ستم دیده‌اند، کارزار می‌کنند، اجازه دارند و خداوند به یاری کردن ایشان توانست. اگر جناب‌الله اعلان جهاد بدھید، مردم قیام خواهند کرد و ریشه‌ی ظلم و عاملان ستم را از بیخ و بن خواهند کرد. هم الرجال تقلع الجبال»

هر چه کند همت مردان کند

کارنه این گنبد گردان کند

خیابانی که از شنیدن این سخنان بسیار شاد می‌نمود و تبسمی بر لبانش نقش بسته بود، شروع به سخن می‌کند: حاجی آقا از این که می‌بینم فلاکت و بدیختی مردم ما و ستم عاملان استبداد، غارت و چپاول استعمارگران همه‌ی انسان‌های آگاه و باوجودان را به فکر چاره‌ی انداخته است، بسیار خوشحالم من اصبح لا یهمت بامور المسلمين فلیس بسلم من هم از این اوضاع تیره و تارکشور و وضع نابسامان ملت رنج می‌برم. من از کودکی این فلاکت و بدیختی را می‌شناسم. عامل همه‌ی سیه‌روزی‌ها و تیره‌بختی‌ها دودمان قاجار است. این سلسه‌ی مانند درخت پر شاخ و برگی است که همه‌ی خونخواران داخلی و جهانخواران خارجی، خلاصه‌ی تمامی دشمنان سعادت مردم در زیر سایه‌ی شاخ و برگ آن می‌آرمند. تا این درخت از ریشه‌ی کنده نشده، این خفّاشان خون آشام نیز خواهند بود و خون مردم را در شیشه خواهند کرد. ولی تا مردم آگاه نشوند و آگاهانه دست در دست هم نگذارند، کاری از پیش نخواهد رفت. متأسفانه «تمایل عوام به موهومات است. معركه و افسانه‌پردازی‌های یک درویش بیشتر از کفرانس‌های یک دانشمند عوام را جذب می‌کند. عوام بسیار اراده و بسیار اختیار است و تابع جریانات و تلقینات می‌شود». شخص جاہل «مانند کسی است که در تاریکی زندگی کرده است. وقتی یک باره و ناگهان در برابر روشنایی قرار گیرد، چشمش خیره یا کور می‌شود». خلاصه‌ی تا دُمل نرسد نیشتر زدن خطرناک است.

حاجی علی آقا دوچی خنده کنان در جواب شیخ می‌گوید: حضرت آقا ماناید برای رسیدن دمل به انتظار بنشینیم. بهتر نیست با گذاشتن مرهم روی آن، موعد رسیدن را جلو بیندازیم؟

شیخ محمد خیابانی: بلی نباید دست روی دست گذاشت. ما هم در منبر همین کار را می‌کنیم.

در این موقع حاجی میرزا علی نقی گنجه‌ای^(۲۱) داخل صحبت شده، گفت:

- فرمایش آقای خیابانی صحیح است. تا مردم آگاه نشده‌اند و دشمن راستین خود را نشناخته‌اند، انقلاب نتیجه‌ی مطلوب را به بار نخواهد آورد. لکن دادن آگاهی به مردم کار شیخ بزرگوار آقای خیابانی و دیگر روحانیان مبارز و دلسوز مردم است. چشم امید مابه شما دوخته شده است.

سرانجام کربلای علی مسیو که از شنیدن سخنان امیدوارکننده‌ی خیابانی بسیار دلشاد شده بود، به



کربلای علی مسیو در کنار مجاهدان جان بر کف تبریز و فرزندان خردسال شهیدش حسن (سمت راست) و قدیر (سمت چپ)

سخن درآمد و چنین اظهار داشت:

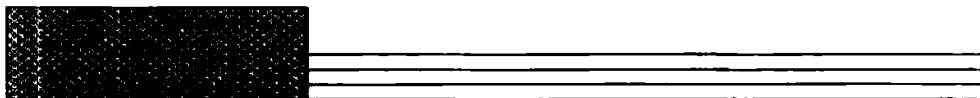
-حضرت شیخ در یکی از خطابهای خودشان در مسجد جامع مثلی گفتند که خیلی به دلم نشست. آن مثل این بود که «عربی شتری گم کرده بود و در بیابانها و کوهها پی آن می‌گشت و با آن که دار و ندارش همان شتر بود، خونسردی و خویشتن داری بسیار از خودشان می‌داد، عرب دیگری بر او خرد گرفت که چرا اندوه نمی‌خوری و خود را شاد و مسروق می‌نمایی. عرب شتر گم کرده گفت: به پشت این کوهی که از دور دیده می‌شود، امیدها دارم. اکنون به آنجامی روم. اگر گم کرده‌ی خود را آنجا نیابم، آن وقت خواهی دید که چگونه شیون خواهم کرد و گریه را چون ابر بهاری سر خواهم داد.»^(۲۲) راستی مانیز به دانش و بینش وسیع حضرت شیخ محمد خیابانی و اراده‌ی چون کوه خلل ناپذیر ایشان امیدها بسته بودیم. خدا را شکر که درخت آرزو و امیدمان به شکوفه نشست و آقای خیابانی ما را در این مبارزه‌ای که در پیش رو داریم تنها نگذاشتند.

از سخنان کربلای علی مسیو، همی حاضران خنده‌یدند. سپس مجلس را الحظه‌ای سکوت فرا گرفت. ولی صدای موزون و دلنشیں خیابانی بار دیگر سکوت را شکست: «انَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَّجَهَادٌ. ولی یاران من دست تنها صدا ندارد. روحانی و بازاری، روستایی و روشنفکر و خلاصه همه‌ی آحاد مردم ستمدیده باید دست به دست هم بدھند. کُلُّکم راعِ کُلُّکم مسُؤل امن که دست از تجارت کشیدم و به طلبگی روی آوردم، هدفی جز خدمت نداشتم. عشق و علاقه‌ام به ملت و سرمایه‌ی پایانی ندارد. واقعه‌ی همیشه زنده‌ی کربلا به ما می‌آموزد که حق گرفتنی است و «شب یلدای ظلم هر قدر طولانی باشد، باز به شفق آزادی متنهی خواهد شد و چندگال آهینه‌ی بیداد هر قدر توانا و بسی پروا باشد، باز فیروزی واقعی نصیب متأنث و استقامت خستگی ناپذیر حق خواهد شد.»^(۲۳) «ما همه‌ی عاشقان آزادی هستیم همه‌ی یک امل، یک آرزو، یک مرام و یک عقیده داریم. ما همه‌ی می‌گوییم: مشروطیت حقیقی در مملکت حکمرانی کند. نفوذهای شخصی و امتیازات فردی ملغی گردد. حاکمیت ملت تکیه و استناد نماید. ما داشته باشد. موسسات و ادارات ماملی باشد. یعنی براساس حاکمیت ملت تکیه و استناد نماید. ما می‌گوییم عدالت، مساوات و آزادی باشد. در یک کلمه‌ی مختصر ما می‌خواهیم فرزندان قرن خود باشیم.»^(۲۴) من از فردا کار تبلیغ را دو چندان خواهم کرد و شما هم مردم را سازماندهی کنید و برای این کار تشکیلات صحیح و منظمی به وجود آورید. همه‌ی مردم را متحد کنیم. دست در دست هم مشت واحدی را تشکیل دهیم و چون پنکی بر فرق ستمگران بکوییم. دست مردم دست خداست و یdaleh فوق ایدیم.

از این تاریخ به بعد سخنرانی‌های خیابانی در مساجد و تکایا شور و حرارت بیشتری به خود می‌گیرد. فکر مشکل کردن مبارزان تبریز در یک تشکیلات منظم و واحدی به نام دسته‌ی مجاهدان، هم چنین اساس تشکیل نهادهای مردمی مرکز غیبی و انجمان ایالتی در همین مجلس نطفه‌ی بندد. در سایه‌ی چنین تشکیلات منظمی بود که تبریز یکه و تنها یازده ماه در برابر سپاه استبداد مقاومت می‌کند و انقلاب مشروطه را نجات می‌دهد.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۱، حسین مکنی، ص ۳۵.
- ۲ و ۳ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، به قلم: چند نفر از دوستان و آشنایان او، ص ۲۳.
- ۴ - تاریخ بیست ساله ایران، پیشین، ص ۲۵.
- ۵ - قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، ص ۱۰.
- ۶ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۶۷۵.
- ۷ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۲۳.
- ۸ - آزاده‌ی گمنام، نصرت‌الله فتحی، ص ۹۶.
- ۹ - خاطرات حاج سیاح، به کوشش: حمید سیاح، ص ۱۳۷.
- ۱۰ - نقش کودکان و نوجوانان در جنبش مشروطه، مؤلف، ص ۱۵.
- ۱۱ - خیابانی، عباس پناهی، پیشین، ص ۴۲.
- ۱۲ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۴۲.
- ۱۳ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۹۲.
- ۱۴ - همان منبع، شماره ۱۸۹.
- ۱۵ - همان منبع، شماره ۱۹۲.
- ۱۶ - جریان ملاقات کربلای علی مسیو را با شیخ محمد خیابانی از رمان خیابانی نوشته‌ی عباس پناهی، ص ۱۱۲ اقتباس کرده‌ام.
- ۱۷ - دیدار همزم ستارخان، نصرت‌الله فتحی، ص ۱۳۵.
- ۱۸ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۳۳۵.
- ۱۹ - ملاقات خیابانی و حاجی علی دوافروش نیز از رمان خیابانی، نوشته‌ی عباس پناهی ترجمه و اقتباس شده است.
- ۲۰ - سیدحسن شریف‌زاده از دوستان بسیار نزدیک خیابانی و از روحانیان مبارز و آزادیخواه معروف تبریز بود. شادروان سیدحسن شریف‌زاده سرانجام زندگی خود را در راه آرمانش فداکرد. وی هنگامی که از انجمنشورت عازم خانه‌ی خود بود به تحریک مستبدان دوهی ترور شد.
- ۲۱ - شادروان گنجه‌ای از بازرگانان نیکنام تبریز و از پیشنازان جنبش مشروطیت و از هم سنگران کربلای علی مسیو بشمار می‌رود. در روزهایی که ستارخان یکه و تنها در کوی امیرخیز قدردانگی علم کرده بود و پرچم‌های سفید تسلیم و برده‌گی را سرنگون می‌کرد، وی از جمله محدود کسانی بود که با جان و دل از گردآزادی حمایت می‌کرد. گنجه‌ای از آزاد مردان غیوری بود که در راه کسب آزادی و مبارزه با استبداد از هیچ خطری نهراسید. وی از باران نزدیک خیابانی بود و تا بازیم روزهای نهضت آزادیستان از خیابانی جدا نشد و شرافت ملی خود را بر فراز حوادث گوناگون چون گوهری تابناک نگاهداشت.
- ۲۲ - روزنامه تجدد، شماره ۱۸۱.
- ۲۳ - همان منبع، شماره ۱۸۱.
- ۲۴ - همان منبع، شماره ۱۸۷.



اعلان مشروطیت

هر زمان تقاضایی دارد که با میزان علم و معرفت بشر تغییر پذیر است.
کلاه امروز شما به قد کلاه دیروز پدرانتان نیست و فردا هم کلاه امروزی را
در سر نخواهید داشت.

خیابانی

تلash بی امان و پی گیر قاطبهی ملت ایران به تغییر نظام استبدادی، سرانجام به ثمر نشست و
مصطف الدین شاه قاجار و ادارگردید روز یکشنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه.ق برابر با ۱۳ مرداد ماه
۱۲۸۵ شمسی (۵ اوت ۱۹۰۶ میلادی) به خواست مردم گردن نهد و فرمان مشروطه را صادر کند.
خیابانی هر روز کماکان در مسجد کریم خان برای هزاران نفر از طلب و کسب و روشنفکر و عمله
سخنرانی می کرد. در یکی از روزهای مرداد ماه در حالی که شیخ تازه از نماز جماعت فارغ شده بود،
یکی از طلاب از بیرون خود را با عجله به خیابانی رسانید و مژده آورد که فرمان مشروطیت صادر
شده است.

خیابانی با شنیدن این خبر با خوشحالی فوراً از جایش بلند شد و به طرف منبر رفت. سکوت
سنگین مسجد را فرا گرفت. شیخ را تا حال کسی این چنین شاد و مسرور ندیده بود. وی پس از حمد
و سپاس بی کران به درگاه خداوند بی همتا، خطاب به مردم چنین گفت:

به امیدی رسد، امیدواری
ریاضت بگذرد، سختی سرآید

«چه خوش باشد که بعد از انتظاری
نگفتم روز بسیاری نپاید

مردم تبریز باخبر باشید که به حمدالله فرمان مشروطیت صادر گردیده است.
شب‌های تاریک ستم سپری شد. بامداد روشن و روزهای پیروزی طالع و درخشان گردید، زمان
نکبت و ادبیار منتفی گشت. سرمای طاقتفرسای ظلم و استبداد از میان رفت. موسم نوبهار حریت و
عصر تجدّد و سعادت فرارسید. بلبل آزادی، خرم و شاد در شاخسار گلبن معدلت و داد نشست و با
چهچه جانفزا ترانه‌ی: برآمد صبح مشتاقان به زودی را سرایید، ابرهای تیره و مهیب رعب و وحشت
استبداد چاک چاک گشت و آفتاب جرأت و امیدواری از افق سعادت طلوع کرد.

با نفاق و جهل بنمودن‌این سانش پریش
تا خدا یک همچو روزی آورد پیش»^(۱)

قرن‌ها ایران ندیدی روی بهبودی خویش
هر کسی از هر طرف اورا زدی یکبار نیش

باید قدر و قیمت این نعمت بزرگ یعنی مشروطه و آزادی را بدانیم و عموماً یک دل و یک جهت
بر حبل‌المتین اتحاد و مساوات چنگ زنیم و در صدد معالجه‌ی انواع فلاکت‌های ملک و ملت برآیم.

اساس جور در این مملکت خراب کنید
سزد به آتش حسرت جگر کباب کنید»^(۲)

«شویلد متعدد از بیر حفظ خانه‌ی خویش
اگر زدست رود این دور روزه‌ی فرصت

سپس خیابانی به تشریح معنا و مفهوم مشروطه پرداخت: برادران من مشروطیت در مقابل
مطلقیت سلطنت است، یعنی بعد از این اختیارات و اقتدارات حکومت و طبقه‌ی حاکم محدود
خواهد شد. و قانون معین‌کننده‌ی حقوق و حدود بین مردم خواهد بود. مشروطه یعنی راحتی و
امنیت و سعادت برای همه، مشروطه یعنی آزادی عموم مردم در امور راجعه به زندگانی طبقه‌ای و
فردی خودشان. بعد از این دیگر حاکمیت باملت است نه در دست اشخاص خائن و وطن‌فروش که
منابع درآمد ملت را به ثمن بخس بفروشند و آن را صرف خوشگذرانی‌های خود در ممالک خارجی
نمایند.

بعد از این دیگر کسی نخواهد توانست گندم را انبار کند و دمار از روزگار مردم تنگدست برآورد.
همه‌ی امور از روی قانون و عدالت انجام خواهد گرفت. ظلم برای همیشه رخت خواهد بربست و
به جای آن محبت و دوستی حاکم خواهد شد. ولی این را باید بدانیم که نگهداری مشروطه و آزادی
از گرفتن آن سخت‌تر است. قدر این نعمت عظیم را که با خون هزاران تن از جوانان این سرزمین به
دست آمده، بدانید. مشروطه به نفع کسانی که هوادار نظام پوسیده و ضد مردمی استبداد هستند،

نخواهد بود. بنابراین علیه آزادی توطنه چینی خواهد کرد. برخورد میان آزادی‌خواهان و دشمنان بهروزی مردم حتمی خواهد بود. در این برخوردها است که هواداران راستین مشروطه، از ظاهرسازان جدا خواهند شد. ما در نگهداری آزادی ترس به خود راه نخواهیم داد و مشروطیت را از قرء به فعل خواهیم آورد. ترس عامل عمدی اسارت ملت‌ها است. ما در گرفتن حق خود با شجاعت تمام عمل خواهیم کرد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «قومی که در استرداد حق خود اقدام نکند و مبارزه ننماید ذلیل می‌شود.^(۳) آن حضرت در این مورد چند جمله‌ی حکیمانه‌ی دیگری داردند: «هر کس زیاد عاقبت اندیش باشد، ترسو می‌شود و شخص شجاع بی خود خویشتن را به دست مرگ نمی‌دهد. البته نباید ترس را به خود راه داد. هم چنین نباید در مقابل هیچ خطری، هر قدر هم بی‌اهمیت باشد، لاقیدی نشان داد.^(۴) «ما در راه آزادی، در راه یک زندگی شرافتمدانه از جان و مال خواهیم گذشت و اجازه نخواهیم داد فلان‌الدوله‌ها و بهمان سلطنه‌ها رشته‌ی مقدرات مردم را دوباره به دست گیرند.

بعد از این، همه با هم برا در و برابر خواهند بود. به همان دلیل و قانونی که یک نفر حمال و یا بقال توقيف و تنبیه شود، من هم در صورت ارتکاب به تقصیر باید توقيف و تنبیه شوم.^(۵)

می‌دانم که در این شهر عده‌ای هستند که آزادی‌خواهان و مشروطه طلبان را بابی و لامذهب می‌خوانند و باز شدن مدارس جدید و مصادره‌ی انبار محتکران و دیه‌داران را خلاف شرع می‌پنداشند. به حرف چنین افرادی گوش نکنید. اینان یا تبهکارند و یا جاهل. حکم کفر دادن به مردم یک شهر کار عاقلانه‌ای نیست. مشروطیت که به معنای برقراری اصول حاکمیت ملیه است، با مذهب حقه‌ی ما مطابقت دارد زیرا «بیشتر و بهتر از تمام ادیان، شرع مقدس و دین حنیف اسلام اصول حاکمیت ملیه را کاملاً جایز و داراست. حضرت ختمی مرتب^(ص) بانفس نفیس نبوت و هم چنین ائمه‌ی دین صلوات الله علیهم اجمعین در تأثیه‌ی جمیع تکالیف دین همان طور رفتار و سلوک می‌فرمودند که یک تن از آحاد مسلمین و یا افراد مساکن. سید قریشی را با غلام حبشه در پیشگاه قدس شرع مقدس در یک منزله قرار داده و سررشه‌ی همه‌ی امور را در قبضه‌ی شور و آزادی و اقتدار ملت گذاشته و حاکمیت ملیه را در جمیع موارد لازمه بر همه اقتدارات شخصی و اختیارات فردی مستولی و متفوق مقرر داشته، طرز حکومت ملیه میان حکومت‌های مختلفه از حیث اعتدال اصول و برکنار بودن از طرفین افراط و تفریط، بهترین طریقی سلوکیه و رویه‌ی معمولی می‌باشد.^(۶)

خلاصه روز به روز به ازدحام مردم در مسجد کریم خان اضافه می‌شد و گفتار خیابانی عمق و معنای بیشتری می‌یافتد.

اصول تدریس و وعظ خیابانی را باید یک شیوه‌ی جدید در وعظ و خطابه به حساب آورد. به هر حال با پخش خبر اعلان مشروطیت مردم تبریز غرق در شادی می‌شوند. همه جا چراگانی و تزیین می‌گردد. تمام خطبا و روحا نیان نامدار تبریز در مساجد و تکایا از مشروطه و حکومت قانون

سخن می‌گویند و معنا و مفهوم آن را شرح می‌دهند. کسری در این باره می‌نویسد: «من در آن هنگام جوان ۱۶ ساله‌ای بودم و درس می‌خواندم. در یکی از این روزها که از خانه بیرون آمدم، یکجا دیدم دو تن با هم گفتگو می‌کردند:

آدم‌های محمدعلی میرزا ولیعهد نان را ارزان گردانیده بودند. فرستادند چراغ‌ها (منظور چراغانی جشن و سور اعلان مشروطیت) را خاموش گردانیدند.

- ولی مردم ارزانی نان را نمی‌خواهند.

- پس چه می‌خواهند؟

- مشروطه می‌خواهند.

- مشروطه! مشروطه چیست؟

- تو هم برو تا بدانی مشروطه چیست.

آن مرد روان گردید. من که نخستین بار نام مشروطه را می‌شنیدم و هم چون آن مرد آرزومند دانستن معنای آن بودم، پس او را گرفتم. نخست در پیرامون مسجد صماصام خان مردم را انبوه دیدم. مسجد پر گردیده بود و کسانی در کوچه‌ی پایین ایستاده بودند. کسی پهلوی منبر سرپا ایستاده، سخن می‌گفت. آوازش را می‌شنیدم ولی گفته‌هایش را نمی‌فهمیدم. دیدم کسانی نایستاده در می‌گذرند. من نیز در گذشتم. در چند گامی از آنجا در خانه‌ای را باز و مردم را در آنبوه دیدم و به درون رفتم. دیدم با غچه‌ای است سبز و زیبا و مردم سرپا ایستاده‌اند و آخوند جوان زردویی با دستار سفید کوچکی، دو دست به نرده‌های پله‌ها تکیه داده و می‌خواهد سخن گوید. همه خاموشند و می‌خواهند گفته‌های او را بشنوند، می‌خواهند معنی مشروطه را بدانند وی با چهره‌ی گیرا و زبان شیوا به سخن آغاز کرد:

<p>بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق خبرت هست که مرغان چمن می‌گویند تاکی آخر چوبنشه سر غفلت در پیش</p>	<p>نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هوشیار آخر ای خفته سر از بالش غفلت بردار حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیار</p>
---	---

این شعر را خوانده، سپس به زبان ترکی معنی مشروطه را گفت و در این میان از گرفتاری‌های توده و از ستمگری درباریان و از خواری کشور و مانند اینها سخنانی را نداشتند بسیاری مردم به گریه افتادند. هنایش‌هایی (تأثیراتی) که این سخنان در من کرد، پس از گذشتن سی و اند سال هنوز فراموش نگردیده.^(۷)

خلاصه‌ی کلام در سایه فدایکاری روحانیان مبارزی از قبیل خیابانی، شریف‌زاده، ضیاء‌العلماء، شیخ سلیم، میرزا جواد ناصح‌زاده (ناطق)، میرزا حسین واعظ، ثقة‌الاسلام شهید و... شور و تکانی در مردم پدید آمد که تا آن زمان نظریش دیده نشده بود.

در نتیجه‌ی تلاش و کوشش چنین مردان نامی بود که دشمنی‌های فردی و قومی و دینی از میان

برخاست و بعد از آن شیعه و سنتی، شیخی و حنفی و ... در مساجد برادرانه کنار هم نشستند و از کین توزی هایی که تا آن روز به تحریک دشمنان سعادت مردم، با یکدیگر کرده بودند از هم پوزش طلبیدند. شیخ محمد خیابانی، آن عارف وارسته با توجه به چنین رابطه‌ی صمیمی و دوستانه بین مردم آن زمان است که می‌گوید: «وحدت عقیده، تولید محبت می‌کند... اشتراک در شادی و فلاکت ایجاد صمیمیت می‌نماید و بالاخره اشتراک در مسالک، اتحاد و یگانگی به ارمغان می‌آورد.»^(۸)

توضیح این مطلب را ضروری می‌دانم که درست است که اغلب مردم عامی و بی‌سواد آن زمان درک صحیحی از معنا و مفهوم مشروطه و نظام پارلمانی نداشتند ولی نمی‌توان در این مورد به آنها خرد گرفت و مانند برخی از مورخان بیگانه و یا خودی وابسته به بیگانه، مشروطه را تلقین و سوغات فرنگیان قلمداد کرد. خیابانی در جواب کسانی که مغرضانه عدم آگاهی مردم عقب نگهداشته شده‌ی ما را از معنا و مفهوم نظام پارلمانی، دست آویز قرار داده و سعی در پایمال کردن زحمات ملت قهرمان ایران را داشتند و دارند، چنین می‌نویسد: اگر تاریخ جهان را ورق بزنیم و انقلاب‌های بزرگ تاریخ را مورد مطالعه قرار دهیم، در هیچ یک از آنها اکثریت مردم زیر ستم و عقب نگهداشته شده که انقلاب‌های عظیمی برای انداده اند، پیش‌پیش درک درستی از آنچه که می‌خواستند بدست بیاورند، نداشتند. از آن جمله «هر گاه انقلاب کبیر فرانسه را تدقیق کنیم و علل ظهور آن انقلاب را تجسس نماییم، از یک طرف ظلم و اعتساف اولیای امور و استیصال طبقات ملت را خواهیم دید. (عامل عینی) ... سپس اثرات متفکرین و حکماء دانشمند را خواهیم یافت. ولترها، مونتسکیوها و زان ژاک روسوها بیکرهای عظیم خودشان را جلوه گر خواهند ساخت. (عامل ذهنی) ... نه اشراف و اشراف زادگان فرانسه که نسبت به رعایا و ملت خودشان رویه‌ی بیدادگری را پیشه خود ساخته بودند و نه رعایا و ملت مذکوره که شکایت‌کنان، گریان و نالان، طوق تسلط و غل و زنجیر اشراف را بر گردن خودشان می‌کشیدند و بالاخره نه ماری آنوات و نه شوهر غافل او بر حقیقت اعمال و افعال خودشان واقف بودند. آنان هرگز نمی‌دانستند که حرکات کنونی‌شان در آتیه‌ی نزدیک یا دور با یک قطعیت ریاضی و یا در تحت احتمالات قابل پیش‌بینی چه ثمراتی را به وجود خواهند آورد. مستبدین نمی‌دانستند که سوء رفتار هر روزه‌ی آنان با اتباع خودشان بتواند سرانجام باعث چنان انقلاب موحش و مهیبی شود و ملت بردار و متهم و مظلوم و ستمدیده نیز هرگز به خیالش خطور نمی‌کرد که روزی خواهد توانست آن چنان قیام کند و زنجیرهای هزاران ساله را بکجا بگسلد. هم چنین شاهزاده خانم اطریشی - ملکه فرانسه - ماری آنوات، هرگز نمی‌توانست باور کند که به جای مرواریدهای درخشان گردن‌بندگران قیمت او، ساطور گیوتین انقلاب با کمال بی‌رحمی قطرات خون رگهای او را جاری خواهد ساخت ولی ولترها، مونتسکیوها و زان ژاک روسوها این همه وقایع را پیش‌بینی می‌کردند.

ولتر نام عدالت و حقیقت را تکریم و تقدير می‌نمود و دشمنان غافل او عوض انتباه حاصل نمودن از ندای بیدار باش او، وی را تکفیر و ترهیب می‌کردند. نوشته‌هایش را می‌سوزانیدند. ولی

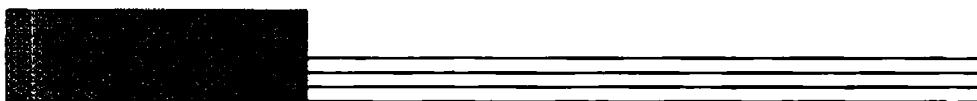
پوزخند زهرآلودی که در لبنان حقیقت‌گوی ولتر ظاهر می‌شد مانند انعکاس حوادث آتیه بود. حسن نوع پرستی و ترحم بر حال مظلومین، مونتسکیو را ترغیب و تشویق به نوشتن روح القوانین می‌کرد و افکار و عادات ساکنان پاریس را از زبان یک نفر ایرانی تنقید می‌کرد ولی همهمه‌ی جهالت و تعصّب باعث می‌شد، این پیغام نیکخواهانه بی‌اثر بماند.

رسوو که قرارداد اجتماعی خودش را بدون داشتن انتظار از تأثیر و نتیجه‌ی فوری در میان مردم عصر خویش منتشر می‌ساخت و گرفتار تعقیب قانونی می‌شد، نیک می‌دانست که چه کرده است و چه نتیجه از کردار او عاید ملت فرانسه و ملل عالم خواهد شد.^(۹)

چکیده‌ی سخن خیابانی این بود که در هر انقلاب دو عامل عمدۀ دست‌اندرکار می‌باشد. یکی عامل عینی یا اکثریت مردم به ستوه آمده که سعی می‌کند بنای ظلم و بیداد را از پی ویران کند و زنجیر اسارت و برده‌گی را از گردن براندازد. این عامل آگاهی چندانی از نظام جدیدی که جانشین نظام کهنه خواهد شد، ندارد ولی عامل دوم (عامل ذهنی) که همان متفسران آگاه به ستم زمانه می‌باشند و از میان توده‌ی مردم بر خاسته‌اند، آگاهانه و با درک نیاز جامعه، اکثریت مردم ستمکش را پشت سر خود می‌کشند و به سوی نظامی که به نفع مردم، با توجه به شرایط زمانی و مکانی باشد، هدایت می‌کنند و سرانجام کار، فتح و پیروزی با همین عامل است، «که از روی فهم و دانش قدم به عرصه‌ی فعالیت گذاشته، عملاً، قولًا و فکرًا حرکتی را اجرا یا عقیده‌ای را اظهار و یا مسلکی را ترویج می‌کند. این عوامل مغلوبیت‌ناپذیر و غیر قابل امحاء و اسکات هستند. زیرا که اقوال، افعال، نظریات و انتظارات آنها، اختراعی (من درآورده) و ارتجالی (بی‌اندیشه) نبوده و نتایج منطقیه‌ی قضایای مستند بر حق و حقیقت است. خلاصه مقصود ما از تمهد این مقدمه این است: نباید آلت تلقینات مغرضین و ارباب منفعت شد».^(۱۰)

پی‌نویس‌ها

- ۱ - روزنامه‌ی تجدد، شماره اول.
- ۲ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۲.
- ۳ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۹۳.
- ۴ - روزنامه‌ی تجدد، شماره اول.
- ۵ - اقتباس از: سخنرانی‌های خیابانی، چاپ شده در روزنامه‌های تجدد.
- ۶ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۲.
- ۷ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، کسری، ص ۱۶۰
- ۸ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۸۷.
- ۹ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۶۵.
- ۱۰ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۶۵.



تشکیل انجمن ملی و اقدامات آن

طبیعت که میدان یک مجادله‌ی عمومی است، زندگی سعادتمند را پاداش قدرتمندان قرار داده است. در این عرصه‌ی کارزار، سست عنصران و ناتوانان محکوم به شکست می‌باشند. پس برای تأمین حیات و بقا در این جهان باید ضعف و فتور را از خود دور کنیم.

روزنامه‌ی تجدد

به دنبال صدور فرمان مشروطه، آزادیخواهان برای انتخاب نمایندگان و تهیه‌ی مقدمات افتتاح مجلس و سلطنت حکومت ملی بر اوضاع آشفته‌ی کشور، در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۲۸۵ شمسی برابر ۲۷ جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ ه.ق. اولین گردهمایی خود را با حضور بیش از دو هزار تن از طبقات مختلف - که آن را، می‌توان اولین مجلس مؤسسان نامید - در مدرسه‌ی نظام تهران تشکیل می‌دهند. پس از اکتشاف‌های زیاد و گفتگوهای فراوان نظامنامه‌ی انتخابات مجلس تهیه و تنظیم می‌گردد و برای امضای شاه به دربار فرستاده می‌شود.

عوامل و ایادی استبداد برای حفظ قدرت مطلق سلطنت، شاه را مجبور می‌کنند که از امضای نظامنامه‌ی انتخابات خودداری کند. به همین جهت تهران به جنبش درمی‌آید. عده‌ای در سفارتخانه‌ی انگلستان بست می‌نشینند. تبریز نیز به پیروی از تهران قیام می‌کند. بازار بسته می‌شود.



عده‌های از نمایندگان اجمعیان ایالتی تبریز

در این جانیز عده‌ای در کنسولخانه انگلیس و تعدادی دیگر در مساجد بست می‌نشینند. بازاریان مخارج بست نشینان را تقبل می‌کنند. طبقات دیگری از مردم، حتی افراد کم درآمد و بی‌بصاعط نیز به یاری مالی بست نشینان می‌شتابند. سرانجام رهبران جنبش صندوقی به نام صندوق مصارف انجمن عدالت و مشروطه خواهان اسلام به وجود می‌آورند و بدین ترتیب کمک‌های مادی مردمی را سازمان می‌دهند. شخصی به نام آقا میرآقا به ریاست این صندوق انتخاب می‌شود و کربلای علی مسیو و محمد صادق قازانچایی به عنوان بازرس برگزیده می‌شوند.

از طرف دیگر ناطقان زبردست و روحا نیان نامی در مساجد و تکایا به روشن کردن افکار عمومی می‌پردازند و مردم را به حمایت از مشروطه و نظام پارلمانی فرا می‌خوانند:

«یک اداره‌ی جدیده، یک اداره‌ی مطلوبه و محبو به که ملت ایران با یک جانفسانی واقعی و ریختن خون‌های گرانیها به تأمین آن پرداخته است، همانا اداره‌ی مشروطه است... در اولین لحظه‌ای که عزم و اراده‌ی ایرانی توانت به آزادی و استقلال کافی اثبات و اظهار وجود نماید، اولین اقدامی که شروع خواهد کرد، عبارت از وضع و تطبیق اداره‌ی مشروطه خواهد بود. پس همچون هنگامی اصلاحات از حیث کلیت، انحصار و اختصاص به وضع و تأسیس مشروطه خواهد داشت... پس می‌توان گفت که هنگام مذکور، همان هنگام امروز است.»^(۱)

دامنه‌ی جنبش روز به روز در تهران و تبریز بالا می‌گیرد. بالاخره خودکامگان تاب و مقاومت را از دست می‌دهند و نظامنامه‌ی انتخابات در ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ ه.ق. برابر ۱۷ شهریور ۱۲۸۵ شمسی به امضای مظفرالدین شاه می‌رسد. ماده‌ی نهم از اصل اول نظامنامه‌ی انتخابات در باره‌ی تشکیل انجمن‌های رسمی تحت عنوان انجمن ایالتی و ولایتی بود. «این ماده یکی از قدم‌های مفید و موثری بود که تدوین کنندگان قانون انتخابات برای برقراری مداخله‌ی مستقیم ملت در حسن جریانات انتخابات و تعیین نمایندگان واقعی و برگزیده‌ی ملت به خصوص در استان‌ها و شهرستان‌ها که هنوز در تحت تسلط و نفوذ صاحبان قدرت و حکام و فرمانروایان مستبد بود، برداشتند. همین امر مقدمه‌ی تشکیل مجتمع سیاسی و ایجاد نیروهای مقاومت ملی در مقابل حکومت استبداد صغیر گردید.»^(۲)

تبریز نخستین شهری است که در آن پس از تصویب نظامنامه‌ی انتخابات، انجمنی مرکب از ۲۰ نفر از قشرهای وسیع سکنه‌ی تبریز به نام انجمن ملی^(۳) به وجود می‌آید و خانه‌ی محمدحسین خان سرتیپ واقع در سر بازار صفوی برای آن اجاره می‌شود. کلیه‌ی اعضای منتخب انجمن به قرآن مجید قسم یاد می‌کنند که در انجام وظایف محوله سهل‌انگاری نکنند و به ملک و ملت خیانت نورزند. در انتخابات بعدی تعداد اعضای انجمن به ۱۲ نفر تقلیل می‌یابد. به هر حال طولی نمی‌کشد که انجمن مرکز تجمع و تبادل افکار آزادی‌خواهان و مشروطه طلبان می‌شود. علاوه بر انجمن ایالتی، آزادی‌خواهان کوی‌های بزرگ، انجمن‌های دیگری رانیز در محلات بنیاد می‌نهند. از آن جمله می‌توان انجمن سعادت کوی مقصودیه، انجمن اتحاد کوی چرندا، انجمن حقیقت امیرخیز و

انجمن خیابان محله‌ی خیابان و ... را نام برد. این انجمن‌ها پیشنهادات خود را کتاباً به انجمن ایالتی ارائه می‌دادند و یا یک نفر نماینده‌ی آنها در جلسات انجمن ملی شخصاً شرکت می‌کرد و نظریات انجمن‌کوی را بیان می‌نمود. بدین ترتیب در تصمیم‌گیری‌های انجمن ملی و یا انجمن ایالتی همگان شرکت داشتند.

یکی از اساسی‌ترین اقدام این نهاد مردمی چاپ و انتشار روزنامه‌ای به نام **روزنامه‌ی انجمن**^(۲) می‌باشد.

انجمن تبریز با این کار خود، نخستین روزنامه‌ی کاملاً آزاد و فارغ از سانسور را در ایران عصر مشروطه عرضه می‌دارد و آزادانه و آشکارا به وسیله‌ی قلم و با «کلمات سهل و ساده» به پیکار با استبداد و ناآگاهی‌ها می‌رود و نسیم آزادی را در سرتاسر ایران می‌وزاند.

روزنامه‌های دیگری به پیروی از انجمن پایه عرصه‌ی وجود می‌گذارند.^(۵) در سال ۱۳۲۴ قمری -اولين سال برقراری نظام مشروطتی- بیش از ۱۴ روزنامه در تبریز طبع و توزیع می‌گردد که از آن جمله می‌توان، نشریات مترقی: ابلاغ، اسلامیه، امید، اتحاد، آزاد، دبستان، عدالت، آنادیلی و مصباح و ... نام برد.

انجمن تبریز که به منظور معرفی کاندیداهای نمایندگان مجلس اول و نظارت بر صحبت انتخابات به وجود آمده بود، کم کم به کارهای بزرگ دیگری دست می‌زند. از آن جمله به ثبت نرخ نان و گوشت هفت می‌گمارد. در این زمان یکی دیگر از گرفتاری‌های بزرگ، گرانی و کمیابی نان بود. همیشه عده‌ای از زنان و مردان و کودکان جلوی دکان‌های نانوایی صف می‌بینند و ساعت‌ها برای خرید نان به انتظار می‌نشستند. در اثر اقدام انقلابی انجمن از جمله مصادره غلات احتکار شده، در سراسر شهر نان فراوان می‌شود.

«پیش از جنبش مشروطه نان منی (هزار مثقالی) به دو قران فروخته می‌شد و به جای یک من، سه چارک بلکه کمتر از آن نان می‌دادند. این زمان بهای نان به هشت عباسی تقلیل پیدا کرده و کم فروشی نیز نمی‌شد.

کم فروشی که خود گرفتاری دیگری شمرده می‌شد، یک باره از میان برداشته شد و دکانداران خود، درست کار می‌کردند و اگر کسی را آرزوی نادرستی می‌بود، از ترس مردم، دلیری نمی‌داشت.^(۶)

اقدام پر ارج دیگر انجمن به وجود آوردن دسته‌ای مسلح و با دیسیلینی از جوانان به نام مجاهد برای حفظ و حراست از دست آوردهای انقلاب و پیشگیری از شرارت اشرار و دشمنان سعادت مردم بود. این کار مهم به همت و تدبیر کربلای علی مسیو (مرکز غیبی) انجام پذیرفت. مرکز غیبی یک سازمان وابسته به انجمن ایالتی بود و به طور کلی «در بیرون انجمن ایالتی و در نهان مرکز غیبی کارهارا پیش می‌برد.»^(۷)

یکی دیگر از کارهای چشم‌گیر گردانندگان انجمن ایالتی، در چنین روزهای فترت و نابسامانی

No. 304 Tauris en révolution,
Les volontaires

تبریز سربازهای می‌محمد شاه کلان



No. 305 Tauris en révolution, Les volontaires

تبریز فدائیان در رسمیان شق



ایجاد یک کارخانه جوراب‌بافی و بندبافی در محله‌ی دوه‌چی بود. همه‌ی مردم می‌توانستند در سرمایه‌ی این کارخانه سهیم باشند. بهای هر سهم یک تومان بوده است. هدف از تأسیس این کارخانه که به نام شرکت خیریه نامیده می‌شد، این بود که «فقرا و ضعفا که بیکار و اغلب به نان شب محتاج بودند، در این کارخانه به قدر قوه خود مشغول کار شوند و تحصیل معاش کنند». ^(۸)



مجاهدان محله لیل آباد به فرماندهی مشهدی محمد صادق خان

کارخانه‌ی دیگری به وسیله‌ی بازرگان خیرخواهی به نام حسن آقا گنجه‌ای ^(۹) در تبریز تأسیس می‌شود. این کارخانه‌ی قالی‌بافی نیز تعداد دیگری از بیکاران را به خود جذب می‌کند. انجمن ایالتی اوزان و مقیاسات رانیز که در امر خرید و فروش، مشکلات فراوانی را به بار می‌آورد و وسیله‌ای برای سرکیسه کردن مردم بود، اصلاح کرد. دیگر از کارهای انجمن «سد باب رشوت و تعدی متصلیان جزء و کل بود». ^(۱۰)

به هر حال پس از آن که نظامنامه‌ی انتخابات مجلس به امضای مظفر الدین شاه می‌رسد، خودکامگان سعی می‌کنند تا آنجایی که ممکن است این خبر حداقل به دیگر نقاط کشور نرسد. به همین جهت با این که انتخابات در مرکز شروع می‌گردد و نمایندگان تهران انتخاب و راهی مجلس

می شوند، لکن محمدعلی میرزا انتخابات تبریز را به تعویق می اندازد. زیرا و لیعهد سر سازگاری با نظام پارلمانی را نداشت و به بسط و گسترش آزادی در سایر نقاط از جمله در تبریز راضی نبود. به تعویق افتادن انتخابات در تبریز بار دیگر مردم این شهر را به عصیان و امی دارد. بازار و دکان‌ها بسته می شود. کوچک و بزرگ در مساجد گرد می آیند. پیوستن دانش آموزان مدارس به قیام کنندگان سور و شوق مردم را دو چندان می کند. «کردک ده ساله‌ای از آنها به منبر رفته، خطبه‌ای آغازیده و بعد در این جمله متنه نمود: ما کودکان نابالغ هم در راه حریت حاضریم جان‌های کوچک خود را فدای وطن نماییم.»^(۱۱)

سرانجام محمدعلی میرزا در برابر طغیان مردم عقب می نشیند و دستور انتخابات را صادر می کند.

تبریزی‌ها زیر نظر انجمن با علاقه‌ی فراوان نمایندگان خود را انتخاب می کنند و آنان را روز سه‌شنبه ۲۳ ذی القعده ۱۳۲۴ به تهران، اعزام می دارند، روز حرکت نمایندگان، محوطه‌ی انجمن ایالتی، بازارچه‌ی صفائی، راسته کوچه و کوی‌های دور و بر انجمن تاسامان میدانی و از آنجا تا پل آجی چای پر از مشایعت کنندگان زن و مرد و کودک و جوان بود. تعداد مشایعت کنندگان را در حدود ۵۰ هزار نفر^(۱۲) نوشته‌اند. با این حساب یک ششم اهالی شهر برای بدرقه‌ی نمایندگان خود حاضر شده بودند. در پیش‌اپیش انبوه جمعیت دانش آموزان قرار گرفته بودند و این شعر را دسته جمعی با صدای موزون می خوانندند:

«کرده‌اید عزم سفر لطف خدا یار شما همت اهل نظر قافله سالار شما»^(۱۳)

محمدعلی میرزا در این زمان هنوز ساکن تبریز و فرمانروای آذربایجان بود و فعالیت‌های سیاسی و اقدامات اجتماعی انجمن چون خاری بر چشمش می خلید. چراکه به قول محمد رضای شیرازی -ژورنالیست آگاه و مبارز نستوه - او که سال‌ها به انتظار نشسته بود تا تاج بر سر نهد و بهتر بتواند «شکم پاره کند، گردن زند، چشم کند، گوش برد، خون خورد، پرده‌ی ناموس درد، اعراض مردم برد، غارت کند، خانمان ویران سازد»^(۱۴) برایش مشکل بود که با انجمن ملی کنار آید و وجود این نهاد مردمی را تحمل نماید. بنابراین پس از پایان گرفتن انتخابات مجلس اول به سران جنبش (انجمن ایالتی) پیغام می دهد که یا باید در انجمن را تخته کنند و پی کار خود بروند و یا این که پس از این «انجمن به عرایض مردم نرسد و واعظان اسم مشروطه را در متابر نیاورند... و بازخ‌های نیز کاری نداشته باشند و ...»^(۱۵)

چنانکه پیشتر اشاره شد انجمن تبریز و مرکز غبیی که ارتباط پیوسته و تنگاتنگی با هم داشتند و در مسایل مهم با هم به تبادل افکار می پرداختند، در این ماجرا نیز پس از مشورت به این نتیجه می رستند که خودکامگی به این زودی‌ها از بین نخواهد رفت و اگر مردم به خود رهاشوند و آماده و

مهیا در صحنه حاضر نباشد، خودکامگان در فرصت مناسب ضربه‌ی کاری خودشان را وارد خواهند ساخت. به همین جهت انجمن قاطعه‌ان با پیشنهاد محمدعلی میرزا و لیعهد - حاکم آذربایجان - به مخالفت برمی‌خیزد. آزادیخواهان تبریز همگی به انجمن فراخوانده می‌شوند و پیغام محمدعلی میرزا را با آنان در میان می‌گذارند و نظر مردم را جویا می‌شوند. یکی از غیرتمدنان تبریز روی چهار پایه‌ای می‌رود و خطاب به رهبران جنبش و حاضران چنین می‌گوید: «مردم ایستان (محمدعلی میرزا و ایادی او) می‌خواهند در انجمن را بینندن. پس از بسته شدن آن ناچار واعظان خاموش گردند و کم کم خونهای ما سرد شود و آنگاه مستبدان باز چیره گردیده و بیاورند بر سر ما آنچه می‌خواهند. ولی آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت اتا یکی از ما زنده است، از آزادی دست برخواهیم داشت و اگر تهرانیان هم مشروطه را رها کنند، ما خود به تنها یی در نگهداری این دستگاه خواهیم کوشید.»^(۱۶)

مردم حاضر در محوطه‌ی انجمن، گفته‌های این آزادیخواه را با شور و فریاد «زنده باد مشروطه خواهان! زنده باد آزادی طلبان! تائید کر دند. یا بهویی که تا آن روز در تبریز مانندش دیده نشده بود، برخاست و سخنانی که تا آن روز گفته نشده بود، بر زبان آمد. آشکارا باز نمودند که اگر به جنگ و خونریزی هم برسد، از ایستادگی نخواهند برگشت.»^(۱۷)

چند روزی این جنبش ادامه یافت و آزادیخواهان تبریز از انجمن درخواست کردند کما کان به کار خود ادامه دهد. چراکه اگر «هر کس راه خود را می‌گرفت و مردم در یک جا جمیع نمی‌شدند، یقیناً مثل اهالی خراسان در دست یک آصف‌الدوله‌ی دیگری (حاکم خوزریز خراسان) اسیر می‌گشتند و نمی‌توانستند وکلای خود را روانه تهران نمایند... انجمن باید برقرار و پایدار باشد.»^(۱۸)

سرانجام «محمدعلی میرزا در برابر انجمن تبریز سپر انداخت و حرف خود را پس گرفت و به شناسایی و رعایت دستورات آن ناچار شد.»^(۱۹)

این دوین برخورد محمدعلی میرزا و آزادیخواهان تبریز بود که به شکست محمدعلی میرزا منجر گردید، و پس از آن رشته‌ی کارها در تبریز به دست آزادیخواهان افتاد.

به پیروی از انجمن تبریز، در شهرهای دیگر نیز انجمن‌هایی بنیاد نهاده شد. انجمن ملی تبریز که بعداً به انجمن ایالتی تغییر نام داد، «اعتبار و نفوذش کم کم چنان بالا گرفت که رشته‌ی شورش و جنبش را در سراسر ایران به دست گرفت و با کار دانی آن را راه برد.»^(۲۰) همه‌ی اینها نتیجه‌ی فعالیت‌های خستگی ناپذیر سران آگاه انجمن، و مرکز غیبی بود که به هیچ چیزی جز خیر و صلاح ملک و ملت نمی‌اندیشیدند. شیخ محمد خیابانی یکی از پیشوایان دلسوز و بانفوذ هر دوی این نهادهای مردمی به حساب می‌آمد.

با شروع به کار مجلس شورای ملی، نمایندگان خواهان قانون اساسی می‌شوند و با «رسیدن نمایندگان تبریز که تندرو ترین نمایندگان بودند، موجب می‌شود که کار مطالبه‌ی قانون اساسی صورت جدی‌تری یابد.»^(۲۱) سرانجام پس از کشمکش‌های زیاد قانون اساسی را که دارای نواقص

فراوان بود، به امضای مظفرالدین شاه و فرزندش محمدعلی میرزا می‌رسانند. نمایندگان از نقص قانون اساسی باخبر بودند. لکن می‌ترسیدند تا تکمیل آن شاه ایران که سخت بیمار بود، بمیرد و جانشین وی محمدعلی میرزا را حتی نتوانند به امضای این قانون ناقص نیز راضی کنند.

قانون اساسی که در ۵۱ ماده تدوین و تصویب شده بود، معایب زیادی داشت. از جمله در آن:

۱- به برابری مردم اشاره نشده بود.

۲- از آزادی‌های عمومی سخن به میان نیامده بود و بسیاری از آزادی‌های فردی تضمین نگشته بود.

۳- قوای حکومت از هم تفکیک نشده بود.^(۲۲)

همان طور که انتظار می‌رفت، ده روز پس از امضای قانون اساسی، مظفرالدین شاه درمی‌گذرد و محمدعلی میرزا به جای وی به تخت سلطنت می‌نشیند.

در مراسم تاجگذاری از نمایندگان مجلس دعوت به عمل نمی‌آید. بدین ترتیب بار دیگر شاه جدید نفرت شدید خود را از مشروطه و آزادی نشان می‌دهد. وی که سال‌ها با خودکامگی فرمان رانده بود، برایش مشکل بود که نمایندگانی از مردم در برابر او قد برافرازنند و مانع و رادع حکومت جابرانه‌ی وی باشند، بدین جهت قبل از همه سعی می‌کند، مجلس را به یک دستگاه عاطل و باطل و خالی از محتوا و زیردست خود بدل سازد. روی این اصل شاه جدید، به دست آویز این که «ما مسلمانیم و مشروطه با مسلمانی نمی‌سازد، عنوان مشروعه را به جای مشروطه به میان می‌کشد».^(۲۳)

سپس برای این که دست بیگانه‌ای مثل مسیونوژ بلژیکی را در چپاول منابع درآمد ملت باز بگذارد، چنین عنوان می‌کند که مجلس باید فقط به کار قانون‌گذاری پردازد و حق نظارت در کارهای دولتی را نداشته باشد. به دیگر سخن با استفاده از نقص قانون اساسی و تفسیر به رای از آن، مدعی می‌شود که وزراء در برابر نمایندگان ملت مسئولیتی ندارند و جوابگو نمی‌باشند. سرانجام وی جسارتش را به جایی می‌رساند که می‌خواهد امضای خود را در زیر قانون اساسی نادیده بگیرد و آن را کان لم یکن اعلام نماید.

نمایندگان مجلس برای رفع نواقص قانون اساسی به تلاش گسترده‌ای دست می‌زنند و خواستار قانون کاملتری می‌شوند. همان طور که انتظار می‌رفت محمدعلیشاه در برابر خواست نمایندگان به مخالفت بر می‌خیزد. دامنه اختلاف روز به روز گسترده‌تر می‌شود. بالاخره کار به جایی می‌رسد که وقتی مجلس از مشیرالدوله - صدراعظم - می‌پرسد که حکومت ایران مشروطه هست یا نه؟ وی در جواب می‌گوید: «خیر، دولت مشروطه نیستیم، دولت به شما مشروطه نداده، مجلسی که دارید، جهت وضع قوانین است».^(۲۴)

به این ترتیب مجلس از طرف مستبدان به سختی در تئگنا قرار می‌گیرد. در این زمان انجمن ایالتی تبریز به پشتیبانی از مجلس به پا می‌خیزد و با اقدامات به جا و به موقع خود تمام رشته‌های محمد

علیشاه را یکی پس از دیگری پنbe می‌کند. غیر تمندان تبریزی به محض وصول اخبار ناگوار تهران در انجمن گرد می‌آیند. بازار بسته می‌شود، شور و خروش مجاهدان و پیشه‌وران به آسمان بلند می‌شود.

بنایه گزارش روزنامه‌ی انجمن، رهبران جنبش به تلگرافخانه می‌روند و از مرکز می‌خواهند که:

۱- محمد علیشاه باید کتاب‌اعلام کند که دولت ایران مشروطه‌ی تائمه است.

۲- وزرای مسؤول فعلایش از ۸ نفر نیست و هر گاه بعدها تشکیل یک وزارت‌خانه لازم باشد با موافقت مجلس تشکیل خواهد شد.

۳- از این به بعد خارجی‌ها (اشاره به پست وزارت مسیو نوز بلژیکی است) باید به مقام وزارت گماشته شوند.

۴- در هر ولایت و ایالت باید انجمن تشکیل شود. (یعنی در همه‌ی شهرها مثل تبریز رشته‌ی کارها در دست خود مردم باشد و ایادی محمد علیشاه نتوانند در کار مشروطه کارشکنی کنند.)

۵- وزرای افتخاری یا وزرای لقبی (که محمد علیشاه می‌خواست در برابر وزرای منتخب مجلس قرار دهد). غیر قانونی است و ابدأ باید وجود داشته باشد.

۶- عزل مسیو نوز و پریم و توقيف لاوروس ریس گمرک خانه‌ی تبریز فوری لازم است ... (لاوروس متهم به دزدی و حیف و میل از گمرک تبریز بود و آهنگ گریختن از ایران را داشت).

در پایان تلگراف، از دولت خواسته می‌شود که موارد یک تا پنج باید در متمم قانون اساسی که در دست تنظیم و تصویب بود، گنجانیده شود.

تظاهرات و اعتصابات تبریز کما کان ادامه می‌باید. کودکان و نوجوانان مدارس نیز سرودخوانان به حیاط انجمن می‌آیند و دسته‌جمعی این سرود را می‌خوانند:

<p>سرحدّی میزه قلعه بیزیم خاک وطن دور ایرانلی لاروق جان وئرونین نام آلاروق بیز قانیله قلینچ دور گورونن بیدقی میزده هر گوشده بیر شیر یاتوب توپراقیمیزده دعواه شهادله هاما کام آلاروق بیز ایرانلی لاروق جان وئرونین نام آلاروق بیز اجدادی میزین هیبتی معروف جهاندور^(۲۵)</p>	<p>«آمالیمیز، افکاریمیز اقبال وطن دور دعوا گونی یکسر گورونن قانلی کفن دور دعواه شهادله هاما کام آلاروق بیز جان قورخوسو یو خدور دیلی میزده، جانی میزده ایرانلی لاروق جان وئرونین نام آلاروق بیز ایرانلی آدی هر اوره گه لرزه سالاندرو</p>
--	---

در بیشتر شماره‌های روزنامه‌ی انجمن و دیگر نشریات آن عصر، اخبار متعددی مربوط به شرکت گسترده‌ی دانش‌آموزان مدارس تبریز در اعتصابات، راهپیمایی‌ها، بستنشینی‌ها، دمو نستراسیون‌ها درج شده است. از جمله دبستان‌های این عصر (۱۳۲۴-۱۳۲۵ ه. ق) می‌توان مدارس، ادبیه، سعادت، معرفت، نوبر، جلالت، رشدیه، رشد، قدس و پرورش را نام برد.

سرانجام در اثر فشار آزادیخواهان در تاریخ ۲۸ ذیحجه‌ی ۱۳۲۴ کمیسیونی برای تکمیل قانون

اساسی تشکیل می شود. لکن این کار ۸ ماه (تا ۲۹ شعبان ۱۳۲۵) به طول می انجامد و سرانجام پس از کارشکنی ها و ابراز مخالفت های گوناگون متمم قانون اساسی به تصویب می رسد. پیشنهادهای انجمن ایالتی تبریز در متمم قانون اساسی گنجانیده می شود. اصولاً متمم قانون اساسی «که بزرگتر و ارجدارتر از خود قانون اساسی است»^(۲۶) در سایهٔ تلاش و پاشاری انجمن تبریز تنظیم شده و به تصویب رسیده است. اقدامات اخیر انجمن تبریز موجب شد مجلس از گرفتاری های زیادی که محمد علیشاه برای آن به وجود آورده بود، نجات یابد. در نتیجه جایگاه این نهاد مردمی هر چه استوار تر گشت.

انجمن تبریز پس از فراغت از این کار بزرگ، به کار ارزشمند دیگری دست زد و آن تأسیس ادارهٔ نظمیه بود. تبریز نخستین شهری است که پس از جنبش مشروطه در آن ادارهٔ نظمیه (شهربانی) به طرز نوین دایر گردیده است.

توضیح این که در اواخر سال ۱۳۲۵ ه.ق. تبریز به دو دستهٔ نیرومند مشروطه طلب و مستبد تقسیم شده بود. عناصر مرتاج و خودکامه به رهبری میر هاشم و حاج میرزا حسن مجتهد در مقابل انجمن انقلابی تبریز، انجمنی به نام اسلامیه در کوی دوه‌چی برپا داشتند و شروع به پروپاگاندو نشر اکاذیب و ایجاد مزاحمت علیه مشروطه طلبان کردند.

تأسیس انجمن اسلامیه به دستور مستقیم محمد علیشاه صورت گرفته بود و مخارج آن رانیز وی شخصاً حواله می کرد و یا به امر وی از تو انگران مرتاج گرفته می شد.

میر هاشم تعداد زیادی از لمپن های دوه‌چی و سرخاب را دور خود جمع کرده و آنها را مسلح می سازد و به ایجاد مزاحمت و سلب آرامش مردم می پردازد.

لوطیان دوه‌چی در ضمن مزاحم اتباع روس نیز می شوند تا دژخیمان تزاری را علیه مشروطه طلبان برانگیزنند. کنسول روس به فرمانفرما والی آذربایجان اعتراض می کند. لیکن مسلم بود که والی نمی توانست در این باره کاری انجام دهد.

روز به روز به مزاحمت های تفنگچیان اسلامیه افزوده می شود. آنان شب های در خانه می مردم می روند و باج سبیل می خواهند. گاهی نیز به بازار می رینند و با شلیک گلوله به ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و غارت مغازه ها می پردازنند.

انجمن ایالتی ناچار دست به کار می شود. مجاهدان را برای جلوگیری از کار غارتگران اسلامیه بسیج می کند. روز جمعه ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۵ قمری برابر ۲۶ دی ماه ۱۲۸۶ شمسی برای اولین بار بین مجاهدان و لوطیان مسلح میر هاشم جنگی درمی گیرد که دو روز به درازا می کشد. چندین نفر از طرفین کشته و زخمی می شوند. پس از این درگیری آرامش نسبی در شهر برقرار می شود. لکن این آرامش بیش از ۸ روز به درازانمی کشد و در روز ۲۱ ذیحجه (۵ بهمن) بار دیگر جنگ خونینی بین مستبدان و مشروطه طلبان درمی گیرد و عده های دیگر به خاک و خون می غلتند. ترس از جنگ و درگیری، آرامش و آسايش را از مردم سلب می کند. در همین روزهای پراشوب ضرورت وجود

اداره‌ی نظمیه برای ایجاد نظم و آرامش در شهر احساس می‌گردد. به همین جهت خیابانی و دیگر رهبران آگاه و هوشیار انجمن ایالتی اداره‌ی نظمیه را پی‌ریزی می‌کنند. اجلال الملک که یکی از نمایندگان انجمن ایالتی بود، به ریاست این اداره‌ی جدید‌التأسیس انتخاب می‌گردد.

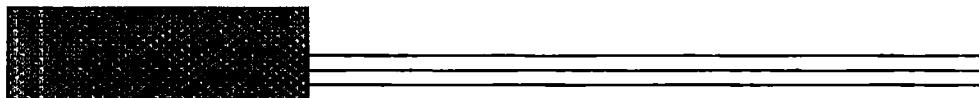


اجلال الملک چهارصد نفر^(۲۷) از جوانان زبده‌ی شهر را به استخدام نظمیه در می‌آورد و صاحب منصبانی از میان مجاهدان معروف و خوشنام انتخاب می‌شوند. آنان با دسته‌های موظیک^(۲۸) در کوچه و بازار می‌گردند و امنیت را در شهر برپا می‌دارند. پاسبان‌ها لباس متحدالشکلی «از ماهوت مشکی با کمربند چرمی و دگمه و نشان»^(۲۹) بر تن

می‌کنند و مطابق اصول نوین ممالک راقیه درجه‌بندی می‌شوند. برای صاحب منصبان و پاسبان‌ها و دیگر کارمندان نظمیه حقوق کافی معین می‌شود تا «دیگر دخل نکنند و رشه نگیرند و اگر گرفتند سخت تنبیه شده، از خدمت اخراج گردند». (۳۰) اداره‌ی نظمیه علاوه بر ایجاد آرامش در شهر، روزنامه‌ای رانیز به نام «نظمیه» انتشار می‌دهد. (۱۳۲۶) ه. ق) این روزنامه به سردبیری مشهدی محمود اسکنданی به طور هفتگی و مصور، با چاپ سنگی، در ۴ صفحه طبع و توزیع می‌گردید. شماره‌ی اول آن که تصویر اجلال الملک رئیس نظمیه‌ی تبریز نیز در آن چاپ شده با خط نستعلیق می‌باشد. محمود اسکنданی روزنامه‌ی دیگری رانیز به نام ابلاغ در تبریز انتشار می‌داد. روزنامه‌ی نظمیه ارگان اداره‌ی نظمیه‌ی نوبای تبریز بود و اقدامات این اداره در آن منعکس می‌شد.

پژوهی‌ها

- ۱ - روزنامه‌ی تجدید، شماره ۱۶۸.
- ۲ - نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره‌ی قانونگذاری، زهراء شجاعی، ص ۸۳.
- ۳ - چرچیل از تهران به ادوارد گری می‌نویسد که: «صورت اسامی بقصد انجمن را برای سفارتخانه‌ی انگلیس در تهران گزارش کردند که «مهمنترین آنها انجمن ایالتی آذربایجان است.» به نقل از کتاب آرزو، جلد ۲، عباس اسکندری، ص ۲۱.
- ۴ و ۵ - در مورد روزنامه‌ی انجمن و دیگر روزنامه‌های این عصر بنگرید به: «تاریخچه‌ی روزنامه‌های تبریز در صدر مشروطه‌ی ایران، کسری، ص ۱۶۷.
- ۶ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، کسری، ص ۱۶۷.
- ۷ - همان منبع، ص ۱۸۲.
- ۸ - روزنامه‌ی انجمن، شماره ۱۳۵، سال اول.
- ۹ - روزنامه‌ی انجمن، شماره ۱۴۳، سال اول.
- ۱۰ - روزنامه انجمن، شماره ۴۱، سال اول.
- ۱۱ - تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ص ۵۳۲.
- ۱۲ - جریده‌ی ملی، شماره ۲۹، سال اول.
- ۱۳ - همان منبع.
- ۱۴ - روزنامه‌ی مساوات، شماره ۲۱.
- ۱۵ - بلوای تبریز، به کوشش: علی کاتبی، ص ۱۳.
- ۱۶ و ۱۷ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، کسری، ص ۱۷۴.
- ۱۸ - روزنامه‌ی انجمن، شماره ۴، سال اول.
- ۱۹ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، کسری، ص ۳۴.
- ۲۰ - قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، دکتر مصطفی رحیمی، ص ۸۵.
- ۲۱ - نقش کودکان و نوجوانان در جنبش مشروطه، نگارنده، ص ۲۸.
- ۲۲ - همان منبع، ص ۲۸.
- ۲۳ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، پیشین، ص ۲۰۴.
- ۲۴ - نقش کودکان و نوجوانان در جنبش مشروطه، پیشین، ص ۲۹.
- ۲۵ - همان منبع، ص ۳۵.
- ۲۶ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، پیشین، ص ۴۶۹.
- ۲۷ - بلوای تبریز، به کوشش: علی کاتبی، ص ۱۵.
- ۲۸ و ۲۹ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، پیشین، ص ۵۳۵.
- ۳۰ - سخنگویان سه گانه آذربایجان، نصرت‌الله فتحی، ص ۳۶.



انجمان تبریز

محمد علیشاه را از سلطنت خلع می‌کند

برادر شوخي نیست، تبریز است. تب آدمی را می‌ریزد و حرارت
 دولتخواهی را سرد می‌کند و رگ شاه پرستی را سست می‌نماید.
 ناله ملت، شماره ۴۲

زمانی که کشمکش بین مجلس و محمد علیشاه به اوج خود رسیده بود، بنایه پیشنهاد روسیه‌ی تزاری، محمد علیشاه اتابک را از اروپا به ایران فرا می‌خواند تا در آرایش قوا و کوبیدن آزادیخواهان، وی را یاری دهد. اتابک به ایران بر می‌گردد و به دست ایادی خود فتنه‌ها بر می‌انگیزد تا این که به ضرب گلوله‌ی عباس آقا مجاهد تبریزی از پای درمی‌آید. با کشته شدن اتابک، خودکامگان وحشت‌زده می‌شوندو مدت‌ها دست از اقدامات ضد ملی بر می‌دارند. در نتیجه آرامش چند ماهه‌ای در کشور به وجود می‌آید. لکن کم کم ترس از دل‌های مستبدان بیرون می‌رود و بار دیگر بدخواهی‌ها و کین‌توزی‌ها آغاز می‌شود. محمد علیشاه عده‌ای از نمایندگان مجلس را به دربار فرامی‌خواند و بار دیگر از کارهای مجلس و فعالیت انجمان‌ها گله می‌کند. به نظر او مجلس از مرز خود تجاوز کرده بود و به کارهای دولت و قوه‌ی مجریه دخالت می‌کرد. دیگر این که انجمان‌ها در تهران و دیگر شهرها

فتنه و آشوب به راه اندخته بودند که مشاهده‌ی این وضع برای شاه غیر قابل تحمل بود! نمایندگان مجلس در جواب شاه می‌گویند: او لا مجلس به کاری جز وظیفه نمی‌پردازد و هرگز از حد خود پا فراتر نمی‌گذارد. ثانیاً فعالیت انجمن‌ها نیز از روی قانون اساسی آزاد است و آشوب‌هایی که رخ می‌دهد، در هیچ یک از آنها انجمن‌ها دخالت ندارند.

ناگفته بیداست که این بهانه‌تراسی‌های محمد علیشاه تمھیدی برای ایجاد یک فتنه‌ی دیگر و زورآزمایی مجدد با مجلس و مشروطه بود تا بلکه آب رفته را به جوی باز گرداند.

چند روزی از گفتگو و مذاکره با نمایندگان مجلس نگذشته بود که پرده از راز نهانی محمد علیشاه می‌افتد و واقعه‌ی میدان توپخانه رو می‌شود. عده‌ای از اویاشان سنگلچ و چاله میدان، دوش به دوش استرداران، شترداران، زنبور کچیان و غلامان کشیک خانه‌ی محمد علیشاه در میدان توپخانه چادرهایی بر می‌افرازنند و اجتماع عظیمی را تشکیل می‌دهند. اویاشان مست شده از می‌تاب، عربده کشان با قمه و قداره راه را بر عابران سد می‌کنند و آنها را به اتهام مشروطه خواهی لخت می‌کنند و به پشت گرمی عده‌ای از روحانیان درباری برای عوام فربیسی فریاد «ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم» سر می‌دهند. بدین ترتیب برخلاف فتواهای صریح حضرات حجج‌الاسلام نجف اشرف که بارها مشروعیت مجلس و مشروطه را صادر کرده بودند، به آزار و اذیت مردم می‌پردازند. می‌گویند وقتی یکی از مجتهدان معروف نجف اشرف، آیت‌الله حاجی میرزا محمد حسین نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل، از واقعه‌ی میدان توپخانه و فریاد «واشريعت!» هواداران محمد علیشاه پا خبر می‌شود، «گریه را سر می‌دهد. بعد دست به محاسن خود کشیده، در حالت گریه می‌گوید: محمد علیشاه! من با این کبر سن که سالم به ۱۰۶ بالغ گردیده، ترویج از بایه می‌کنم؟... (بعد خطاب به نزدیکان خود می‌گوید): من که نمی‌توانم روی پای خود بایستم و قادر به مسافرت نیستم. شما جسم نیمه جان مرا روی تخته گذاشته، به ایران ببرید تا بینم محمد علیشاه هو سباز بیشتر دلش به دین و شریعت می‌سوزد یا من پیر مرد که عمری را در راه دین و شریعت گذاشته‌ام؟»^(۱)

به هر حال بار دیگر دست آوردهای مردم آزادیخواه، در مخاطره‌ی جدی قرار می‌گیرد. شیخ محمد خیابانی و دیگر سران انجمن تبریز نخستین عکس العمل مناسب را نشان می‌دهند. آنها به دو کار بسیار مهم و اساسی و انقلابی دست می‌زنند: قبل از همه محمد علیشاه را که برخلاف سوگند خود به برانداختن مشروطه می‌کوشید، با شجاعت بی‌نظیری از سلطنت خلع می‌کنند و این موضوع را تلگرافی به شخص محمد علیشاه و نمایندگان مجلس، علمای نجف و به مردم آزادیخواه همه‌ی شهرهای ایران اطلاع می‌دهند. متن تلگراف چنین است: «از تبریز به همه شهرها. شاه موافق مشروطه ذکر قسم و حالاً نقض عهد. ملت آذربایجان او را به جهت این خیانت از سلطنت خلع و به قناسل و نجف اطلاع. شما هم او را خلع و به سفارتخانه‌ها اطلاع دهید. انجمن ملنّ تبریز». ^(۲)

علمای نجف پس از دریافت تلگراف شیر مردان تبریز به حمایت از آنان بر می‌خیزند و نامه‌ی زیر را خطاب به محمد علیشاه نوشتند، ارسال می‌کنند: «دشمن اسلام! ما هرگز نمی‌توانیم شما را به

کلمه‌ی شاه خطاب کنیم. پدر مرحوم و تاجدار شما، خواست ظلم و استبداد را از سر اهالی فلک‌زده ایران دفع نماید. مجلس شورای ملی را قرار داد بلکه بدین وسیله ظلم‌های فاحش که سال‌های سال ملت ایران مبتلای آن بود، مرتفع گردد.

اساس مجلس و مشروطیت را که عدالت محض و با مذهب اثنی عشریه ابدأً مخالفتی نداشت، مستحکم ساخت ... شما قسم‌هایی را که در روز اول یاد کرده و قول داده بودی که با مشروطیت همراهی کنی، فراموش نموده و به خلاف قول و سوگند رفتار کردی ... علی ایحال مجلس دارالشورا منافی با شریعت نیست و از جمیع مجاهدین که برای حفظ مژده‌های تلاش می‌کنند، اگر تعویق باشد، ناچاریم عموماً به ایران آمده، حکم جهاد کنیم و به ایمان مغلظه گفته خود را مؤکد سازیم. از طرف علمای نجف، محمد کاظم خراسانی.^(۳)

اقدام دیگر انجمان تبریز دادن اولتیماتوم به صاحب منصبان آذربایجانی بود که در مرکز می‌زیستند و گمان می‌رفت با سربازان زیر فرمان خود، به محمد علیشاه یاری رسانند.

در این اولتیماتوم آمده بود که اگر کوچکترین اهانتی از طرف آنان نسبت به نمایندگان مجلس و دیگر آزادیخواهان به عمل آید، انجمان دستور توقيف زن و فرزند و دیگر وابستگان آنها را صادر خواهد کرد و کلیه‌ی دارایی مرتعان خبط خواهد شد.

در اثر این اقدامات انجمان تبریز، اولًا سربازان آذربایجانی آلت دست محمد علیشاه قرار نمی‌گیرند. ثانیاً از همه‌ی شهرها نیز تلگراف‌های بیزاری از اقدامات محمد علیشاه به خود او و به مجلس مخابره می‌شود. در این تلگراف‌ها از مجلس درخواست شده بود که هر چه فوری محمد علیشاه را از سلطنت خلع و شاه جدید معین و معروف گردد.

محمد علیشاه در سایه‌ی اقدامات انجمان تبریز و شور و خروش مردم، سخت هراسان می‌شود و سلطنت خود را مانند شمع کم سویی که در مسیر طوفان سهمگین قرار گرفته باشد، در معرض خطر جدی مشاهده می‌کند. به همین جهت دستور می‌دهد اوباشان میدان توپخانه چادرها را برچینند و پراکنده گردند و در ضمن عده‌ای از وزرا را مأمور می‌کنند، بین او و مجلس، میانجیگری کرده و زمینه‌ی صلح و سازش را فراهم آورند، ولی انجمان تبریز در اثر شناخت درستی که از محمد علیشاه داشت زیر بار سازش و آشتی نمی‌رود و در تحقق درخواست خود از مجلس، پافشاری می‌کند و غیور مردان مسلح خود را برای رفتن به تهران آماده می‌سازد.

محمد علیشاه دست به دامن سفرای روس و انگلیس می‌شود. سرانجام پس از مذاکرات زیاد با نمایندگان مجلس، محمد علیشاه با تجدید سوگند بر سر برگزیدگان ملت شیره می‌مالد و با آنها آشتی می‌کند. مجلس با ارسال تلگرافی به انجمان تبریز و بلا دیگر آنها را به قبول سازش و دست کشیدن از درخواست‌های خود را می‌دارد. در این ماجرا نمایندگان مجلس اگر رهنمود انجمان تبریز را قبول می‌کردند، می‌توانستند با استفاده از فرصت پیش آمده، محمد علیشاه را از سلطنت خلع و ریشه‌ی آشوب‌های بعدی را نیز بخشکانند.

کوتاه سخن اینکه: محمد علیشاه از این مخصوصه جان سالم بدر می‌بردو در کمین فرصت مناسبی می‌نشیند تا ضربت کاری را وارد آورد.

محمد علیشاه پس از فراغت از ماجراي میدان توپخانه، اين بار مستقیماً شهر قهرمان پرور تبريز - قلب تپنده‌ی انقلاب - را هدف می‌گيرد. برای اين کار به توطنه‌های وسیع و متنوعی دست می‌زنند: نصرة‌السلطان (رحیم خان چلیبانلو) را وامي دارد در قره‌داغ دست به غارت و کشتار بزند و از رسیدن گندم به تبريز جلوگیری نماید و بدین وسیله گلوی انجمن تبريز را با دست سیاه گرسنگی فشار دهد. سپس دستور می‌دهد وی با هزاران نفر سواره عازم تبريز شود و به ياري ضد انقلابيون دوه‌چی بشتابد.

در ماکو و خوی زیر دم اقبال السلطنه خار می‌گذارد وی را به جست و خیزهای وحشیانه مجبور می‌سازد و در تبريز میرهاشم راسر خط می‌دهد که نیروهای ارتیاع و استبداد را سازماندهی کند و عرصه را بر انجمن تبريز تنگ سازد.

بدین ترتیب میرهاشم با کمک‌های مادی محمد علیشاه و دیگر دشمنان مردم، لمبن‌های زیادی را مسلح می‌سازد و در کوی و بزند دست به شرارت‌های گوناگون می‌زنند ولی انجمن تبريز جوانان خود را که پیش‌آپیش برای چنین روزهایی مسلح ساخته و آموزش نظامی داده بود، برای جلوگیری از شرارت‌های اشرار بسیج می‌کند و با شکست دادن اوپاشان میرهاشم و ایلات چپاولگر بار دیگر به محمد علیشاه ثابت می‌کند که در انقلاب را در تبريز نمی‌شود به این آسانی درهم شکست.

کامیابی‌های انقلابیون، نه فقط محمد علیشاه و ایادي او بلکه استعمارگران رانیز به وحشت می‌اندازد. به همین جهت محمد علیشاه به ياري کلشن لیاخوف روسی مجلس را به توب می‌بندد و استبداد در تهران پیروز می‌شود و مظہر و مرکز مشروطه - مجلس - با خاک یکسان می‌گردد.

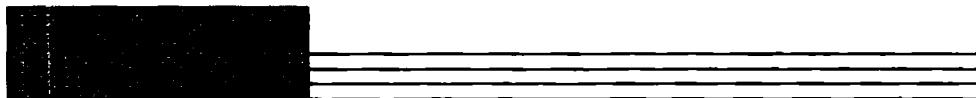
این واقعه برای آن عده از نمایندگان بی‌خبر و ساده‌اندیش مرکز که محمد علیشاه را شاهی «رثوف و مشق»! می‌پنداشتند و به انجمن تبريز خرد می‌گرفتند که دارد «تند می‌رود»! درس آموزنده و تأسف‌باری بود.

پس از آن که مجلس به توب بسته می‌شود، محمد علیشاه دیگر مانع برای اقدامات خودسرانه‌اش نمی‌بیند. به همین سبب برای دریافت وام هنگفتی از دولتین روس و انگلیس وارد مذاکره می‌شود و نظر موافق آنها را به دست می‌آورد. لکن این بار نیز خیابانی و دیگر کادر رهبری جنبش مردم تبريز - انجمن ایالتی - را پیش روی خود می‌یابد. انجمن شدیداً به این کار اعتراض می‌کند و طی تلگرافی که به سفارتخانه‌های کشورهای مقیم ایران مخابره می‌کند، اهداف پلید شاه را از این اقدام بر ملا می‌سازد. در این تلگراف آمده بود که: «... موقعی که شاه مجلس را با توب منفصل ساخته و می‌خواهد برای منقرض ساختن قوای ملی از دول متحابه قرض کرده، تجهیز سلاح و قشون نماید. ما ملت ایران به عموم ملل حریت‌پرور عالم اعلام می‌کنیم که این وجه، نظر به این که باعث اضمحلال ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانیه خود جانسپاری می‌کنند، ملت ایران

هم به هیچ وجه خود را ذمہ دار این استقرارض نخواهد دانست. انجمن ایالتی تبریز.»^(۴) اعتراض انجمن ایالتی، این دسیسه محمد علیشاه را نیز نقش بر آب می‌کند و دول روس و انگلیس از دادن وام خودداری می‌کنند.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - روزنامه‌ی ناله‌ی ملت، شماره ۳۶، چاپ تبریز، ۱۳۲۷ ه. ق.
- ۲ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، پیشین، ص ۵۱۸.
- ۳ - روزنامه‌ی ناله‌ی ملت، شماره ۲۶، پیشین.
- ۴ - روزنامه‌ی انجمن، شماره ۵، سال سوم.



انجمن تبریز رهبری جنبش را در سراسر ایران به دست می‌گیرد.

گولله گلیر سوزه، سوزه
یاشاسین گوژل انجمن
قوشونون پیغیب تبریزه
تازا نظام قوروب بیزه
هر ضربه دوزه ن انجمن^(۱)

مردم کوچه و بازار

جنبش مشروطیت ایران یکی از مهمترین نهضت‌های مردمی و ضد امپریالیستی قرن بیستم و زنگ بیداری آسیا به شمار می‌رود. «صدای گستن زنجیرهای اسارت و برداشتن در ایران، هندوستان سیصد میلیون نفری و چین چهارصد و پنجاه میلیون نفری را که در راه استقلال ملی مبارزه می‌کردند، به دنبال خود می‌کشاند و پشت سر این اردوی عظیم ۷۵۰ میلیون نفری، کشور سپیده دم آرام-کره-و هند و چین و افغانستان نیز کشیده می‌شوند.

جنبش ایران از نقطه نظر دیگری نیز توجه زمامداران بورژوازی غارتگر جهانی را به خود جلب می‌کند. ایران در حیات اقتصادی سه قاره نقش مهمی را بازی می‌کند. در شمال در یک فاصله‌ی دو هزار و رستی بارو سیه هم مرز است. در جنوب با هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری همسایه می‌باشد. در

شرق فقط به وسیله‌ی افغانستان از کشور چین مجزا است. بعلاوه بحر خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب این کشور قرار گرفته است. مبارزه برای سیادت در خلیج فارس مذکور است که مسأله‌ی مهم بین‌المللی را تشکیل می‌دهد ... از نظر سوق‌الجیشی نیز ایران مرکز تقاطع خطوط مهم استراتژیکی است. آزادی مردم ایران تأثیر غیر قابل انکاری در افغانستان و تبت و هندوستان خواهد داشت.^(۲)

به همین جهت استعمارگران جهانی به ویژه روس و انگلیس به دقت مراقب رویدادهایی بودند که در ایران اتفاق می‌افتد. روسیه‌ی تزاری به سختی توانته بود، آتش انقلاب ۱۹۰۵ میلادی را خاموش سازد. در حالی که «قبایل روس و قبایل تاتار ماوراء قفقاز ستارخان را یکی از قهرمانان خود می‌پنداشتند»^(۳) از طرف دیگر منافع و امتیازات تزاریسم به دوام دربار قاجار بستگی داشت. انگلستان نیز دل خوشی از نهضت‌های مشروطه‌ی ایران نداشت. مارلینگ سفير وقت انگلستان در تهران در سال ۱۹۰۸ به سر ادوارد گری وزیر امور خارجه نوشت: «ایران برای حکومت مشروطه هنوز آمادگی ندارد و تا دو نسل دیگر نیز آمادگی پیدا خواهد کرد».^(۴)

انگلستان مایل نبود فریاد بیداری و صدای از هم گسیختن زنجیر اسارت مردم ستمکش ایران، به گوش مردم هند استعمار زده برسد. از طرف دیگر جایی که امپریالیسم انگلیس می‌توانست، با تهدید و تحبیب یکی دو نفر از چاپلوسان درباری به هدف‌های پلید خود نایل آید، لازم نبود که خود را به در درسر انداخته و با نمایندگان یک ملت آزاد طرف معامله گردد. علت آن که انگلستان در ظاهر و آن هم در اوایل نهضت به اصطلاح با مشروطه طلبان نزد عشق می‌باخت، این بود که آرزو داشت، نفوذ سابق خود را که پس از واقعه‌ی رژی از دست داده بود، مجددًا احیاء کند و از توسعه‌ی نفوذ رقیب خود، روسیه، جلوگیری نماید. بدین منظور از یک طرف در سفارتخانه‌هایش را به روی مشروطه طلبان باز می‌گذارد و از سوی دیگر علاوه بر اقدامات نظامی که در جنوب ایران به عمل می‌آورد، به کمک سازمان انتلی جنت سرویس - اداره‌ی سیاسی و سازمان جاسوسی انگلیس - مردم شرق ایران (مرز هندوستان) را چنان باز هر تریاک مسموم می‌کند که به قول سرپرسی سایکس: «حتی حیوانات کرمان هم به این سمه مُهلک معتقد می‌شوند».^(۵)

البته این سیاست انگلستان تنها به ایران محدود نمی‌شد. بلکه هندوستان نیز طعم تلغی چنین رویه‌ی استعمارگرانه را چشیده بود. تریاک بهترین عامل پیشرفت مقاصد استعمارگرانه‌ی انگلیس محسوب می‌گردید. به قول یکی از سیاستمداران انگلیسی: اگر این سمه مُهلک نبود، مجبور بودیم برای نگهداری انگلستان و سایر مستعمرات خود چندین کرداره قشون بسیج کنیم و هزینه‌ی سنگین آن را به دوش ملت انگلیس تحمیل نماییم. همین سمه مُهلک است که مارا بی‌نیاز از نگهداری قشون فراوان در مستعمرات کرده است.^(۶)

قبل از آن که سر غول تزاریسم به وضع خفت‌باری در پرت آرتور توسط یک دولت کوچک و گمنام آسیایی یعنی ژاپن آن روزی، به سنگ کوییده شود روسیه خود را بزرگترین و قویترین قدرت

سال هیجدهم

صحد

ابونه سایان تبریز	بگومن
دولالات داخل	۵ افراد
روسته	۴ منات
افران	آوروبا
غروس	ترکیا

الجن

فیلم بلک نمره دو شاهی است

عنوان حراسلات
تبریز نامه روزنامه ۱ جن
روز شنبه
۱۳۰۷۲۰۰۷

روزنامه استخاری فضایی منو، بالجن بالفق آذر بالجان

سال ۱۹۰۱ که تقریباً یکماه قبل از این است

از جمله فون العاده کابینه پطرزبورغ که دران
جله شکل مداخله لازمه بخت مدامه کذاشته
خواهد شد اطلاع میدهد. و درها نوشت
سکوت انگلیس رسمًا اعلان نمود که با حکومت
روس درباره اقدامات قربیه دولتین در ایران
شعول مذاکرات است.

صاحبان مکتب میگویند که این اخبار
باعث میجان معاشر شجاع و حاصل عمومیه گردیده
چه در جمله ماضیه اعضای کابینه پولنیک
انگلیس و روس را با عدم مذاکله دولتی ایران
نشریج و فضیر کرده بودند، و ذیربر او انگلستان
هم در پارلمان هین معنی ما ظهار داشته و جواب
(رساد وارد عزه) و ذیر بر طاریه انگلستان
و هر آن انش نیز در مجلس معموقان بحوالات
(دبلونا) (لغ) همان مضمون داشتند و سپاه
انگلیس در طهران عدم مداخله انگلیس را با مر

بنظر دقت اولیای امور ملی

ترجمه از روزنامه (معجم) منطبعه پطرزبورغ

نمره ۳۱۹

روسیه و ایران

در روزنامه های لندن مکتوپ از طرف قویته
ایران که اینجا بشارکت چندین نفر از وکلای انگلیس
و مردمان با سیاست پجهه تفکیب امور ایران تشکل
یافته است منتشر کرده و این مکتب مخفی است
با مسامای رئیس قویته و وکلای ملت سترنج
و پروفنور برآون

و بیند کان این مکتب انتظار عمومیه را
ملتفت این یک نکته امتی خواهد کرد؛ به جهه
دلانهین روزهای سال کذشته (۱۹۰۱) که
منکام تطیل پارلمان است درستهای روزنامه
(نامیں) عنوان «حالات ایران» و «(مذاکره روس)»
موضوع بحث کرد بد
توضیح این مقال اندک؛ روزنامه نامیں دنیا خوا

آسیا می‌پنداشت و در صدد بود و صیت پترکبیر یعنی دست‌یابی به دریای آزاد را از طریق اشغال ایران عملی سازد. بدین سبب حاضر نبود بار قیب خود انگلستان بر سر مسأله ایران سازش کند. از طرف دیگر به قول بنکدورف سفیر وقت روسیه در ایران «دولت روسیه دلیلی نمی‌دید که تنها منافع بازرگانی خود را به قسمت شمال ایران محدود سازد.»

انگلستان نیز نمی‌توانست روسیه را در دروازه نجیرگاه خود - هندوستان - مشاهده نماید. لیکن ظهور امپریالیسم جوان و نیرومندی مانند آلمان و ترس از نفوذ سیاسی و اقتصادی آن و شکست پرت‌آرتور^(۷) روسیه و انگلستان را وادار می‌کند به پاس سیاست اروپائی خود در آسیا دست از لجاجت و چشم و هم‌چشمی بردارند و یا یکدیگر سازش کنند. بدین سبب قرارداد ۱۹۰۷ را که به موجب آن ایران به سه منطقه تقسیم می‌شد، با همدیگر منعقد می‌سازند.

به موجب این تقسیم‌نامه مناطق شمال ایران از آن روس‌ها و ایالات جنوبی متعلق به انگلستان و قسمت مرکزی هم ظاهرآبی طرف شناخته می‌شد. با عقد این قرارداد ضربه‌ی مهلكی بر پیکر نظام نوبای مشروطه‌ی ایران وارد می‌گردید. لیکن نمایندگان ملی دوره‌ی اول مجلس که صافی‌ترین و برق‌ترین نمایندگان مردم بودند، با شجاعت قابل ستایش، این معاهده‌ی ننگین را مردود می‌شمارند. دولت روس و انگلیس پس از یکسری مانورهای سیاسی که در صفحات قبل به آنها اشاره شد، با تحریک غلام حلقة به گوش خود - محمد علیشاه - سه‌شنبه دوم تیر ماه ۱۲۸۷ برابر ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ. ق کعبه‌ی آمال ملت را به توب می‌بنند و آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان را در خون خود غوطه‌ور می‌سازند.

در روز بمباران مجلس، انجمن آذربایجانیان مقیم تهران (شعبه انجمن تبریز) که جای آن در خیابان اکباتان بود، دستور می‌دهد، جوانان مسلح آذربایجانی مقیم تهران در برابر سپاه استبداد و فراقان خونخوار روسی سینه سپر کنند. «تیراندازان قابل انجمن داد مردانگی می‌دهند»^(۸) و «۶ ساعت متواتی با قوای مستبدین می‌جنگند».^(۹) در این درگیری مسلح‌انه، روحانی مبارز حاجی میرزا ابراهیم آقا نماینده‌ی مردم تبریز در مجلس، که جوان سی و چند ساله‌ای بود، تا آخرین گلوه با سپاه استبداد می‌جنگد و سرانجام در خیابان پارک به دست فراقان روسی شهید می‌شود. «حاجی میرزا ابراهیم آقا معدن غیرت و مردانگی بود. نگارش احوال او را کتابی جداگانه لازم است».^(۱۰)

محمدعلی صفوت نیز در کتاب خود داستان دوستان (صفحه ۴۶) در مورد حاجی میرزا ابراهیم آقا می‌نویسد: وی شخصی «ستوده اخلاق، متدين، بسی آزار، باشهامت و دارای عزت نفس و خوش اندام بود. در فن تیراندازی، سواری، شنا مهارت داشت. از جهت فهم و تیزی ذهن و استعداد، نظایر او را از میان دانشمندان و نوایخ جهان باید جست... در شانزده سالگی درس معانی بیان و منطق و قسمتی دانشجویان را طبع و تشریع و فیزیک تدریس می‌کرد. هنوز بعضی شاگردان و دوستان نزدیک او گاهی از میکروسکوب ساختن او سخن به میان آورده و از هوش و هنر موهوبی او استعجاب می‌نمایند. وی قریحه‌ی شعر هم داشت. گاهی در موقع فراغت شعر می‌گفت و اسیر

تخلص می‌کرد.»

در هر حال محمد علیشاه با به توپ بستن مجلس حساب دیرین خود را با مشروطه طلبان تسویه می‌کند. آزادیخواهان کشته و یا متواری می‌شوند. نظام پارلمانی پس از آن همه فداکاری در پایتخت بر می‌افتد. حاصل جانبازی‌های چندین ساله‌ی ملت ایران بر باد می‌رود. ولی در شهرستان‌ها، به ویژه در آذربایجان فرزندان رشید تبریز مشعل آزادی و حاکمیت ملی را روشن و تابناک نگاه می‌دارند. مشروطه را که تهران به دست آورده بود، تبریز بر حفظ و حراست از آن کمر همت می‌بنند.



حاجی میرزا ابراهیم آقا یکی از نماینده‌گان تبریز در اولین دوره مجلس شورای ملی که
جانش را به هنکام بمباران مجلس فدای آرمانتش کرد

غیر تمدنان تبریز به محض شنیدن خبر بمباران مجلس و شهید شدن حاجی میرزا ابراهیم آقا - نماینده‌ی تبریز - دسته دسته روی به انجمان ایالتی می‌گذارند و آمادگی خود را برای رفتن به تهران و بمبارزه با غول استبداد اعلام می‌دارند. جوانان مسلح تبریز - مجاهدان - که در چشمانشان بارقه‌ی خشم می‌درخشید، «سخت می‌خروشیدند و فریاد می‌زدند، آن همه کوشش در دو سال برای چنین

روزی بود... چرا به تهران نرویم؟ چرا به یاری دارالشورا نشتایم؟»^(۱۱)

خیابانی با صدای دلشین و مؤثر خود با مردم شوریده سخن می‌گوید: «هم سنگران امن شمارا به صبر و استقامت فرامی‌خوانم. از شما می‌خواهم منتظر تصمیم‌گیری و ارائه‌ی طریق انجمن ایالتی باشید و از دست زدن به کارهای عجولانه و خودسرانه، خودداری کنید.»

سپس چنین اضافه می‌کند: بارها گفتام که «پادشاهان هرگز ممکن نیست با حاکمیت ملیه همراهی نمایند. یاد دارم بیانات شاه سابق رومانی را که می‌گفت: باور نکنید که یک پادشاه از روی حقیقت و صمیمیت خادم منافع اصلیه ملت باشد.»^(۱۲) بنابراین ملت باید «حقوق و منافع خود را خودش محافظه نماید.»^(۱۳) متأسفانه امروز «مردم ایران مشغول خواب نازند. بلی برادران ما خوابیده‌اند! ... ولی صدای رسای ما آذربایجانیان آنان را بیدار خواهد ساخت.»^(۱۴) ... «سوگند به شرافتم تا روزی که مازنده هستیم، هیچ تهدید و ترهیبی، هیچ خطر و تهلكه‌ای تزلزل در ارکان این قیام نخواهد انداخت. مادر تعقیب مردم خودمان جدیت و ثبات قدم رجال بزرگی را به بروز خواهیم رسانید که در طریق حق و حقیقت بر آتش بیداد سوختند ولی عقاید خودشان را تکذیب و انکار ننمودند. ما برای این نوع مرگ و شهادت خودمان را حاضر نموده‌ایم.»^(۱۵)

سپس یکی از حاضران فتوای شورانگیز علمای نجف اشرف را به شرح زیر برای حاضران قرائت می‌کند: «صورت دستخط حضرات حجج الاسلام نجف اشرف: به عموم ملت ایران. حکم خدارا اعلام می‌داریم:

اليوم همت در دفع این سفاک جهان - محمد علیشا - و دفاع از نفوس و اعراض مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بر گماشتنگان او از اعظم محترمات و بذل جهد و استحکام و استقرار مشروطیت به منزله‌ی جهاد در رکاب امام زمان ارواحناfäh و سرمویی مخالفت و مسامحه به منزله‌ی خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله و سلامه عليه است. اعادله المulsimین من ذالک و انشاء الله. الاخر عبد الله مازندرانی، الاخر محمد کاظم خراسانی، الاخر نجل مرحوم حاج میرزا خلیل»^(۱۶)

آزادیخواه دیگری اشعار خود را که خطاب به محمد علیشا سروده بود، برای حاضران قرائت کرد و شور و هیجان وصف نشدنی را به وجود آورد:

«ای ستمگر اولما راغب ملتین افسانه
پادشه سن گشت گیلن بیگانه‌لر دعواسینه
مسلمین قانی مباح اولماز باتیرما اللارون
اولما چونخ مغورو شاهیم، محتکر فتواسینه
اوتو زايل نازون چکن شهره عجب وئردون عوض
خطه‌ی تبریزی دونلردون بلا صحراسینه

سهل سانما ائتم گیلن مظلوم قانیندان حذر
 قورخ او گوندن غرق اولورسان سنه قان دریاسینه
 وقت او وقت دیر کیم سنون هم اولسون اقبالون نگون
 چونکی ظلمون چیخموسان بیز ذره‌ی اعلاسینه
 بیز اگر فیض شهادت درک ایداخ سیز سعی ایدون
 ای بیزیم اولادیمیز مشروطه‌نین اجراسینه
 وئردیلر فستوا، مجاهد قتلینه آل بیزید
 رسم دیر تقلید ایدر هر کیمه ٹوز مولا سینه^(۱۶)

محمد علیشاه از زمانی که ساکن تبریز و فرمانروای خود کامه‌ی آذربایجان بود به خوی و خصلت مردم این خطه‌ی آگاهی کامل داشت و با رهاب این نکته اعتراف کرده بود که «مردم آذربایجان پر شر و شور هستند»^(۱۷) و با ترس و زیونی آشنا نی ندارند. انجمان ایالتی- مغز متفکر و رهبر هوشیار و آگاه انقلاب - نیز به خوبی می‌دانست که محمد علیشاه هرگز با التماس و زاری ملت دست از خود کامگی و کین توzi علیه مشروطه برخواهد داشت و حقیقت را جز از دهان توب و تفنگ خواهد شنید. به همین جهت است که در طول ماهها کشاش بین محمد علیشاه و مجلس همیشه موضع‌گیری و روش مبارزات انجمان ایالتی درست تر و کارسازتر از آب درمی‌آمد ولی سازشکاران لیبرال و ناآگاهان، انجمان را به تندروی متهم می‌کردند و سُر راه مبارزات قاطعانه و ثمر بخش آن می‌شدند. چنانکه در واقعه‌ی توبخانه اگر مجلس پیشنهاد انجمان را دایر بر خلع سلطنت از محمد علیشاه - که با اقبال و موافقت همه‌ی آزادیخواهان ایران روبرو شد - قبول و به آن عمل می‌کرد، احتمالاً ماجرای انهدام مجلس پیش نمی‌آمد.

خلاصه‌ی کلام، با کردن تای محمد علیشاه و انهدام مجلس به دست لیاخوف روسی بساط مشروطه در همه جای ایران برچیده می‌شود. در تبریز نیز عمال استبداد و ارتقای دست در دست یک دیگر به ایجاد رعب و حشت می‌پردازند. انجمان اسلامیه‌ی دوه‌چی حکم تکفیر مشروطه طلبان را صادر می‌کند، و لوطیان مسلح آن به خانه‌های آزادیخواهان دستبرد می‌زنند. چاپخانه‌ها، مدارس نوینیاد و کتابخانه‌ها را به ویرانه مبدل می‌سازند و اجتناس مغازه‌ها را به یغما می‌برند و ... با این حال را درمندان تبریز در مقابل دشمن هراسی به دل راه نمی‌دهند. انجمان ایالتی تجدید انتخابات می‌کند و با نمایندگان جدید خود - که باز هم خیابانی در میان آنها است - تبریز را به آزادی و به پایگاه استوار رهبری مبارزان مشروطه طلب و دموکراسی ایران تبدیل می‌کند و بدین ترتیب در نبود مجلس شورای ملی جانشین قانونی و مسلم آن شناخته می‌شود.

انجمان برای تداوم مبارزه و پیروزی انقلاب مشروطه بدون فوت وقت کمیسیونی به نام کمیسیون جنگ تشکیل می‌دهد. ستارخان و باقرخان در رأس آن قرار می‌گیرند. در میادین و



سatarخان گردآزادی ایران

محلات به مجاهدان درس و مشق تیراندازی می‌آموزند. پیر و جوان صفت می‌بینند و پای بر زمین می‌کوبند. روحانیان مبارز نیز همراه دیگران با عبا و عمامه تفنگ بر دوش تیراندازی می‌آموزند. حتی کودکان نیز با تفنگ‌های چوبی مشق می‌کنند و سرودهای انقلابی می‌خوانند. حسین فرزاد در این باره می‌نویسد: «بنابراین دستور انجمن ایالتی دسته‌های مجاهدین در هر محله و ناحیه تشکیل یافته بود و کسانی که تفنگ و فشنگ داشتند، روزهای تعطیل و در ساعت فراغت، در بیرون شهر به تیراندازی و مشق و تمرین تعليمات نظامی می‌پرداختند. اشخاص مطلع و با سابقه نیز برای تعلیم اصول تیراندازی و مشق نظامی انتخاب شده بودند. عده‌هی کثیری از اهالی شهر در هر محله سربازخانه‌ی مخصوصی ایجاد کردند. طبل و شیپورچی معین شده بود. داوطلبان را با ادوات و آلات نظامی مسلح و مجهز ساخته بودند. مردم مشق نظامی را از جمله کارهای ضروری خود می‌دانستند و همه روزه مانند واجبات دینی آن را انجام می‌دادند و با میل و رغبت تمام برای جنگ و فدایکاری در راه وطن و آزادی حاضر می‌شدند... این کارها مخصوص شهر تبریز بود و جز شهر رشت هیچ یک از شهرهای دیگر از این عمل نیک تبریز تقليد نکردند. تبریز در ظرف مدت کمی دارای چنان قدرت نظامی ملی گردید که توانست در برابر فشار استبداد، استقامت کند و کامیاب شود...»^(۱۸)

گروه دیگری از جوانان با نام فدائی آمادگی رزمی می‌دیدند. فدائیان توسط مرکز غیبی باوساس بیشتری برگزیده می‌شدند. «قبل از مذاکره‌ی مستقیم با خود داوطلب، محرومانه در اطراف اخلاق او و افراد عائله‌ی او، بررسی‌های کاملی می‌کردند. پس از آن که گزارش رضایت‌بخش می‌رسید، آن وقت مذاکرات شفاهی شروع می‌شد»^(۱۹) و سرانجام از داوطلب تعهد کتبی می‌گرفتند که: در حفظ اسرار فدائیان کوشای بشد. با مستبدان تماس حاصل نکند. به جان و مال و ناموس مردم دست درازی ننمایند. حامی ستمدیدگان باشد و با مردم، با محبت و مهربانی رفتار کند. دستورات مرکز غیبی را بدون کوچکترین درنگ و مسامحه انجام دهد.

انجام مأموریت‌های خطرناک که با قرعه به نام یکی از فدائیان اصابت می‌کرد، از وظایف اساسی آنان بود.

چنانکه بعداً خواهیم دید، فدائیان خاطری مورد تعقیب سخت قرار می‌گرفتند و به شدت مجازات می‌شدند.

علاوه بر مجاهدان و فدائیان، تیروی پرتوان و مسلح دیگری به نام گارد ملی وجود داشت بنابراین نوشتہ‌ی کریم طاهرزاده بهزاد (قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۵۹). «اختیار این تشکیلات اخلاقاً در دست حزب دموکرات به نماینده‌گی تربیت بود و اسلحه را میرزا اسماعیل یکانی به افراد می‌داد». گارد ملی، از سازمان فدائیان و مجاهدان منشعب شده بود و بیشتر اعضای آن افراد تحصیل کرده‌ای بودند که از نحوه‌ی مدیریت و سازماندهی برخی از سران فرقه‌ی اجتماعیون (مرکز غیبی) و عدم وجود دیسپلین کامل و کافی در میان مجاهدان ناراضی بودند و اعتقادشان بر این بود که فراشان دیروزی وارد دسته‌ی مجاهدان شده و به نام نیک این سازمان صدمه زده‌اند. مهندس کریم



طاهرزاده بهزاده خود یکی از سرپرستان گارد ملی بود، می‌نویسد: «تعداد نفرات گارد ملی به چند صد نفر می‌رسید. برای هر ده نفر یک سرپرست و برای هر ۵۰ نفر یک سرپرست ارشد معین کردند. وظیفه سرپرست کل رامیرازارضاخان تربیت عهده دار بود. افراد گارد ملی که اکثراً از زیده و جنگ دیده بودند، بالباس متحده شکل و کلاههای پوست گوسفندی شبیه به کلاههای قزاقان ملبس شده و در اثنای حرکت با کمال انتظام راه می‌رفتند.»^(۲۰)

افراد گارد ملی، مجاهدان و فدائیان با هماهنگی بی‌نظیر و بدون چشم و هم‌چشمی در خطروناک ترین عملیات جنگی، شجاعانه شرکت می‌کردند.

در این زمان دفتری در سریازخانه شهر دایر شده بود که وظیفه داشت غیرتمدنی را که داوطلب رفتن به تهران و پیکار با مستبدان بودند، نامنویسی کند. کمیسیون جنگ «برای هر ۲۵ نفر مجاهد سر دسته‌ای به انتخاب خود آنان معین کرده بود.»^(۲۱)

سر دسته‌ها از میان کسانی انتخاب می‌شدند که «در جنگ‌ها شایستگی و دلاوری و اعتبار خود را نشان داده بودند. فدائیان و مجاهدان داوطلب و برخاسته از کسبه و پیشه‌وران، کارگران و سایر تهیستان شهر و دهستان بودند.»^(۲۲) که تعداد آنها «در دوران قیام تبریز به بیست هزار نفر می‌رسید.»^(۲۳) اسلحه و مهمات نظامی جنگ‌آوران تبریز را انجمان ایالتی به چند طریق تأمین می‌کرد: «عمده‌ترین منبع تأمین اسلحه، قلعه‌ی ارک تبریز بود. توضیح این که قلعه‌ی ارک که انبار اسلحه‌ی دولت به حساب می‌آمد، پس از کودتای محمد علیشاه به دست مجاهدان افتاده بود. با این که «تفنگ‌های ارک تبریز، تفنگ‌های کهنه‌ی چهل سال پیش با فشنگ‌های کاغذی بود، ولی تفنگ‌سازان تبریز کالبیر آنها را عوض می‌کردند تا فشنگ و راندل به آنها بخورد. هر مجاهدی که فشنگ‌های خالی خود را تحويل می‌داد، فشنگ پر می‌گرفت.»^(۲۴)

منبع دیگر تأمین اسلحه، انقلابیون قفقاز و ایرانیان مهاجر آن دیار بودند که برای یاری به مبارزان، وارد تبریز می‌شدند و با خود اسلحه و مهمات جنگی و دانش سیاسی و نظامی به ارمغان می‌آوردند. اینان راه و روش جنگ‌های پارتیزانی را نیز به مجاهدان می‌آموختند. بنابر نوشته حاج محمد باقر ویجویه‌ی (بلوای تبریز) انجمان ایالتی با استفاده از دانش فراوان نظامی آنها بود که برای اولین بار در تبریز «لبراتوار بمب و نارنجک دایر می‌کند» و مجاهدان به مخرب ترین اسلحه‌ی زمان دست می‌یابند. در این لبراتوار بود که بمبی ساخته می‌شود و برای شجاع نظام مرندی غلام حلقة بگوش محمد علیشاه پست می‌شود و باعث قتل وی می‌گردد.

شجاع نظام در مرند اردوزده و راه ورود اسلحه و آذوقه را به تبریز بسته بود. بسته شدن این راه باعث کمیابی قند و شکر و نفت و کبریت شده بود. از همه مهمتر جنگجویان قفقازی و گرجی که از این راه به تبریز می‌آمدند و مهمات نظامی با خود می‌آوردند، با موائع و مشکلات فراوان روبرو بودند. بنابراین کشته شدن شجاع نظام پیروزی بزرگی برای مشروطه طلبان به حساب می‌آمد.

علاوه بر این، انجمان برای خرید اسلحه از خارج نیز اقدام عاجلی به عمل می‌آورد. «مجاهد

جانبازی به نام صادق طاهباز توب و تفنگ و موژر و هفت تیر، و بمب و نارنجک و انواع دیگر از آلات حرب را از طریق لهستان به نام صابون و غیره به باکو می‌فرستاد و از آنجا به داخل ایران حمل می‌گردید و طبق دستور انجمن ایالتی که جانشین مجلس شورای ملی شده بود، به وسیله‌ی کمیسیون جنگ بین آزادیخواهان مجاهد تقسیم می‌شد.^(۲۶) و «برای هر مجاهدی ۴ قران مزد معین شده بود».^(۲۷)



ستگ مجاهدان تبریز که مسلح به توب هستند

مجاهدان و فدائیان از لحاظ انضباط و درستکاری و نزدیکی با مردم در جهان بی‌نظیر بوده‌اند. کمیسیون جنگ قدغن کرده بود که هیچ کس نباید چیزی به هر عنوان از مردم بگیرد و یا به کسی آزار بر ساند. مقتشیین مخفی پیوسته کردار و رفتار مجاهدان و فدائیان را زیر نظر داشتند. کوچکترین بی‌انضباطی و حرکات ناشایست آنان را بی‌جواب و بدون عکس العمل نمی‌گذاشتند. چنانکه یکی از اعضای مرکز غیبی به نام مشهدی یوسف خزدوز که بعدها معلوم شد «کسوت فداکاری را محض پیشرفت خیالات خود در بر کرده بود و نقشه‌ی افعال او هر دقیقه با دست مقتشیین مخفی در دایره‌ی قضاوت مجاهدین فی سبیل الله مکشوف و هر روز صفر عصیان را برنامه‌ی اعمال او می‌گذشتند. تا این که حدود قانونی به آخر رسید و خطأ اعدام به نام وی کشیده شد. از قرار تحقیقاتی که در این واقعه به عمل آمد، شعبه‌ی مجاهدین تبریز مکرر اتمام حجت با این شخص نموده‌اند که مسلک فدائیان به جز حفظ بیضمه‌ی اسلام و حدود خاک مقدس ایران و استخلاص هم‌وطنان از شکنجه‌ی ظلم و

استبداد چیز دیگر نیست و در این طریق باید به راستی و درستی و فوق طبیعت انسانیت حرکت کرد، ابدأ به خرج او نرفته بود.»^(۲۸) نایب محمد امیر خیزی -پسر عمه و همزم ستارخان -که زنی را کشته بود - به وسیله خود ستارخان دستگیر می شود و عدليه او را به دار مجازات می آویزد. اگر او خویشاوند سردار ملی نبود، به این آسانی دستگیر نمی شد و احتمالاً بر سر دار نمی رفت.

نمونه‌ی دیگری از این دست، وارد شدن بدون اجازه دو نفر از تفنگچیان زیر دست ستارخان - سردار ملی - به داخل حیاط شخصی به نام کربلای حسین علاف می باشد. کربلای حسین شکایت به اداره‌ی نظمیه می برد ... آن دو مجاهد خاطی دستگیر می شوند و اداره‌ی عدليه آنها را به دو ماه حبس محکوم می کند. مأوقع به ستارخان گزارش می شود. سردار چنین جواب می دهد: «من مقصودی جز اجرای قانون مشروطیت ندارم تفنگچی سهل است، هر کس از اعلا و ادنا خلاف قانون حرکت نماید، اداره (عدليه) حاضر نموده، مجازات قانونی را مجری دارند.»^(۲۹)

انجمان ایالتی برای پیشگیری از چنین اتفاقات ناخوشایند و جلوگیری از دودستگی و نفاق بین دسته‌های مسلح، یک سازمان فرهنگی و تبلیغی به نام انجمان مجاهدین، به منظور دادن آگاهی‌های فرهنگی، اخلاقی، سیاسی و عقیدتی به مبارزان تشکیل می دهد. در این انجمان سخنوران نامی و رهبران جنبش به مجاهدان آموزش می دهند که: «مجاهدت در راه استقلال وطن مقام مهمی است. کسانی می توانند سینه‌ی خود را سپر شداید قرار دهند و قدم به میدان جانبازی بگذارند که مقام شامخ مجاهدی را با دست زدن به پاره‌ای از کارهای ناشایست از قبیل اجحاف به مردم و دست‌اندازی به اموال ایشان، ننگین ننماید و پیوسته با قلبی سرشار از حق وطن در استقلال وطن بکوشند و هر کس به خلاف مردم حرکت کند باید از صفات مجاهدین اخراج شود. محل این انجمان در محله‌ی راسته کوچه بود.»^(۳۰)

کربلایی علی مسیو بنیانگذار و رهبر مرکز غیبی در اولین سخنرانی خود فدائیان را چنین راهنمایی می کند: «... ما که اسلحه برداشته‌ایم، مثل مستبدین میل نداریم کسی را بدون تقصیر بکشیم. ما وظیفه‌ای سنگین به عهده گرفتایم ولی به پاری خدا این وظیفه را انجام خواهیم داد. دشمنان ما خیلی قوی هستند ولی ایمان به کارهای خودشان ندارند و بر عکس ما ظاهرآ خیلی ضعیف هستیم ولی از روی ایمان اقدام می کنیم. ای هم مسلکان عزیز باید بدانید، برای هموار کردن شاهراه آزادی باید جان نثار کرد. عنوان فدائیی را به رایگان نمی شود به دست آورده. باید در واقع فدائی شد. اگر کسانی در میان شما باشند که از جان یا از ثروت خود می ترسند، فوراً باید استغفا بدهند. زیرا این کار پر خطری است. ممکن است به شما مأموریت‌های پر خطری داده شود. انجام این مأموریت‌ها اجباری است. در صورت مسامحه یا ارفاق یا هر فکری که متنه به عدم انجام وظیفه باشد، مسامحه کار محسوب و سخت مجازات خواهد شد. شما باید از هفتاد و دو تن شهداًی کربلاس مرشد بگیرید. با این که آنها می دانستند کشته خواهند شد، قدم عقب نگذاشتند. شما هم وارد میدان جانبازی شده‌اید و باید بدانید برای خوردن و آشامیدن و عیش و نوش دعوت نشده‌اید. بلکه برای گرفتن حق حیات و

آزادی خودتان در میدان جانبازی قدم گذاشته اید. ملت ایران چندین صد سال است که اسیر است. شما دور هم جمع شده اید که زنجیر اسارت را پاره کنید. ولی باید بدانید شما تنها و بی بار و یاور نیستید. از آن روزی که قدم به این راه گذاشته اید، از دور چشمانی ناظر کردار و گوش هایی سامع گفتار شماست. چنانکه یک خطری در حق یکی از هم مسلکان شما پیش بیايد و جانش تلف شود. مطلقاً قاتل او کشته خواهد شد و بازماندگان او از طرف فدائیان هم مسلک خود نگهداری و پرستاری خواهد شد و تاریخ نام آنها را با احترام و تجلیل خواهد نوشت.^(۳۱)

شادروان روحانی عالیمقام، ثقہ الاسلام نیز در این مورد به مجاهدان چنین سفارش می کند: «ما برای آزادی ایران مبارزه می کنیم. ما همه یک هدف مشترک داریم و برای آن رحمت می کشیم و فداکاری می کنیم و آن استقلال و آزادی ایران است. ما همه باید وحدت و صمیمیت داشته باشیم و الا به دست دشمنان آزادی و مستبدین مغلوب خواهیم شد.



مجتهد عالیمقام ثقہ الاسلام شهید در میان اعضای خانواده خود

از نظر سران انجمان ایالتی نیز: حریت طلب واقعی و فدایی ملت به کسی می توان گفت که:

- ۱- قوای جانی، مالی و عقلی خود را نثار آزادی و آسایش بنی آدم کرده اند تا مخلوق عزیز یزدانی از تیهی ذلت و اسارت نجات یافته و در فضای عزّت و سعادت قرار گیرند. چنانکه در فرقان مبین می فرماید: و لَقَدْ كَرَّ مِنَا بَنِي آدَمْ.
- ۲- در فکر تأمین بلاد و آسایش عباد باشد.

۳- لکه‌ی اغتشاش و بی‌نظمی را از جامعه بردارد و مواد قانون مشروطه را به موقع اجرا بگذارد و اشرار را در جای خود بنشاند.

۴- رنج شخصی را به راحت عموم ترجیح داده، حیات طبیه‌ی ملت را محفوظ دارد.

۵- در فکر نان بیوه زنان و در خیال تربیت و پرستاری یتیمان باشد. بداند چه می‌خورد، چه می‌پوشد و پول آنها را به چه مصیبت تحصیل می‌کند.

۶- با ترویج صنایع و تأسیس کارخانجات و تسطیح طرق، فقر و فاقه را از میان بردارد.

۷- نقشه‌ی اتحاد مابین دولت و ملت بکشد و این همه فساد و خونریزی را از ملک اسلام مرتفع سازد.

۸- تلغی مرگ خود را باشیرینی حیات ملت معاوضه کند و آن جهاد فی سبیل الله را که مطبوع طبع عالم بشریت است، اختیار نموده، ما را از چنگ استبدادیان بی‌ایمان برهاند. تا برادران دینی به راحتی در خانه و کاشانه‌ی خود بخوابند و ...»^(۳۳)

اقدام دیگر انجمن ایالتی، اعزام مبلغانی به ولایات برای تبلیغ اصول مشروطیت و تشکیل انجمن‌های ولایتی بود. به همین منظور اسماعیل امیرخیزی به اردبیل، اسماعیل هشتادی به مراغه، میرزا جواد ناطق به ماکو و ... اعزام شدند.^{(۳۴) ه. ق}

انجمن ایالتی برای تأمین نیازمندی‌های مالی جنگ، ارگانی را به نام کمیسیون اعانه تشکیل می‌دهد. این نهاد نیز با استقبال پرشور قاطبه‌ی مردم روپرتو می‌شود. تا جایی که «در یک روز از پسین تاشام تنها توسط مردم بی‌چیز هزار و سیصد تومان داده شد. فردای آن روز ده هزار تومان پرداخت گردید. زنان نیز در این شور و خروش هم آواز بودند و کسانی از آنان گردنبند و گوشواره و بازویند خود را می‌آوردن و به صندوق می‌دادند که فروخته شود و پولش در راه روانه گردانیدن مجاهدان به تهران به کار رود.»^(۳۴)

بدین ترتیب انجمن ایالتی فرزندان برومند خود را برای رفتن به تهران و رو در رو شدن با غول استبداد از هر لحظه آماده می‌کند. «ستارخان با ۵۰ سواره و باقرخان با ۵۰ سواره و محمد قلیخان آقبلاغی با دسته‌هایی از سواران آماده رفتن به تهران می‌شوند. شماره‌ی آنان (مجاهدان و فدائیان اعزامی به مرکز) را می‌خواستند کمتر از هزار نفر نباشد ولی چون شتاب کردند، همین که سیصد تن آماده گردیدند، روز ۲۷ خرداد با شکوه بسیار و سهش سرشار از شهر بیرون رفتند، در باسمنج - دو فرسخی تبریز - لشگرگاه زدند که از دیگران نیز هر که کارهایش را به پایان رساند، به آنان بپیوندند.»^(۳۵)

سران جنبش (انجمن ایالتی) از جمله شیخ محمد خیابانی، میرزا اسماعیل نوبری، حاجی میرزا علی‌النقی گنجه‌ای و ... برای اداره‌ی امور شهر و آماده‌سازی مردم جهت روپارویی و پیکار با مستبدان، روزانه ۱۴ ساعت یعنی «۲ ساعت از روز گذشته تا ساعت ۴ از شب گذشته، مشغول رسیدگی به امور مرجعه بودند.»^(۳۶) جوش و خروش تبریز و ایستادگی دلیرانه شیردلان

آذربایجانی به رهبری انجمن روح تازه‌ای به کالبد آزادیخواهان ایران دمید. کلیه‌ی مشروطه طلبانی که در اثر کودتای محمد علیشاه مأیوسانه از میدان به در رفته بودند، دوباره به تکاپو افتادند. ضد انقلابیون تبریز نیز بیکار نشسته بودند و برای دوام نظام خودکامگی پیوسته می‌کوشیدند. از جمله اقدامات آنها در این بردهی حساس سعی در تخدیر و انحراف افکار عمومی بود. سرسری دگان محمد علیشاه در کوی دوه‌چی اعلانی بدین مضمون می‌نویسند و در سطح گسترده در شهر پخش می‌کنند: «ای مسلمانان همت نمایید! پس غیرت شما کجاست؟ این بایهایا جمع شده‌اند، به اسم مشروطه می‌خواهند مذهب خودشان را آشکار نمایند. عنقریب است که اسلام از دست برود. بر همه‌ی شما واجب است تاریشه‌ی این لامذهبان را از روی زمین برکنید.»^(۷)

در مقابل این اقدام مذبوحانهی انجمن اسلامیه‌ی دوه‌چی، هیأت علمیه‌ی نجف که با امید و آرزوی فراوان تلاش پی‌گیر آزادیخواهان تبریز را زیر نظر داشتند، بانوشن نامه‌ی شورانگیزی خطاب به احرار آذربایجان، مبارزات قهرمانانه‌ی مردم تبریز را به رهبری انجمن ایالتی ارج می‌گذارند و آب پاکی روی دست مشاطه‌های نظام استبدادی کوی دوه‌چی که به دست اویز حمایت از اسلام سعی در سست کردن اراده‌ی خلل ناپذیر آزادیخواهان داشتند، می‌ریزند. متن نامه چنین است: «سجاد خطابه‌ی هیأت علمیه‌ی نجف اشرف به احرار آذربایجان: بسم الله الرحمن الرحيم. ای اهالی غیور آذربایجان! ای جان ثاران مملکت اسلامی! ای جانفشنان در راه ترقی مسلمانان! ای اجراکنندگان احکام حجج الاسلام! ای اعضاء محترم انجمن ایالتی، ای یگانه سردار ملت! ای فرزانه سالار اقت! ای کسانی که در تشیید ارکان دین می‌بین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جان و مال مضایقه نکردید! ای کسانی که در نگهداری مملکت اسلامی از دستبرد اجانب خودداری ننمودید! ای کسانی که در ابقاء حریت مشروع متمم قانون اساسی مسامحه نورزیدید! ای کسانی که به قلب جراحت رسیده‌ی حضرت حجت عجل الله فرجه از دست مستبدین و منافقین مرهم گذاشته و خاطر مبارکش را از خود راضی ساختید! ای کسانی که نام رفته‌ی شش هزار ساله ایران را زنده ننمودید! ای کسانی که در حفظ ملت و شرف و قومیت از خود گذشتید، ای کسانی که در میدان اخذ حقوق مشروعی مخصوصه‌ی خود چهار اسبه می‌تازید! ای کسانی که به تلگرافات و وعده‌های خود در قلع و قمع ریشه‌ی استبداد و دفاع از وطن محترم خود و فاکرده و می‌کنید. ای کسانی که حجج الاسلام و آیات الله علی الاتام در مصائب واردہ بر شما احرار ملت گریان و نلان و متصل در آستانه‌ی مبارکه حضرت امیر سلام الله علیه نصرت شما را خواهانند! ای کسانی که اجساد شهدایتان در میان کوی و بزرگ بی‌غسل و کفن و فقرایتان از کثرت قحط و غلابی‌جان و اطفال صغيرتان از شنیدن غرش توب و تفنج گریان و لرزانند. بشارت می‌دهیم شمارا که هر چه در جانفشنانی و فداکاری مجددتر باشید، بیشتر اساس مشروعیت را مشید فرموده و هر قدر تو خش اولیای استبداد زیادتر بشود، حریت مشروع زودتر جلوه گردد. افسرده و کسل نشوید! دست از همت مردانه و فتوت غیورانه خود برندارید. اردوهای آزاد خود را نگهداری کنید. در زیادتی اتحادتان بکوشید. با

همدیگر برادر وار سلوک کنید. خیالات نفسانیه را از خود دور نمایید. خیر برادران خود را بر خود مقدم دارید. از صلاح حدید انجمان ایالتی کناره نگیرید. در مقام اجرای احکام بزرگان حریت خواه به تمام قواساعی باشید که اجر شما خیلی بزرگ و مقامتان در دنیا و آخرت بسیار بلند است. بکشید در بهشتید، کشته شوید در بهشتید ... هیأت علمیه نجف.^(۳۸)

هیأت علمیه نجف طی فتوای دیگری «حکم خدا ابر تمام مسلمین اعلام فرمودند و دادن مالیات را به حکام جور منع و دفاع از مشروطیت را واجب و اعانت ملت مظلوم را در این موقع فرض و انجمان ایالتی آذربایجان را قائم مقام مجلس شورای ملی معرفی کردند».^(۳۹)

انجمان ایالتی به موازات اقدامات نظامی و سیاسی، به انقلاب وسیع فکری نیز دست می‌زنند و با سنان قلم به جنگ ناآگاهی‌ها می‌رود. چراکه شیخ محمد خیابانی و سایر شوریسین‌های جنبش معتقد بودند، بدون انقلاب فکری، انقلاب مسلحانه به تهایی کارساز نخواهد بود. زیرا بزرگترین اسلحه‌ی هر مجاهد ایمان و عقیده‌ی او به حقانیت پیکاری است که در آن شرکت جسته و گرنه اگر سربازی از نوک پا تفرق سر با تازه‌ترین و مخرب‌ترین سلاح‌ها مجهز باشد، با احساس کوچکترین خطر پشت به میدان رزم خواهد کرد. به همین جهت و به منظور تنویر افکار مردم، هم چنین برای ارتباط مستمر با مردم، روزنامه‌های آزاد و وزینی چند منتشر می‌گردد.

بدین ترتیب زمانی که روزنامه‌های ملی و آزاد پایتخت و شهرها به دست عمال کودتای محمد علیشاه توافق شده و قلم‌های روزنامه‌نگاران آزاداندیش و ترقیخواه شکسته بود، تبریزیان توانستند صدای آزادمنشی و حق‌طلبی ملت را بلند کنند و بر ضد استبداد و در راه بیداری افکار، روزنامه‌های آزاد و مترقبی و مردمی را منتشر سازند.

در سال ۱۳۲۶ ه. ق یعنی در سال سیاه قحطی و گرسنگی و جنگ و محاصره، در زیر باران گلوله‌های توب و تفنگ و اپسکرایان، روزنامه‌های ذیل در تبریز انتشار می‌یافت و پیام آزادی و عدالت را به گوش آزادیخواهان می‌رسانید:

- ۱- روزنامه‌ی فکاهی و انتقادی حشرات الارض به سردبیری میرزا آقا بلوری
- ۲- اتحاد، ارگان انجمان غیر رسمی اتحاد تبریز به سردبیری محمدعلی خان تریست
- ۳- روزنامه‌ی نظمیه، ارگان اداره‌ی نظمیه‌ی تبریز به سردبیری مشهدی محمود اسکنданی
- ۴- شورای ایران که هیأت تحریریه‌ی آن را آزادیخواهان شهید، میرزا سعید سلماسی، حاجی علی دوافوش و سید حسن شریف‌زاده تشکیل می‌دادند.
- ۵- بلدیه، ارگان و سختگویی اداره‌ی بلدیه‌ی تبریز به سردبیری احمد میرزا
- ۶- ناله‌ی ملت به سردبیری میرزا آقا ناله ملت
- ۷- روزنامه‌ی انجمان به سردبیری میرزا محمود غنی‌زاده. روزنامه‌ی ناله ملت و انجمان زیر نظر انجمان ایالتی تبریز طبع و توزیع می‌شدند و مذاکرات انجمان در آنها چاپ می‌شد. انجمان با تیراژ ۵ هزار نسخه هم زمان با چاپ سریع و سنگی طبع می‌شد و در تبریز سیصد هزار نفری که اغلب

مختصر	سال اول	مشتمل
اداره و معاون امور اسلام	نهیز	سایه اندام
حوزت اینجا باقی	عازم	۱۰ فران
هفت تریبی	تغیر	مالک داخله
دو هفدهم ۴ ذی الحجه ۱۳۲۵	تک تو صد دینار	هزاره
	هزاره	هزاره
	تک تو صد دینار	هزاره

بعنوان ایست کرد و صالح حام و صاح علیور های آزادی سخن میکرد مکاتب سود مندل با صاصه عرف قبول و دریچ بعلید

لوکشن نظام از کرد اتفاقیاً	با جاصل مستند	مسقط وطنی
کلام مکت فرجام حضرت ایامه افسون خراسانی	نقیان نام مقدمه شجاع الدین	داست بر کاره
کارهای شوری زن طهران رفته به کشاست که	دین خان اکبر ایشان رفته عرض کرد بدین معنو	درینه قاع ادبیاً آخوند مذکور عرض کرد بدین معنو
مشروطیت ایران اکر شیخ خصل اه غیر تدبی است و مگا	آنسوس کشد بزم و مرکوز دیران	بنده که از اول سمع اظاهی و چاکی طادرم در ایاب
خانی سریع . از آه میرزا ابراهیم شیرازی و طلح سریع	از شریش چلت و چلد دا خلدویان	جهون کشت نشستکه شرکا خ شیران
حب خراسان جویا بشوید که امر و ز مشروطیت در عزاج	(کردودش آفاق همان بتو سند و نار)	افریخت بک اتش بپلاج چونها ن
ملک ایران هر قدر مناسد داره آنای اخوند هم بتوسط	ساق نفنا جام بلا کریمیلر بز	آقامیر لامهن نائین بلادهین شیخ الاسلام مقاله جواہیه
آقامیر لامهن نائین بلادهین شیخ الاسلام مقاله جواہیه	پهورد به احرار وطن پرورد تغیر	بپسرالسلطنه مرقم فرموند که اجالش این است .
این مسئله خصین است و قولیدست که عدلین شهادت	شده کرده بایا از سر فرقه چنگین	چنگیر شود . است چنین سرکش و خفیه
بدهد فلان جاموا بش خوبی است و فلان جاید و منشی	(عجاج بیوه . است چنین خالم (غفاری))	غزین بنده بن حمیکه بلا را خد
کرده و قصد بقیده این مسئله عقل است صلاح حال	در خاک وطن قم مد تغیره اندلخته	سلیمان و علیان مشروطیتیون مسقیمه شدن دولت
است حال پیش که علیه این مع شد و متنکرینه مسئله	شخبر جنا بر احرار وطن آفت	ذن باعث نداد من تغیر خواهیم دارد . شهادت حرف ایشان را
خانیج ایشانه شرکه ایشان را	ایران هم از فتنه و شرکه نهیج شد	(اندیشه نکره از بدی عاقبت کان)

اهالی حتی به نان شب نیز محتاج بودند و سواد خواندن و نوشتن نداشتند، توزیع می‌گردید.^(۴۰) در چنین روزهایی که شیر مردان تبریزی، ایلات غارتگر و سواران چپاولگر را چون شتر عصاری در اطراف تبریز به دور خود می‌چرخانیدند، انجمن تبریز با همه‌ی گرفتاری‌ها، از تأسیس مدارس و تعلیم نوباوگان وطن نیز غافل نمی‌ماند. مبارز نستوه و روزنامه‌نگار معروف، سید حسین خان عدالت به ریاست اداره‌ی معارف برگزیده می‌شود. مدارس مخروبه‌آباد و دبستان‌های جدیدی به نام‌های، معرفت، ترقی، حقیقت، اتفاق، حیات، فیوضات، نجات، افتخار، ایجاد می‌گردد. خلاصه بازار کاسد علم و دانش رونقی دوباره می‌یابد.

بی‌جهت نیست که دشمنان سعادت مردم نیز بیش از همه با «معارف و مدارس ضدیت می‌کردن». چنانکه حروف مطبعه‌ی امید ترقی را به توپ پر کرده، به طرف احرار انداختند و شاگردان مدارس جدید را به ضرب چوب هلاک کردن و کتابخانه‌های جدید را سوزانیدند و آبروی علمای حقه را برداشتند. با این حال انجمن ایالتی تأسیس مدارس و نشر معارف را الزم و اوجب وظایف دانسته، از جانب سید حسین خان (عدالت) مدیر معارف خواستار شدند که به زودی در تأسیس مدارس مخروبه سعی و اهتمام نمایند و در ضمن انجمن معارف را مرتب دارند و سبب خوشحالی اطفال باشند.^(۴۱)

از دیگر کارهای چشم‌گیر انجمن ایالتی، باز کردن بیمارستان ۲۵ تختخوابی به نام مریضخانه دولتی در تبریز بود. «کسانی که بیمار می‌شدند و یا در جنگ زخم بر می‌داشتند، به آنجا می‌فرستادند.



مریضخانه دولتی تبریز

پزشکان نامی را در آنجا به کار گمارده بودند.^(۴۲) همه‌ی بیماران در این بیمارستان مجانی مداوا می‌شدند. در روز افتتاح بیمارستان ۱۸ ذی‌قعده ۱۳۲۶ ه. ق) «جماعت زیادی دعوت شده بودند. از جمله نمایندگان سیاسی مقیم تبریز که تنها جنرال کنسول روس حضور داشت و دیگران نیامده بودند.^(۴۳)

افتتاح عدالتیه نیز برای اولین بار در تبریز یادگار انجمن ایالتی، این نهاد جوشیده از متن مردم، می‌باشد. ریاست مجلس عدالتیه را یکی از ادباء و فضلای سرشناس آن عصر حاج سید حسین شام غازانی ملقب به عدل‌الملک عهددار بود که با کمک ۸ نفر دیگر از فضلای متقدی و پرهیزگار به دادخواهی مردم رسیدگی می‌کرد.^(۴۴)

«مجلس عدالتیه در عالا قاپو گشاده شده بود و عرايض مردم کلأَ به آنجا رجوع می‌گشت و در مقام محکمه، شاه و گدار اتفاقات نمی‌گذشتند.^(۴۵)

اداره دارایی نیز به نام کمیسیون مالیه از طرف انجمن ایالتی تأسیس می‌شود و افرادی به نام‌های میرزا صادق خان مستوفی، احمد قازانچایی، علی آقا ماهوتچی، مشهدی عباسعلی^(۴۶) برای سر و سامان دادن به امور مالیه‌ی شهر، گماشته می‌شوند. ریاست اداره مالیه‌ی را رفیع‌الدوله به عهده داشت.

چنانکه در صفحات قبل به تفصیل سخن رفته، در سال ۱۳۲۵ ه. ق اداره‌ی نظمیه رانیز انجمن ایالتی بنیاد نهاد و یکی از مجاهدان دست پروردگری ستارخان یعنی «جناب اجلال‌الملک را انجمن مقدس بیگلربیگی و ریس نظمیه کرد و ایشان ۴۰۰ نفر مأمور نظمیه از آدم‌های کارآمد استخدام کردند و شهر را به کلی آرام نمودند.^(۴۷)

هر نهاد ملی و مردمی، مجبور است همیشه با مردم خود در ارتباط باشد. اداره‌ی نظمیه نیز به همین منظور روزنامه‌ای را به نام نظمیه انتشار می‌دهد. چنانکه قبلاً اشاره شد، نظمیه به سردبیری محمود اسکدانی به طور هفتگی چاپ می‌شد و اقدامات این اداره در آن انعکاس می‌یافتد.

برای سر و سامان دادن به امور شهر، تأسیس اداره‌ی بلدیه نیز ضروری می‌نمود. به همین جهت بلدیه تبریز برای نخستین بار به سال ۱۳۲۵ ه. ق به سر انگشت تدبیر انجمن ایالتی به وجود می‌آید. ریاست این اداره با قاسم خان امیر تومن بوده است. تلگرافخانه نیز زیر نظر وی اداره می‌شد.

قاسم خان در پاریس تحصیل کرده بود و شخص آگاه و دلسوزی بود. وی اولین کسی است که پیش از مشروطیت در تبریز کارخانه‌ی برق دایر کرد و خیابان مجیدیه را با چراغ‌های رنگارنگ الکتریکی روشن ساخت و این در زمانی بود که «در استانبول چراغ‌های را با نفت روشن می‌کردند.^(۴۸) وی هم چنین بنیانگذار تلفن و مؤسس تراموای در تبریز است. این تراموای با اسب حرکت می‌کرد و تلفن تبریز نیز «یکصد و پنجماه شماره مشترک داشت و برای هر شماره سالی سی تومن وجه اشتراک گرفته می‌شد.^(۴۹)

به هر حال بلدیه تبریز توانست کارهای بزرگی را به انجام رساند، از آن جمله نرخ اجتناس، به

ویژه قیمت ارزاق عمومی را به حداقل ممکن پایین آورد. چنانکه در بلوای تبریز میخوانیم در این زمان در سایه‌ی اقدامات انجمن بلدیه‌ی تبریز، «نرخ‌های مأکولات روز به روز تنزل کرد و دو عشرهای مستغلات را با قاعده‌ی مخصوص توشتند تا قرار گذارند. و در کوچه‌های شهر بنا و عمله گذاشتند تا شوسه نمایند. شهر آرام و روز به روز آرامتر شد ... فی الجمله بوری مشروطه استشمام می‌گشت، و محسنات مشروطه و انجمن آشکارا دیده شد.»^(۵۰)

بلدیه تبریز شورایی اداره می‌شد و شهربارها انتخابی بودند، بدین ترتیب انجمن‌های بلدیه که در شهرهای کوچک ۱۶ نفر و در شهرهای بزرگ مانند تبریز با سیصد هزار نفر جمعیت^{۳۰} ۳۰ نفر عضو داشتند، با رعایت وسعت و تعداد جمعیت محلات به وسیله‌ی ساکنان کویها انتخاب می‌شدند و اعضای منتخب انجمن‌های بلدیه یک نفر را به عنوان شهربار انتخاب و معرفی می‌کردند. شهربارها زیر نظر انجمن بلدیه انجام وظیفه می‌کردند.

وظایف بلدیه به شرح زیر بود:

- ۱- اداره کردن اموال منقول و غیر منقول و سرمایه‌هایی که متعلق به شهر بود.
- ۲- جلوگیری از قحطی و تأمین آذوقه‌ی شهر با وسائل ممکنه.
- ۳- ساختن و یا نگاهداشتن کوچه‌ها، میادین، خیابان‌ها برای رفت و آمد عابرین پیاده و کالاسکه‌ها. احداث باغ‌های عمومی و مجاری میاه و زیرآب‌ها، پل‌ها، معابر وغیره.
- ۴- تأمین روشنایی شهر و تقسیم آب‌های شهری و مراقبت در تغییه قنوات و پاکیزگی حمام‌ها.
- ۵- جلوگیری از کار گدایان و رفع تکددی و تأسیس دارالمساکین و دارالعجزه و مریضخانه‌ها و امثال آن.
- ۶- معاونت در اقدامات حفظ الصحه و حفظ الدواب و حشم و تأسیس داروخانه‌ها و امثال آن.
- ۷- موازیت در این که معابر شهری موافق نقشه‌ی معین باشد و اقدامات مقتضیه را بر ضد حریق و سایر بلیتات سماوی و ارضی به عمل آورد.
- ۸- بیمه‌ی اینهی متعلق به شهر در برابر حریق.
- ۹- نشر معارف و مساعدت در دایر کردن کتابخانه‌ها، قرائت‌خانه‌ها و موزه‌ها و حفظ و مرمت مساجد، مدارس و اینهی عتیقه.
- ۱۰- مساعدت با دولت برای ساختن بازارها و نمایشگاه‌های تجارتی و رواج حرفت و تجارت در شهر و دایر نمودن محل تشخیص اسعار و معاملات عمومی و ...»^(۵۱)
- بلدیه‌ی تبریز در عمر اندک خود کارهای زیر را به انجام رسانید:
- ۱- ذبح گاو و گوسفند را در معابر عمومی قدغن می‌کند و محل مخصوصی را برای این کار در خارج از شهر معین می‌نماید.
- ۲- مغازه‌های شهر سرشماری می‌شود و «کلیه دکاکین بازار و خارج بازار مرتب‌نمره گذاشته می‌شوند.»^(۵۲)

۳- برای هر یک از کسبه دفترچه‌ی جداگانه‌ای صادر می‌کند،^(۵۳) که به مثابه پروانه‌ی کسب امروزی بوده است.

۴- هیزم و کاه و تپاله فروشان و ... که با اسب و استر و الاغهای خود، در کوچه و بازار می‌گشتند و مطاع خود را عرضه می‌کردند و برای اصناف و عابران ایجاد مزاحمت می‌کردند، بلدیه‌ی تبریز از کار آنها جلوگیری می‌نماید و چندین نقطه‌ی شهر را برای توقف و عرضه‌ی کالای آنان معین می‌کند.^(۵۴) بدین ترتیب برای اولین بار بازار روز و یا بازار مکاره برای فروشنده‌گان و خریداران چنان کالاهایی به وجود می‌آید.

۵- برای جلوگیری از آلوده شدن گوشت‌هایی که از کشتارگاه‌ها به قصابی‌ها حمل می‌شد، قرار بر این می‌شود که برای حفظ و رعایت بهداشت در سبدهای مخصوص حمل شود. قبل اگوشت‌هاروی دوش سلاح‌ها و یا پشت چهارپایان بدون هیچگونه پوشش حمل می‌گردید.

۶- نمد مالانی که در کوچه و بازار زیر پای عابران کار می‌کردند و باعث آلوده شدن شهر و سرایت امراض می‌گردیدند، موظف شدند که به کاروانسراها و یا میادین خارج از شهر نقل مکان کنند.



محل توزین بار با قیان‌ها. این قیان‌ها در میادین و چهارراه‌ها قرار داده شده بود تا از کم‌فروشی جلوگیری شود.

۷- سکوهایی که برای عرضه‌ی کالا و یا نشستن روی آن‌ها در جلوی دکان‌ها ساخته شده بودند و شارع را تنگ می‌کردند و سدّ معبّر را باعث می‌شدند، از طرف بلدیه دستور تخریب آنها صادر

می شود.

- ۸- برخی از مایحتاج عمومی از قبیل پنیر، گوشت، روغن و حبوبات، سبزیجات منصفانه نرخ گذاری می شود و فروشنده‌گان مجبور به رعایت این قیمت‌ها می‌شوند.
- ۹- نانوایی‌ها مجبور به رعایت بهداشت آب و آرد مصرفی می‌شوند.
- ۱۰- ریختن زباله و آشغال به رودخانه‌ها و معابر عمومی اکیداً منوع می‌شود و سلاح‌هایی که گاهی در رودخانه‌ها اقدام به ذبح حیوانات می‌کردنند، از این کار منع می‌گردند.
- ۱۱- دکان‌های فشنگ و اسلحه‌فروشی راسته بازار که آرامش و آسایش، حتی گاهی سلامتی عابران و دیگر اصناف را به خطر می‌انداختند، بلدیه‌ی تبریز، آنها را موظف می‌سازد به محل معین و مخصوصی و یا به جبهه خانه تغییر مکان دهند.^(۵۵)
- ۱۲- بلدیه برای جلوگیری از کم‌فروشی و تقلب در اوزان قبان‌هایی را در مراکز مهم تجاری از قبیل بازار و میادین قرار می‌دهد.^(۵۶)
- ۱۳- انتشار روزنامه‌ی بلدیه از دیگر اقدامات اداره‌ی بلدیه‌ی نوبای تبریز است که مدیریت آن را احمد میرزا نواده‌ی مویدالدوله که یکی از اعضای انجمن بلدیه بوده، به عهده داشت. روزنامه‌ی بلدیه ناشر افکار و تمایلات بلدیه‌ی تبریز بوده و «مذاکرات انجمن مقدس بلدیه و وقایع و اخبار و تلگراف داخلی و خارجی را به طور اختصار» می‌نوشت. بلدیه هر هفته ۲ بار روی سنگ چاپ می‌شد و از هر نمره صد نسخه برای مدارس و اداره‌ی بلدیه به رایگان ارسال می‌گردید. نخستین سال انتشار این روزنامه ۱۳۲۶ ه. ق. است. دومین شماره‌ی سال دوم آن در ۶ صفحه چاپ شده است.

مختصر	مختصر
<p>مدیر کل وصلحیه انتیاز احمد میرزا نژاده مؤذنیت الدوّله عین‌الملک اسلام‌الدین چبلیه پاره‌پنهان علی‌الدین‌شیرین رئاست‌پاره‌پنهان آن‌جیه بیکر فروتن پسته مرتضیه نویزه طبع و قریب میثرا لوز نهره بقدر صد شخه برای مدارس و اداره بلطفه عالم‌گاره مغامد</p>	<p>ابو نهضه سالیانه صد شخه پلید باشد در تهریز ۴۰ تومان در ممالک خارجه ۵۰ قوان وجه‌ابونه از هر کس در هر جا پیکر به قسطنطینیه نهاده شد خراج پیت همه‌جا بهم‌جا ایالت است قیمت کیفره دو و دوی در تبریز بود اعلان لعله سلطنتی در سایر ولایات پخته‌ای است بیهوده میلی لعد نامه ایست آزاد ناشر امکار و خلاصه مذاکرات این مقدس بلدیه و روایی و اخبارات و تلگرافات داخلی و خارجی را بطور اخخار می‌وزد مقالات سودمند ادبی و علمی و تجارتی را درج می‌نماید و مکونهای عام النفعه بالامتحان اقبال و در انتشارش اداره آزاد و ابدی است زد نهاد شد. روزیکشته حجم هزار</p>

(بقیه مذاکرات از نمره اول)
<p>اعضاء کسیرین قرار ترتیب و اتفاقات مجلس را برای مذاکرات روز پیشنهاد دهم شوال الکرم باحضور رئیس رسیدگی امورات روزهای پیشنهادی و چهار شنبه را مستطاب اجل آنکه باهیه راجه با اداره رسیدگی فرمائید مذاکره با اداره و در انتشارش اداره آزاد و ابدی است زد نهاد شد</p>

<p>الآن مم درین ده چند قدر مستعد، آنها مم مثل من می‌جع پیز نمی‌دانم، دیگر به کس کوون غمیشور که و سال آنکه من شاگرد هان سرانجام دارم که چه داین مکت ماجه در سایر مکاتب بقدر ده دوازده سال چیز خوانده و زحمت کشیده اند با وجود این چیزی بلکه نیستند اما کند ردن و تنبیه مسلم ماخیل نقل داشت مکثر اتفاق م احاداد که بچه زیر چوب غش میکرد باز جانب میداد دست نمیکشید اهل گذر و بازارچه جع شده هر قدر القاس میکردند میتوان نمیکرد خیل و فتها لزکوت خوب بینوا پچه ب اختیار توی مسجد خرابی مدد کرد آنوند بیدم دوباره چویکاری می‌نمود که خبیث این چه ظاطن بود کندی بسیاری از بچه ما میوب از آن مکت بیرون شدند سیاستهای عجیب و عزیب م کرد خلاصه زحمت چندین ساله من پلید دروغ میگویم که این هم عرض اتفاق و خلت است آن</p>

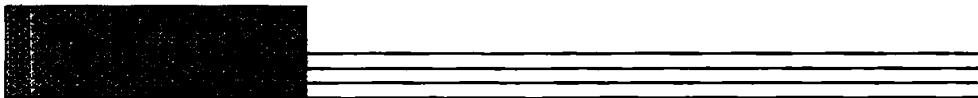
پی‌نویس‌ها

صفیر گلوله‌ها پی در پی به گوش من رسند
زنده باد انجمن دوست داشتنی
انجمن مقاوم در برابر مشکلات

۱ - نسروی خود را در تبریز گرد آورده
نظام تساوه‌ای بر پا داشته

- ۲ - سه مقاله در باره‌ی انقلاب مشروطیت ایران، به قلم: سه تن از ایران‌شناسان شوروی سابق، ترجمه‌ی: م. هوشیار، ص ۱۲۳-۴.
- ۳ - کتاب آبی، جلد ۱، ص ۵۹۴، به نقل از: روزنامه نویه ورمیا، چاپ روسیه.
- ۴ - تاریخ انقلاب مشروطه ایران، ایوانف، ص ۳۸.
- ۵ - هشت سال در ایران، جلد ۲، ص ۲۶۲.
- ۶ - قیام کلتل محمد تقی خان پسیان، علی آذری، ص ۴۰۸.
- ۷ - شکست روسیه از ژاپن نتایج و اثرات دور و درازی داشت. یکی از آنها حاضر شدن دولت روسیه برای حل اختلاف با بریتانیا در آسیا بود. «تاریخ ایران، سربرسی سایکس، ترجمه‌ی: فخر داعی گیلانی، جلد ۲، ص ۶۳۲.
- ۸ - تاریخ معاصر نیازی، جلد ۲، پیشین، س ۳۲۸.
- ۹ - انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، اسماعیل رایین، ص ۱۵۶.
- ۱۰ - تاریخ معاصر یا ...، جلد ۲، پیشین، ص ۳۳۲.
- ۱۱ - تاریخ مشروطه ایران، کسری، ص ۶۲۴.
- ۱۲ - روزنامه تجدد، شماره مسلسل ۱۹۱.
- ۱۳ و ۱۴ - همان منبع.
- ۱۵ - روزنامه ناله ملت، شماره ۲۸.
- ۱۶ - تاریخ انقلاب مشروطه، ایوانف، ص ۳۸.
- ۱۷ - تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، تئی زاده، ص ۵۸.
- ۱۸ - انقلاب و تحول آذربایجان در دوره مشروطیت، چاپ اول، حسین فرزاد، ص ۵۴.
- ۱۹ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، ص ۶۵.
- ۲۰ - همان منبع، ص ۲۵۹.
- ۲۱ - همان منبع، ص ۲۵۹.
- ۲۲ - قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیر خیزی، ص ۱۶۳.
- ۲۳ - شش سال انقلاب مشروطیت، احمد قاسمی، ص ۴۱.
- ۲۴ و ۲۵ - همان منبع.
- ۲۶ - قیام کلتل محمد تقی خان پسیان، سید علی آذری، ص ۷۱.

- ۲۷ - قیام آذربایجان و ستارخان، پیشین، ص ۱۶۳.
- ۲۸ - روزنامه انجمن، سال اول، شماره ۱۲۳.
- ۲۹ - روزنامه ناله ملت، شماره ۴۱.
- ۳۰ - قیام آذربایجان و ستارخان، پیشین، ص ۲۸۱.
- ۳۱ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، پیشین، ص ۷۵.
- ۳۲ - انقلاب و تحول آذربایجان در ...، پیشین، ص ۶۹.
- ۳۳ - تلخیص از: روزنامه‌ای انجمن، سال ۲، شماره ۲۳.
- ۳۴ - تاریخ مشروطه‌ای ایران، کسروی، ص ۶۲۵.
- ۳۵ - همان منبع.
- ۳۶ - قیام آذربایجان و ستارخان، پیشین، ص ۲۹۵.
- ۳۷ - بلوای تبریز، به کوشش: علی کاتبی، ص ۲۳.
- ۳۸ - روزنامه ناله ملت، شماره ۲۹.
- ۳۹ - روزنامه یادگار انقلاب، شماره اول، سال اول، جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ه.ق، محل نشر: قزوین، مدیر و نگارنده: معتمد‌الاسلام رشت.
- ۴۰ - تاریخچه‌ی روزنامه‌های تبریز در صدر مشروطیت، در کتاب جداگانه‌ای به همین قلم مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. بنابراین از تفصیل بیشتر در این مورد خودداری می‌شود.
- ۴۱ - انجمن، شماره ۱۹، سال سوم.
- ۴۲ - تاریخ مشروطه‌ای ایران، کسروی، ص ۷۴۵.
- ۴۳ - قیام آذربایجان و ستارخان، پیشین، ص ۲۷۹.
- ۴۴ - روزنامه انجمن، شماره ۳۸، سال اول. دیگر کارمندان «مجلس عدله» بناهه نوشه‌ی: همین روزنامه، عبارت بودند از: حاجی ندیم باشی، مستشارالملالک، حاجی محمد جعفر آقا، سعید حضور، حاجی میر عابدین، مشیر دفتر، حاجی معززالدوله، حاجی حسن خانی.
- ۴۵ - بلوای تبریز، به کوشش: علی کاتبی، ص ۱۵.
- ۴۶ - همان منبع.
- ۴۷ - همان منبع.
- ۴۸ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، به قلم چند تن از دوستان و آشنایان او، ص ۱۶.
- ۴۹ - مشاهیر آذربایجان، صمد سرداری‌نیا، ص ۴۹۰.
- ۵۰ - بلوای تبریز ...، پیشین، ص ۱۵.
- ۵۱ - روزنامه‌های انجمن، سال اول.
- ۵۲ - روزنامه بلدیه، چاپ تبریز، نمره ۲، سال ۲.
- ۵۳ - همان منبع.
- ۵۴ - همان منبع.
- ۵۵ - وظایف و اقدامات بلدیه از روزنامه‌های انجمن، سال اول گرفته شده است.
- ۵۶ - روزنامه‌ی بلدیه، چاپ تبریز، شماره ۲، سال ۲.
- ۵۷ - تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، جلد ۲، ترجمه: سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، ص ۵۷۸.
- ۵۸ - انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران، اسماعیل رایین، ص ۱۵۵.



حماسه‌ی یازده ماه مقاومت

... روزی بود که ملت ایران، آزادی می‌خواست. قانون اساسی
می‌گرفت. امروز از همان روز و از همان قانون اساسی مدافعه می‌کند.
خیابانی

چنانکه قبل‌اشارة شد، محمد علیشاه که قیام تبریز را امری سطحی و ناجیز می‌پندشت، مستبدان محلی از جمله شجاع نظام مرندی، رحیم خان قره‌جه داغی را به دستیاری الواد و اجامیر کویهای دوه‌چی و سرخاب به مخالفت با آزادمردان تبریز تشویق و تحریک می‌کند. چپاولگران از هرسو به تبریز بلاخیز حمله‌ور می‌شوند و دست به قتل و غارت می‌زنند. انجمن ایالتی از گردان آزادی، ستارخان و باقرخان که برای حمله به تهران در باسمنج اردو زده بودند، می‌خواهد هر چه فوری به تبریز ببرگردند. اردوی ملی به شهر مراجعت می‌کند و در برابر غارتگران لجام گسیخته سینه سپر می‌کند. با این که نیروی ارتجاع «از طرف کنسولگری روس فشنگ و مهمات و کمک دریافت می‌کرد و افراد ایل شاهسون و ضرغام و یورتچی و غیره بالغ بر شش هزار نفر بودند، در اولين جنگی که در ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ه.ق. بین آنها و مجاهدان تبریز روی می‌دهد و یک هفته طول می‌کشد، مجاهدین با رشادتی کم نظیر بر نیروی دشمن فایق می‌شوند و افراد غارتگر ایلات را متواری می‌نمایند.»^(۱)
خبر این شکست محمد علیشاه را سخت به وحشت می‌اندازد. در نتیجه عین‌الدوله^(۲) را برای سر

و سامان دادن به حرکت‌های ضد انقلابی و شکستن جنبش تبریز به سمت والیگری آذربایجان انتخاب و اعزام می‌دارد.

محمد علی شاه با عین‌الدوله میانه‌ی خوبی نداشت. چرا که وی در گذشته سعی کرده بود که ظلّ‌السلطان را به جای محمد علی میرزا به ولیعهدی انتخاب نماید. با این حال به دلیل آن که شاهزاده عین‌الدوله دشمنی آشتبانی ناپذیر آزادی و مشروطه به حساب می‌آمد و هم چنین به جهت آن که وی از نوجوانی به اوضاع آذربایجان آشنایی داشته و دارای املاک و اراضی فراوان (روستا و باغ) در این ایالت بوده است، بنابراین کسی دیگر برای رویارویی با مشروطه‌خواهان و ملیون‌تبریز به اندازه‌ی وی شایستگی نداشته است و این دو تن با همه‌ی نفرتی که از هم داشتند دارای یک آرمان مشترک یعنی دشمنی دیرین و سرخختانه با مشروطه‌طلبان بودند.

به هر حال محمد علیشاه به دنبال عین‌الدوله، نصرالسلطنه (سپهبدار اعظم تنکابنی) را که از عین‌الدوله مستبدتر بود و از زمین داران بزرگ ایران محسوب می‌شد، زیر عنوان فرمانده کل نظام آذربایجان با سپاه زیاد و مبلغ هنگفتی پول به سر وقت تبریز اعزام می‌دارد.

عین‌الدوله قبل از آن که نیروی اعزامی از مرکز به تبریز برسد و دست به توب و تفنگ ببرد، صلاح را در این می‌بیند که به هزم و تدبیر متousel گردد. بنابراین سه نفر را به نمایندگی از طرف خود روانه تبریز می‌کند تا با سران جنبش -انجمان ایالتی- به گفتگو بنشینند، تا شاید با وعده و عیید آزادی‌خواهان تبریز را بفریبد و بی‌آن که رنجی بکشد، کارش را از پیش ببرد و اگر از این راه نتیجه‌ای حاصل نشد حداقل بتواند با سرگرم کردن آزادی‌خواهان نیروهای ارتجاعی محلی را که با آمدن وی به تبریز دل و جرأتی یافته بودند، یکجا جمع کرده و به خوبی سازماندهی کند و در فرصت مناسب به نیروی اسلحه شاهد پیروزی را در آغوش بگیرد.

نمایندگان عین‌الدوله با سران انجمن که شیخ محمد خیابانی نیز در میان آنان بود به مذاکره می‌نشینند. پیام و پیشنهاد عین‌الدوله به طور خلاصه چنین بود:

مردم تبریز جنگ‌افزارهای خود را زمین بگذارند و از «شاه عادل و خوش نیت!» طلب عفو نمایند و او در عوض قول می‌دهد که از شاه برای مجاهدان تقاضای بخشایش کند و دوباره دستور برقراری نظام مشروطه را صادر نماید!

برگزیدگان شیردلان آزاده که از منظور و نیت عین‌الدوله آگاه بودند به صراحة در جواب می‌گوینند: ما مشروطه را دو سال پیش به قیمت خون هزاران جوان این سرزمین به دست آورده‌ایم. بنابراین مشروطه حق مشروع و مسلم ماست و هیچ کس حق ندارد آن را از دست ما بگیرد. محمد علیشاه سوگند خود را شکسته و به قانون اساسی نافرمانی کرده و با به توب بستن مجلس گناه نابخشودنی مرتکب گردیده است: «ملت آذربایجان عفو حکومت جابر و مستبد را قبول نمی‌کند و زیر بار ننگین رأفت ملوکانه (!) نمی‌رود. شاهزاده عین‌الدوله منتظر هستند که قوای بین راه که از تهران می‌آید و سوارانی که از ماکو راه افتاده و الان در حدود قریه‌ی سهلان، مجاهدان سر راهشان را

گرفته‌اند و در زد و خورد هستند، سر برستند و ضمیمه‌ی قوت موجودی باع صاحب دیوان (مرکز استقرار نیروهای اعزامی از مرکز) گردند و سپس با قدرت کامله و قهاریت فوق العاده، عفو(!) و رافت ملوکانه(!) را به ملت برسانند.^(۲)

بدین ترتیب از مذکوره نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. ولی عین‌الدوله باب گفتگو راقطع نمی‌کند. از سوی دیگر حلقه‌ی محاصره را روز به روز به دور تبریز تنگ‌تر می‌سازد تا باستن راه آذوقه مردم از گرسنگی، بستوه آمده، امان بخواهد.

روزنامه‌ی ناله‌ی ملت با اشاره به این سیاست محیلاته و دودوز‌بازی عین‌الدوله است که می‌نویسد: «در اثر مراحم شاهانه و الطاف خسروانه! راهها مسدود، امنیت مرفوع، مردم از خواب و خوراک باز مانده، زن و بچه لرزان و هراسان، تبریز در میان آتش سوزان، اغنية مبهوت، تجار مستأصل، فقرا و کسبه دست به گریبان مرگ. آری اینها همه در سایه‌ی رافت ملوکانه است!»^(۳)

عین‌الدوله در اجرای سیاست گفت و شنودهای بی‌حاصل برای سرگرم کردن ملیون تبریز برای چندین بار به انجمن ایالتی پیغام آشتبی می‌دهد: «دولت در اعاده‌ی حقوق ملت حاضر است ولی در اطراف موضوع لازم است یکی دو مجلس مذکوره شود.»

ده نفر به نمایندگی از طرف انجمن ایالتی از جمله شیخ محمد خیابانی، میرزا حسین خان عدالت، میرزا حسین واعظ، میرزا اسماعیل نوبیری برای مذکوره پیش عین‌الدوله به باع صاحب‌دیوان می‌روند. عین‌الدوله بار دیگر همان حرف‌های سابق را تکرار می‌کند و جواب نمایندگان انجمن چنین است: «از بدو ورود حضرت والا و حضرت سپهدار اعظم به باع صاحب‌دیوان، دفعاتی چند نماینده‌ی مخصوص از طرف بندهان حضرت والا به شهر آمده‌اند و نمایندگان ملی نیز شرفیابی حاصل نموده‌اند و مقاصد بالاصاله ملت راکتب‌آ و شفاهابه عرض مبارک رسانیده‌اند. اکنون هم به عرض این مشروطه مختصر مبادرت می‌نماییم: اولاً هیأت منتخبه که اعزام حضور مبارک شده‌اند، طرف وثوق و واضح تمامی مطالب قانونی ملت هستند. ثانیاً اهالی تبریز در مقابل این مقدورات غیر منظره دچار مطالبی پر پیچ و خم و حواجی غیر قانونی نیستند که محتاج به مذاکرات طولانی و جزو بحث باشند. مقصود عموم ملت فقط در تحت یک کلمه‌ی مطلقه است که مظفر الدین شاه به موجب کتابچه‌ی ممهوره‌ی قانون اساسی به ملت ایران اعطای مشروطه فرموده و دو سال و اندی است مملکت ایران با مشروطیت معرفی شده و تمامی دول و ملل آن را تصدیق دارند و قانون اساسی در دست ملت است. آخرالامر به اغوای جمعی از مفسدین که مجلس شورای ملی هدف توپ کروب و وکلای ملت متفرق و به چندین مواد قانون اساسی تخطی نموده و عنوان آن را انفصل مجلس نام نهادند. به موجب قانون اساسی که صریحاً قید شده فصول قانون اساسی تعطیل بردار نیست. اهالی تبریز اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف تمامی اولاد ایران جبران آن تخطیات واردہ بر قانون اساسی و اجرای اصول مشروطیت را درخواست می‌نمایند و ابدأً صفت یاغیگری را به دولت خود ندارند. و محض استداد حقوق حقی خود در این موقع مقاومت می‌نمایند. اکنون هیأت منتخبه که

شرفیاب حضور مبارک شده‌اند، باید رافع آخرین جواب ملت باشند تا صفحه‌ی آذربایجان از این غائله‌ی خانمانسوز آزاد گردد.»^(۵)

عین‌الدوله در این مذاکره و گفتگو باز دم از بخشش و رافت ملوکانه (!) می‌زند و خود را طرفدار صلح و مسالمت معرفی می‌کند و از قتل و خونریزی اظهار نفرت می‌نماید. او بار دیگر می‌خواهد به قول اسماعیل امیر خیزی چند روز دیگر «زیر سران انجمن بالش بگذارد» و وقت گذرانی کند. هم چنین در ضمن صحبت‌هایش از اقدامات انجمن تبریز گله می‌کند و وجود آن را غیر ضروری و مسلح شدن جوانان آذربایجانی را اقدامی علیه حکومت و موجب ادامه‌ی این جنگ خانگی می‌داند.



ستارخان و باقرخان با گروهی از مجاهدین تبریز.

نمايندگان انجمن نيز صريحتر از قبل جواب می‌دهند که او لاً انجمن تبریز يك نهاد مردمي است که به موجب قانون به وجود آمده است. از طرف دیگر چون حضرت والا «بدون تأثيد دارالشورا به واليگري آذربایجان آمده‌اند، نمی‌توانند، والي قانونی باشند. به فرض اگر والي قانونی باشند، قبل از آن که بخواهند مجاهدان اسلحه خود را به زمین بگذارند، باید شجاع نظام، سليم خان و دیگران را که دست به کشتار مردم بی‌گناه زده‌اند، دستگير کرده، تحويل عدليه بدنهند و اگر والي قانونی نیستند گفتگو با ايشان مفهومی ندارد. اکنون از حضرت والا سؤال می‌کنیم که از بد و انتصادشان به سمت واليگري آذربایجان که ما را پيوسته به رافت ملوکانه و مراحم خویش

امیدوار می‌دارند، جز قتل و غارت و چپاول مأموران دولت که یا به امر شاه رئوفا و یا به امر حضرت والا بوده است، اهالی فلکزده چه مشاهده کرده‌اند؟ قریب دو ماه است سربازان عموم حکومتی و اوپاشان شتریبان و مفسدین ایلات و طوایف با حرکات وحشیانه خودشان عmom طرفداران انسانیت را به حیرت آورده‌اند، باز اهالی آذربایجان را به رافت شاهانه! و نیات حسنی خود امیدوار کرده و می‌فرمایند دست از این جنگ خانگی بردارند؟ مردم تبریز در نگهداری از حقوق مشروعه خود از جان و مال گذشته‌اند و ابداً دست از مطالبه‌ی آن برخواهند داشت تا به رافت ملوکانه(!) و حسن نیت حضرت والا(!) صغیراً و کبیراً به خون خویش آغشته شوند و پراهن خون‌آلود خود را به روز حشر در برابر حضرت ختمی مرتب بگذارند.

ترک مال و ترک جان و ترک سر در طریق عشق اول منزل است.^(۶)

در جریان مذاکرات شیخ محمد خیابانی و یارانش با عین‌الدوله، دسته‌های سواره و پیاده‌ی کمکی با تجهیزات کامل از تهران سر می‌رسند و به دیگر نیروهای ضد انقلاب می‌پیوندند. سه هزار نفر از سواران غارتگر ایلات ماکو نیز از جانب باخته به دروازه‌ی شهر می‌رسند.

عین‌الدوله با دیدن این همه نیروی سواره و پیاده که فتح و فیروزی را برای خود مسلم می‌داند، باد به غصب اندخته و با تکبر خاصی خطاب به شجاع نظام و رحیم خان می‌گوید: «کار تبریز آنقدرها هم مهم نبوده که دو ماه است جنگ می‌نمایید!» انجمن تبریز بدون کمترین توجه به وقت گذرانی‌ها و وعده و وعده‌ای عین‌الدوله، لحظه‌ای غفلت و درنگ را جایز نمی‌شمارد و مجاهدان شیردل خود را برای یک جنگ کامل عیار آماده می‌سازد.

در این زمان ایرانیان مبارز مقیم قفقاز همراه با عده‌ای از داوطلبان حزب اجتماعیون عامیون قفقاز که در متزلزل کردن حکومت خودکامه‌ی رومانوف‌ها مجاهدت‌های بسیار نشان داده بودند و دارای تجارب گرانبهای نظامی بودند، به یاری مبارزان جان بر کف تبریز می‌شتایند. آمدن آنان روحی تازه به کالبد مبارزان شیرپنجه می‌دمد. چنانکه در پیش نیز اشاره کرده‌ایم، اینان راه و روش جنگ‌های پارتبیزانی را به مجاهدان می‌آموزنند و نخستین لابرتوار بمب و نارنجک را در تبریز دایر می‌کنند و بدین ترتیب مجاهدان تبریز به مخربترین اسلحه‌ی زمان دست می‌یابند.

خیابانی گاهی مانند دیگر مجاهدان تفنگ در دست با همان لباس روحانی از سنگری به سنگر دیگر سر می‌زد و زمانی که یأس و خستگی در دل مبارزان خانه می‌کرد با تیغ زبان پرده‌ی سیاه ناامیدی را می‌درید و با سخنان آتشبار خود آنها را به پایداری دعوت می‌کرد: یاران من، «ما بر ضد حکومت ارجاعی و استبدادی قیام کرده‌ایم. هرگز نباید به خستگی و یاس تسليم شویم بخصوص وقتی که بار سنگین ملتی از موئی باریک آویزان شده باشد. ضمناً طوری رفتار نمایید

که شرافت تاریخی برایمان حاصل شود و قاطبهی ملت ایران با امتنان و تشکر بگویند که تبریز ایران را نجات داد.»

سرانجام عین‌الدوله در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ (۴ شهریور ۱۲۸۷) دستور حمله‌ی سی هزار قشون جزار استبداد را به تبریز صادر می‌کند. صدای شلیک توپ و تفنگ از چهار سو گوش فلك را کر می‌کند. تبریز یکپارچه غرق در آتش و خون می‌شود. در این جنگ نابرابر و ناجوانمردانه عین‌الدوله به اشرار زیر فرمان رحیم خان و شجاع نظام و دیگر نیروهای ارتقای محلى قناعت نکرده، اردوی اعزامی از تهران را که یک فوج ملایری بود، با توپ و قورخانه به سرداری سهام‌الدوله مأمور قتل عام مردم تبریز می‌کند ولی «اهمالی غیور تبریز دامن همت به کمر زده، مردانه ایستادگی می‌کنند. جناب سردار و سالار و مجاهدین با غیرت میدان جنگ را از حجله‌گاه بیشتر دوست می‌دارند. دشمنان از توجه امام عصر عج و اهتمام حجج‌الاسلام نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و در آخر مغلوب و منکوب می‌شوند.»^(۵) و دست از پادرازتر به قرارگاه خود برمی‌گردند.

عین‌الدوله ناباورانه شکست فضاحت‌بار نیروی تابن دندان مسلح استبداد را با چشم خود می‌بیند ولی مغز علیل او قادر به توجیه علل شکست آن همه نیروی جزار در برای مردم یک شهر از جان گذشته، نیست. بنابراین آزموده را دوباره می‌آزماید و اولتیماتوم ۴۸ ساعت‌ای صادر می‌کند، و در آن خط و نشان می‌کشد که اگر شیر مردان تبریز در مدت تعیین شده دست از مقاومت بردازند و سر تسلیم فرود نیاورند، خاک تبریز را برو تبریز اسباب خواهد کشید و به زنان و کودکان نیز ترحم نخواهد کرد. مردم تبریز اولتیماتوم عین‌الدوله را به ریشخند می‌گیرند. انجمن ایالتی در جواب عین‌الدوله می‌نویسد: «در مقابل اظهارات حضرت والا جز تکرار این فرمایش فخرالمجاهدین سیدالشہدا جوابی نداریم؛ بدن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند. چه خوشتر که آدمی در راه خدا با شمشیر کشته شود. از این قبیل اولتیماتوم‌ها گوش ملت پر شده، دیگر حالت پذیرای این تهدید را ندارند.»^(۶)

نتیجه آن که حمله عمومی نیروهای دولتی و ایلات چپاولگر باشدت هر چه تمامتر دوباره شروع می‌شود. از دهانه‌ی بیش از چهل هزار تفنگ به همراه گله‌لله‌ی توبه‌ای بر شهر تبریز قهرمان گلوله باریدن می‌گیرد. اماً مجاهدان بسیار کار کشته و آزموده گشته‌اند و جرأت و جسارت‌شان به جایی رسیده است که به جای دفاع گاهی به حمله نیز می‌پردازند و در دل سپاه غارتگر استیداد تخم و حشت می‌کارند. بار دیگر نیروی ارتقای طعم تلخ شکست را می‌چشد. عین‌الدوله «با این شکست شاخش می‌شکند و پشمچه می‌ریزد.»^(۷) و چنان ناماید و مستأصل می‌گردد که از محمدعلی شاه تقاضای استغفا می‌کند.

شاه از قبول استعفای عین‌الدوله خودداری می‌کند و برای دل و جرأت بخشیدن به وی، علی خان را که سر دسته‌ی سپاه وی به هنگام حمله به مجلس بود و به خاطر این فتح نمایان! به او لقب سردار ارشد داده بود، همراه عده‌ای دیگر از سواره و پیاده با تجهیزات فراوان مأمور کمکرسانی به

عین‌الدوله در تبریز می‌کند.

محمد علیشاه قبل از حرکت ارشد‌الدوله به سوی تبریز، عمه‌اش اخترالدوله را وامی دارد که از عز‌السلطان - ملیجک - طلاق بگیرد و با ارشد‌الدوله ازدواج کنداو به هنگام حرکت وی به طرف تبریز محمد علیشاه در لحظه‌ی وداع «دست در گردن او انداخته صورتش را بوسیده و التماس می‌نماید که: سردار ارشد امن فتح تبریز را از تو می‌خواهم و در مقابل هر چه بخواهی می‌دهم!»^(۱۰)



باقرخان سالارملی

برای چندمین بار نیروی استبداد و ارتقای پس از تکمیل عده و تجهیزات، جنگ سخت و بی‌رحمانه‌ای را شروع می‌کند. (اواسط بهمن ماه ۱۲۸۷) گلوله‌های توب و تفنگ، بمب و نارنجک مانند باران از چهار سو بر سر مردم تبریز می‌بارد. فشار حمله از جانب محلات حکماوار و خطیب بسیار شدید است. در این جبهه به جهت عده‌ی زیاد از حد نیروی ارتقای و تجهیزات فراوان آنها، مجاهدان شیردل با همه‌ی فداکاری‌ها و ابراز رشادت‌ها، قدرت و توان خود را از دست می‌دهند و مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند. شجاع‌الدوله به داخل شهر رخنه می‌کند. خبر مثل برق در کوی و بروزن می‌پیچد و دهن به دهن می‌گردد. اضطراب و دلهره قلوب آزادیخواهان را مانند منگنه در خود می‌فشارد. لبخند پیروزی و ریشخند، بر لبان عین‌الدوله می‌شکفند. ستارخان گرد آزادی به سرعت

خود را به جبهه‌ی حکماوار می‌رساند. شیخ محمد خیابانی نیز به نمایندگی از طرف انجمن ایالتی برای تقویت روحی مجاهدان و بورسی علل شکست از نزدیک، تفنگ به دست به سنگرهای حکماوار می‌رود. علاوه بر شیخ، «میرزا اسماعیل نوبیری و میرزا احمد قزوینی نیز از اعضای هیأت علمیه‌ی نجف در این جنگ شرکت می‌کنند».^(۱۱) و «مستر مور مخبر روزنامه‌های دیلی نیوز - منچستر گاردن - دیلی کروونیکل نیز در صحنه‌ی نبرد حاضر بوده است».^(۱۲)

انجمن ایالتی دستور بسیج همگانی را صادر می‌کند. هر کس هر کاری که از دستش بر می‌آمد در طبق اخلاص می‌نهد و به یاری فرزندان جان بر کف خود می‌شتابد.

زنان نیز در جنگ‌ها فعالانه شرکت می‌کنند. «اغلب کارهای پشت جبهه به عهده‌ی آنان بوده است. زنان برای مجاهدان غذا می‌پختند، لباس می‌دوختند، جوراب می‌بافتند، پوکه‌های خالی فشنگ را پر می‌کردند و از سنگرهای به سنگر دیگر غذاآخبار و مهمات می‌رساندند و شب‌نامه پخش می‌کردند. پرستاری و مداوای زخمیان را نیز به عهده داشتند. زنان دیگری نیز بودند که مجاهدان را کمک مالی می‌کردند. آنان حتی از بذل زینت‌آلات و جهیزیه‌ی خود در راه پیشبرد انقلاب مضایقه نمی‌کردند. علاوه بر این، گروهی از زنان نیز مانند مردان در سنگرهای می‌جنگیدند و بسی محابا از کشتن و کشته شدن هراسی به دل راه نمی‌دادند. آنها غالباً لباس مردانه به تن می‌کردند تا شناخته نشوند.

در جریان یکی از این جنگ‌ها به ستارخان خبر می‌دهند که جوان مجاهدی زخمی شده و اجازه نمی‌دهد برای مداوای زخمش لباس‌هایش را از تن درآورند. سردار نزد مجاهد زخمی آمد و می‌پرسد: پسرم چرا می‌ترسی؟ بگذار زخم را معالجه بکنند. جوان مجاهد در حالی که اشک در چشم‌انش حلقه زده بود بالحنی معصومانه می‌گوید: «سردار مسئله‌ای است که باید در گوشی برایتان عرض کنم». سردار خم شده و در حالی که گوشش را به دهان مجاهد زخمی نزدیک می‌کند، می‌گوید: «فرزندم بگو مسئله چیست؟ بگوشم». مجاهد زخمی در گوش سردار می‌گوید: «سردار آخر من یک دختر هستم. اجازه ندهید رازم بر ملا شود». سردار به محض شنیدن این جمله اشک از چشم‌انش سرازیر می‌شود و با بعض می‌گوید: «دخترم مگر مردان جوان این ملک مرده‌اند که تو به جنگ آمدی». حبل المتنین می‌نویسد: «در یکی از نبردهایی که بین اردوی انقلابی ستارخان با لشکریان شاه رخ داد، بین کشته‌شدگان انقلابیون جنازه‌ی بیست زن مشروطه طلب در لباس مردانه به چشم می‌خورد.

پاولویچ نیز می‌نویسد: یکی از سنگرهای تبریز را زنان چادر به سر تبریزی اداره می‌کرده‌اند. او عکس ۶۰ نفر از این زنان مجاهد تبریز را دیده است.^(۱۳)

نوجوانان دانش‌آموز مدارس نیز که قبلاً مانند همه، آموزش نظامی دیده بودند و دسته‌ای به نام فوج نجات تشکیل داده بودند، برای گرفتن اسلحه و شرکت در جنگ به خانه‌ی ستارخان که در کوی امیرخیز قرار داشت می‌روند. قرار بر این می‌شود که یکی از آنان به نام رضا زاده (دکتر رضا زاده شفق

بعدی) به حضور گُرد آزادی برسد و اجازه بگیرد. بقیه‌ی ماجرا را از زبان وی بشنویم: «حیاط خانه‌ی سردار پر از مجاهدین بود و رفت و آمد و فعالیت زیادی در آنجا مشاهده می‌شد. مرا بعد از گرفتن اجازه بر اطاقی که ستارخان نشسته بود و قلیان صرف می‌کرد، هدایت کردند. مردی و قور و بزرگوار که سبیل‌های کوتاه و سفید و چهره‌ی نجیبی داشت، در مجلس سردار نشسته بود. این مرد سید‌حسین خان بود که به واسطه‌ی نشر روزنامه‌ی عدالت معروف به سید‌حسین خان عدالت شد. وی بدون تردید از سران دانشمند آزادی و از پیران ارجمند فرهنگ ایران است. سردار با صورت آفتاب سوخته و چشمان نافذ و درخشان رو به من کرد و گفت: فرمایشی داشتید؟ تا مطلب خود را گفتم، تبسی کرد و گفت: شما هنوز خیلی جوان هستید. ما برای شما می‌جنگیم. بهتر است بروید به مدرسه‌ی خود و اول تحصیلات خود را پایان دهید تا مشروطه‌ای که ما می‌گیریم، شما بتوانید نگهدارید. مرحوم سید‌حسین خان هم گفته‌ی سردار ملی را تائید کرد و گفت: ابدأ روانیست این جوانان دست به سلاح ببرند و درس و مدرسه را کنار بگذارند.

از این مجلس با پاس برخاستم ولی بسی نگذشت که به اصرار زیاد اجازه‌ی شرکت در این



باسکرویل معلم آمریکایی

جنگ را به دست آورده‌یم و به لباس مجاهدی درآمدیم. ما را با تفنگ‌های کوچک آلمانی که شاهی می‌گفتند، مسلح کردند و به سوی شام فازان اعزام شدیم.^(۱۴) تعداد افراد فوج نجات ۵۰ نفر بود^(۱۵) و فرماندهی آنها را معلم جوان آمریکایی‌شان، هوارد باسکرویل^(۱۶) به عهده داشت. این جنگ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. اگر دولتیان در این میدان به پیروزی کامل دست می‌یافتد، اثر روانی ویرانگری روی دیگر جبهه‌ها باقی می‌گذشت و سرنوشت جنگ را عوض می‌کرد.

خلاصه‌ی کلام، رادردان، شیرزنان و شیربچگان تبریز حمله‌ی سرنوشت‌ساز خود را با رمز یا صاحب‌الزمان^(۱۷) شروع می‌کنند و نیروی غارتگر استبداد هم با رمز یا شاه^(۱۸) به مقابله بر می‌خیزند. سرانجام در سایه‌ی فدایکاری و از خود گذشتگی غیرتمدنان مجاهد و فدایی و گارد ملی، کفه‌ی ترازو و نفع مشروطه طلبان تغییر می‌یابد. عین الدوله با همه‌ی زر و زورش شکست می‌خورد و لختند پیروزی برای همیشه از لبانش محو می‌شود و غنچه‌ی امید در دلش پژمرده می‌گردد. ایلات غارتگر راه و لایت خود را پیش می‌گیرند. تبریز پیروز نسیم فرجبخش آزادی از بیشه‌ی شیران - تبریز - به تمامی سرزمین افسرده‌ی ایران و زیدن می‌گیرد. همراه با بهار پیروزی، بهار طبیعت سال ۱۲۸۸ شمسی نیز از راه فرامی‌رسد. مردم گرسنه و جنگزده و قحطی کشیده رو به صحراء می‌گذارند و با ویشه‌ی گیاهان سد جوع می‌کنند.

استاد محمد‌حسین شهریار با اشاره به چنان قهرمانی‌های غرورانگیز است که می‌سراید:

سد سیل دشمنان بوده است چون کوهی گران لاله گون بینی همی رود ارس، دشت مغان از مصاف دشمنان هرگز نپیچیدی عنان همت والای سردار مهین ستارخان در ره عشق وطن صدره فزون داد استحان جان برافشاندند بر شمع وطن پر وانه سان دوستان زخم زیان و دشمنان نیشن سنان کوردل یاران، فرق خادم و خائن ندان!	این همان تبریز دریادل که چندین روزگار این همان تبریز کز خون جوانانش هنوز این همان تبریز روین تن که در میدان جنگ با خطی پرجسته در تاریخ ایران نقش بست این همان تبریز کز جانبازی و مردانگی این همان تبریز کامثال خیابانی در او این همان تبریز خونین دل که بر جانش زندان گه ندیم اجنبی خواندند و گه عضو فلنج
--	--

جشن و سرور پیروزی مردم چندان طول نمی‌کشد. روئیه‌ی تزاری که به سختی توانسته بود آتش انقلاب ۱۹۰۵ میلادی انقلابیون روس را خاموش سازد، از پیروزی تبریز و شکست نوکر خود - محمد علیشاه - بیناک می‌گردد و برای جلوگیری از وزش نسیم آزادی و حفظ منافع و امتیازات خود در ایران، تصمیم به مداخله‌ی نظامی می‌گیرد. قشون مکانیزه و تابن دندان مسلح تزاری مانند سیل بنیان‌کنی از ایروان و تفلیس، در اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ شمسی سرازیر آذربایجان می‌شود.

چون بوجی نظاره اشغالات دارالشورای کبری تخریب شد و بودند قدرخانیده
مکلت

آذربایجان میعنی و مبارکه‌های طهران سیل شود لهذا خبر سلطنت میرزا رضی شیخ محمد احمد

کی از خدا بینیست هست در طرف اهل مملکت آذربایجان بگزیرت ته

و پسر ایطمند رجد در نظاره ائمه مذکوره شنید و یک دیگر آذربایجانی شد

پس از اتفاق دارالشورای کبری به محل صدقت و درستگاری خود رسید

سردار

بوده و آنچه از رسیده و کمال و نفعه داشت دوستی و دومن پری ایشان

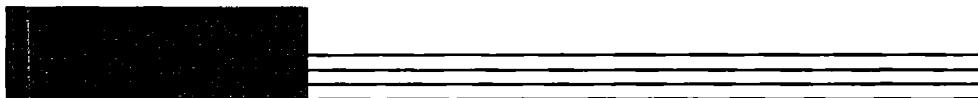
دعا و فضالت خود را داری و قاعده تاییدی شهروختان در این امور

آنها را در کل این امور

انجمن ایالتی پس از شور و مشورت زیاد، به کلیه مبارزان دستور می‌دهد که سنگرهای برچینند و اسلحه‌های خود را بر زمین گذارند و هیچگونه عکس‌العملی از خود بروز ندهند. چراکه انجمن به این حقیقت تلح آگاه بود که ارتش روسیه از نیرومندترین ارتش‌های جهان به حساب می‌آمد. این همان ارتشی بود که ناپلئون را شکست داده بود و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را در خون خود خفه کرده بود. جنگ و درگیری مردم یک شهر گرسنه و جنگزده و یازده ماه خون داده و در محاصره مانده، با چنین ارتش نیرومندی به مفهوم شکست حتمی و قطعی بود. اگر چنین برخوردي اتفاق می‌افتد احتمال قریب به یقین به انعقاد قرارداد دیگری نظیر قراردادهای ننگین ترکمانچای و گلستان منجر می‌گردید.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - عین‌الدوله و رژیم مشروطه، مهدی داودی، ص ۱۷۶.
- ۲ - این مستبد فطری که یازده ماه باران گلوله بر سر مردم بی‌دفاع و گرسنه‌ی تبریز فرو ریخته است، در کتاب دو جلدی و قطور آقای ابراهیم صفایی یکی از «رهبران مشروطه»! معرفی شده. در حالی که شرح حالی از خیابانی در این کتاب نیامده است!
- ۳ - روزنامه انجمن، شماره ۴، سال ۳.
- ۴ - ناله‌ی ملت، شماره ۱۳، سال اول.
- ۵ - روزنامه انجمن، شماره ۶، سال سوم.
- ۶ - بلوای تبریز، پیشین، ص ۱۴۰.
- ۷ - همان، ص ۱۳۸.
- ۸ - عین‌الدوله و رژیم مشروطه، پیشین، ص ۱۸۳.
- ۹ - همان منبع، ص ۱۸۴.
- ۱۰ - روزنامه ناله ملت، شماره ۳۹.
- ۱۱ و ۱۲ - قیام آذربایجان و ستارخان، پیشین، ص ۳۴۶.
- ۱۳ - زنان ایران در جنبش مشروطه، پیشین، ص ۸۶.
- ۱۴ - نقش کودکان و نوجوانان در جنبش مشروطه، پیشین، ص ۹۵.
- ۱۵ - به یاد آموزگار و فرمانده ما هوارد باسکرویل، دکتر رضازاده شفق، ص ۲۵.
- ۱۶ - هوارد باسکرویل در مدرسه‌ی آمریکایی موسوم به «مموریال» تاریخ عمومی و حقوق بین‌الملل تدریس می‌کرد. این مدرسه در جایی قرار داشت که اکنون مدرسه‌ی دخترانه توحید (خیابان شریعتی جنوبی تبریز) در آن قرار دارد. هوارد باسکرویل در این جنگ کشته شد و با تجلیل فراوان در گورستان مسیحی‌هاکه در منتهی‌الیه جنوبی تبریز واقع بود، به خاک سپرده شد.
- ۱۷ و ۱۸ - روزنامه ناله ملت، شماره ۴۳.



خیابانی در سنگر مجلس دوم

ما مجلسی می خواهیم که نمایندگان دلخواه مردم در آن نشسته و با آلام
واحتیاجات دموکراتی آشنا باشند، نه یک دام خیانت و تزویر که در
دارالخلافه تهران گسترانیده شده باشد.

خیابانی

با ورود سربازان مت加وز تزاری به تبریز در ماه آوریل ۱۹۰۹ میلادی شکار غیرتمندان و آزادیخواهان توسط اشغالگران و هواداران خودکامگی شروع می شود. آزادی، امنیت و آسایش به کلی از بین می رود. همه‌ی دست آوردهای جنبش فرزندان غیور آذربایجان در تبریز پامال دژخیمان تزاری می گردد.

بنابر اصرار انجمن ایالتی عده‌ای از سران جنبش به کنسولگری عثمانی پناهنده می شوند تا از گزند قوای اشغالگر در امان بمانند. به دنبال جنبش روس‌ها در تبریز و توقيف روزنامه‌های ملی و مردمی انجمن و ناله‌ی ملت، پناهندگان کنسولگری عثمانی با استفاده از مصونیت سیاسی موجود روزنامه‌ی دیگری را به نام استقلال انتشار می دهند. استقلال به نشر مذاکرات انجمن ایالتی و افکار آزادیخواهی می پردازد و فریاد دادخواهی مردم ستمکش آذربایجان را به گوش آزادیخواهان جهان می رساند.

سرانجام آتش مبارزات دلیرانه‌ی یازده ماهه‌ی آزادیخواهان تبریز مانند اخگری که از علفزاری خشک به علفزار دیگر می‌دود، به همه جای ایران سرایت می‌کند و شعله‌بخش عرصه‌ی پیکار شیفتگان آزادی ایران می‌گردد. خاموش ساختن این آتش که در سرتاسر میهن زبانه می‌کشید، برای نیروهای خودکامه و سربازان روسی غیرممکن می‌شود.

در جنگی که بین اردوی نجات‌بخش ملی - اعزامی از رشت و اصفهان - و قوای دولتی به فرماندهی لیاخوف در اطراف پایتخت درمی‌گیرد، پس از ۴ روز زد و خورده در تاریخ ۸ تیر ماه ۱۲۸۸ ش. برابر ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ه. ق تهران به تصرف ملیون درمی‌آید. محمدعلی میرزا چمدان‌هاش را می‌بندد و به دامن سرسرخ‌ترین حامی خود - تزاریسم - پناه می‌برد. پرتو آزادی دوباره بر سرزمین می‌تابد.

احمد شاه به جای پدر به تخت می‌نشیند ولی چون هنوز کودکی بیش نبود، عضدالملک به نیابت سلطنت انتخاب می‌شود.

مقدمات انتخابات دوره‌ی دوم مجلس فراهم می‌آید. قانون جدید انتخابات از طرف دولت منتشر و دستور انتخابات به شهرستان‌ها ابلاغ می‌شود.

شیخ محمد خیابانی از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس دوم انتخاب می‌گردد. سرانجام مجلس شورای ملی پس از ۱۶ ماه و ۲۱ روز فترت در تاریخ ۲۴ آبان ۱۲۸۸ ش. برابر دوم ذیقده ۱۳۲۷ ه. ق و مطابق ۱۹ نوامبر ۱۹۰۹ میلادی کار خود را شروع می‌کند.

مجلس دوم در طی عمر کوتاه خود با وجود موانع و مشکلات فراوان داخلی و کارشکنی‌های بیگانگان گام‌های بلندی را در راه استقرار و حفظ نظام مشروطیت و اصلاحات داخلی بر می‌دارد. از آن جمله برای اصلاح امور دارایی کشور مستشارانی از آمریکا استخدام می‌کند و عده‌ای از جوانان ایران را برای آموزش علوم و فنون غربی به کشورهای خارج اعزام می‌دارد.

اصلاحات مجلس دوم دولتين روس و انگلیس را به هراس می‌اندازد. به همین جهت آنها اولتیماتوم اسارتبار ذیحجه‌ی سال ۱۳۲۹ را تنظیم می‌نمایند و آن را مانند تیز خلاصی بر پیکر استقلال نیمه جان ایران خالی می‌کنند. مواد اولتیماتوم بدین قرار بود:

۱- دولت ایران باید مورگان شوستر را از خدمت معزول و از ایران اخراج نماید.

۲- دولت ایران متعهد شود که از این به بعد بدون رضایت روسیه و انگلستان، مستشار و مستخدم از کشورهای خارج استخدام نکند!

۳- مخارجی را که دولت روس برای لشکرکشی به خاک ایران تحمل کرده، باید توسط دولت ایران تأمین شود.

دولتين برای دریافت جواب از ایران تنها ۴۸ ساعت وقت معین می‌کنند و تهدید می‌نمایند در صورتی که دولت ایران در ظرف این مدت مواد اولتیماتوم را قبول نکند، ایران را به اشغال خود درخواهند آورد.

سفارت انگلیس به سرپرده‌ی خود «وثوق‌الدوله - وزیر امور خارجه - توصیه می‌کند، فوراً این تقاضاهای را قبول کند و نگذارد تأخیر شود.»^(۱)

انگلیزه‌ی مخالفت دولتین روس و انگلیس با شوستر که بنایه صلاح‌حید نمایندگان مجلس دوم از کشوری دور دست و ظاهراً بی طرف مانند آمریکا استخدام شده بود، این بوده است که شوستر چنان سر و سامانی به امور مالی پریشان ایران می‌دهد که روسیه و انگلستان احساس می‌کنند، اگر این اصلاحات ادامه پیدا کند، مسلمان مافع و امتیازات اقتصادی و نفوذ سیاسی آنان در ایران قطع خواهد شد. از طرف دیگر اخراج شوستر از ایران به مثابه اخراج آمریکا از ایران و آسیا بوده است که با ماسک هواداری از ملل استعمار زده، (فرمول جدید قیمویت استوار شده) به سرعت برای خود در جهان جا باز می‌کرد و حریف تازه نفس و خطرناک استعمارگران روس و انگلیس به شمار می‌رفت. رقابت آمریکا با رقبای استعمارگر خود در نظر اول «ملت‌های آسیا و آفریقا را به این پندار انداخت که گویا آن دولت نه به خاطر منافع استعماری خود، بلکه به امداد استعمارزدگان برخاسته است. آنان خبر نداشتند که شرایط زندگی امپریالیسم زدگان آمریکای لاتین بر شرایط استعمارزدگان آسیا و آفریقا نه تنها برتری ندارد، بلکه سیاه‌تر و غم‌انگیزتر از آن است. این بی‌خبری در بد و امر رونقی به کارهای آمریکایی‌ها داد.»^(۲)

انتشار خبر اولتیماتوم تهران را تکان سختی می‌دهد.^(۳) زن و مرد، کوچک و بزرگ به خیابان‌ها می‌ریزند. مدارس تعطیل می‌گردد. دانش‌آموزان به تظاهر کنندگان می‌پیوندند. ادارات و تجارتخانه‌ها نیز تعطیل می‌شوند.

هزاران نفر در میدان بهارستان، مقابل مجلس و مسجد سپهسالار و خیابان‌های اطراف گرد می‌آیند و دمونستراسیون عظیمی راه می‌اندازند.

حزب دموکرات با شعار: چو ایران نباشد، تن من مبادا مردم را که چون اقیانوسی طوفانزده، برآشته بودند، به جانبازی در راه وطن و جلوگیری از قبول اولتیماتوم، دعوت می‌نماید.

ناطقان با سخنان آتشین خود از مظالم استعمارگران داستان‌ها می‌گویند. مردم کاهی بی اختیار گریه و زاری می‌کنند و زمانی چون شیر شرزه و دربند مانده می‌غرنند.

ناله و فریاد مردان و زنانی که با «تفنگ و شمشیر و چماق و کارد»^(۴) مسلح شده بودند و صدای یا مرگ یا وطن دانش‌آموزان کفن پوش^(۵) مدارس که عده‌ی آنها به چندین هزار نفر می‌رسید، گوش فلک را کر می‌کرد. یکی از ناطقان با صدای رسا چنین می‌گفت:

«ملتی که شش هزار سال ساقه‌ی استقلال دارد، به این آسانی از استقلال خود صرف نظر نخواهد کرد. زیرا استقلال هر ملتی شرافت اوست. اگر نتوانیم کشور خود را نجات دهیم و شرافتمدانه زندگی کنیم، لااقل در راه وطن جان خواهیم داد. زیرا در چنین موقع خطرناک و حساس زنده ماندن محو شدن است.»

این خطیب توانا چنان شور و هیجانی در حاضران پدید آورد که فریاد: «پاینده باد ایران! زنده باد

خیابانی! تا مدتی پس از پایان سخنرانی در هواطنین انداز می‌شود.

ساعت ده و نیم روز جمعه هفتم آذر ماه ۱۳۹۵ ش. برابر ۷ ذیحجه هـ. ق مجلس دوم

جهت مذاکره و اخذ تصمیم تشکیل جلسه می‌دهد.

وثوق‌الدوله ماسونی وزیر امور خارجه صورت اولتیماتوم را برای نمایندگان مردم فراثت و ضرورت قبول اولتیماتوم را تأکید می‌کند و در آخر اظهار می‌دارد که هیأت دولت راهی جز تسلیم و رضادار پیش رو ندارد تا نظر نمایندگان ملت چه باشد؟

لحظاتی چند سکوت مرگباری مجلس را فرا می‌گیرد. چشم‌ها آنقدر به روی وزیر امور خارجه خیره می‌مانند که به اشک می‌نشینند. وثوق‌الدوله خیانت پیشنه با استعمارگران همدست شده بود و مانند سلف خود - حاجی میرزا آقاسی^(۶) نمی‌خواست خاطر شیرین دوست را به خاطر حفظ استقلال یک کشور شش هزار ساله تلخ نماید.

در این اثنانگاه صدایی استوار و مصمم از دهان یک عالم‌روحانی سکوت مرگبار مجلس و بهت و حیزت و بلا تکلیفی نمایندگان را در هم شکست:

«از آن ساعتی که یادداشت دولت روس در مجلس خوانده شد، بنده به عنوان یک نفر ایرانی، هنوز در حیرتم! این موضوع از امور عادی نیست که ما بنشینیم و در آن مورد مذاکره بکنیم ... بعضی سوالاتی است که جواب آنها از زمان‌های بسیار قدیم داده شده و احتیاج به جواب مجددی ندارد. از آن جمله اگر از ملتی سوال شود آیا حاضر هستی آزادی و استقلالت را از دست بدھی؟ مسلمًا در جواب خواهد گفت: هیچ قدرتی حق ندارد، آزادی و استقلال مرا سلب کنند. من هم با کمال جسارت و با کمال روگشادگی از دولت هم‌جوار خود می‌خواهم اولتیماتوم خود را پس بگیرد و ملت ایران را از خود نیازارد. امیدوارم وزرای محترم هم با ملت و مجلسیان همراهی بکنند.»^(۷) و این که آقای رئیس‌الوزراء و وزیر امور خارجه (وثوق‌الدوله) می‌گویند که راهی جز قبول اولتیماتوم نداریم و جز این چاره‌ای نیست و ما هم می‌گوییم. این اولتیماتوم «باید رد شود و جز این چاره‌ی دیگری نیست.»^(۸)

در ثانی اگر مقدار چنین است «که آزادی و استقلال ما به زور از ما سلب شود، سزاوار نیست که ما به امضای خودمان آن را از دست بدھیم ... سپس (خیابانی) دست‌های خود را برای دادخواهی و تظلیم به سمت مردم حرکت داده، در جای خود نشست.»^(۹) این سخنرانی بلیغ که یک ساعت به طول انجامید فریاد دردمند ملت جز درده‌ی ایران بود که از گلوی فرزند قهرمان خود - خیابانی - خارج می‌شد. به تأیید دوست و دشمن «خیابانی در آن موقع باریک یک فداکاری نمود که برای دیگران مثل آن فداکاری غیر مقدور بود.»^(۱۰) شوستر آمریکایی نیز در این باره می‌نویسد: «سخنان این روحانی شجاع با این که بسیار ساده، پرمعنی و مختصر بود ولی مثل این که پر و بال داشت. این گونه سخن گفتن در مجالس خصوصی و در یک کلاس درس بسیار آسان ولی در پیش روی یک شخص ظالم و ستم پیشه بسیار دشوار است. به ویژه در جایی که گوینده بداند، قلچماق‌های آن ستمگر او را در میان

گرفته‌اند و خیره خیره وی را می‌نگرنند تا او را بهتر بشناسند و در سر فرست بازندان و شکنجه و نفی بلد و دار به کیفرش برسانند.»^(۱۱)

پس از خیابانی سایر نمایندگان نیز به وی تأسی کرده و در مضار قبول اولتیماتوم داد سخن دادند و سرانجام به استثنای عده‌ی محدودی، بقیه‌ی نمایندگان «به دشمن شمالی آن پاسخ را دادند که به یک توهدی نو مید و پامال شده می‌شایست. توهدای که از آینده‌ی بینناک و تاریک نترسیده و نگهداری آزادی و آبروی خود را برگزید.»^(۱۲)

سرانجام مجلس اولتیماتوم را شجاعانه رد کرد و نمایندگان در میان اشک شوق تماشائیان و فریاد خوشحالی آنها که به تمجید و تحسین بلند بود، از مجلس بیرون رفتند. مخالفت خوانی‌های خیابانی و دیگر دموکرات‌های انقلابی استعمارگران روس و انگلیس را خوش آیند نبود. به همین جهت این روحانی عالی‌مقام را تندرو و ماجراجو می‌نامیدند و به بدنام کردن دموکرات‌ها می‌کوشیدند. «مسیو سازانوف وزیر امور خارجه‌ی روس علنًا در کرسی مجلس دوما می‌گوید که سوقيات عسگريه و تشبات جزائیه دولت روس ربطی به حکومت ایران نداشته و عليه فرقه افراطی‌پرست دموکرات است که سبب اخلال مناسبات ایران و روس می‌گردد.»^(۱۳)

به رغم تلاش نمایندگان مردم، استبداد و «ارتجاع با استفاده از مداخله‌ی قشون تزاری در شمال و قشون انگلیس در جنوب و به کمک واحدهای پرم خان داشناک و بختیاری‌ها به یک کودتای ضد انقلابی دست زد و مجلس را منحل کرد. بار دیگر اشرافیت فتووال و مرتجم، حکومت را در دست گرفت و اولتیماتوم روس و انگلیس را پذیرفت. به گفته‌ی شیخ رضا دهخوارقانی: در حقیقت این بسته شدن در مجلس مانند مجلس اول با یک بمباران شروع و وقوع یافت. غایت مافی الباب این که بمباران مجلس اول تحقیقی بود و بمباران این مجلس تقدیری. همان روز شیخ محمد خیابانی در میان آن جمعی که در بهارستان بود، گفت: روح محمدعلی میرزا از گامیش تپه طیران کرده و آمده در جسم آقای ناصرالملک -نایب السلطنه - حلول نموده است.»^(۱۴)

بدین ترتیب هیأت حاکمه‌ی وقت مجلسی را که با شجاعت افتخارآمیز دست رد به سینه‌ی نامحرم زده بود، به زور سر نیزه‌ی واحدهای پرم خان داشناک منحل می‌کنند و فاتحه‌ی حکومت مشروطه و قانون را می‌خوانند. ضمناً برای جلوگیری از تظاهرات مردم، در تهران حکومت نظامی اعلام می‌شود و هر گونه اعتراض نسبت به دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران قدغن می‌گردد. با این حال بسیاری از مردم تهران در خیابان‌های بزرگ و معروف جمع می‌شوند و فریاد مرده باد وطن فروشان و خاتمن ملت اسر می‌دهند.

روحانیان مبارز حکم تحریم کالاهای روس و انگلیس را صادر می‌کنند. مردم تهران، حتی به گمان این که تراموای تهران متعلق به روس‌ها است، از سور شدن به آن خودداری می‌کنند. «وزیر مختار بلژیک به این کار اعتراض می‌کند ولی تراموای خالی و بدون مسافر می‌گردد. جوانان و شاگردان مدارس و زنان دسته دسته فضای خیابان‌ها را پر می‌کرند و مسافرانی را که از روی



ضیاءالعلماء قبل از آن که طناب دار را بر گردان اش اندازند، خواند:
بودیم به خواب در شبستان عدم
بیدار شدیم و باز در خواب شدیم

بی اطلاعی سوار ترماوای می شدند، پیاده می نمودند و دریچه ها و شیشه های مغازه هایی را که در آن امتعه روسی فروخته می شد، می شکستند. سعی می شد که کسی چای نخورد. اگرچه چای هندوستان باشد. زیرا اغلب چایهای تهران از روسیه می آمد. عده ای از تظاهرکنندگان نیز به هیأت اجتماع به سفارتخانه های دول خارجه می رفتند که از نمایندگان دول عالم برای ملت خود دادخواهی کنند.»^(۱۵)

نمایندگان مردم نیز بیکار نمی نشینند. شیخ محمد خیابانی با جمعی از یاران خود که از چهل نفر مت加وز بودند، اعتراض نامه ای بدین مضمون می نویسند و آن را به تمام سفارتخانه ها و نقاط مختلف کشور می فرستند: «ما امضا کنندگان ذیل به جهت قانونی نبودن این انفصل مجلس، خودمان را نماینده می دانیم و بر این انفصل غیر قانونی پروتست نموده و به وسیله ای این پروتست نامه، به

داخله و خارجه اعلام می‌کنیم که هر کاری که این کابینه‌ی حاضر بدون تصویب رسمی مجلس به آن اقدام نمایند، لغو و از درجه‌ی اعتبار ساقط است.»^(۱۶) در ضمن خیابانی در اجتماعات مردم حضور می‌یابد و ماهیت ضد انقلابی و وابستگی دولت را به عوامل بیگانه افشا می‌کند.

وی در یکی از سخنرانی‌های خود در سبزه میدان وقتی پشت میز خطابه قرار می‌گیرد، حاضران به آواز بلند فریاد می‌زنند: «آقا شیخ محمد خیابانی وکیل آذربایجان است» و برایش صمیمانه ابراز احساسات می‌کنند. شیخ شروع به سخن می‌کند. هموطنان ستم‌کش! بلی من وکیل آذربایجانم. «آذربایجانی که روس‌ها به آنجا حمله کرده، مردان و زنان و بچگان آن را می‌کشنند.»^(۱۷)

از شنیدن این جمله حضار گریه کردند. مجذداً شیخ شروع به سخن می‌کند: ای مردم! «آذربایجانیان هنگامی که ما را به تهران می‌فرستادند، چون خودشان با تهران فاصله‌ی زیادی دارند، روی حمایت شما حساب می‌کردند. حالا من به شما اتمام حجت می‌کنم: در مجلسستان بسته شده و حقوقتان در شرف ضایع است. بیسیند چه باید بکنید؟!»^(۱۸) «استقلال این کشور مال همه‌ی ماست. حتی مال آنهایی که بعد از ما به دنیا خواهند آمد. دولت با قبول اولتیماتوم و بستن در مجلس حق نسل حاضر و آیندگان را ضایع است. ما از استقلال کشور خود، تا جان در بدن داریم محافظت خواهیم کرد. ملتی که استقلال ندارد، هیچ چیز ندارد. اگر نتوانیم کشور خود را در رانجات دهیم و شرافتمدانه زندگی کنیم، لااقل در راه وطن جان خواهیم داد. زیرا در چنین موقع خطرناک و حساس زنده ماندن محو شدن است.»

خیابانی یک و نیم ساعت علیه دولت وطن فروش سخنرانی می‌کند و مردم را برای چندین بار برای احیاء آزادی و دموکراسی و برقراری حکومت مشروطه‌ی حقیقی که به بهای خون هزاران جوان برومده به دست آمده بود، دعوت به قیام می‌کند. در این اثناء افراد پلیس پیغم خان فراماسونر به دستور وثوق‌الدوله فراماسونر - وزیر امور خارجه - برای دستگیری خیابانی وارد سبزه میدان می‌شوند. لیکن شیخ به باری مردم به موقع از مهلکه جان سالم بدر می‌برد و پس از چند روز اختفار در تهران، عازم مشهد می‌شود و در خانه‌ی دایی‌های خود، آقایان حاجی علی آقا و حاجی زین‌العابدین خامنه‌ای که از مدتی قبل در این شهر سکنی گزیده بودند، مهمان می‌شود.

هم زمان با مقاومت نمایندگان در برابر اولتیماتوم روسیه‌ی تزاری، مردم آذربایجان با فراموش کردن تمامی نابسامانی‌ها و دشواری‌های فراوان زندگی خود، بپا می‌خیزد و از دولت مرکزی می‌خواهد تا در برابر فشار روس و انگلیس ایستادگی کند. مردم تبریز برخلاف سایه‌ای که سپاهیان متجاوز تزاری از پشت دروازه‌های تبریز و مرزهای شمالی بر فضای شهر افکنده بودند، جنبش ضد استعماری و ضد امپریالیستی خود را شدت بخشیدند و در برابر قزاق‌ها و سالدارهای روسی که کم و بیش به جولان مشغول بودند، با شکنیابی رفتار می‌کردند. روزنامه‌های شفق و تبریز به عنوان مهمترین جراید ملی و آزاد آن سامان به انتشار مقالات روشنگر و مطالب در خورستایش پرداختند.

«در این هنگام صمدخان جیره خوار محمد علیشاه و عامل روس نیز به گردن کشی‌های تازه مشغول شده بود، با ایستادگی مجلس و مردم در برابر اولتیماتوم روسیه‌ی تزاری و خواسته‌های نامردمی انگلستان، اشغال تبریز و کشتار مبارزان راه آزادی و استقلال به دست سپاهیان تزاری آغاز شد. ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹ قمری برابر ۲۹ آذر ۱۲۹۰ ش) و جنگی ناخواسته بین مجاهدان تبریز و تفنگداران بیگانه در گرفت. سرانجام ۵ روز بعد، همزمان با رد نهایی اولتیماتوم از جانب مجلس و ملیون، و گروههای سیاسی، نیروی دشمن با بمباران و قساوت و بی‌رحمی عجیبی، به طور کامل بر تبریز هجوم برد و بساط آزادی را یکباره برقید و صفحه‌ای دیگر در تاریخ مبارزه‌ی آذربایجان گشود... جستجو برای دستگیری و کشتار آزادیخواهان آغاز شد و مطبوعات توقيف گردید و چاپخانه‌ها به صورت ویرانه درآمد. روزنامه‌نگاران نیز همراه دیگر مبارزان در تیررس قزاقان قرار گرفتند... از این پس برای برانداختن ریشه‌ی آزادیخواهی و استقلال طلبی بین مزدوران صمدخان شجاع‌الدوله و سپاهیان تزار، مسایقه‌ای خونین آغاز شد. روزی نمی‌گذشت مگر با اعدام‌ها و بدار کشیدن‌ها و شکنجه‌ها و دستگیری‌های مبارزان.»^(۱۸)

بدین نحو شغالان کنک‌خوردۀ پرت آرتور در آذربایجان به صورت گرگ درنده در می‌آیند و برای جبران شکست مقتضحانه‌ی پرت آرتور به فکر تجزیه‌ی آذربایجان که ۱۷ شهر آن را در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بلعیده بودند، می‌افتد.

روس‌های برای آن که تجزیه‌ی آذربایجان را در افکار عمومی جهان و مردم ایران توجیه کنند و مجاهد کشی‌های خود را نوع دیگری جلوه دهنند، شجاع‌الدوله را به والیگری این ایالت منصوب می‌کنند که «کم کارهارا به دست گیرند و مردم را بانیرنگ بسته‌ی خود گردانند که اگر روزی رسید و آشکارا آذربایجان را بردنند، دیگر شورشی برخیزد و غوغایی در میان نباشد.»^(۱۹)

صمدخان نوکر حلقه بگوش روس‌ها قتل و کشتار هولناکی را در تبریز راه می‌اندازد. برای آن که تجدید خاطره‌ای از شهدای این ایام شده باشد، نام چند تن از آنان را به عنوان نمونه از کتب «اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی زاده» و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» نوشته‌ی دکتر مهدی ملک‌زاده جلد ۷ و «تاریخ مشروطه ایران» کسری، در زیر می‌آوریم:

۱- ضیاء العلماء، این روحانی مبارز و ژورنالیست آگاه قبل از آن که به وسیله‌ی روس‌ها بر سر دار رود اول نطقی به زبان مادری برای مردم ایران می‌کند و آنها را به میهن دوستی و مقاومت در برابر اشغالگران تشویق می‌نماید، سپس به زبان روسی سالادات‌های دژخیم را به باد انتقاد می‌کیرد... آنگاه طناب به گردنش می‌اندازند و به زندگیش خاتمه می‌دهند. ابوالقاسم ضیاء العلماء زبان فرانسه رانیز به خوبی می‌دانست. «اوی رمانی را به نام فریکت که شرح مسافرت یک دختر خبرنگار به کشورهای چین و کره است، از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده است.»^(۲۰) ضیاء العلماء در سال ۱۳۲۴ ه. ق روزنامه‌های مردمی اسلامیه و مصباح را انتشار می‌داد.

۲- ثقة الاسلام تا هنگام بازجویی کنک زیادی به این روحانی عایم‌فمام می‌زنند. عمامه از سرشن

می‌افتد. سرش را با مشت و لگد آنقدر می‌زنند که آماس می‌کند. از کنسولخانه‌ی روس تا باغشمال که راه درازی بود پای پیاده می‌برند. وی در باغشمال با شیخ سلیم ملاقات می‌کند و به او قوت قلب می‌دهد. سپس وضو می‌سازد و با وقار تمام نماز می‌خواند. همه‌ی اسیران آزادی‌خواه به او اقتدا می‌کنند. بعد از پایان نماز همگی راروی کرسی دار می‌برند.

گویا قدیر پسر ۱۴ ساله‌ی علی مسیو که همراه اسیران بود، طناب دار را با اشتیاق تمام پیش از آن که نوبتش بر سد، خود به گردن می‌اندازد تا به سالدات‌ها نشان دهد که از مرگ نیز هراسی ندارد. ثقة‌الاسلام متوجه کار این نوجوان قهرمان می‌شود و زیان به نصیحت او می‌گشاید و می‌گوید: پسرم این کار را نکن ما که خودکشی نمی‌کنیم، ما را به ناروا می‌کشند. صبر کن تا نوبت بر سد و جلادها خودشان این کار را بکنند.

۳- حاجی علی دوافروش، یار دیرین و همسنگر شیخ محمد خیابانی و کربلایی علی مسیو که به شرح حال مختصر آنها قبل‌آشارة شده است.

۴- شیخ سلیم، وی را کتک بسیار زده بودند. آخرین سخنش بر سر دار این بود: ملت بدانید ما در راه شما جان می‌دهیم!

۵- میر کریم از مجاهدان پر شور کوی ویجویه بود و در بازار دکان بزاری داشت. وقتی که او رابر گاری سوار کرده، به باغشمال می‌بردند، دو میر راه متصل اشعار انقلابی می‌خوانند و اظهار شادی و وجود می‌کرد. از جمله‌ی سخنانش این بود: مردم! من میر کریم. ما در راه مشروطه کشته می‌شویم. من می‌دانستم مرا می‌کشند. من یک انگشت میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل هم نمی‌شوم. یاشاسون مشروطه! یاشاسون حاج شیخ عبدالله مازندرانی (مجتهد مشروطه طلب نجف اشرف).

۶- برادرزاده‌های ستارخان، یکی امیر تومن ۲۸ ساله، پسر اسماعیل قره‌داغلی و دیگری کریم خان ۳۵ ساله.

۷- مشهدی عباسعلی قندفروش ۴۵ ساله که ریش سفید مشروطه طلبان محله‌ی خیابان بود. وی نفوذ زیادی در میان مجاهدین و مشروطه طلبان داشت و حسنه‌للہ کار می‌کرد.

۸- فرزندان علی مسیو، قدیر ۱۴ ساله و حسن ۱۷ ساله. مادر این نوجوانان شهید مدت مدیدی از کشته شدن پسرانش بی‌خبر نگهداشته شده بود. در نتیجه وی پیوسته برای فرزندانش غذا می‌پخت و به زندان می‌فرستاد و در فراق آنها خیلی بیتابی و گریه و زاری می‌کرد. یک روز بالاخره صبرش تمام می‌شود. خود را به کنسولخانه‌ی روس می‌رساند و فریاد می‌کشد: تاکی بچه‌های مرانگاه خواهید داشت؟ در جوابش می‌گویند: فرزندان تو روز عاشورا (۱۳۳۰ ه. ق) همراه ثقة‌الاسلام و دیگران کشته شده‌اند. گناه آنان این بود که فرزندان کربلایی علی مسیو بودند!

۹- چاپوخ محمد مجاهد ۳۵ ساله که از مجاهدان مورد اعتماد ستارخان بود.

۱۰- یوسف خان حکم آبادی، به دستور صمدخان شجاع‌الدوله بعد از آن که سرش را می‌برند، جسدش را دو شقه کرده، یک شقه‌اش را در بازار گجیل و شقه‌ی دیگر را از دروازه‌ی حکم آباد

آویزان می‌کنند.

۱۲- خلام خان معاون کمیسر نظمیه‌ی نوبنیاد تبریز

۱۳- میرزا آقا بالاخان خیابانی که از معاونان باقرخان سالار ملی بود.

۱۴- تقی اوف که اهل تبریز بود ولی در باکو نانوایی می‌کرد. وی وقتی که به تبریز بر می‌گردد، به دست نوکران صمدخان دستگیر و خفه می‌شود.

۱۵- محمد آقاخان فجّار که از رؤسای مجاهدین بود. بعد کمیسر کوی دوه‌چی و باغمیشه شد. محمد آقاخان و دو برادرش در جنگ‌های مشروطه خواهی شهید شدند.

۱۶- میرزا احمد سهیلی که شاعر بود و به اداره‌ی روزنامه‌ی رادیکال و آزادی طلب شفق رفت و آمد داشت. روس‌ها به گمان این که او مدیر روزنامه شرق است، دستگیرش کردند و کشند.

۱۷- مشهدی حاجی خان ویجویه‌ای، از مجاهدین کویهای راسته کوچه و ویجویه بود. بعداً کمیسر نظمیه شد. وی جوان بسیار غیوری بود. قبل از آن که دستگیر شود، به تنها چهار تن از روس‌ها را کشته بود.

۱۸- حاجی صمد خیاط، از مجاهدین کوی ویجویه بود. برای مجاهدان و فدائیان لباس می‌دوخت. در قوم باغی، محلی در شمال غربی تبریز به دست ایادی صمدخان گرفتار شد و به جلادان روسی تحويل گردید.

۱۹- میرزا محمود سلماسی که از روحانیون ارومیه بود. به دست صمدخان شجاع‌الدوله، چشمان وی را در آوردند، زبانش را بریدند و سپس خفه‌اش کردند.

۲۰- میرزا مهدی خان، ناظم تلگرافخانه‌ی تبریز و پسرش محمد آجودان را پیش چشم مادر و خواهرش کشند.

قزاقان تزاری و صمدخان شجاع‌الدوله تنها به دار زدن، چشم کندن و سر بریدن و شقّه کردن آزادیخواهان قناعت نکردند، بلکه هر خانه و ساختمانی را که محل زندگی و اجتماع مشروطه طلبان تبریز بود، به کلی ویران کردند. از آن جمله می‌توان ساختمان‌های زیر را نام برد:

۱- عمارت انجمن ایالتی، ۲- دیوارهای ارک علیشاه، ۳- خانه‌های ستارخان و باقرخان، ۴- خانه‌ی حاجی علی دوافروش، ۵- خانه مشهدی محمد جعفر دلاک، ۶- خانه مشهدی غفار برادر ستارخان، ۷- خانه مشهدی عباس علی قندفروش، ۸- خانه‌ی حاجی نقی جواهر فروش، ۹- خانه‌ی حسن آقا صراف، ۱۰- خانه‌ی امیر حشمت، ۱۱- خانه میرزا علی ویجویه‌ای، ۱۲- خانه‌ی آقامیر کریم، ۱۳- تمامی دکان‌ها و قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراهای واقع در نزدیکی پل آجی چایی، ۱۴- خانه‌های اطراف با غشمال بالغ بر چهل خانه، ۱۵- خانه‌ی صادق‌الملک، ۱۶- کاروانسراها و قهوه‌خانه‌های دروازه‌ی شتربان (دوه‌چی)، ۱۷- خانه‌ی شیخ سلیم، ۱۸- عمارت متعددی در کوی اهراب نیز به بهانه‌ی این که از آنجا تپراندازی شده بود، با خاک یکسان کردند.

در چنین اوضاع و احوال پریشانی، خیابانی در مشهد زندگی می‌کرد. او اغلب اوقات خود را در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی به مطالعه می‌گذرانید. دوستاشن وی را از وضع تبریز باخبر می‌کردند و مراجعت او را به این شهر صلاح نمی‌دانستند. تا این که دولت مرکزی از محل زندگی خیابانی باخبر می‌شد و دستور دستگیریش را صادر می‌کند.

به همین جهت وی بار دیگر عازم داغستان می‌شد و به پیش برادر و عمویش که کماکان در پetroفسکی به تجارت اشتغال داشتند، می‌رود.

خیابانی در سر راه خود به داغستان، از شهرهای قوهله، عشق‌آباد و گرانودسک و باکو دیدن می‌کند، به تقلیس نیز سفر می‌کند. در این سفر وی از طرف ایرانیان رانده از ستم همانند یک قائد بزرگ مورد استقبال و پذیرایی گرم قرار می‌گیرد. خیابانی با آنها به گفتگو می‌نشیند و به درد دل در دمندشان گوش می‌دهد. هم چنین در این سفر وی بناهه نوشته‌ی عباس پناهی ماکوئی با انقلابیون فقفاز نیز ملاقات و مذاکره می‌کند، و از دانش سیاسی و تجارب مبارزاتی آنها با تزاریسم بهره می‌گیرد.

خیابانی اوقات فراغت خود را با مطالعه‌ی ادبیات کلاسیک روس می‌گذراند و با تسلطی که به زبان روسی داشت. «با آثار بنیانگذاران فلسفه علمی آشنا می‌شود.»^(۲۱) شیخ پس از اقامت کوتاهی در پetroفسکی دوباره عازم تبریز می‌شود. او روانی بیند که دیگران در گرداب ظلم و خفغان دست و پازند و وی در ساحل امن به تماشا مشغول باشد. خیابانی به تبریز بر می‌گردد تا در تحقیرها و توهین‌هایی که به مردمش روا می‌داشتند، سهیم باشد و بار دیگر با تمام توان در راه آزادی‌شان بکوشد و به قول خود «آزادی و مشروطیت را که در حال خفه شدن بزد، نجات دهد.»^(۲۲)

خیابانی در تبریز با یاران هم مسلک خود ارتباط برقرار می‌کند و پنهانی فعالیت‌های سیاسی خود را پی می‌گیرد.

وی با نوشتن شب‌نامه‌ها و پخش آنها رهنمودهای خود را به مردم می‌رساند و از اشغالگران می‌خواهد هر چه زودتر خاک وطن را ترک کنند. هم چنین مردم را به عدم همکاری و مساعدت با بیگانگان فرامی‌خواند.

در تابستان سال ۱۳۳۲ ه. ق (۱۹۱۴ میلادی) احمد شاه به سن بلوغ می‌رسد. زمامداری ناصرالملک - نایب السلطنه - پایان می‌گیرد. آگهی تاجگذاری احمد شاه به در و دیوار تبریز نصب می‌شود. لیکن صمدخان شجاع‌الدوله که جز محمد علیشاه مخلوع، کسی را به شاهی قبول نداشته و در صدد پاک کردن کلمه‌ی آزادی از صفحه‌ی تاریخ آذربایجان و تجزیه‌ی این ایالت بود، دستور می‌دهد تمام اعلان‌ها را پاره کنند.

خیابانی در این موقع به یاری چند تن از یاران هم مسلک خود، اعتراض نامه‌ای تنظیم می‌کند و به کنسولگری‌ها و سفارتخانه‌ها رسال می‌دارد. در این نامه به دسیسه‌ها و اقدامات استقلال شکنانه‌ی

روسیه و صمدخان شجاعالدوله شدیداً اعتراض شده بود.

سرانجام پس از سه سال فترت، در سایه‌ی تلاش پیگیر آزادیخواهان انتخابات دوره سوم مجلس شروع می‌شود و مردم برای احراز حق خود به پا می‌خیزند. آذربایجان به یک پارچه آتش شور و شوق مبدل می‌شود. ولی شجاعالدوله دستور انتخابات را در آذربایجان نادیده می‌گیرد و با آن که دولت مرکزی بار دیگر تلگرافی به صمدخان مخابره می‌کند و از او می‌خواهد که دستور انتخابات را به کار بیندد، سودی نمی‌دهد. حتی از مذاکراتی که در این زمینه دولت ایران با سفارت روس انجام می‌دهد، نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و انتخابات در آذربایجان انجام نمی‌گیرد.

عینالدوله فراماسونر وزیر داخله به بهانه‌ی اوضاع نابسامان تبریز، انتخابات را در سراسر ایران متوقف می‌سازد. ولی انگیزه‌ی اصلی لغو انتخابات این بود که عینالدوله پیش‌بینی می‌کرد که در مبارزات انتخاباتی که در جریان بود، پیروزی حزب دموکرات حتمی بود. همان حزبی که افرادی آگاه و دلسوز و ناطقان بزرگی چون شیخ محمد خیابانی آن را به وجود آورده بودند و مخالفت با تشکیل مجلس سنا از جمله مرام آنها بوده است. در حالی که عینالدوله به نمایندگی از جانب فتووالها و اشراف و ارجاع در صدد بود، نمایندگانی را به مجلس راه دهد که با تشکیل مجلس سنا که از آرزوهای بزرگ وی بود، مخالفتی نداشته باشند. هدف از تشکیل مجلس سنا یعنی مجلس اعیان و اشراف و فتووالها کاستن قدرت مجلس شورای ملی بوده است.

به هر حال عینالدوله بساط انتخابات را بر می‌چیند و در کمین می‌نشیند تا در فرصت مناسب مجلسی را که جرأت چون و چراگفتن در کار دولت را نداشته باشد، روی کار بیاورد. طولی نمی‌کشد که عینالدوله به آرزوی خود می‌رسد. مجلس سوم در ۱۴ آذر ۱۲۹۳ ش برابر ۱۷ محرم ۱۳۳۳ ه.ق. (۶ دسامبر ۱۹۱۴ میلادی) بدون حضور نمایندگان آذربایجان به وسیله‌ی احمدشاه افتتاح می‌گردد. «مجلس سوم یک مجلس فرمایشی و مولود زر و زور از کار درمی‌آید. مجلسی که کمال مطلوب عینالدوله و عینالدوله‌ها است.»^(۳۳)

پی‌نویس‌ها

- ۱ - ایران در جنگ بزرگ، مورخ‌الدوله سپهر، ص ۱۳.
- ۲ - میراث خوار استعمار، دکتر مهدی بهار، ص ۲.
- ۳ - در مورد تظاهرات وسیع زنان در این ایام بنگرید به: زنان ایران در جنبش مشروطه، به قلم: نگارنده.
- ۴ - تاریخ انقلاب مشروطت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، جلد ۷، ص ۸۷.
- ۵ - در این مورد بنگرید به: نقش کودکان و نوجوانان در جنبش مشروطه، پیشین.
- ۶ - حاجی میرزا آقاسی پس از رسیدن به صدارت در باب مناسبات میان روس و ایران و بخشنیدن قسمتی از بحر خزر به روسیه، گفته بود: «ما خاطر شیرین دوست را به خاطر مشتی آب شور تلغخ نخواهیم کرد» آسیای هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۳۴۲.
- ۷ - تلخیص از صورت جلسه فوق العاده روز جمعه ۹ شهریور ذی‌حججه الحرام ۱۳۲۹، مجلس شورای ملی (جلسه ۳۲۹).
- ۸ - همان منبع.
- ۹ - اختناق ایران، مورگان شوستر، با مقدمه‌ای از: اسماعیل رایین، ص ۲۲۶.
- ۱۰ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، حاجی محمدعلی بادامچی، ص ۲۶.
- ۱۱ - اختناق ایران، پیشین، ص ۲۲۷ و تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسری، ص ۲۳۹.
- ۱۲ - تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان، پیشین، ص ۴۷۸.
- ۱۳ - اوراق تازه‌یاب مشروطت و نقش تقی‌زاده، به کوشش: ایرج افشار، ص ۳۵۵.
- ۱۴ - وقایع ناصری، شیخ رضا دهخوارقانی، با مقدمه‌ی: علی سیاهپوش، ص ۲۴.
- ۱۵ - اختناق ایران، پیشین، ص ۲۳۰.
- ۱۶ - وقایع ناصری، پیشین، ص ۱۱۲.
- ۱۷ - همان منبع، ص ۱۱۲.
- ۱۸ - تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد ۲، گونل کهن، ص ۶۰۰.
- ۱۹ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۵۸.
- ۲۰ - رجال آذربایجان در عصر مشروطت، مهدی مجتهدی، ص ۱۱۴.
- ۲۱ - ۱۹۲۰-نجی ایل تبریز عصیانی، شوکت تقی‌اوا، چاپ باکو، ص ۳۲.
- ۲۲ - قیام شیخ محمد خیابانی، سید علی آذری، ص ۳۷.
- ۲۳ - عین‌الدوله و رژیم مشروطه، مهدی داوودی، ص ۲۲۸.



مراام و تاریخچه‌ی فرقه‌ی دموکرات ایران

یک فرقه‌ی بی معارض مانند یک سالک بی رهنما و یک راهرو بی هادی است.

روزنامه تجدد

قبل‌آشاره شد که مجلس دوم با بحران‌های سخت داخلی و مشکلات ناشی از مداخلات گسترده‌ی قوای خارجی روپرورد. با این حال توانست در طول عمر کوتاه خود گام‌های بلندی را در راه حفظ نظام مشروطیت و برقراری آزادی و حکومت مردمی بردارد. از جمله به سال ۱۲۸۸ ش. برابر ۱۳۲۷ ه.ق و ۱۹۰۹ میلادی برای نخستین بار در تاریخ ایران «تشکیلات حزبی گروههای سیاسی که مولود حکومت دموکراسی بود، در صحنه‌ی سیاست پدید آمدند و به موجب قانون اساسی، دولت حق استفاده از آزادی تشکیل انجمن‌ها را به ملت اعطا کرد و احزاب سیاسی فعالیت خود را در کشمکش‌های پارلمانی آغاز کردند.»^(۱)

از جمله‌ی این احزاب می‌توان دو حزب نیرومند دموکرات عامیون با ۲۸ نماینده و اجتماعیون اعتدالیون را با ۳۶ نماینده در مجلس دوم نام برد. حزب اتفاق و ترقی هم خالی از اهمیت نبود. عناصر منفرد بی طرفی هم در کار بودند.

احزاب دموکرات و اعتدالی دارای خط مشی ثابت و سازمان حزبی منظم و مرام‌نامه‌ی خاص

گروه متشکل حزبی بودند.

حزب دموکرات و تشکیلات آن بر پایه‌ی حزب اجتماعیون - عامیون بنا گردیده بود و سلف آن همان فرقه‌های اجتماعیون - عامیون ایران بودند که در دوره‌ی اول مشروطیت تأسیس یافته بودند. ارکان موسس فرقه‌ی دموکرات عبارت بودند از: سید حسن تقی‌زاده، سید محمد رضای مساوات، شیخ محمد خیابانی، حیدرخان عمادوغلى، محمد‌امین رسول‌زاده، ابوالضیاء، میرزا محمدعلی خان تربیت، نویری، سلیمان میرزا اسکندری، میرزا محمودخان (محمود محمود) و ... ریاست فرقه را در مجلس دوم تأییدی رجب ۱۳۲۸ ه. ق. سید حسن تقی‌زاده بر عهده داشت.



محمد‌امین رسول زاده

در این زمان پس از آن که سید عبدالله بهبهانی یکی از رهبران بانفوذ اعتدالیون در ۲۴ تیر ماه ۱۲۸۹ شن برابر ۹ رجب ۱۳۲۸ ترور گردید، تقی‌زاده در مظان اتهام قرار گرفت و مجبور شد از تهران بیرون برود، در نتیجه ریاست فرقه‌ی دموکرات را در مجلس، سلیمان میرزا عهده‌دار گشت. حزب دموکرات با عقاید انقلابی و هواداری از مردم تهیید است، از رادیکال ترین دسته‌های

سیاسی بشمار می‌رفت. اما این سخن بدان معنا نیست که هم‌دی نمایندگان رادیکال منش در زمرة‌ی اعضا‌ی آن حزب بودند و یا لیبرال‌ها و میانه‌روه‌ها که اساساً کرایشی به مسلک دموکراسی اجتماعی نداشتند، به آن تفوذ نکرده بودند. به سخن دیگر فرقه‌ی دموکرات «ترکیب یکدست و یک پارچه‌ای نبود، بلکه عناصر دموکرات اجتماعی، دموکرات انقلابی و حتی لیبرال‌ها در آن جلوه داشتند.»^(۲)

با این حال به قول ملک‌الشعرای بهار در میان هواداران و اعضا‌ی این حزب «افراد با ایمان، صاحب عقیده، حرف‌زن، چیزنویس زیاد دیده می‌شدند و اساساً معتقد و تنذیب‌باز بودند و هوادار فقرا و رنجبران معرفی گردیده بودند و افراد کثیری از جوانان و غیرجوانان طبقه‌ی دوم را به خود جلب کرده و چند روزنامه‌ی خوش قلم و موجه و مشهور مانند ایران نو در تهران، شفق در تبریز، نوبهار در خراسان را منتشر می‌ساختند.»^(۳)

دموکرات‌ها «مخالف غنا و اغیان نبودند، بلکه می‌خواستند رنجبران و دهقانان را هم به ثروت و غنا برسانند!»^(۴) به دیگر سخن، آنها هوادار منافع یک صنف و یک طبقه‌ی مخصوصی نبودند بلکه خود را مدافعان حقوق اکثریت مردم ایران می‌دانستند.

روزنامه‌ی تجدد در شماره ۵۶ خود در توضیح مرام دموکرات‌ها چنین نوشت: هدف دموکرات‌ها ایجاد دموکراسی در ایران است، «هر کس در این مملکت کار می‌کند، زحمت می‌کشد، جفا می‌بیند، مورد ظلم و ستم واقع می‌گردد، زمین می‌کارد، درو می‌کند، چکش می‌زند و با عرق پیشانی روزی خود و بستگانش را به دست می‌آورد، عضو خانواده‌ی بزرگ دموکراسی ایران است. آهنگ عنصری است از عناصر دموکراسی. هم چنین زرگر، عطار، قصاب، مسگر، بقال، علاف، برزگر، قناد، بزار، باگبان، چینی فروش، آهک‌بز ... خلاصه هر کس رنچ می‌برد، هر کس برای رفع احتیاجات عمومیه یک حصه از مساعی عامه را بر عهده می‌گیرد، در جامعه‌ی دموکراسی جاو مقامی دارد.

دموکراسی متشکل از یک خانواده، یک قبیله، یک محله، یک شهر، یک ایالت نیست. دموکراسی ایران عبارت است از: احمد و محمود، جلیل و موسی، شتربانی، خیابانی، ششکلاتی و سرخابی، اردبیلی، ارومیه‌ای، مراغه‌ای و خویی، آذربایجانی و خراسانی، کرمانی و مازندرانی و ... دموکراسی ایران متشکل از اکثریت ایرانیان، از هیأت جامعه‌ی فرزندان کارگر و کارآمد ایران می‌باشد. ای کارگران، ای اصناف، ای صنعتگران، ای رنجبران، ای تجار دموکراسی ایران شما هستید. فرقه‌ی دموکرات ایران برای شما تأسیس یافته است.

فرقه‌ی دموکرات برای شما یک وطن مستقل می‌خواهد. فرقه‌ی دموکرات برای شما یک مملکت معمور و آباد می‌خواهد. فرقه‌ی دموکرات برای شما یک حکومت مقتدر و صحیح‌المسلکی را آرزو می‌کند!»

چنانکه از مرآت‌نامه‌ی مترقبی و روشنفکرانه‌ی حزب دموکرات استنباط می‌گردد، دموکرات‌ها در پیشبرد مرام خود شیوه‌ی انقلابی را تجویز نمی‌کردند. بلکه به راه و روش پارلمانی معتقد بودند

بنابراین نتوانستند در نظام ارباب و رعیتی - معضل بزرگ اجتماعی زمان - اقدام اساسی مبذول دارند. علت دیگر این ناکامی را باید در قدرت و نفوذ اشراف و فتووال و ضعف و ناتوانی بازاریان و بروزگران و کارگران جستجو کرد. نظری گذرا به تعداد نمایندگان دوره‌های اول و دوم مجلس، این مطلب را کاملاً روش منسازد.

در دوره‌ی اول مجلس ۴۱ درصد از ۱۲۰ نماینده مجلس را بازاریان و ۲۱ درصد آنان را فتووال‌ها تشکیل می‌دادند. در صورتی که در دوره‌ی دوم تعداد بازاریان به ده درصد کاهش می‌یابد و تعداد ملاکان به ۳۰ درصد افزوده می‌گردد. در هر دوره حتی در دوره‌های بعدی نیز نماینده‌ای از بروزگران نمی‌توانند به مجلس راه یابند. چراکه اندیشه‌ی دموکراسی اجتماعی به روستاها نفوذ نکرده بود و روستاییان در مراحل اول مشروطه خواهی نقشی به عهده نداشتند.

با این حال الغای رسم تیول و بیگاری، تعدیل مالیات دهقانی، فسخ انواع سنن زورستانی و زورگویی که در مرآت‌نامه دموکرات‌ها به آن اشاره شده بود، در بیداری روستاییان اثر عمیقی گذاشت و به جنبش‌های وسیع دهقانی به ویژه در قسمت شمال کشور منجر گردید. هم چنین کارنامه‌ی این حزب «در جهت روشنفکری و نشر فکر دموکراسی اجتماعی بالارزش بود».^(۵)

گفتیم که حزب دموکرات، اصول پارلمان‌تاریزم را برای رسیدن به قدرت برگزیده بود و از اعمال زور، به ویژه از دست زدن به ترور و ایجاد وحشت خودداری می‌کرد. ولی به جهت بی‌تجربگی‌های حزبی، نفوذ عوامل بیگانه در آن، تک روی عده‌ای از رهبران و عدم دیسپلین کافی در حزب، فرقه‌ی دموکرات‌خواهی نه خواهی به راه ناصواب ترورهای سیاسی کشانده می‌شود.

تفی‌زاده عامل اصلی ترور سید عبدالله بهبهانی معرفی می‌گردد و هیجان‌های شدید سیاسی و مخالفت‌های زیادی را علیه وی بر می‌انگیرد.

آیات عظام عبدالله مازندرانی و محمد کاظم خراسانی حکم بر فساد مسلک سیاسی تفی‌زاده صادر می‌کنند و اخراج وی را از مجلس طلب می‌نمایند. تفی‌زاده اجباراً راه فرنگ را در پیش می‌گیرد و خواهرزاده وی علی محمد خان - برادر محمدعلی تربیت - که در شجاعت و ممتاز در میان مجاهدین بی‌نظیر بود، به تلافی شهادت سید عبدالله بهبهانی به وسیله‌ی اعتدالی‌ها کشته می‌شود.

با این حال این بدان معنا نیست که ترور ناجوانمردانه‌ی سید عبدالله بهبهانی به دستور تفی‌زاده و یا دیگر رهبران دموکرات صورت گرفته باشد. دکتر ملک‌زاده می‌نویسد: قاتلان شادروان بهبهانی به هنگام بازجویی، «جنایت عظیمی را که مرتکب شده بودند، انکار نمی‌کردند. حتی وقتی با بیشتر می و بیزحمی شرح واقعه را می‌کردند، هرگز اسمی از زعمای حزب دموکرات مخصوصاً تفی‌زاده - لیدر آنها - نبردند و مکرر می‌گفتند که با تفی‌زاده آشنایی و آمد و شد نداشته‌اند و هیچ‌وقت با او تماس پیدا نکرده‌اند».⁽⁶⁾

به هر تقدیر ترور روحانی مبارز و عالی‌مقام - سید عبدالله بهبهانی - به حساب تفی‌زاده گذاشته می‌شود و به این ترتیب به حیثیت و اعتبار حزب دموکرات ضربه‌ی سنگینی وارد می‌گردد و

موجبات رضایت استعمارگران و فنودالیسم و اشراف فراهم می‌آید.

استاد ارجمند تاریخ، دکتر فریدون آدمیت در مبحث برخوردهای غیر اصولی و کین‌توزانه‌ی اعتدالی‌ها و دموکرات‌ها پایی باقرخان رانیز به میان می‌کشند.

توضیح این که سردار و سالار به این علت که: «در کشاکش‌های مشروطه‌خواهی جانبازی کرد و دارالشورا را نتیجه‌ی جانبازی‌های خود می‌شماردند، چیرگی‌های تقی‌زاده و درماندگی دارالشورا بر آنان ناگوار افتاد. این است که با هم سوگند خوردن و پیمان نهادند که به پشتیبانی دارالشورا بکوشند و آن را در برابر چیرگی‌های انقلابیون نگهدارند.»^(۷) به همین جهت باقرخان جمله‌ای بر زبان می‌راند، به این مضمون که: «خودم می‌روم، دست چند نفر از وكلای انقلابی را می‌گیرم و از مجلس بیرون می‌کنم!»^(۸)

آقای فریدون آدمیت، این جمله‌ی نامعقول باقرخان را زیر ذره‌بین قرار داده و بالحنی آمیخته به توهین و ریشخند از خود می‌پرسند: «درست است که سalar ملی آن اندیشه‌ی غلط را دنبال نکرد، اما کسی نگفت آن مرد چه کاره هست که بخواهد نماینده‌ای را از مجلس بیرون کند؟»^(۹)

آیا انصاف است، باقرخان به خاطر گفتن این جمله‌ی نامربروط، این چنین مورد بی‌مهری و طعنه قرار گیرد؟ آیا محقق پرمایه و موشکاف آقای آدمیت به درستی این مرد رانمی‌شناسند و نمی‌دانند او چه کاره بود؟ تاریخ که این مرد را خوب می‌شناسد. وی یازده ماه شب و روز پای پیاده از سنگری به سنگر دیگر دویده تا از مردم بی‌پناه و گرسنه‌ای که به جرم آزادی‌خواهی «در هر دقیقه دهها هزار گلوله‌ی توپ و تفنگ»^(۱۰) بر سرشاران می‌بارید، دفاع کند. نام و نشان این مرد را از کسانی بجوئید که در راه سفر اجباری و بی‌بازگشتش به تهران، ساعت‌ها در شهرها و روستاهای سر راه برای دیدار وی صرف بستند تا از جانفشنانی‌هایش صمیمانه قدردانی کنند. تاریخ گواهی می‌دهد که جوانان آن روز تهران تاقروین به پیشواز این مرد شتافتند و پیرزنان و پیرمردان تهرانی، هنگام ورودش به تهران، به پایش گل ریختند^(۱۱) و کودکان و نوجوانان در خیابان‌های مسیر حرکتش صفت کشیدند و فریاد «زنده باد باقرخان و ستارخان آنها گوش فلک را رنجه کرد.»^(۱۲)

خلاصه استقبالی که از سردار و سالار در تهران به عمل آمد، تا آن زمان از هیچ کسی به عمل نیامده بود،^(۱۳) و چنان شور و شادی در تهران دیده نشده بود.

آری باقرخان را تاریخ ما خوب می‌شناسد. او سalar فاتح و «سalar بالاستحقاق ملت»^(۱۴) است. او «بازوی پسار اهالی غیرتمند تبریز و نگهبان ملت مظلوم»^(۱۵) است. وی همزم و همسنگر ستارخان سردار ملت - بازوی یمین - جنبش مشروطیت است.

این مرد بنای از تبار شهیدان و سربدارانی چون مشهدی غفار کفشدوز، مشهدی جعفر دلاک (سلمانی)، مشهدی عباسعلی قندفروش، تقی اوف نانوا، محمد آفاخان نجgar، حاجی صمد خیاط، میر کریم بزاز و ... است که جملگی در سال ۱۳۳۰ ه. ق همراه ثقة‌الاسلام شهید، حلاج وار بر سر دار رفته‌است.

معنا و مفهوم القاب خان و سردار و سالار ستارخان و باقراخان با القاب غارتگرانی مانند بیوک خان‌ها، رحیم خان‌ها، سردار بهادرها، سالار ارفع‌ها، سردار نصرت‌ها، سالارالدوله‌ها و سالار سلطان‌ها و صدھا فلانالدوله‌ها و بهمان السلطنه‌های جیره‌خوار دربار قاجار، از زمین تا آسمان فرق دارد.

آقای آدمیت این مرد یکی از هزاران فرهاد آذربایجان آذر به جان است که «در بیستون انقلاب از شور شیرین وطن بس تیشه بر سر کوفته»، این مرد یکی از منجیان یوسف مشروطه‌ای است که در تهران فاتحه‌اش راخوانده و قهوه‌اش را خورده بودند.

با همه‌ی اینها نه آن مرد بنا - باقر خیابانی - و نه آن مرد دشتگیر - ستار قره‌داعی - از القاب خان و سردار و سالار اهدایی مردمی از قماش خودشان، ذره‌ای باد به غبیر نداشتند.

ستار با کمال فروتنی می‌گفت: «آقایان اگر بنده خدمتی کردم، به دستیاری ملت کردم والا دست تنها که صدا ندارد. قدرشناسی را باید از مردم آذربایجان کرد نه از ستار! من اگر افتخاری دارم این است که خدمتگزار ملت بوده و هستم. همه‌ی این موقتی‌ها در سایه‌ی جوانی جوانان رشید آذربایجان به دست آمده است.»^(۱۶)

کاهی هم متواضعانه می‌گفت: «من خود را سگ ملت می‌دانم. نهایت این که چون سگ اصیل بودم، کمی جلوتر افتادم.»

ستار و باقر افتخار می‌کردند که سگ پاسبان ملت باشند و به همین جهت نیز ملت ملک دل خود را به آنها می‌سپرد و خان و سردار و سالارشان می‌نامید.

زمانی عین الدوله خطاب به مقندرالدوله نایاب‌الایاله وقت آذربایجان گفته بود: «این ستار چه قابل است که در مقابل این همه استعداد در ولایت ایستاده است؟»^(۱۷)

سفیر فوق العاده محمدعلی شاه در دربار تزار نیز معتقد بود: «انقلاب تبریز ارتباطی با نهضت آزادیخواهی و مشروطیت ندارد. بلکه آشوبی است که راهزنی به اسم ستارخان (و یا باقراخان) به یاری راهزنان قفقاز برباکرده است.»^(۱۸)

حالا جملات، «آن مرد چه کاره هست»، «آقای آدمیت را، «ستار چه قابل است؟» عین الدوله را، «ستارخان و باقراخان راهزن هستند»، سفیر محمدعلی شاه را کنار هم بگذاریم، خواهیم دید همه‌ی این جملات دارای یک معنا و یک مفهوم و یک منبع و منظور می‌باشند و آن تبلیغ این ادعای ناجوانمردانه و محیلاته استعمارگران خارجی و اشراف و بزرگ ملاکان داخلی است که معتقد بودند: «مردم ایران معنای مشروطه را نمی‌دانند و شایسته‌ی آزادی نمی‌باشند.»^(۱۹)

اگر آقای آدمیت تحت تأثیر برخی تلقینات مغرضانه قرار نمی‌گرفتند و عوض آن که از خود پرسند: «آن مرد (یعنی باقراخان) چه کاره هست که این حرف خلاف را بر زبان رانده‌است»، موضوع را این چنین مطرح می‌کردند که اصولاً باقراخان و ستارخان در این زمان پر تب و تاب سیاسی در تهران چه کار می‌کرده‌اند و آنها را به چه منظوری و در جهت منافع کدام استعمارگرانی و به مباشرت کدام

نامردانی به زور از تبریز به تهران کشانده بودند؟ جواب سؤال استاد محترم و آن حرف «خلاف باقرخان» کاملاً روشن بود.

آقای آدمیت چنانکه می‌دانید باقرخان قبل از انقلاب در تبریز به کار بستایی اشتغال داشت. به مدرسه و مکتب و دانشگاه نرفته بود و درس سیاست نخوانده بود. او یک مرد نظامی بود، یعنی تنها از اصول جنگ مطلع بود. وی را همراه ستارخان به زور به تهران آورده بودند. چرا که «کنسول روس وجود ستارخان و باقرخان را در تبریز صلاح نمی‌دانست و انگلیس‌ها هم با این نظریه‌ی روس‌ها موافق بودند.»^(۱۹)

این سرداران دموکراسی و مشروطه را به این جهت به تهران برده بودند که «واقعه‌ی پارک اتابک» را برایشان تدارک ببینند تا پایی یکی را بشکنند و خانه‌نشینیش کنند و دیگری را با خفت و خواری مانند اسیر جنگی از آنجا بیرون بیاورند و بعد پی نخود سیاه به سوی کرمانشاه و قصر شیرین اعزامش دارند و در آنجا سرش را از تن جدا کنند... تنانم و آوازه‌شان را که بانام آذربایجان و آزادی عجین شده بود، از خاطره‌ها بزدایند و به جایشان صفاتی‌ها بتوانند و ثوق‌الدوله‌ها را، میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم‌ها را، عین‌الدوله‌ها را، مخبر‌السلطنه‌ها و ... که دستشان تا مرفق به خون آزادیخواهان و مشروطه طلبان آلوده بود، رهبران مشروطه معرفی کنند.

ستار خود از این سیاست محیله‌ه و از راز این نفی بلد آگاه بود. وی در ایامی که هنوز پای از تبریز بیرون نگذاشته بود، در پیش روی مخبر‌السلطنه - والی آذربایجان - به صراحت خطاب به باقرخان می‌گوید: «جناب سالار! این آقایان (منظورش مخبر‌السلطنه است) می‌خواهند ما را به کشتن دهند، قبر ما را امامزاده کنند! تاکی باید صبر کرد و لب فرو بست؟»^(۲۰) و شیخ محمد خیابانی که از تهران به پیشواز سردار و سالار به زنجان آمده بود، به امیر خیزی می‌گوید: «ما از رفتن سردار و سالار به تهران نگران هستیم. در تهران میدان دسته‌بندی توسعه یافته. نباید آنها به تهران بیایند!»^(۲۱)

ای کاش آن دو سردار پیشنهاد خیابانی و دعوت تلگرافی مراجع تقلید نجف اشرف را که در قزوین به دستشان رسید، قبول می‌کردند و راه عتبات را پیش می‌گرفتند و در تهران در غرب قابی که سیاست‌بازان بیگانه و خودی در سر راهشان قرار داده بودند، گرفتار نمی‌آمدند!

دکتر مهدی ملک‌زاده می‌نویسد: «شاید کمتر کسی شنیده باشد که جماعتی پس از موفقیت در راه آزادی به روز سیاه مجاهدین ایران مبتلا شده باشند. پس از خاتمه‌ی جنگ پارک اتابک و خلح سلاح کلیه‌ی مجاهدین، این بدیخت‌ها به روزی افتادند که قلم از نوشتن آن شرم دارد.

با کمال تأسف عده‌ای از مجاهدین به گدایی و تکدی افتادند و عده‌ای برای به دست آوردن نان به کارهای ناپسند دست زدند. جماعتی که به طهران آمده بودند تا اعیان و اشراف و شاهزادگان را از میان ببرند، برای این که از گرسنگی نمیرند، به خدمت همان طبقه درآمدند و با تحمل طعن و لعن آنان امرار معاش می‌کردند. متمولین و اعیان و ملاکین آنها را موزرکش و بمبانداز و انقلابی و خطرناک می‌دانستند.

این بود عاقبت مردانی که با آن همه فداکاری و جانبازی، شاه جابر را از تخت به زیر کشیدند و رژیم مشروطه و آزادی را برقرار کردند.^(۲۲)

باری به هر حال باقرخان مرد عمل بود، مرد صحنه‌های کارزار بود، مرد اندیشه و سیاست نبود. فرنگ نرفته بود. از سیاست‌بازی سیاستگران خارجی و ایادی داخلی آنها و از دوز و کلک رنگارنگ اشراف و فتووال‌ها اطلاعی نداشت. او را برای بازی دادن در میدان سیاست به تهران آورده بودند. وی را برای نشان دادن عاقبت محنت بار هم سنگرانش به تهران کشانده بودند تا دلش را خون کنند. او را برای نشان دادن عاقبت محنت بار هم سنگرانش به تهران کشانده بودند تا دلش را خون کنند. او را برای کشاندن به دسته‌بندی‌های سیاسی که سرخ آنها در دست استعمارگران بود، از مردمش جدا کرده بودند. بالاخره این مرد را به این منظور به تهران آورده بودند که «آن حرف خلاف» را بر زبان بیاورد تا گزک به دست این و آن بدھند و آن شجاع مرد را، آن سمبول مقاومت و پایداری را دست بیاندازند و مشروطه را سوغات استعمارگران قلمداد کنند و زحمات غیرتمندان آذربایجانی را و رهبری هوشیارانه‌ی مرکز غیبی و انجمن ایالتی آذربایجان را برابر باد دهند.

باقرخان دست پرورده انجمن ایالتی بود. برای شناختن این مرد باید انجمن ایالتی و مرکز غیبی را شناخت. باقرخان به دور از مردمش و سنگرش - تبریز - به دور از انجمن ایالتی، این سیمرغ چاره‌ساز و رهنمایش، سکه‌ی بی‌پشتوانه‌ای بود و ماهیتی به دور افتاده از آب زلال دریا.

باقرخان مخبر‌السلطنه‌ی هزار چهره نبود که ماهر ترین هنرپیشه‌ها نیز قادر نبودند، همه‌ی رلهایی را که وی در میدان سیاست ایران بازی کرده است، در صحنه‌ی تئاتر به نمایش بگذارند. بنابراین اگر این مرد بنا - باقرخان - در طول عمر سراسر مبارزه‌ی صادقانه‌اش فقط یک بار، یک جمله‌ی خلافی را بر زبان رانده است، جای ایرادی نیست. به ویژه آن که آن «حروف خلاف» از قوه‌به فعل در نیامده ... و البته دو صد گفته چونیم کردار نیست. ای کاش همه اشتباههای قهرمانان تاریخ به این کوچکی بودند! شما کدام قهرمانی را می‌شناسید که در طول عمر سیاستیش حتی یک بار، یک جمله‌ی ناصواب را بر زبان نیاورد بآشد؟

بنابراین در پیشگاه تاریخ باقرخان را ترسی نیست اگر زبان سیاست‌بازان را ندانند. تاریخ به خاطر ایراد یک جمله‌ی بی‌ربط، باقرخان را به محکمی عدالت فراخواهد خواند. تاریخ می‌داند که جان مایه‌ی سخن او در عمل بود. در میدان کارزار بود. زبان او تفنگش بود. با این زبان چه قدر خوب و فصیح و بدون خلاف سخن می‌گفت! در مدت یازده ماه محاصره‌ی تبریز که مال و منال و شرف و ناموس یک شهر در مشت او بود، آیا به عنوان نمونه تنها یک نفر را می‌توانید سراغ بگیرید که ادعای کند، مجاهدین زیر فرمان باقرخان به او ستم روا داشته باشند؟

باقرخان آدم نیرنگ‌بازی نبود. زبان او از دلش سرچشمه می‌گرفت. باقرخان را با مشیرالدوله‌ها، تقی‌زاده‌ها، عین‌الدوله‌ها و ... اشتباه نگیرید. باقرخان را باید در میدان رزم، در صحنه‌ی کارزار به نظاره نشست و به قضاوت پرداخت.

استاد گرامی، شما که در آثارتان تاریخ را به دقت زیر ذره‌بین گذاشته‌اید و آنچه را که دیگران در

آیینه‌ی صاف و زلال نتوانسته‌اند بیینند، در خشت خام مشاهده کرده‌اید، چرا در مورد باقرخان تنها به ظاهر امر، به پوسته‌ی کلام توجه فرموده‌اید؟ چرا در میان پیامبران جرجیس را برگزیده‌اید؟ این قضاووت تاریخ است که: باقرخان هیچ گناهی را مرتكب نشده است. او صادقانه در راه آزادی مردمی غیرتمدن از قماش خودش سالها رزمیده و خون دل خورده است. اگر قبول ندارید، عیبی نیست، بگذارید تنها گناه باقرخان این باشد که فقط یک بار بنایه خصلت نظامی گریش تصوّر کرده است که همیشه و در همه جا، آزادی را تنها با زور می‌شود به دست آورد. این خلاف را – اگر بشود نامش را خلاف گذاشت، تاریخ بر این مرد صحنه‌ی کارزار و شیر بیشه‌ی دلاوران آذربایجان، بخشیده است. تاریخ این مرد بترا خوب می‌شناسد. تاریخ راستین هوادار باقرخان است.

بر سر اصل مطلب برگردیم. در این روزهای پرآشوب سیاسی که خیابانی در تهران ساکن بود و نمایندگی مردم تبریز را در مجلس دوم به عهده داشت، از ارکان فرقه‌ی دموکرات محسوب می‌گردید. ولی وی از کشمکش‌های خشنونت‌آمیز احزاب، تکروی‌های تقی‌زاده و ترورهای سیاسی ناخشنود بود و این جریانات ناموجه را براستی در جهت تأمین منافع استعمارگران و به زیان دموکراسی و ملک و ملت ارزیابی می‌کرد. حتی «انجمان ایالتی تبریز نیز به تقی‌زاده خوشبین نبوده و به او سوءنظر داشت.»^(۲۲)

از جمله مدارک متقدی که نشان می‌دهد، خیابانی با ترور و تروریسم مخالف بوده است، مقاله‌ی وی تحت عنوان «ترور و عاملان ترور» می‌باشد که در صفحات بعدی این کتاب از نظر تان خواهد گذشت. مدرک دیگری از این دست نامه‌ای است که خیابانی بعد از ترور سید عبدالله بهبهانی به سید حسن تقی‌زاده نوشته است. متن نامه چنین است:

«۲۱ شوال ۱۳۲۸. قربانت شوم. رقیمة محترمه زیارت. خدا شاهد است، روحی تازه گویایه کالبد از کار افتاده‌ام دمیده شد. از مطالعه‌ی مضامین عالیه و توجه به نکات دقیق‌اش قلبم را قوت و دیده‌ی بصیرتم رانور و برای عمل در راه آزادی دستور حاصل آمد.

خاطر شریف به کلی آسوده باشد. به هیچ قسم سستی و فتور در طی مراحل ترقی و سعادت و دفع و ازاله خار و خاشاک این راه نجات ملت بر خود راه نداده، همواره استمداد از خالق خود نموده، با کمال استقامت ایستادگی در مقابل همه قسم ابتلاء‌آت و حملات عدو نموده و تا جان دارم تن از این معركه فترت واپس نخواهم کشید. و این که در اوایل رمضان قصد استعفا نموده بودم، بعضی ملاحظات در نظر بود. بعد که از رفقا حس عدم رضا نمودم، خصوص سفارش حضرت عالی را به آقای تربیت، فسخ عزیمت نموده، کمر همت محکمتر از سابق بر میان بسته خود را شریک و سهیم شدت و رخای رفقای خود می‌دانم. ولی چنانکه خوب ملتفت هستید، روش حرکت و طریق مشی بنده در پیش بردن مقصود غیر از طرز سلوک اکثر رفقا می‌باشد. چنانکه حضرت عالی هم اشاره فرموده بودید، هر وقتی را اقتضایی دارد و هر موقع را اقدامی مناسب است. حالیه که ترک سلاح مقائله نموده و مبارزات و مقابله را با بیان و بنان شروع نموده‌ایم، باید قواعد محکمه‌ی منطق را از

نظر دور نکرده، غلبه بر خصم و ارائه طریق بر طالبین حق را از روی دستورالعمل‌های حکمای دانا و فیلسوف‌های عاقبت‌بین معمول داریم. افسوس که بعضی‌ها ملاحظه‌ی این طریقه را ننموده، بهانه به دست مغرضین و تهمت زننده‌ها می‌دهند.

باری زیاده در درس نهم. چون تعلیقه‌ی مبارکه الان رسید و وقت مجلس هم نزدیک است به این چند سطر اکتفا می‌نمایم.

انشاء الله اجازه (مراد اجازه‌ی مرخصی برای تقی‌زاده و صحبت با وکلای دموکرات است) را هم با رفقاً صحبت نموده، انجام می‌دهیم و بنایه تأکید حضرت عالی به محض تمام کردن قرائت مکتوب شریف کاغذ را پاره کردم. مطمئن باشید. و اگر هم تأکید نشده بود، عادت بنده این است کاغذی که از رفقا می‌رسد و مشتمل مطالب سری باشد، کاغذ را بعد از خواندن پاره می‌کنم و گمانم این است که کمتر کسی پیدا شود مثل بنده در کتمان سرّ مواظب باشد. پس امیدوار بوده مطالب لازمه را با نصایح حکیمانه از مخلص خود مضایقه نفرماید. والسلام عليکم و رحمة الله الاحقر الجان، محمد خیابانی.»^(۲)

اندک زمانی پس از تأسیس حزب دموکرات در تهران، شعبات آن در چند شهر بزرگ از جمله در تبریز دایر می‌گردد و حاجی محمدعلی بادامچی، میرزا علی چایچی، میرزا علی پستخانه در رأس آن قرار می‌گیرند. در این زمان شیخ محمد خیابانی هنوز ساکن تهران بود و نمایندگی مردم تبریز را در تهران به عهده داشت.

مرامنامه‌ی حزب دموکرات ایران که در سال ۱۳۲۷ ه. ق، برابر با ۱۹۰۹ میلادی به تصویب رسیده و در روزنامه‌ی ایران نو - ارگان حزب - و سپس در کتابچه‌ی جداگانه‌ای انتشار یافته است، به شرح زیر است:

۱- «در شهر تهران یک مرکز مؤقتی مرکب از یازده نفر که ۶ نفر آنها اعضاء عائله مرکزی و پنج نفر دیگر داعی در دوایر پنجگانه شهر خواهند بود.

۲- از ۶ نفر اعضای مرکزی یک نفر به عنوان ناظمی و یکی منشی، یکی خزانه‌دار، یکی مأمور نشریات مطبوعه و یکی مأمور تشکیل فراکسیون مجلس، انتخاب خواهد شد.

۳- شهر تهران به پنج قسمت، دایره شمالي، جنوبی، شرقی، غربی، مرکزی تقسیم می‌شود که تشکیل شعبه‌های فرقه در هر یک از این دوایر به عهده یکی از داعیان مرکز است.

۴- داعی بدوآ در قلمرو دایرة خود شروع به دعوت و نشر پروگرام نموده، اشخاص لایق جامع شرایط مقرر را پیدا نموده و به ترتیبات مخصوصه داخل در فرقه نماید.

۵- ابتداهر یک از داعیان باید به دایرة خود ده نفر اشخاص صحیح دعوت و داخل کرده و یک حوزه ده نفری تشکیل داده، علی الدوام به قدر امکان در این حوزه حاضر شده و در نشر اصول دموکراسی و تبلیغات لازمه و تغییر پروگرام و ایصال قطعنامه‌های مرکز، از روی تعلیمات مرکز و سعی در رسوخ عقاید هم مسلکان بنماید. پس از آن که به همان ترتیب در همان دایره اشخاص دیگر

۲۱ ژوئیه
۱۳۸۸

فاطمه رئیس فرقه‌ی دموکرات ایران
از زندگانی خود می‌گوید:

در کار رفاقت دم دیده شد در این سه سالیان خود زنده بودند زنده
بیهوده را تو دیدند و بیهوده را تو دیدند و بیهوده را تو دیدند و بیهوده
خواهیزی نداشتند آنها به یکی قم نشستند و قدری در این مدت
روادت داشتند از این خوارقیانی که قدمی باشد بابت مدت
برخود راه نمودند این راه از خانه خود فرودند بالکن
شسته است دلگاه را تبدیل به قم آشناز است و مدتی است
که از این راه بیان دارم آن را این چشمگیر فرشته دانم که این شخصی
دانشجو در اداره ایرانی خود قلعه به خانه خود فرودند این شخصی
در قم بود برگردان رفاقت خلیفه خود را خانه خود را خانه خود را
حضرت پاک را با همان رفتار فتح فرشت خود فرشت می‌گرداند
برین بسته خود را پریک ریسمان نمودت دخانی رفاقت خود
پس از آن را با خانم خوب متشنه شدید درین مراسم
در طبقه سی بند در پوش رون مقصرور خود از خود می‌گرداند
اگر فرشت می‌شود خانم حضرت پاک را خود فرود داده
هر چند را اتفاق نماید همچنان فرشت را امام از این بستان
حالی که برگردان رفاقت خود فرود داده است و تماشی نمایند
با بین چون شروع کردند باز از این دفعه منطقی
وزنگله از خود فتحه و خصم دارای این طرزی پذیری
حص را از روی دست خود اینجا که خود را از دشمن

نموفه‌ای لاز مستخط شیخ محمد خیابانی

شماره ۴۹ - نمره مسلسل ۱۸۵ - ۱۷۹۹ تاریخ ۱۷ شبان ۱۳۷۸

محل اداره
جهانی خوار - پاریس - سایه
جذفیت: ۲۰ - هفتاد و ۶۰

طریق: ۷۰ - ۷۰

کد مرجع: ۶۰ - ۶۰

شماره لالهات و سکون: باد خاطر خواه و پیکر تحریر و سطحها

نام اداره ارگان چند و درجه مورث ملکه سیده

اچلات و جویز بیکر اداره خود

محل اداره

بازاریه سی - تقدیم

محل اداره

تبریز - پیش

محل و مکتب اداره: چنان

(اداره اینستون احلاط سلول پیش)

محل فروش: بازاریه بورزا مهدیه نوروز چهارم



اجتماع در تجدید

نقیه او شماره قبل

روز سهنه ۷ دور:

مرکزت - راهی استداد و ازدواج

صدیق واحد تبریز - ماصحالی: درج را

در دست گهیمه ازیم که هیته سایی از

جهل طرف آسان پروردگرند.

در نقطه روز سهنه - آقی خیابانی -

اسول مرکزت را - دوبار اسلامات شرح

و توضیح ماده - اطهار مانند که نیز

دو قیمت و کامیاب مطلوب است و من حکم

حراسه شود که در این میان شرخ از آزادی

از قوه خلیل کوچه شود - این چیز باید

مطوف مسید و تعبیر مخلوقین و مخلوق

آزمایی باشد - هنوز هنند که مکان اخراج

خود و بخوبی مطلوب است و من حکم

حراسه شود که در این میان شرخ از آزادی

شده - با پا به خربزه میچیع سپری به نایج

مهدیه شود - پا به در کله امور پا لوح

مرکزت را در ظرف گرفته - طویل کار

بیرون از و زمان و نایزی - من

که اسی خوش - هم از گرد

پا اسas شماره ترسیک بیدا تایید - ماین

تریت و دوی - پا که اصلاد و صرب جوی

برده - در همه چیز مخلوق رکت - از

شایع دنی مخلوقات مفرغ و خداگاه جلو

گریز بدل شادم آمد -

اخلم و سبب شکلکل بک فرقه -

پیش از بالکل کافی نشسته دمدم برایش

علی فرقه - کار از حمل اتفاقه و -

شانین تماق که هیمه میخواهد بخت خان

از ازیمهانه و با پشت خدوان میخاسته

پل از اصلاح و آنین سس هریسان

ایمود در پریز - مصالح شعر ما و امود

ورودست برداخن - همه حرسک سمع

پسته -

ما خاب این حلبم که پاک روشنابی

صوصی نبات این سلکت را خرا بکرده

و ایل لولید روتوشی در پاک سکن - با

برگراما و عصبات رون مسکن میگردد

روز چهارمیاه هارون:

سته ایل یعنی خد و عال ایست -

الصالح که - دیگرانهای رسکسا

و نیک - دیگرسکار اسراره در ملی ایشان -

انکلو ساکن که در ایران؟ - نگر باید

هادی القلاط و کامل بشند -

با یا نات مخصوص و مستلزم که ماروه

آنکی خانی - موضع لرق دار خدا و

نویض سونه - ما طهار تفه ماروه

که نیل تولیم - هرچهار راست و نیور

پیشانه - سرچی پاک شیر ایند و سیان

برخیان - ایست این مرانیا شیرپر سوی

دو شیر - و تریت ساختن آن - هیمه می

از آذینخواهان سبب بین و

نماین خارج - پر طیق ماره و غلبه

این سه طیق از این شیر و ماره

و زریز - ولی چالیب در قده که شد -

پاید در نیش و نیش این ماره - راهی

یکان یکان پیدا کرده و چون عدّه آنها به ده نفر رسید، حوزه‌ثانی تشکیل و باز از یک طرف با نظرهای مؤثر مشغول تزیید ثبات قدم افراد حوزه و از طرف دیگر به همان سیاق در پی تشکیل حوزه‌ثالث باشد.

۶- بعد از حوزه‌ثالث، رابع و خامس و سادس و بالاخره سابع را به دستور العمل مذکور در دایرة خود تمام کرده آنگاه به هر حوزه‌ جداگانه تکلیف بنماید که از میان خود یک نماینده برای مرکز فرعی انتخاب نماید.

آن وقت نماینده‌های هفت‌گانه را به همدیگر معزّفی نموده، در همان دایره یک مرکز فرعی که بواسطه همان داعی به مرکز کلّ موقعی مربوط خواهد شد، تأمین می‌نمایند. و از آن تاریخ به آن طرف حوزه‌های هر یک به بواسطه نماینده خود به مرکز فرعی مربوط می‌شوند.

۷- کلیه اعمال مرکز موقعی و اعمال داعیان و حوزه‌ها وقتی که مرکز موقعی صلاح می‌داند، بسیار مخفی بوده و هم‌چنین حوزه‌های هر دایره نسبت به همدیگر و حوزه‌های دوایر دیگر غیر معروف خواهند بود.

۸- عدّه افراد فرقه در تهران تا به صد نفر که عبارت از ده حوزه باشد، به استثنای افراد مرکز موقعی نرسیده باشد، به هیچ وجه اسم و رسم و آثار ظاهری از فرقه نباید ظهور کند و به عبارت اخری تشکیل فرقه اعلان نمی‌شود. در این صورت اعضاء پیش از بلوغ به آن عدّه مجبور به اختفای مسلک و اعمال هر نوع آثار و عدم اقدام به نشیریات هستند.

۹- پیش از بلوغ عدّه به میزان مزبور علامت رسمی برای نشریات لازم نیست و بالعکس بعد از آن فرقه دارای مهر مخصوص خواهد بود.

۱- هیچ عضوی در حوزه‌ها قبول نمی‌شود مگر آن که پیش از وقت به

شروایط

توسط داعی در مرکز موقعی و به اکثریت قبول شده باشد.

۲- عضوی که قبول می‌شود باید کمتر از ۱۸ سال نداشته باشد.

قبول

۳- مرآمنامه و نظام‌نامه کل را خوانده و قبول کرده باشد.

اعضا

۴- متکدی و لاشخور و مفت‌خور نباشد.

۵- فاسد‌الاخلاق نباشد.

۶- باشرف باشد.

۷- از اشراف و اعیان و معتبرین نوکرباب قبول نمی‌شود، مگر نادر و به اتفاق آراء مرکز.

نظام‌نامه مرکز برای حوزه‌ها و اعضاء فرقه متبوع است. فقط هر کدام می‌توانند دلایل خود را بر تنقید آن به توسط داعی یا مرکز فرعیه پیشنهاد مرکز کل کرده و مراکز از طرف خود تجدید و تحقیقات

مناسبات

مرکز با

حوزه‌ها

ثانوی را لازم می‌داند.

مواد الحاقیه

۱- هیچ یک از افراد فرقه به هیچ وجه نمی‌تواند هیچ نوع استفاده شخصی یا کسب حمایت از فرقه نموده به اسم فرقه اسباب پیشرفت کار و تشخّص خود را فراهم آورد.

۲- باید داعیان در وقت دعوت شخص نامزد به فرقه و مسلک دموکرات‌اقلاد سه مرتبه به طور تفصیل نامزد را ملاقات نموده و با او صحبت کنند و پس از آن که اطمینان کامل از اظهارات او پیدا کردنداو راجزو حوزه کرده، پروگرام به او ارائه دهند.

۳- در موقع رأی گرفتن برای قبول نامزدها در حوزه‌ها اگر چه به موجب ماده اول از شرایط اعضاء در همین نظامنامه اکثریت لازم است ولی در صورتی که برای نداشتن بعضی از اعضاء برای قبول نامزد کافی است. ولی بالعکس اگر فقط یک نفر اعضاء منکر باشد، حوزه اکثریت حاصل شود یا نه، رد می‌شود.^(۲۵)

نظامنامه موقتی برای مرکز موقتی در شهر تبریز و شرایط قبول اعضاء عیناً مانند نظامنامه موقتی شهر تهران می‌باشد، به همین جهت از تکرار آن خودداری می‌شود.

برنامه حزب که شامل یک دیباچه و ۷ ماده می‌باشد و از میان نوشته‌های بازمانده از سید حسن تقی‌زاده به دست آمده بدین شرح می‌باشد:

دیباچه پروگرام

هر اندازه که ترقیات عالم پیشرفت کرده و ادوات صناعی روایت تجاری و مناسبات مدنی افزوده می‌شود، به همان اندازه حرکات حریت پرستانه ملل مختلفه دنیا در پیروی طریقی که بشر را به یگانه آرزو و آمال واحده انسانیت می‌رساند، با کمال روشنی و سمعت پیدا می‌کند، با سرعت دائمی فوق العاده که وسائل مدنیه سیر می‌کند، افکار بشریت به همان نسبت با یک طرز تکامل ترقی نموده و به همان درجه از دوره توختش و آثار بذراوت دور می‌شود.

قوای قاهره عنصریه طبیعت در مقابل همت و فعالیت بشری و آثار اعجازیه علمیه و صناعیه و نتایج غلبه و مظفریتی که به تدریج از آن آثار ظاهر می‌شود روز به روز مغلوب می‌گردد و به همان نسبت مغلوبیت تضاد معیشت نیز که افراد انسان را از هم دیگر دور انداخته به تدریج مرتفع می‌شود. از جمله نتایج مستحسنۀ این تکامل آنکه عالم بشریت برای مبارزة با دشمن عمومی خود که طبیعت است احتیاج خویش را به اتفاق و اتحاد به خوبی حس کرده همان طوری که بداآقوام مختلفه که از عشایر جداگانه تشکیل یافته بود، ملل و دول بزرگ تأسیس نموده و به هم پیوسته. به علاوه امروز برای رسیدن به اقصی آمال بشریت بلافرق مذهب و ملت شروع به اتصال و اتحاد نموده

و فرقه‌های بین‌المللی تشکیل می‌کنند. تمام ترقیات عالم، کل مجاہدات بشر همانا عموماً رو به طرف آن دور سعادت حریت و مساوات که آمال مکنونه عالم تمدن است، می‌شتابد. این حرکت مانند رودخانه‌ای رفته رفته جسمی گشته، غفلت زدگانی را که در اطراف و اکناف مانده و خود را از سبیل ترقی عمومی کنار و محفوظ می‌پندازند با سیلان خروشان خود شسته و می‌برد.

این سیل حریت که منبعش در ظهور کاپیتالیزم (سرمایه‌داری) بوده و از اروپ شروع کرده، سده‌ای فتووالیزم (ملوک الطوایفی) را که در راه جریانش مقاومت می‌کرد، چنانچه تاریخ تمدن شهادت می‌دهد شکسته با یک سرعت فوق‌التصور که مظفریت خود را به تمام عالم نشان می‌داد، به جریان آمد، به حدی که مشرق زمین نیز با آن گرفتاری در چنگال آهنین استبداد و سرگرمی به خواب گران فتووالیزم و هرج و مرج از آن سرایت خودداری نتوانست.

قرن بیستم برای شرق همان است که قرن هفدهم برای ممالک غربیه بود. یعنی دوره تجدیدی است که آسیا که قسم اعظم بشریت را تشکیل می‌کند، به جنبش و هیجان آمده و فتووالیزم مستأصل در اینجا دوره خود را به قوه جدیدی واگذار نموده به مهاجمات خانه‌براندانز کاپیتالیزم دارد تسلیم می‌شود.

ایران نیز که در عائله بشریت یک اولاد قدیم است، ممکن نیست که به این تبدلات ضروریه که از آثار تکامل عالم است، محکوم نباشد و بتواند روی بنای پوسيده استبداد مطلق و اساس از کار افتاده فتووالیزم قایم باشد، ناگزیر از تجدد بود و ناچار بایستی درجاتی را که تمام افراد عائله بشریت از آن گذشته‌اند، طی نموده، امتحانات تاریخیه خود را داده و به شاهراه کاروان و به اعوان و انصار خویش که رهروان متنها آمال بشریت‌اند و مراحل عدیده جلو افتاده و می‌رونند، می‌رسید.

اینک همین فلاکت‌ها و زحماتی که ایرانیان از چند سال به این طرف متحتم آنها هستند و قربانی‌ها که داده‌اند و خون‌ها که ریخته و خانمان‌ها که بر باد داده‌اند، همانا برای گسیختن زنجیر اسارت و انقیادی که پاگیر آنها بوده و تحصیل حق و استحقاق یک سالک آزاده راه بشریت بوده است. حالا دیگر آن اسارت و مغلوبیت بر طرف و منفرض شد. لیکن مقصود هنوز به دست نیامده و برای رسیدن به کاروان باید وطن را که به یک حال انحطاط و اضمحلالی افتاده، آباد نموده و به شکلی انداخت که در میدان مسابقه عالم به همراهان تندپایی که با کمال سرعت می‌رونند، هم قدم تواند شد. این مقصود به چه وسیله دست می‌دهد؟

برای این که بتوان به این سؤال جواب داد، لازم است، اوضاع حالیه ایران و بحرانی را که از آن می‌گذرد کاملاً دانست.

ایران در هیچ تاریخی به حال اضطراب و بحران امر و زهاش نیافتاده، این مملکت که از اقدم دول عالم است نظریز این زوال و اضمحلالی را که در حال کنونی مبتلاست در تاریخ خود ندیده. اگرچه ایران در تاریخ چند هزار ساله خود به بسی بحران و انقراضات محکوم شده ولی آنها فقط از جهت سیاسی بوده و حال کنونیش یک انقلاب اجتماعی و سیاسی می‌گذراند. فتووالیزم منسوخ و کهنه شده

به کاپیتالیزم که فرمانفرمای امروزه است متحول می‌شود و همین است آن زمانی که روزهای مشوش خواهد گذراند. مملکتی که به اصول قرون و سلطی امارات کرده، چون احساس نموده که دیگر بدین صورت امکان مداومت خواهد داشت، می‌خواهد شکل مملکت قانونی بیابد. فقط از یک طرف موجود بودن آلات و ادوات لازمه این تبدیل شکل و از طرف دیگر رقابت سرمایه خارجی آن را تضییق نموده به اشکالات بزرگ دچارش می‌نماید.

برای اینکه عدم اصول اداره و انتظامی را که مدت مديدة مستولی بوده و حسن نافرمانی و آنارشیزم را که در سوابات انقلاب اخیره احداث شده، دور نموده، یک حکومت قانونی قوی تشکیل و نفوذ حکومت مرکزی را به تمام اعماق بعیده مملکت سرایت داد و نیز برای آن که صنایع سرمایه ملی را به یک درجه رقابتی که در مقابل تضییقات خارجی بتواند ایستاد، رسانید. لازم است ایران جدید را به آن طرز اداره درآورده و بر روی چنان اساس‌هایی گذاشت که برای قابلیت معاونت و زحمات ترقی پرورانه‌ای که عائله بشریت مبتلای آن است یک عضو مستعدی گشته، هم خود را از حال اسف اشتمال امروزه نجات بدهد و هم در رسیدن به آن سعادت ابدی که یگانه آمال انسانیت است رتبه یک معاون کافی را احراز نماید.

پس محض اجرا و از قوه به فعل درآوردن این مقاصد عالیه ارباب معارف را که مع التأسف مقدارشان خیلی کم است و اشخاص باناموس وطن پرست را که وجودشان بی‌نهایت مغتنم بیش از هر چیز لازم و متحتم است که در دایره یک فرقه سیاسی اتحاد مسلک و توحید حرکت نموده، برای حفظ آزادی و استقلال مملکت و ابقاء مشروطیت اصول اداره آن را به روی چنان بنای متنی گذاشت که در راه ترقی و تکامل به قدر امکان از مشکلات مختلفه عدیده آزاد بوده و به شاهراه قافله بشریت افتاده، بلامانع برود.

بنابراین فرقه دموکرات که برای چنین مقاصد عالی تأسیس شده سعادت آئیه وطن را فقط در اتحاد صنف عامه مملکت که اکثریت اهالی را تشکیل می‌کند و ترتیبات مقتضیه حال آنها را دانسته و دیده، برای آن که ایران تجدد پیما را که یک دولت دموکراتی کرده و زمام حکومت را همیشه به دست عامه ملت که قسمت اعظم را تشکیل می‌نماید، بدهد مطالبات آئیه را درخواست می‌کند.

مقصد فرقه دموکرات محافظت اصول مشروعيت عامیه است در

ایران مبتنی بر تربیت انتخاب عمومی و الغاء و نسخ امتیازات و صنوف

ممتازه بین ملت و ابطال اصول مذمومه تشخصات

۱- قدرت عالیه دولت جمع خواهد شد در دست مجلس شورای ملی

که فقط آن، حق وضع قوانین خواهد داشت.

۲- وزراء در مقابل مجلس شورای ملی مستولند و باید از مجلس انتخاب شوند.

**اول،
پروگرام در
قربیت انسانی**

۱-تساوی همه افراد ملت در مقابل دولت و قانون بدون فرق نژاد و مذهب و ملت.

دوم،

۲-مصنونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض.

حقوق

۳-آزادی کلام، مطبوعات، اجتماعات، جمعیت‌ها و تعطیل

مدنیه

۴-حریت اقامت و مسافرت

۱-انتخابات باید عمومی، مساوی، مخفی و مستقیم باشد. (تبیه: در جایی که انتخاب مستقیم ممکن نیست ناچار انتخاب بالواسطه معمول می‌شود.)

**سوم،
قانون
انتخابات**

۲-هر یک از افراد ملت که بالاتر از ۲۱ سال دارد، حق انتخاب کردن و آنان که بیشتر از ۲۵ سال دارند حق انتخاب کردن و شدن هر دورادارند.

۱-قوه قضائیه از قوه اجرائیه مجزی و منفک است.
۲-قضاؤت برای همه افراد ملت متساوی و سریع است. موقوفین باید علت توقيف خود را تا ۲۴ ساعت بدانند.
۳-موقوف شدن اجرت قضاؤت به تدریج.

**چهارم ،
قضاؤت**

۱-انفکاک کامل قوه سیاسیه از قوه روحانیه.
۲-تعلیم مجانی و اجباری برای همه افراد ملت.
۳-توجه مخصوص در تربیت نسوان.

**پنجم ،
مذهب و
معارف**

خدمت عسکریه اجباری است برای همه افراد ایرانیان، هر یک از افراد تدرست ملت باید دو سال در قشون تحت السلاح خدمت نماید.

**ششم ،
دفاع
ملی**

۱-مالیات مستقیم همیشه حتی الامکان بر مالیات غیر مستقیم مرجح و مقدم است. مع هذا مالیات‌های غیر مستقیمی که برای ترقی و توسعی صنایع داخلی ضروریست محفوظ خواهد بود.

**هفتم،
اصول
اقتصادی**

۲-طرح مالیات به تدریج روی عایدات.

۳-موقوفی امتیازات در کارهایی که اسباب ارتزاق عمومی است.

- ۴- منسخ شدن مستمریات به تدریج.
- ۵- ضبط اراضی متعلقه به دولت و اوقاف بلاعوض و صرف عایدات آنها برای معارف و امور خیریه.
- ۶- منسخی سخره و بیگاری.
- ۷- رودخانه ها و جنگل ها و چراگاهها باید متعلق به دولت باشد.
- ۸- منع بودن کار و مزدوری برای بجهای که به ۱۴ سال نرسیده باشد.
- ۹- محدود بودن مدت عمل (کار) در شبانه روز متها به ده ساعت.
- ۱۰- استراحت عمومی و اجباری یک روز در هفتة.
- ۱۱- مواظبت به لوازم عمل و حفظ الصحة کارخانجات.
- ۱۲- منع اختکار غلات به واسطه طرح مالیات سنگین.
- ۱۳- معامله مالکین با بزرگران و دهاتیان در خصوص هر نوع بدھی آنها و حقوق اربابی و هم چنین معامله دولت با ایشان در هر نوع امور مالیاتی و عسکری وغیره در تمام ایران به طور تساوی تحت یک قانون عادلانه خواهد بود.
- ۱۴- همه نوع عوارض و مأخذات و تحمیلات از طرف مالکین به رعایا و بزرگران غیر از حقوق قانونی به هر اسم و رسم از تعارف و هدایا و سایر بدعت ها کلاً و جزء منسخ و موقوف و مستلزم مجازات خواهد بود.
- ۱۵- حکومت ارباب و ملاکین در اراضی خود و رسیدگی در امور مدنیه و ملکیه و حکم در جنایات و تقصیرات از هر نوع به کلی منسخ و تبدیل به حکم مأمورین دولت و حکام باید بشود.
- ۱۶- اخراج و تبعید دهاتی از مسکن خود منمنع است.
- ۱۷- هیچ اربابی نمی تواند دهات و املاک زراعتی خود را بفروشد مگر به رعیت و سکنه آنجا.^(۲۶)
- بعدها تأسیس بانک فلاحتی و مخالفت با تشکیل مجلس سنا یعنی مجلس اعیان و اشراف به مرام حزب اضافه می شود.
- در مورد علت مخالفت فرقه دموکرات با مجلس سنا چنین آمده است:
- «تخصیص دادن مجلس دیگر و دادن حق انتخاب به یک جمعی که اسم اعیان و یا اشراف بر خود بسته است، غیر از ظلم و ضایع کردن حقوق دیگران نیست. اسلام اعیان ندارد. چگونه مجلس اعیان تواند داشت.»^(۲۷)
- هواداران راستین این حزب در تمام لحظات حساس کشور در برابر استعمارگران و مرتجلان داخلی سپه می کردند: چنانکه خیابانی با شجاعت بی نظیری با اولتیماتوم روسیه در مجلس دوم به مخالفت پرخاست و این در حالی است که سید حسن تقی زاده از لندن طی نامه ای از وثوق الدوله درخواست می کند، اولتیماتوم را قبول کند و «از روس عذرخواهی نماید و با غیرت ملی (کدام

غیرت؟) مملکت را از خطر نجات دهد و الا خوف از افکار عمومی نیز سلب مسئولیت تاریخی(!) را نخواهد کرد. استدعا دارم با کمال عجله غیرتی بفرمایید که وضع بسیار خطرناک است.»^(۲۸) پس از تحمیل اولتیماتوم، تزاریسم به فکر تجزیه‌ی مجدد آذربایجان می‌افتد. به همین جهت علاوه بر نیروی قبلی عده‌ی زیادی از قزاق‌های درنده خود را به تبریز گسیل می‌دارد و شجاع‌الدله را به والیگری انتخاب می‌کند. عده‌ای از سران دموکرات تبریز کشته می‌شوند. تعدادی جلای وطن می‌کنند و یا خود را از انتظار پنهان می‌دارند.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره قانونگذاری، زهراء‌شجاعی، ص ۱۴۱.
- ۲ - فکر دموکراتی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۱۳۹.
- ۳ - تاریخ احزاب سیاسی، ج ۱، بهار، ص ۱۰۵.
- ۴ - فکر دموکراتی اجتماعی در ...، پیشین، ص ۱۵۱.
- ۵ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۶، دکتر مهدی ملک‌زاده، ص ۲۱۹.
- ۶ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسری، ص ۱۳۲.
- ۷ - فکر دموکراتی اجتماعی در ...، پیشین، ص ۱۴۵.
- ۸ - همان منبع، ص ۱۴۶.
- ۹ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۵، پیشین، ص ۵۷.
- ۱۰ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسری، ص ۱۱۳.
- ۱۱ و ۱۲ - همان منبع ص ۱۱۳.
- ۱۳ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۵، پیشین، ص ۱۹۱.
- ۱۴ - به نقل از: لوح سپاسی که مجلس دوم شورای ملی به ستارخان و باقرخان اهداء کرده بود.
- ۱۵ - بلوای تبریز، حاجی محمدباقر و یجویه‌ای، به کوشش: علی کاتبی، ص ۱۲۲.
- ۱۶ - قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیر خیزی، ص ۵۵۴.
- ۱۷ - انقلاب و تحول آذربایجان در دوره‌ی مشروطیت یا تاریخ ستارخان سردار ملی، حسین فرزاد، ص ۱۲۶.
- ۱۸ - فکر دموکراتی اجتماعی ...، پیشین، ص ۱۳۲.
- ۱۹ - رهبران مشروطه، دوره‌ی اول، ابراهیم صفایی، ص ۴۰۶.
- ۲۰ - قیام آذربایجان و ستارخان، پیشین، ص ۵۳۳.
- ۲۱ - همان منبع، ص ۵۴۵.
- ۲۲ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، پیشین، ص ۲۲۸.
- ۲۳ - خاطرات و خطرات، مخبرالسلطنه، چاپ ۲، ص ۲۱۱.
- ۲۴ - اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش: ایرج افشار، ص ۳۴۶.
- ۲۵ - همان منبع، صفحات ۳۵۰ تا ۳۵۲.
- ۲۶ - همان منبع از ص ۳۶۱ تا ۲۶۶.
- ۲۷ - فکر دموکراتی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۱۱۹.
- ۲۸ - اوراق تازه‌یاب ...، پیشین، ص ۳۶۹.



سقوط تزاریسم از سرگیری فعالیت خیابانی در آذربایجان

نه ممکن است تاریخ را فریب داد و نه ممکن است زمان را از سیر سریع
خویش باز داشت.

خیابانی

جنگ جهانی اول با شلیک گلوله یک نفر صرب آغاز می‌شود. این جنگ را از یک سو کشورهای امپریالیستی و استعماری آلمان، اتریش، هنگری (مجارستان)، ایتالیا و از طرف دیگر دول روس و انگلیس و فرانسه تدارک دیده بودند.

علل و عواملی که این جنگ خونین را سبب شد و میلیون‌ها نفر از مردم بی‌گناه را در میدان‌های رزم نابود کرد، رشد غول‌آسای نظام سرمایه‌داری و حرص و آژکشورهای استعماری و به هم خوردن موازنۀ نیروهای نظامی و اقتصادی دول امپریالیستی و احتیاج به بازارهای تازه و مواد خام و ضرورت تصرف سرزمین‌های وسیع برای استعمار و بهره‌کشی بوده است. در یک جمله این جنگ

کوششی برای تقسیم مجدد جهان بین جهانخواران به شمار می‌رفت.

کشور ایران با وجود این که سیاست بی‌طرفی اتخاذ کرده بود، به علت ضعیف بودن از یک طرف به تحریک آلمان، مورد تجاوز دولت عثمانی قرار می‌گیرد و از سوی دیگر میدان ناخت و تاز روسیه در شمال و انگلیس در جنوب واقع می‌شود و برای چندمین بار استقلال ایران به مخاطره‌ی جدی می‌افتد. مجلس سُرّم که بیش از یکسال از عمرش نگذشته بود، تعطیل می‌شود و به فترت بیش از ۵ سال و نیم می‌انجامد.

این جنگ خاتمانسوز برای ایران به ویژه برای مردم آذربایجان مصائب و مشکلات فراوانی به همراه داشت. از جمله گرانی مایحتاج عمومی، قحطی و گرسنگی به حد اعلای خود رسید تا جایی که قیمت گندم در تبریز از «خرواری ۱۲ تومان به ۲۳۰ تومان افزایش یافت». ^(۱)

تجارت با کشورهای خارج، مخصوصاً باروسیه که آذربایجان رُل اساسی در آن بازی می‌کرد، دچار رکود شدیدی شد. صادرات ایران به این کشور که بیشتر مواد اولیه و مصنوعات مانوفاکتور از قبیل فرش، خشکبار، سبزه، برنج، پشم، پنبه و پوست بود و ارزش آن در سال ۱۹۱۱ میلادی به «۳۴/۵ میلیون منات» ^(۲) بالغ می‌شد، متوقف گردید و صدور تولیدات صنعتی روسیه نیز به ایران، که در همین سال بالغ بر «۴۴/۵ میلیون منات» ^(۳) بود، با اشکال مواجه شد. نتیجه آن که در اثر رکود تجارت با خارج، تجار ورشکست شدند و به خیل کارگران و دهقانان بیکار اضافه گردید.

بیشتر ملک‌داران آذربایجان هم که در این زمان به تجارت اشتغال داشتند، در اثر جنگ متضرر شدند. عده‌ای از آنان به احتکار مواد غذایی و مایحتاج عمومی روی آوردن و بار مشکلات مردم را دو چندان کردند.

قریب ۸ ماه پس از شروع جنگ جهانی اول، بین روسیه و انگلستان، به خاطر ترس از نفوذ آلمان در ایران - قرارداد جدیدی بسته می‌شود. به موجب این قرارداد که مکمل معاهده ۱۹۰۷ به شمار می‌رود، قسمت ظاهرآبی طرف ایران نیز به منطقه‌ی نفوذ انگلستان ضمیمه می‌گردد و در عوض انگلیسی‌ها موافقت می‌کنند که روسیه علاوه بر تصرف استانبول به ساحل غربی بسفر و دریای مرمره و داردانل مسلط شود. بدین ترتیب تجاوزات و مداخلات روس و انگلیس در ایران بیش از پیش افزایش می‌یابد.

در گرماگرم جنگ جهانی اول، انقلاب بلشویکی در آن کشور پیروز می‌شود و تزاریسم خونخوار سقوط می‌کند و «تزار عظیم الشأن»، فرمانروای کبیر روسیه که میلیون‌ها نفر در برابر قدرتش بر خود می‌لرزیدند و پدر کوچک روسیه‌ی مقدس لقب داشت، در میان زیواله‌دان تاریخ ناپدید می‌گردد. ^(۴) در نتیجه به قول ملک‌الشعرای بهار: «یکی از دو خصم که ریسمانی به گلوی ایران انداخته بود تا آن را خفه کند، سر ریسمان را رها کرد و گفت: ای بیچاره من با تو برادرم و آن بدیخت نجات یافت». ^(۵)

انقلابیون روس تمام معاهدات استعمارگرانه تزاریسم را در ایران لغو می‌کنند. «معاهده تقسیم

ایران پاره می شود. سربازان روس از ایران فراخوانده می شوند و حق تعیین مقدرات ایران به دست ایرانی سپرده می شود.^(۶)

کشتی لنگر انداخته‌ی آزادیخواهان جانباز و مغلول تکان می خورد و راه به مقصود می گشاید. حزب دموکرات آذربایجان فعالیت آشکار خود را شروع می کند و شعبه‌های آن در کوی‌های تبریز و شهرهای سراب، اردبیل، زنجان، ارومیه، آستانه و میانه و ... دایر می گردد.

خیابانی روزنامه‌ی مردمی تجدّد را بنیان می نهد و به انتشار افکار آزادیخواهی و ادبیات انقلابی می پردازد.

اولین مقاله‌ی خیابانی زیر عنوان: تکیه‌گاه خونخواران از پا درافتاد در روزنامه‌ی تجدّد چاپ می گردد. وی در این مقاله اجرای قوانین و استقرار دموکراسی حقیقی را از دولت خواستار می شود و تذکر می دهد که: «ایرانیان به بھای خون جوانان رعنای خود، حقوق مقدسه آزادی و حاکمیت ملیه را از دولت مستبده گرفته»^(۷) و حالاکه «مداخلات غیر مشروعة حکومت جابر و مستبده روس سعی و کوشش دولتمان را در راه اصلاح، عقیم و بی نتیجه می گذاشت از بین رفت، و بعضی از دون فطر تان رجال ایرانی هم دخالت اجانب را بهانه قرار داده و خبث باطنی خودشان رانشان می دادند و اینک این بهانه هم از میان رفت، وقت آن رسیده که اصول و قوانین مقدسه مسروطیت به مجرای خود بیافتد و قانون اساسی را از زوایای نسیان بیرون آورده، از گرد و غبار بی اعتنایی که به رویش نشانده‌ایم، تکان دهیم. مخصوصاً اصل هفتم آن را که می گوید، اساس مسروطیت جزء و کلاً تعطیل بردار نیست به آواز رسابه گوش اولیای امور برسانیم.^(۸)

در مقاله‌ی دیگری می نویسد: «نظر ما مساعدت تمام و تمام با اولیای امور است و تقاضای ما جزو اجرای قوانین و اصول مسروطیت نیست تازمانی که نقض در قانون یا مساطله در ادای وظیفه نبینیم، دم فرو بسته، وظیفه‌شناسی خود را ظاهر خواهیم ساخت. اما اگر سوء استعمال در اختیارات و اقتدارات مقامات عالیه مشاهده شود، کیست که زبان تنقید ملت را تواند برید؟ مثلاً شنیده می شود که گویا دولت در صدد تهیه مقدمات انتخابات مجلس برآمده، خیلی جای تشکر. اما یک سؤال اضطراری به پیشگاه اولیای امور عرضه خواهیم داشت که آیا در این انتخابات و اقدام اساسی مواد نظامنامه انتخابات را و روح مسروطیت را منظور خواهند فرمود یا نه؟ آیا انجمنهای نظارت که غیر از سه نفر اعضای ایالتی و ولایتی - که فعلاً وجود ندارد - باقی به تعیین حاکم محل خواهد بود و در تحت نظارت حکومت در ایالات و ولایات اصفهان، خراسان، یزد، و غیرها امکان و قدرت خواهند داشت که ماده نهم شرایط انتخاب شونده را که در جمله‌ی محروم شدگان از انتخاب شدن می نویسد: نهم - مقصرين سیاسی که بر ضد اساس حکومت ملی و استقلال مملکت قیام و اقدام کرده‌اند، مراعات نمایند؟ البته نمی توانند مگر این که موافق میل و پیشنهاد آن قبیل اشخاص، دولت من غیر مستقیم دست تجری به سوی قوانین مقدسه موضوع مجلس دراز نموده و این قسم مواد را جرح و تعديل نماید. نه، امیدواریم هیأت حاضر دولت به این نحو سوء ظن هاراه نداده و زمینه حاضر

نخواهند فرمود.^(۹)

حزب دموکرات آذربایجان روز جمعه ۲۴ شعبان ۱۳۳۵ را روز عزای ملی اعلام می‌کند. در این روز مردم آذربایجان برای شهدای راه آزادی و برای گلگون کفنان طریق دموکراسی سوگواری می‌کنند. سرکردگان و سربازان روسی نیز در مراسم سوگواری شرکت می‌کنند و همراه مردم به گورستان‌های لیلاو، خیابان نوبه می‌روند و در برابر مزار روحانی عالی‌مقام، نقائلاً اسلام شهید زانو بر زمین می‌زنند و از روح پر فتوح او عذرخواهی می‌کنند. قبور مبارزان را گلباران می‌کنند و به بازماندگان شهدا تسلیت می‌گویند.

مادران داغدیده در ماتم فرزندان و بیوه زنان در سوگ شوهران از دست رفته‌ی خود عزاداری می‌کنند.

کودکان یتیم از سرگذشت پدران جانباز خود که شش سال پیش کشان کشان از خانه بیرون برده شده بودند و دیگر هرگز برگشته بودند، آگاه می‌گردند و دست پر مهر آزادیخواهان را بر سر شان احساس می‌کنند و دلشداد می‌شوند.

خیابانی در این روز در حضور هزاران نفر از اهالی و کنسول روسیه‌ی انقلابی و رؤسای دوایر تبریز و روس‌های مقیم تبریز، نقطه مهیجی در سربازخانه شهر ایراد می‌کند و ضمن سخنان پر شور خود می‌گوید: «امروز روزی است که مسلک بر همه چیز حقی به قومیت و ملت پیروز و غالب آمده است.»

سپس قبیروف ریس کمیته‌ی اجرایی روسیه‌ی انقلابی رشته‌ی سخن را در دست می‌گیرد و رفتار ظالمانه‌ی نتساریسم را در ایران تقبیح می‌کند و به بازماندگان شهدایی که به جرم میهن پرستی و آزادیخواهی توسط جنگاران روسی جان شیرین خود را از دست داده‌اند، اظهار همدردی می‌کند و قول می‌دهد که دولت انقلابی روس، سپاه روس را به محض پایان گرفتن جنگ جهانی اول از ایران فراخواند و پس از این در تعیین حق سرنوشت ایران دخالت نکند. حضار و سربازان روسی که در این گردهمایی شرکت داشتند با فریاد:

«ازنده باد دوستی بین ایران و روسیه‌ی آزاد!» سخنان قبیروف را تأیید کردند.

در این روز دو بیانیه موذت و دوستی یکی از طرف کمیته‌ی ایالتی آذربایجان فرقه‌ی دموکرات ایران به زبان فارسی و دیگری از طرف روس‌های آزادیخواه به دو زبان فارسی و روسی در تبریز انتشار یافت.

در بیانیه‌ی کمیته‌ی اجرایی روس‌های آزادیخواه آمده بود:

«ملت ایران و روس زنجیر گرانی را که آنان را در طول قرون متعدده، اسیر و مقید کرده بود، پاره کردن و امکان یافتنده با همیگر برادرانه متحده شده، دست در دست هم در شاهراه آزادی به طرف آن متهی آمالی که مقصد همه‌ی رنجبران عالم است، بروند. حکومت مستبده‌ی روس، انقلاب سال ۱۹۱۱ مردم روسیه را در خون خود خفه کرد و با همان دست‌هایی که از خون انقلابیون روس سرخ

شده بود، به یاری مرتضیان ایرانی، آزادیخواهان ایران را به دار آویخت و یا تیرباران کرد. حکومت مستبدۀ گمان داشت با این کار پلیدش حریت ایران را تابد به گور خواهد سپرد. ولی اکنون که آفتاب حریت در افق خاک روس طلوع کرده، ما به شما دوستان عزیز ایرانی اعلام می‌کنیم که ملت آزاد روس در ریختن خون دوستان گرامی، یعنی انقلابیون ایران، مقصّر نیست. ما با دسته‌های گل بر سر قبر برادران شهید ایرانی خود حاضر می‌شویم تا به آنها بگوییم، ملت روس که با خون خودش خیابان‌های پتروگراد را نگین کرد، لکه‌های سیاه روابط دوستانه بین ملت ایران و روس را شست. ظلمت پراکنده شد. صبح آزادی دید. دیوار بلند سوءة نیت و عدم اطمینان از میان دو ملت فرو ریخت. ما روی قبر برادران انقلابی ایرانی خود تخم اخوت و محبت می‌پاشیم. از این تخم درخت اتحاد و دوستی بین دو ملت برادر سر بر خواهد کشید. زنده باد اتحاد و اخوت ملت ایران و روس^(۱۰) و در بیانه‌ای که در این روز از طرف «کمیته ایالتی آذربایجان- فرقه دموکرات ایران» انتشار یافته، چنین آمده است: «ایرانیان آزادیخواه با وجود این که اسیر بودند و بازنگیر ارتقای مقید، پیوسته دیدن چنین روزهایی را آرزو می‌کردند.

آنان زنده بودند، برای آن که بار دیگر آزادی را ببینند. مرگ رانمی خواستند برای آن که نابودی استبداد را مشاهده کنند.

حکومت مستبدۀ روس با دستیاری مرتضیان خونخوار ایرانی، ایرانیان بیچاره را که جز آزادیخواهی و جز آرزوی ترقی و سربلندی وطن خود گناهی نداشتند، شکنجه و تبعید کردند. به حبس اندختند. به دار آویختند. حالا کمیته اجرایی روس به نمایندگی از طرف ملت آزادیخواه روسیه به جبران اعمال پلید حکومت مستبدۀ قبلی با دسته‌های گل بر سر قبر شهدا می‌رونده و با خواندن سرودو ایراد نطق‌های مهیج ارواح پاک آنها را شاد می‌کنند. ملت روس یکی است ولی میان این روس‌ها و آن روس‌ها تفاوت از زمین تا آسمان است. ای شهدای راه حریت! بدانید زحمات شما به هدر نرفت. فدایکاری شما بی‌نتیجه نماند. رویید آن تخمی که شما کاشتید و با خون خود آن را آبیاری کردید. راحت بخواید و بر خود بباید که با مرگ خودتان ایران را زنده کردید!

هم وطنان و هم مسلکان! با محبت و موبد دست در دست روس‌ها بر سر قبور شهدای وطن بروید و تأثرات و تحسرات خود را به ارواح پاک آنها اظهار دارید و به همه بفهمانید که قدردان هستید و وفادار. شاد باد ارواح شهدای وطن. زنده باد ملت آزاد روس! زنده باد ملت آزاد ایران! زنده باد حکومت دموکراسی!^(۱۱)

نخستین «کنفرانس ایالتی» فرقه باشرکت ۴۸۰ نفر که از شهرهای مختلف آذربایجان دعوت شده بودند، به نمایندگی از جانب خرد بورژوازی، بورژوازی متوسط الحال و زمین‌داران کوچک، روشنفکران و روحا نیان برخاسته از طبقات پایین اجتماع در تاریخ جمعه اول شهریور ماه ۱۲۹۶ ش برابر ۵ ذی قعده ۱۳۳۵ ه.ق و ۲۴ اگوست ۱۹۱۷ میلادی در تبریز برپا گردید. این کنفرانس، خیابانی را مجلداً به رهبری حزب برگزید و خط مشی آینده‌ی کمیته ایالتی آذربایجان را به مدت

یکسال به شرح زیر تعیین کرد:

خط مشی آینده کمیته ایالتی:

۱- در وضع کنونی آذربایجان و خط حركت فرقه نسبت به آن:

ایالت آذربایجان یک قطعه‌ی لاپنگ از مملکت ایران است و از آنجایی که تغییر نظام روسیه، در این خطه‌ی سرحدی حسن تأثیر را بخشیده است، از کمیته‌ی ایالتی حزب می‌خواهد که برای اكمال وسائل مظفریت، تشکیلات فرقه را مستحکم و متین سازد و با برقراری یک دیسپلین شدید مداخله و نفوذ قوای ارتجاعی را در امور خود محل و ممتنع سازد. فرقه‌ی دموکرات اختلال و آشوب را مغایر مصلحت مملکت می‌داند. کمیته‌ی ایالتی سعی خواهد کرد که حکام ایالات و ولایات جزو آن به اشخاصی تفویض شود که با آمال دموکراسی آشنایی داشته موافق نظریات فرقه، بتواند از عهده‌ی تکالیف خودشان برآیند. درباره‌ی عشاير و ایلات نیز، فرقه‌ی دموکرات همین مسلک تکاملی را تعقیب نموده، آنها را تشویق به دخول معیشت در دایره‌ی صلح و صلاح و به واسطه‌ی تمدن و ترقی، دعوت به اختیار جاده‌ی فوز و فلاح خواهد نمود. درباره‌ی دشمنان و رقبیان، فرقه‌ی دموکرات در استعمال شدت و ابراز قوت ابدآشک و تردیدی نشان نخواهد داد.

۲- در انتخابات مجلس شورای ملی:

کنفرانس ایالتی نظر به اهمیت مجلس شورای ملی، کمیته‌ی ایالتی را مأمور می‌کند که تسريع و تعجیل در انتخابات و افتتاح دارالشورای ملی (دوره‌ی چهارم) را از دولت تقاضانماید. در موقع انتخابات فرقه‌ی دموکرات کاندیدهای خودش را به موجب اکثریت آراء و حوزه‌های موجود، از افراد حاضر یا غایب فرقه معین نموده، برای انتخاب شدن آنها کوشش خواهد کرد و با دسته‌های دیگر در این خصوص ائتلاف نخواهد کرد.

۳- در لزوم انجمن‌های ایالتی و ولایتی:

کنفرانس ایالتی لزوم انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به شدت احساس نموده، از کمیته‌ی ایالتی می‌خواهد هر چه زودتر به انتخابات انجمن مباشرت ورزیده، برای موقیت نامزدهای خود، بدون ائتلاف با فرقه دیگر به تنها بی کوشش کند، و شرکت دیگر فرق را در انتخاب نامزدهای خود مانع نشود.

۴- در مناسبات فرقه با انقلاب روس:

کنفرانس ایالتی از پیروزی انقلاب روس و نتایج آن در ایران، اظهار شادی و امیدواری می‌نماید و کمیته‌ی ایالتی را اجازه می‌دهد که با فرقه‌های آزادخواه روسیه که مراعات حقوق استقلالیه

تمامی ملل را جزو مردم خود قرار داده‌اند و با کمیته‌ی اجرایی آن فرقه‌ها همیشه مراوات دوستانه را ادامه بدهد و از مساعدت آنها استفاده نماید.

۵- در رابطه‌ی فرقه با فرق و دسته‌های ایران:

کنفرانس ایالتی به کمیته‌ی ایالتی اجازه می‌دهد که با دسته‌های مرتب و مستحق اسم فرقه‌ی سیاسی رابطه‌ی دوستانه برقرار کرده و در باره‌ی مسائل مملکتی با آنان ائتلاف کند.

۶- در رابطه‌ی کمیته‌ی ایالتی با تشکیلات دیگر نقاط ایران:

کنفرانس ایالتی به ملاحظه‌ی این که کمیته‌ی مرکزی تهران هنوز معین نشده است به کمیته‌ی ایالتی اجازه می‌دهد که در صورت لزوم با تشکیلات دیگر نقاط ایران مستقیماً عقد ارتباط بیند.

۷- در لزوم دیسپلین:

کنفرانس ایالتی به مسأله‌ی دیسپلین اهمیت زیادی می‌دهد و کمیته‌ی ایالتی را اکیداً و مصراً مأمور می‌کند به این که با هر وسیله‌ای که ممکن باشد دیسپلین هر چه سخت‌تری را در داخل فرقه به وجود آورد و موقتیت فرقه را از این بابت نیز تأمین نماید.

۸- در وسائل پروپاگاند:

کنفرانس ایالتی، کمیته را در این خصوص اختیارات وسیعی می‌دهد.

۹- وسائل تهیه‌ی مالیه:

کنفرانس ایالتی، کمیته‌ی ایالتی را به حفظ انتظام و ترتیب منابع مالیه‌ی تشکیلات خود، مأمور نموده، صلاحیت تشکیل کمیسیون‌های فوق العاده را ضمیمه‌ی اختیارات کمیته قرار می‌دهد.^(۱۲) در ضمن کنفرانس ایالتی اعلام می‌دارد که با دول امپریالیست که مردم ایران را استثمار می‌کنند، از در سازش درنخواهد آمد و به مبارزه‌ی بی‌امان خود با آنها ادامه خواهد داد.

در این زمان که خیابانی با تبهکاران داخلی و دشمنان آزادی و استقلال ایران دست و پنجه نرم می‌کرد و مردم ستمکش آذربایجان با دیو انسان خوار قحطی و گرسنگی ناشی از جنگ جهانی اول دست به گریبان بودند و بیماری‌های مُسری مانند تیفویید و تیفوس هر روز عده‌ای را از پای می‌انداخت، سپاه عثمانی در بازپسین روزهای جنگ جهانی اول به بهانه‌ی جنگ با ارمنی‌ها و تنبیه آشوری‌ها وارد آذربایجان می‌شوند و قسمت‌های غربی و شمال غربی این استان را به اشغال خود در می‌آورند و یک اردوی دو هزار نفری از آنها وارد تبریز می‌شوند.

هدف اصلی تر کان عثمانی از تجاوز به خاک ایران، تجزیه‌ی آذربایجان و پر کردن

جای خالی مستعمراتی از قبیل عراق بود که در نتیجه‌ی جنگ جهانی اول از خاک امپراطوری عثمانی مجزا شده بود.

سپاه عثمانی دست به غارت انبارهای غله می‌زند. خیابانی که تنها حامی مردم ستمدیده در برابر جنگ و قحطی بود، برای جلوگیری از رفتار غیرانسانی مهمنان ناخوانده، با سرکردگان آنان ملاقات می‌کند و قرار بر این می‌شود که اداره‌ی مالیه‌ی تبریز مقداری غله مجاناً در اختیار سپاه عثمانی بگذارد، به شرطی که عثمانی‌ها نیز دست از غارت و چپاول بردارند. لکن این قرارداد عملی نمی‌شود. اشغالگران علاوه بر گرفتن غله‌ی مقرّه، دست از دزدی و غارت نیز برآورده‌اند. اقدامات نامردمی و چپاولگرانه عثمانی‌ها موجبات برآشتنگی و طغیان مردم تبریز را فراهم می‌آورد. نفرت اهالی به حدی می‌رسد که جوانان غیرتمدن تبریز با تشکیل هسته‌های مقاومت زیرزمینی، شب هنگام در کوچه، پس‌کوچه‌ها سربازان عثمانی را مورد حمله قرار می‌دهند، تا جایی که «شبی نبود ۵ تا ۱۰ نفر افسر و یا سرباز عثمانی به دست اهالی کشته نشده باشد. کار انتقام‌جویی به جایی می‌رسد که فرماندهی ارتضی عثمانی ترجیح شب هنگام را در سربازخانه‌ها ممنوع می‌سازد».^{۱۳}

عثمانیان به منظور یافتن تکیه‌گاه اجتماعی و مقابله با دموکراتها «سیاست قدیمی پان‌تورانیزم را در لفافه‌ی فریبنده‌ی اتحاد اسلام پیچیده، برای اجرای منظور خود، مرد شیاد و حقه‌بازی به نام یوسف ضیاء را به تبریز می‌آورند». ^{۱۴} ولی در تبریز از سازمان اتحاد اسلام عثمانی‌ها استقبالی نمی‌شود. چراکه فجایع عساکر عثمانی محلی برای رخنه در قلوب مردم تبریز باقی نگذاشته بود. «یوسف ضیاء‌باوارها با خیابانی و سران دموکرات ملاقات و تقاضا می‌کند که حزب دموکرات منحل شود و افراد آن به اتحاد اسلام پیونددند. دموکراتها این پیشنهاد را رد می‌کنند و عثمانیان که به درستی فهمیده بودند که تا فرقه‌ای به نام دموکرات در تبریز وجود دارد، محال است بتواتند، لقمه‌ی چربی را که آذربایجان نام دارد، ببلعند. لاجرم به برانداختن آن کمر همت می‌بندند». ^{۱۵} عثمانیان در اجرای نیّات شوم خود به حریبه‌ی زور و ترور متثبت می‌گردند. مکرم‌الملک که در این زمان نایب‌الایاله‌ی آذربایجان بود و در وطن فروشی و سفاق‌کمی دست کمی از شجاع‌الدّوله نداشت، مجری خیالات خام پان‌ترکیست‌ها می‌شود و در قویون میدانی تبریز چوبه‌های دار برپا می‌دارد. تعدادی از میهن‌پرستان اعدام می‌شوند و عده‌ای دیگر شکنجه و تبعید می‌گردند ولی از این کارها نیز نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

سرانجام در اثر مخالفت شجاعانه فرزندان غیور آذربایجان با خیالات خام پان‌ترکیست‌ها،

عثمانیان رهبران فرقه‌ی دموکرات را دستگیر می‌کنند. (۱۵ اوت ۱۹۱۸ م.) عده‌ای از آنان در تبریز زندانی می‌شوند و تعداد دیگری از جمله خیابانی و بادامچی را به ارومیه می‌برند و در آنجا محبوس می‌کنند.

پس از دو ماه که جنگ جهانی اول با شکست آلمان به پایان می‌رسد و عثمانی‌ها مجبور به تخلیه‌ی شهر ارومیه می‌شوند، خیابانی و یارانش را نیز نخست به شرفخانه، سپس به صوفیان منتقل می‌سازند و در صوفیان تصمیم به آزادی آنان می‌گیرند، ولی در اثر تقاضای مکرم‌الملک که از مراجعت خیابانی به تبریز بیناک بود، عثمانی‌ها سران اسیر دموکرات را به زندان قارص منتقل می‌سازند. بادامچی می‌نویسد: «قریب ۱۵ روز در قارص محبوس بودیم. بعدها ملاحظات سیاسی ما را آزاد و اجازه‌ی مراجعت به وطن دادند. فقید شهید خیابانی با شهامت تمام تصمیم گرفته بود و لو یک کلمه هم با صاحب منصبان عثمانی سخن نگوید و به آنها اعتماد ننماید. حتی با رفقا نیز قرار بر این گذاشتند که در موقع استطاق ابدأ به سుوالاشان جواب نداده و تنها بگوییم: شما حق ندارید ما را استطاق کنید». ^{۱۶}

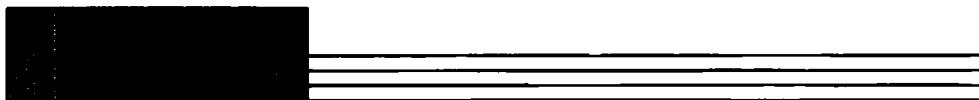
خیابانی هنگامی که در زندان عثمانی‌ها به سر می‌برد، بارها از وی بازجویی می‌شود ولی هرگز به سుوالات آنها جواب نمی‌دهد. تنها یک بار به یوسف ضیاء که ریاکارانه دم از اسلام و اتحاد مسلمانان می‌زد، می‌گوید:

«اسلامی که شما از آن سخن می‌گویید، ساخته‌ی انگلیس‌ها است. من پشت سر سازمان اتحاد اسلام، دست سیاست انگلستان را مشاهده می‌کنم». ^{۱۷}

همچنین یک بار این جمله‌ی شهید شیخ سلیم را که به روس‌ها گفته بود، به فرمانده سپاه عثمانی تکرار می‌کند، «تبریز مال تبریزی‌ها است و بیگانگان در این شهر جایی ندارند». ^{۱۸}

پی‌نویس‌ها

- ۱- نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۲۷
- ۲ و ۳- همان منبع، ص ۲۸
- ۴- نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ترجمه‌ی محمود تقاضی، جلد ۲، ص ۱۳۶۷
- ۵- تاریخ احزاب سیاسی، ج ۱، ملک الشعرای بهار، ص ۲۷
- ۶- انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی آن، ترجمه‌ی م. هوشیار، ص ۱۸۶
- ۷- روزنامه‌ی تجدّد، سال اول، شماره‌ی ۴
- ۸- همان منبع
- ۹- روزنامه‌ی تجدّد، سال اول، شماره‌ی ۶
- ۱۰- با اندک تصرف و تلخیص از کتاب شیخ محمد خیابانی، تألیف علی آذری، ص ۹۷
- ۱۱ و ۱۲- همان منبع با اندک تصرف و تلخیص، ص ۱۴۸
- ۱۳- انقلاب اکابر و ایران (مجموعه مقالات)، غلام محمدی، ص ۲۱۸
- ۱۴- از صبا تا نیما، ج ۲، یحیی آربن پور، ص ۲۰۸
- ۱۵- همان منبع، ص ۲۰۹
- ۱۶- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، ص ۳۰
- ۱۷- رمان خیابانی، عباس پناهی، پیشین، ص ۱۶۳
- ۱۸- همان منبع، ص ۱۶۳



آتش‌سوزی دهشتناک ارومیه

ای آذربایجان غیور، ای قهرمان بی پروای آزادی، گیرم که سرتا پا زخم
و جریحه‌ای، باز تو آن سر آبرو مندست را بلند کن! تو تنها مددکار خودی. تو
خود، خودت رانجات خواهی داد.

خیابانی

در ۱۴ شعبان ۱۳۳۵ قمری برابر ۱۵ خرداد ۱۲۹۶، شمسی محمد علی علاءالسلطنه برای بار
دوم به ریاست وزراء برگزیده می‌شود. روزنامه‌ها از کایپنه وی ستایش‌ها می‌کنند و آن را کایپنه
ملی می‌نامند.

علاءالسلطنه با این که دموکرات نبود ولی چون شخصی درستکار، وطن‌دوست و متواضع بود،
مورد حمایت دموکرات‌های قرار می‌گیرد و به خاطر عضویت چند چهره‌ی خوشنام و وجیه‌المله از
جمله مستوفی‌المالک، در این کایپنه، آن را به کایپنه امید ملقب می‌سازند و امیدهایه آن می‌بنندند.
سال ۱۳۳۵ ه.ق نظم و نسق امور کشور از هر وقت دیگر پاشیده‌تر بود. نفوذ بیگانگان و قدرت
زر و زور آنها همه چیز را در قبضه‌ی خود گرفته بود و رشته‌ی کارهارا از دست مستولان به در کرده
بود تا جایی که هیچکس برای تمثیلت امور و اتخاذ سیاست ملی اختیاری از خود نداشت.
آتش نالمنی و نابسامانی از هر گوشی آذربایجان زبانه می‌کشید. اشرار محلی در ساو جبلاغ

فتنه‌ها بر می‌انگیختند. میانه را مقتندر نظام به آتش بیداد می‌ساخت. اردبیل را باقی مانده‌ی قشون تزاری می‌چاپید. محال قره‌داغ را حسین‌کلوها و شاهسونها غارت می‌کردند. لکن از همه مهمتر آتش‌سوزی کم نظیر و قتل و غارت مهیبی بود که باقیمانده‌ی سالدات‌های لجام گسیخته‌ی روسی به همراه آسوری‌های خود فروخته بومی در ماه رمضان ۱۳۳۵ ه. ق. یعنی یک ماه پس از روی کار آمدن علامه‌السلطنه، در ارومیه به راه انداختند و فجایع دلگذاری را به بار آوردند.

مردم محنت‌کش ارومیه از مرکز تقاضا می‌کنند: «دو فقره احتیاج عمومی آنها را که یکی امنیت و دیگری آذوقه است، تأمین نمایند.»^(۱)

ولی تقاضای مردم علاوه بر آن که مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بر عکس اداره‌ی مالیه نیز در صدد اخذ مالیات نقدی و جنسی بر می‌آید. «این گونه عدم توجه اولیای امور قلوب آتشین اهالی را در وقوع آن همه بليات جانگذاز که محیط اين ولايت را گرفته، بيشتر پريشان كرده و توليد انواع يأس و نوميدی می‌نماید. آيا انصاف است به جای اين که اولیای دولت موجبات رفاه مردم را فراهم كرده و در فکر ترميم ولايت و زندگاني اهالی باشند و جبران و تلافی از آن همه ظلم‌ها و ستم‌ها نمایند، من غير استحقاق از شهر ويران و اهالي پريشان مطالبه‌ی مالیات کنند؟ در حالی که دولت به تکاليف مملکت داري خود در مورد تهيه و اعزام قواي امنيه مضايقه کرده، بیچاره اهالی در هر ماه مجبور به دادن سه هزار تومان از بابت مالیات برای حقوق امنیتی می‌باشند! آيا آن همه آه و ناله‌ی عالم سوز و فريادهای مظلومانه به گوش اولیای دولت می‌رسد؟ و در دل‌های سخت تر از سنگ آنان اثر می‌بخشد؟ پس دادرس کیست؟ و طریق رفع مظلومیت کدام است؟ ولايتی که آتش گرفته و می‌سوزد، دهاتی که خالی از سکنه افتاده است، اهالی و رعيتی که در فشار سلاس ناامنی جان می‌دهد، آیا سزاوار است، از آنها مطالبه‌ی مالیات بشود؟ به خدا خوش می‌آید؟»^(۲)

سرگذشت این آتش‌سوزی غم‌انگيز ارومی را در آن ايام سياه، ميرزا تقى خان رفعت، سرديبر روزنامه‌ی تجدد اين چنین، در قالب شعر نو^(۳)، ماهرانه به نظم کشیده است:

«ارومی سوخت! ارومی سوخت! ارومی
که اندر سینه‌اش اميد عمران،
نوانو می‌دميد از بخت ايران،
به رضم خارجي و نفع بومی،
حياتی تازه درمی‌يافت و شادان ...
خدا! شرکدام آذر قدومی!
سوخت ارومی!

ارومی کز خرایی‌های بیداد
پریشان، بی قرار، آزرده می‌بود،
که فرزندان خود را دیر یا زود،
به جلادان استبداد می‌داد.
ارومی، کی زآفت خواهد آسود؟ ...
خداآوند! کدامین بخت شومی
سوخت ارومی؟

بلی گفتند ارومی سوخت، خاکستر
شدش بازار و آزاری چنین را،
چه سان تاب آورد مردم که این را
نمی‌برد از خدای امید دیگر،
که این اندازه، سخت آرد به خاور
بلاز هر طرف، هر سو هجومی ...!
سوخت ارومی!

ارومی انتظاری غیر از این داشت ...
ارومی انقلاب روس را دید،
نهفت اندر دلش فریاد و بلعید
فغان سینه‌ی رنجور پنداشت
که بتوان خصم دیرین باز بخشید ...
چه بود افسوس! مردی را لزومی!
سوخت ارومی!

زکشت مرحمت با صد نیازی
ارومی بار بد بختی دروکرد!
ارومی در کنارش مار پرورد!
ارومی سوخت لزمهمان نوازی ...

به جرم این که شد با فقر هم دردا
جلوها را رهاند از دست رومی.
سوخت ارومی!

ارومی! اعتمادت! اعتمادت
ترا سخت امتحان کرد، اندر این کار!
دوروزت بخت نیکو بود، بیدار.
دوروزت ههد خواری خارج از پاد،
سوم روزت سعادت شد، نگونسار
ارومی! باز غرق اندر غمومی! ...
سوخت ارومی!

ارومی! اعتمادالدوله دیروز
نصارا نیز امروزت دهد باک
یکی طوفان خون جوشاند از خاک
یکی افروزد آتش های جانسوزا!
پس از ده آک، ارومی! باز ده آک!
هزاران بوم پس از تبعید بومی
سوخت ارومی!

ارومی! می نباید، روی تایید،
ز الطاف جناب رب قهر،
فلاتکت بختیاری آورد باز
به شرط آن که در دل پاید امید
به شرط اینکه پاشد هزم در کار، ...
به فردا، دیده باید دوخت ارومی
سوخت ارومی!

همی با ما کنند اقبال پرخاش
همی بر فرس تازد بخت بد خو
از آتش من نترسم یک سر مو
رقیب ما چو آتش بود، ایکاوش
ز ترس آب جاری در تکاپو...
ارومی نامید اندر همومی
آه ارومی!

شناسم سخت تر خصمنی ترا من،
که باشد یأس میل آشوب امل ریز
چو افتادی چینی، چونان تو بربخیز
که خود نادم شود از کرده دشمن
سمند عزم را بر صولت انگیز
مبادا غیرت ریزد چو مومی،
هان ارومی!»^(۴)

دستاویز سال‌داتهای روس در تاراج و کشتار مردم بی‌گناه، پایین آمدن قیمت برابری منات - واحد پول روسی - باقران واحد پول ایران آن روزی بوده است. آنان که پس از سرنگون شدن حکومت تزاریسم به کشور خود باز می‌گشتند، می‌خواستند پول‌های ایرانی خود را با منات روسی عوض کنند ولی چون ایرانیان حاضر به قبول پول روسی نبودند و یا آن را به قیمت نازلی می‌خریدند، در نتیجه به آزار و اذیت مردم می‌کوشیدند و از هیچ‌گونه درنده خوبی فروگذار نمی‌کردند. گفتنی است که در «خود روسیه نیز منات به بیست قپک بلکه کمتر تنزل نموده بود و بانک‌های رسمی دولت روس در موقع معامله با ایرانیان منات قبول نمی‌کردند و قران می‌خواستند.»^(۵)

شادروان عباس پناهی مولف رمان خیابانی معتقد است که سربازان روسی و آسوری‌های بومی خود فروخته به تحریک لورنس - جاسوس معروف انگلیس - دست به این کار مهیب - آتش سوزی ارومیه - زده‌اند.

تماس ادوارد لورنس معروف به لورنس عربستان که در رشته‌ی باستان‌شناسی تحصیل کرده بود، مشرق زمین را مثل کف دست خود می‌شناخت. او بارها به نام تاجر و باستان‌شناس و زمانی با لباس روحانی، گاهی در کسوت درویشی، به سوریه، بین‌النهرین، هندوستان، عربستان، افغانستان، ایران و ترکیه و ... سفر کرده بود و زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و کردی را می‌دانست و به آداب و



سنن مردم مشرق زمین به خوبی آشنا بود. پلیس جنوب (S.P.R) بنایه صلاح‌الدید او در سال ۱۹۰۷ میلادی در جنوب ایران به بهانه‌ی حفظ راههای جنوب ایران بنیانگذاری شده بود و فرماندهی آن را به ژنرال سوپرسی کاکس سپرده بودند.

لورنس، خیابانی را می‌شناخت اقدامات ضد استعماری او را زیر نظر داشت. وی یک بار در باره‌ی خیابانی گفته است: «هر اتفاقی که در اقصا نقاط جهان روی بدهد که خوشایند او نباشد، انگلیس را سبب کار می‌داند و می‌گوید: «دست انگلیس، حرف انگلیس، پول انگلیس در کار است.»^(۶)

این جاسوس انگلیس برای اجرای سیاست‌های انگلستان در ایران -به ویژه در آذربایجان- معتقد بود، یا باید خیابانی را به هر نحوی که ممکن است با خود همراه کنیم -که این کاری بسیار مشکل است - و یا این که دموکرات‌ها را چنان به خودشان مشغول سازیم که فرصت زیر ذره‌بین گذاشتن اقدامات ما را نداشته باشند. به همین منظور قزاقان بی‌نظم و نظام روسی، ارمنیان و آسوری‌های خود فروخته بومی به تحریک انگلیس‌ها ارومیه را به آتش می‌کشند. لورنس با این کار دو نشانه را به خوبی هدف گرفته بود. اولاً دموکرات‌ها را به خود مشغول می‌داشت. ثانیاً علاقه‌ی مودت و

دوستی که در سایه‌ی سقوط تزاریسم و عقب‌نشینی نیروی نظامی روس‌ها از آذربایجان و الغای قراردادهای استعمارگرانه، بین مردم ایران و روس‌های آزادیخواه به وجود آمده بود، مجدداً به کین جویی و دشمنی مبدل می‌گشت و این هر دو در اجرای سیاست امپریالیستی انگلستان در آذربایجان و فقفاز مؤثر می‌افتد.

آتش سوزی ارومی و کشتار مسلمانان دیگر شهرهای آذربایجان غربی به دست ارمنی‌ها و آسوری‌ها، نوع دیگری به نفع سیاست استعمارگرانه انگلستان در ایران تمام می‌شد. شهرهای ارومیه، خوی، سلماس، ماکو انبار غله‌ی آذربایجان محسوب می‌شدند و در این زمان که تبریز از لحاظ نان در مضيقه قرار داشت و یکی از سال‌های سیاه گرسنگی و قحطی را می‌گذرانید، ایجاد نامنی و آتش سوزی در این شهرها می‌توانست در راه رسیدن غلات به تبریز ایجاد مشکل نماید و فشار گرسنگی را بر مردم تبریز دو چندان کرده و دموکرات‌های از پیش از خود مشغول سازد. نتیجه آن که انگلستان می‌توانست به یکی دیگر از نیات پلید خود نظری آنچه که در فلسطین اشغالی توسط صهیونیست‌ها انجام گرفت، در شهر ارومی و اطراف آن دست یابد.

به پایمردی خیابانی و حزب تحت رهبری او، برای مبارزه با قحطی و گرسنگی سازمان عام‌المنفعه‌ای به نام کمیسیون آذوقه به وجود می‌آید. این کمیسیون گندم و جو را از دهات و یا از انبارهای محتکران جمع‌آوری می‌کند و در اختیار نانوایی‌ها قرار می‌دهد و نان به بهای ارزان به کم چیزان فروخته می‌شود و در نتیجه هزاران نفر از این مرگ‌گی نجات می‌یابند. گفتنی است برای اجرای درست این کار «در تمام کوی‌ها کمیسیونی از خود مردم برپا گردیده بود. بینوایان و کم چیزان را سرشماری کرده بودند. پته به دست بینوایان داده بودند و به اندازه نیاز آنها آرد به نانوایی‌ها می‌دادند.»^(۷)

مردم آذربایجان با وجود تحمل این همه بی‌سر و سامانی و فقر و بدبختی و ظیفه‌ی ملی خود را فراموش نمی‌کنند و پیوسته شروع انتخابات و برقراری نظام مشروطه را از دولت خواستار می‌گردند. ضمناً عزل شریف الدوله - نایب الایالی سفاک آذربایجان - را از مرکز می‌خواهند. چراکه وی در تبریز از اقدامات خیابانی و کمیسیون آذوقه جلوگیری می‌کرد و به تحریک او انبادران و دیداران از فروختن گندم و جو به کمیسیون خودداری می‌کردند. هم چنین وی با حمایت خود از افراد ماجراجو و طفیلی به نامنی‌ها دامن می‌زد.

خیابانی جز انعکاس فریاد دادخواهی خود، صدایی نمی‌شنود. در این گیر و دار بهانه‌تراشی‌ها و دخالت‌های ناروا و تجاوزات علی استعمارگران شدت می‌یابد. انگلیس‌ها در جنوب علاوه بر داشتن پلیس جنوب سپاه‌گرانی از هند به خراسان سرازیر می‌کنند و خودسرانه راه زاهدان را شوشه می‌کنند و ...

گرومن توسط سالدارهای باقیمانده تزاری و سربازان عثمانی غارت می‌گردد. غارت شدگان دسته دسته وارد تبریز بلاخیز می‌شوند. آذربایجان در زیر ضربات مرگبار باز هم کمر خم نمی‌کند. دلسرد

و مأیوس نمی‌شود. صدای اعتراض خود را بلندتر از هر وقت دیگر به گوش استعمارگران خونخوار و خودکامگان می‌رساند.

خیابانی به سازمان پلیس جنوب و تعدادیات بیش از اندازه‌ی آنان اعتراض می‌کند. جوانان جنوبی را از داخل شدن به تشکیلات این نیروی اهربیمنی و ضد ملّی بر حذر می‌دارد: «ای جوانان جنوبی! شما که خائن وطن نیستید و خیال دشمنی با مادر ست مدیده‌ی خود ندارید! شرم کنید و در تشکیلات صاحب منصبان انگلیسی داخل نشوید. هوشیار باشید که دموکراسی ایران خانین وطن را هرگز فراموش نخواهد کرد.»^(۸)

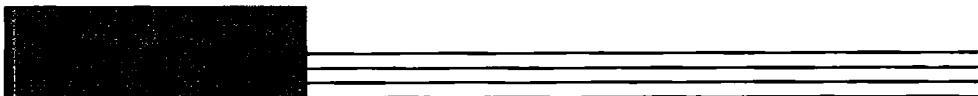
بدین ترتیب خیابانی مردم را به مبارزه علیه استعمارگران انگلیس برمی‌انگیزد و طی سخنرانی‌های پر شور و مقاله‌های شیوا و مستدل خود اعمال ناشایست تجاوزگران داخلی و خارجی را به باد انتقاد می‌گیرد و از استقلال و آزادی و تمامیت ارضی مملکت دفاع می‌کند.



شیخ محمد خیابانی.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - روزنامه‌ی تجدّد، شماره ۴۱.
- ۲ - همان منبع.
- ۳ - اشعار نوی که از میرزا تقی خان رفعت، میرزا جعفر خامنه‌ای و بانو شمس کسمایی در روزنامه تجدّد و مجله‌ی آزادیستان چاپ شده، گواهی می‌دهند که آنان پیش از نیما یوشیج در قالب جدید، شعر سروده‌اند. بنابراین به دور از انصاف است که نیما را نخستین سراینده‌ی شعر نو در ایران و به تعبیر بعضی‌ها «پدر شعر نو در ایران» بدانیم. البته دانستن این حقیقت از مقام والای نیما در تاریخ ادبیات ایران نخواهد کاست.
- ۴ - تجدّد، شماره ۲۷.
- ۵ - همان منبع، شماره ۲۳.
- ۶ - همان منبع، شماره ۷۸.
- ۷ - زندگانی من، احمد کسری، ص ۱۰۷.
- ۸ - قیام شیخ محمد خیابانی، سید علی آذری، ص ۱۲۹.



شیوع تروریسم و قحطی در تبریز

ای دموکراسی آذربایجان! تو یکه تاز میدان وسیع تجلد و تکامل هستی، تجربت دیده‌ای، از امتحان درآمده‌ای و اینک یک دوره‌ی جدیدی در پیش روی تو گشوده می‌شود.

خیابانی

اوخر سال ۱۳۳۵ ه. ق برابر ۱۲۹۶ ش. در اثر کمی بارندگی و خشکسالی، بار دیگر قحطی و احتکار سر بر می‌دارد. ناله‌ی مردم از کمی محصول غله و نایابی نان و بی‌انصافی محتکران ارزاق عمومی بلند می‌شود. مالکان و دیداران از فروختن مقدار غلمه‌ای که قرار شده بود، هر ساله به کمیسیون آذوقه بفروشنده، خودداری می‌کنند.

خیابانی و خامت اوضاع را در می‌یابدو یا انتشار اعلامیه‌ای مردم را به مبارزه علیه هر گونه عوامل احتکار و گرانی دعوت می‌کنند.

«دموکراسی بیدار شو! افکار عمومی حاضر باش!
هم مسلکان محترم! هم وطنان گرامی!»

البته از و خامت عاقبت اوضاع کنونی و از یک رشته فلاکت‌ها و بدینختی‌هایی که سرتاسر مملکت

خصوصاً آذربایجان فلکزده را تهدید می‌کند، به خوبی مسبوق هستید ولی نظر به آن که تایک اندازه از مجاری امور دور هستید، شاید تا آن درجه که لازم است از علل حقیقی این پیشامدهای ناگوار کاملاً مستحضر نبوده باشد. نظر به اطلاعات کاملی که کارکنان فرقه از حقایق امور به دست آورده‌اند و به موجب مسؤولیتی که از جانب افراد محترم به مبادی عالیه فرقه متوجه می‌باشد، کمیته‌ی محلی تصمیم نموده است که موجبات بدبهختی‌های حاضره را تدریجاً خاطرنشان عمومی نموده و انتظار دقت اکثریت اهالی را که صاحبان حقیقی این آب و خاک هستند، به جانب اهمیت موضوع جلب نماید:

هم مسلکان محترم! هموطنان گرامی!

هنوز دست‌های خون‌آلود ارتজاع از کار نیفتاده و اهربین استبداد از تعقیب نظریات مملکت بر باد ده خویش منصرف نگردیده است. هنوز اشخاصی که دست‌های ناپاکشان از خون جوانان آزادی طلب رنگین است، پشت میزهای ادارات نشسته و با مقدرات یک مشت ملت ستمدیده بازی می‌کنند.

دموکراسی بیدار شو! افکار عمومی حاضر باش!

آنان که اصول مشروطیت را مخالف مقاصد خائنانهی خود می‌پندازند، این دفعه نیز در لباس اختکار عرض اندام نموده و می‌خواهند آذربایجان را به آتش قحطی گرفته و در نتیجه آشوب و اختلالی که قهرآبه واسطه عسرت آذوقه متوجه مملکت خواهد شد، آمال دموکراسی و افکار اصلاح طلبانه‌ی اهالی را عقیم بگذارند.

نمایشات تأسف‌انگیز خبازخانه‌ها و فریادهای الجموع الجموع زن‌های بی‌شوه و اطفال بی‌پدر در گوش اشخاصی که از حاصل زندگانی کسبه و رنجبران صاحب آلاف و الوف شده‌اند به اندازه پر مگسی طنبیان‌انداز تأثیر نبوده و ملکدارانی که چهار، پنج خروار بدھی دارند، هنوز هشت خروار بیشتر به مأمورین مالیه نپرداخته‌اند!

هم مسلکان محترم! هم وطنان گرامی!

تظاهرات ارتجاعی، بی‌انصافی محتکرین، لاقبی صاحبان غله، هرج و مرج دوایر بالاخره هزاران دردهای بیدرمان عموم طبقات و طنپرست و اصلاح طلب تبریز را دعوت می‌کند که در زیر بیدق اتحاد جمع شده و شب و روز هوشیار باشند که حشرات مضره‌ی استبداد و اختکار در گوش و کنار به حرکت در آمده و عنقریب است یک دفعه از لانه‌های عفن خود بیرون شده و در سایه تشبات خیانت‌کارانه‌ی خویش تیشه به ریشه هستی و استراحت اهالی آسایش طلب و آزادیخواه تبریز بزنند. همان‌ای دموکراسی جوان ایران بیدار باش که عنقریب داخل میدان یک مبارزه‌ی حیاتی خواهی شد. همت ای برادران هم وطن همت است مقامت ای هم مسلکان محترم استقامت!

(کمیته‌ی محلی تبریز - فرقه دموکرات ایران^(۱))

به دنبال معرض بزرگ «کمبود آذوقه» مشکل دیگری رخ می‌نماید: در عرض مدت کوتاهی (ذیحجه و محرم ۱۳۳۶ ه.ق. برابر مهر و آبان ۱۲۹۶ ش) چند تن از افراد مرتاجع و بدسابقه و بدنام در تبریز ترور می‌شوند. عده‌ای از کشته‌شدگان عبارت بودند از:

۱- محمدخان که در زمان خود کامگی کخدای امیرخیز بوده و «گفته می‌شد در چیرگی روستای به انگیزه‌ی دشمنی با مشروطخواهان، جلو قزاق و سالدات افتاده و آنان را به خانه‌های آزادیخواهان می‌برده و جایگاه نهان شدگان رانشان می‌داده است.^(۲)

۲- فخرالمعالی معروف به مدعی العموم که زمانی از کارکنان عدلیه‌ی صمدخان شجاع‌الدوله بوده و چندین نفر از آزادیخواهان و مجاهدان برآی او کشته شده بودند.

۳- حسام نظام مراغه‌ای که پسر عمومی صمدخان و همباز سیاهکاری‌های او بود و در مراغه یک رشتہ بیدادهای بی‌مانندی را متکب شده بود. مدارکی که ثابت کند عاملان ترور چه کسانی بوده‌اند و یا از طرف کدام تشکیلاتی رهبری می‌شوند، وجود ندارد.

بانو شوکت تقی او اعتقد است که این ترورها را انجمن سری مجاهدین^(۳) یا کمیته‌ی مجازات که بانی و مؤسس آن حیدرخان عمماوغلى بوده است، انجام می‌داد. ماهیت کشته‌شدگان این نظر را تأثید می‌کند. چراکه می‌دانیم حیدر عمماوغلى برای پیشبرد مقاصد خود و ایجاد رعب و وحشت در میان دشمنان آزادی به ترور و تخریب اعتقاد داشت.

ترور افراد بدسابقه و دشمنان قسم خورده‌ی مردم و مشروطه توسط کمیته‌ی مجازات در تبریز به دیگر اقدامات انتقام‌جویانه عمو او غلی از جمله ترور پرس و صدای اتابک صدر اعظم مرتاجع وقت به وسیله‌ی عباس آقا مجاهد تبریزی، قتل شجاع نظام مرندی، سوء قصد علیه محمد علیشاه و انداختن بمب به منزل علام‌الدوله، معروف به وزیر مخصوص محمد علیشاه و ... شباهت زیادی دارد. مخالفان خیابانی که وجود او و حزب رزمنده‌اش را مانع رسیدن به اهداف پلید و نامردمی خود می‌شمردند، از این فرصت استفاده کرده، در صدد آثارشیست جلوه دادن مجاهدان ملی تبریز و بدنام کردن خیابانی بر می‌آیند و ترورهای یاد شده را که نتیجه‌ی طبیعی استبداد و ارتجاج بوده به دموکرات‌ها نسبت می‌دهند.

بانو شوکت تقی او می‌نویسد که جناح انقلابی حزب دموکرات از این ترورها شاد و خرسند بود و از آن حمایت می‌کرد.^(۴)

حقیقت امر اینست که، حزب دموکرات در این زمان با داشتن اعضاًی در حدود «۵۰۰۰ نفر»^(۵) سازمانی یکدست و یکپارچه نبوده است.

اگرچه این حزب در اصل بیانگر منافع خرد بورژوازی و روشنگران طبقات پایین اجتماع بود ولی خرد مالکین و بورژوازی متوسط الحال نیز در آن عضویت داشتند.

به طور کلی حزب دموکرات به دو دسته‌ی رادیکالیست و رفورمیست تقسیم می‌شد ولی خطأ

غالب همان خط میانی خیابانیسم بود که اصول پارلمانتاریزم را برای رسیدن به اهداف خود برگزیده بود و هرج و مرچ طلبی و تروریسم، مخالف ایدئولوژی و افکار آن بوده است.

خیابانی و یارانش معتقد بودند که به جای ترور چند نفر بوروکرات و مرتজع خونخوار که به منزله‌ی برگ‌هایی از درخت پر شاخ و برگ استبداد می‌باشد، باید ریشه‌ی این شجر را از بیخ درآورد و نمک سودش کرد. نظر عالمانه‌ی خیابانی از نوشته‌ی روزنامه‌ی تجدد در این زمینه تحت عنوان ترور و عاملان ترور به خوبی روشن می‌گردد:

«مدّتی است که تماساًگر یک سلسله سوء‌قصدها بر ضدّ حیات اشخاص یک صنف مخصوص می‌باشیم. این سوء‌قصدها را در تهران شروع کرده‌اند. (اشاره به ترور سید عبداله بهبهانی از اعتدالی و علی محمدخان تربیت از دموکرات‌ها و) سپس زنجان و اکنون آذربایجان مصدر و مظہر آنها شده است. چون این سوء‌قصدها ماهیّت سیاسی و اجتماعی دارند و پاره‌ای اشخاص از روی جهل و یا سوء‌نیت آنها را به فرقه‌ی دموکرات راجع به استعمال ترور به عنوان یک فعالیّت سیاسی دقت قارئین را به نظریّات فرقه‌ی دموکرات راجع به استعمال ترور به عنوان یک فعالیّت سیاسی جلب نماییم. قتل‌هایی که ترور نامیده می‌شوند، قبل از همه اثر یا به عبارت اخری نتیجه‌ی طبیعی استبداد است، حکومت‌های مستبدّه وقتی که مشغول فرمانفرما می‌هستند، منافع و حیثیت ملت تابع خودشان را در نظر نمی‌گیرند و دستگاه چرخ حکومتی را بر وفق منافع محدوده‌ی طبقاتی که خود در روی آنها تأسیس یافته‌اند، به کار می‌اندازند. اشراف این طبقه‌ی عاطله که در همه جا محصول مساعی دیگران را مایه‌ی عیش خود قرار می‌دهند، تمامی ادارات حکومت از جمله عدالتی، نظمی، بلدیّه، نظام و غیره را به خود مشغول می‌دارند و آنها را برای تحکیم سلطه‌ی کیف‌مایشایی خود استعمال می‌کنند، نه برای تأسیس منافع ملت.

ایران که سالیان دراز مملکت کلاسیک حکومت استبدادی بوده است با فجایع این سیستم، این طرز حکومت آشنا می‌باشد: در ماضی قریب ۹ میلیون نفوس در زیر طوق خانها و ساتراپ‌ها و فرمانفرماهای مملکت زاریده است.

رژیم کهنه باقوه کمی که در دست داشت برای رام کردن این ملت از طرفی نادانی مردم را ترویج می‌داد و از طرف دیگر در سایه‌ی یک رعب عمومی که با ستمکاری خودش در دل‌ها بر می‌انگیخت، هر گونه انتقاد و نکته‌گیری را منع می‌کرد.

حکومت‌های مطلق العنان نتوانسته‌اند از راه تولید و اهمه در ملت زیر تابعه‌ی خودشان را اداره بکنند. از طرف دیگر، این مظالم کینه‌ای نیز در دل‌ها به وجود آورده که بیشتر از ترس، پایدار می‌باشد و اغلب به یک حسن انتقام مبدل می‌گردد.

قربانیان اجحافات که از به دست آوردن عدالت نومید می‌شوند، به فکر کینه‌جویی می‌افتد. برای این کار چاره‌ای غیر از این ندارند که قتل شخص ظالم را در نهان قصد کنند. برای این است که ترور تا این درجه در رژیم‌های مطلقه کثیرالواقع می‌باشد. هر گاه پاره‌ای اوقات در عهد حکمرانی

دموکراسی نیز آن را مشاهده می‌کنیم، باید آن را میراث رژیم قبلی به حساب آوریم. در صورتی که روح دموکراسی، آن روح تکامل و ترقی پرست، آن روح متین روشنایی طلب، از این حوادث تلخ و تاریک به متنه درجه منزجر و مشتمل است. تروریست توانایی خود را از جهالت می‌گیرد. فاعل حقیقی ترور حکومت استبدادی و مأمورین فاسد می‌باشد که آن حکومت را به قوه‌ی ظلم و بیداد برقرار می‌دارند.

در روسیه پس از سقوط حکومت تزارها، حکومت مؤقت تمام عاملان رژیم سابق را از ژاندارم گرفته تا وزیر توقيف و جهت محاکمه به عدله‌یه تسلیم کرد و حال آن که در مملکت ما خائنین و مرتعین بهترین، پست‌ها و مناصب دولتی را در حکومت اشغال کرده‌اند و بیش از پیش کینه‌ی ملت را افزوده و بدین ترتیب بعد از حکومت مطلقه در درجه‌ی دوم حکومت حاضر در شیوع تروریسم مقصّر می‌باشد.

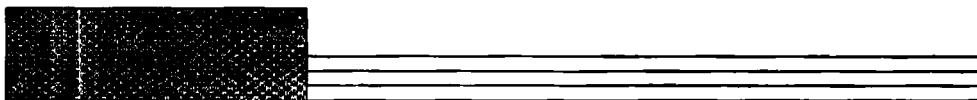
هر گاه حکومت در صدد توقيف و مجازات خائنین ملت بر می‌آمد، به آسانی می‌توانست از ترور جلوگیری کند.

ترور به عنوان یک وسیله‌ی مبارزه منفور و مردود تمام فرقه‌های جدی می‌باشد و فرقه‌ی دموکرات ایران نیز هرگز نمی‌تواند طرفدار آن باشد. دموکراسی باید طوری تربیت یافته باشد که بفهمد باعث فلاکت و ادبیار فقط چند نفر بوروکرات یا مرتعن نیستند، بلکه طرز حکومت است که محیط مساعدی برای آنها تهیه نموده، به مناصب عالی دعوتشان می‌نماید.

ترور تولید آثارشی می‌کند، ناامنی را می‌افزاید. و سوای از این وجود آن دموکراسی را از راه حقیقی خودش منحرف می‌سازد و گمراه می‌کند. برای ریشه‌کن کردن ترور و تروریسم کافی است که حکومت رأساً به کیفر رسانیدن مقصرين رژیم سابق را بر عهده گیرد و تمام اشخاصی را که به واسطه‌ی اجحافات و تعدیات خود معروف شده‌اند، بدون هیچ ملاحظه‌ای توقيف و استنطاق نماید و کیفر دهد.^(۶)

پی‌نویس‌ها

- ۱ - روزنامه‌ی تجدّد، شماره ۴۷، ۲۳ ذی‌حجه ۱۳۳۵.
- ۲ - تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان، کسری، ص ۶۹۱.
- ۳ - ۱۹۲۰-نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۴۹.
- ۴ - همان منبع.
- ۵ - همان منبع.
- ۶ - تلخیص از: روزنامه تجدّد، شماره ۴۹، ۲۱ محرّم ۱۳۳۶.



واقعه‌ی بندر شرفخانه

خطری ایران را تهدید ننموده که آذربایجان را مهیای جانسپاری نیافته باشد. یقین حاصل شده است که ایران را باید در آذربایجان جستجو کرد. تا وقتی که این پاسبان شب زنده‌دار و این مرزبان بی‌پروا سر پای خود قایم و برقرار است، ترسی نیست.

روزنامه‌ی تجدد

روسیه‌ی تزاری به هنگام نخستین دور صدارت علاء‌السلطنه، به زور امتیاز کشیدن راه آهن جلفا-تبیز را از دولت ایران می‌گیرد و در گرماگرم جنگ جهانی اول به کشیدن آن اقدام می‌کند. بالاخره در بهار سال ۱۲۹۵ شمسی کار این راه به پایان می‌رسد و بهره‌برداری از آن شروع می‌گردد. سپس این راه را تا شرفخانه - بندری در کنار دریاچه‌ی ارومیه - امتداد می‌دهند.

بندر شرفخانه به مثابه پل ارتباطی بین آذربایجان غربی و شرقی اهمیت فراوانی را از لحاظ سوق‌الجیشی برای سپاهیان روسی پیدا می‌کند. بنابراین خیلی زود تبدیل به انبار آذوقه و تسليحات نظامی روس‌ها می‌شود و از این بندر به وسیله‌ی کشتی‌هایی که در دریاچه بکار می‌اندازند، به راحتی با قسمت غرب ایران ارتباط برقرار می‌سازند و اسلحه و آذوقه و نفر مورد نیاز سپاه روسی مستقر در غرب ایران را تأمین می‌کنند.

پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ بشویک‌ها به سالداتها و فرماندهان مستقر در ایران دستور دادند به خانه‌های خود بازگردند و خاک ایران را تخلیه کنند. ولی این کار به سادگی صورت نگرفت و آشوب‌ها و نابسامانی‌های زیادی به بار آورد. عده‌ای از فرماندهان سرکردگان خود را به دارآویختند و لجام گسیختگی زیادی از خود نشان دادند. شهرهای آباد سر راه را به تاراج برداشتند. چنانکه در پیش اشاره کردیم، شهر ارومیه و گروس را به آتش سوختند و به خوی، سلماس و... آسیب فراوان زدند. تنها شهری که در آذربایجان، این بار از آسیب در امان ماند، شهر تبریز بود. سپاهیان روس در تبریز نتوانستند کاری انجام دهند. «دسته‌ای انبوهی از آنان که از کردستان باز می‌گشتند و آهنج تبریز کرده بودند و می‌خواستند اینجا را تاراج کنند، کسانی از خود روسيان، جلو گرفته و گفته‌اند: مردم اينجا جنگجويند و اگر دست به تاراج باز کنيد، همه‌ی ما را می‌کشنند.

در اينجا - در باعث‌مال تبریز - روس‌ها بازاری باز کرده و کاچال فراوان می‌فروختند. کار به جايی رسید که اداره گمرک تبریز به عنوان اين که حق گمرک از آنها گرفته نشده، با آگاهی خود روسيان، کسانی را برگماشت که از خريداران حق گمرک بگيرند. در اين جانيز اسب‌ها را به بهای بسیار کم می‌فروختند. گفته می‌شد حلوافروشی اسبی را از سالداتی به يك پونزه حلوا خربده.

راستی اين که چون چيزی برای خوردن آنها نمی‌يافتنند، می‌خواستند از سر خود باز کنند.^(۱) در اين زمان به تبریز خبر می‌رسد که بندر شرفخانه با انبارهای مملو از مواد غذایی و مهمات نظامی روس‌ها بی‌صاحب افتاده و باب سرت و اختلاس و غارت و اسراف گشوده شده است و بيم آن می‌رود که ارمنی‌ها و آسوری‌های آشوبگر و تجزیه‌طلب ارومیه، به شرفخانه بریزند و به جنگ‌افزارهای اينجا دست یابند و از آن در راه به ثمر نشانند آرزوهای خام خود سود جويند.

«كمیته‌ی ایالتی دموکرات با تلگراف چگونگی را به تهران خبر می‌دهد و درخواست جلوگیری می‌کند. ولی چه سود دولت جز دربند کار خود نبود.»^(۲)

لاجرم باز خیابانی دامن همت به کمر می‌زند و «چند تن نماینده برای سرکشی و نگهداری شرفخانه می‌فرستد و از آن طرف بسیاری از آزادیخواهان و مجاهدان تفنگ برداشته و داوطلبانه آماده‌ری رفتن به آنجا می‌شوند.»^(۳)

زمانی که هنوز ارومی از بیداد بیدادگران تزاریسم، دمی نیاسوده بود و خاکستر آتش‌سوزی دهشتناک را از سر و روی خود پاک نکرده بود، به مصیبت بزرگ دیگری مبتلا می‌شود. چندین هزار نفر ارمنی و آسوری و جلو که به وسیله‌ی امپریالیسم انگلیس و فرانسه مسلح شده بودند و از کمک‌های بی‌دریغ مادی آمریکایی هاسود می‌برندند، در عرض چند روز، حدود شش هزار نفر را در این شهر و حشیانه قتل عام می‌کنند.

انگلستان به مارشیمون و آقا پتروس و اسماعیل آقا (سمیتقو) وعده داده بود بخشی از آذربایجان را از پیکر ایران جدا کرده و به دست آنها بسپارد. به همین منظور، جاسوس معروف انگلیس کلتل لورنس معروف به لورنس عربستان «در رأس قوای سمیتقو قرار می‌گیرد»^(۴) (شایع بود

که وی پنجاه هزار لیره‌ی استرلینگ برای تسلیحات غرب به اسماعیل آقا پرداخت کرده است.^(۵) تنها مانعی که در این راه وجود داشت، وجود شیخ محمد خیابانی و حزب میهن پرست او بود. به همین جهت برخورد این دو نیرو، دیر یا زود، حتمی می‌نمود.

فریاد مظلومانه‌ی مردم ارومیه در روزنامه‌ی تجدّد انعکاس می‌یابد و اقدامات نامردمی استعمارگران در آذربایجان غربی افشاء می‌شود:

«ارومیه یک شهر محظوظ و معزّز از شهرهای وطن ماست و سکنه‌ی آن برادران و خواهران گرامی ما در آتش بیداد آسوری‌ها می‌سوزند. مشوق آسوری‌ها کیست؟ خون ۶۱۰۰ نفر مقتول بی‌گناه بر گردن کیست؟ یکی از مسببین این حادثه دلخراش، همین دولت آمریکاست که به وسیله‌ی مسیونرها (مذهبی) خودش و در سایه‌ی وجوهی که به عنوان مساعدت به فقرا و حرب‌زدگان، دموکراسی آمریکا جمع‌آوری می‌کند، اسلحه برای آسوری‌ها خریداری نموده و در ولایات ارومیه قتل و غارت و احتراف بی‌سابقه و مثالی را احداث می‌نماید.»^(۶)

این اولین بار نبود که دولت آمریکا با ملت ما کینه می‌ورزید. «هنگام شروع جنگ جهانی اول نیز ریس جمهور این کشور مسیو ویلسون در نقطه خود اسمی از ایران و سیاست بی‌طرفی ایران به زبان نمی‌آورد و برای خوش‌آمد متفقین حریص خودش، در این مبحث که ما علاقه‌ی حیاتی داریم، اختیار سکوت محض می‌کند.»^(۷)

بدین ترتیب کشور ما در طول ۴ سال جنگ جهانی، میدان تاخت و تاز متفقین و ایادي داخلی آنها می‌شود.

روزنامه‌ی تجدّد بار دیگر اضافه می‌کند، آیا بیگانگان خیال می‌کنند که: «ما حبّ وطن را که سفارش پیامبر اکرم (ص) است به کلی از یاد برده‌ایم؟ همه‌ی ما می‌دانیم که ارومی سوخت. گویا آن شهر باصفاً و آن ولايت دلکشا وطن ما نیست و ساکنان آنجا برادران و خواهران عزیز ما نیستند! گویا ارمی‌ها و آسوری‌ها خیال می‌کنند که ایرانیان معنی حبّ الوطن را نمی‌دانند. ما ثابت خواهیم کرد که خون حمیت در عروق حمیت‌مندان ایرانی خشک نشده است ... هزاران جوان سلحشور اجازه نخواهند داد مادران و خواهرانشان اسیر ارمی‌ها و آسوری‌ها و جلوها بشوند. ما برای جانبازی حاضریم.»^(۸) هیچ وقت با اظهار عجز و لابه نمی‌شود آتش بیداد بیدادگران را خاموش کرد.

موضوع مهم دیگری که مورد توجه به موقع دموکرات‌ها قرار گرفت بلاصاحب ماندن انبار مهمات و آذوقه‌ی قوای نظامی روس‌ها در بندر شرفخانه، پس از مراجعت آنها به سرزمین خودشان بود.

دموکرات‌ها پس از مذاکره با روس‌های آزادیخواه و جلب موافقت آنها انبارهای مهمات و آذوقه‌ی شرفخانه را به تصرف خود درمی‌آورند. تفصیل ماجرا در روزنامه‌ی تجدّد چنین آمده است: پیشتر اشاره شد بیرون رفتن سالدارتها و فرماق‌های روس از سرزمین ما همراه با زورگویی، قلدری، آدمکشی و غارت و چپاول بود. «آنها درباره‌ی تجهیزات و مهمات خودشان نیز متحمل هیچ

نوع خودداری و ملاحظه‌ای نشده، قسمتی را تلف و تضییع، قسمتی را به حالت غیر قابل استفاده گذاشت، حصه‌ای دیگر را پیشکش این و آن، مقداری را به طالبین و مشتریان آشوبگر و راهزند فروختند. از برکت این رویه اغلب دسته‌های اشقيا در اطراف و اکناف مملکت امروز مسلح و مجهز می‌باشند. آسوری‌های ارومی و جلوها از این سخاوت نامحدود نظامیان روس استفاده‌های کامل کرده و برای تصدی به اقدامات خونین، خود را چنانچه باید و شاید حاضر و مهیا نموده‌اند.

در اغلب نقاطی که قشون روس استیلا نموده بود، به اشغال نظامی اکتفا نورزیده و آن نقاط را با طوابیف ماجراجو از قبیل آسوری‌ها، نصرانی‌ها، جلوها و غیره مسکون گردانیده است.^(۷)

ادارات حکومتی نیز به حدی پاشیده و بی‌نظم و اصلاح و ترمیم آنها به اندازه‌ای مشکل است که به این زودی‌ها نمی‌شود از آنها انتظار داشت که آسایش و امنیت عمومی را محفوظ و مصون داشته و نظامیان روس را از اتلاف و تضییع مهمات و اسلحه و ذخایر خودشان باز دارند.

«آن مهمات و اسلحه‌ها، همان‌هایی است که در هدم و تخریب اساس معموریت ایران به مصرف رسیده و ذخایر غذایی نیز همان‌هایی است که به جبر و عنف و به واسطه‌ی تعدیات خارج از اندازه از دهاتی‌های بی‌سربست ایرانی جمع‌آوری شده است. بزرگترین و عظیم‌ترین اسرافات نظامیان روسی که در حال برگشتن به وطن خود بودند، در بندر شرفخانه جاری بود. یک قسمت معنابه از ذخایر و مهمات قشون روس در بندر شرفخانه موجود است و ذهنیت غارتگر و حسن حیف و میل و انتفاع از فروش تجهیزات عسکریه و غیره به نظامیان و مستحفظین بندر شرفخانه نیز سرایت کرده، باب سرقت و اختلاس در این جانیز مفتوح گشته، نظامیان به اندازه‌ای در خیال تصرف و تضییع ذخایر شرفخانه مصمم هستند که حدی به آن متصور نیست.

لکن خطر تهدید آسوری‌ها بیشتر از همه است. آسوری‌ها حتم کرده‌اند که مهمات شرفخانه آنها را برای یک زمان مديدة کفایت داده، اقدامات یاغیانه‌ی آنها را در ایران تأکید و تقویت خواهد نمود. در واقع هر گاه، این ذخایر به دست آسوری‌ها بیفتند، یک فتنه‌ی عظیمی در آذربایجان تولید خواهد شد که دایره‌ی تخریبات آن صد مرتبه وسیع تر از فجایع اخیر ارومی خواهد گشت.

به همین جهت دموکرات‌ها بیشتر از این نمی‌توانستند، آسایش و امنیت عمومیه ایالت را در معرض خطر دیده، اجازه بدنه‌نده که مهمات و ذخایر قشون روس به تصرف کسانی بیفتند که آن همه آلات حریته را با یک شدت و بی‌ملاحظگی که آثار و امثال آن در ارومیه مشهود گشت، بر علیه دموکراسی ایران استعمال کنند، لهذا کمیته‌ی ایالتی برای مذکوره با مقامات دولتی و ملی روس انقلابی یک سلسله اقدامات و مذاکرات را شروع نموده، با کمیته‌ی اجراییه که همواره مناسبات دوستانه با دموکرات‌های ایران داشتند و روسا و ژنرال‌های قشون روس، این مسئله را موضوع مباحثه قرار داده، مراجع لازمه رانیز به واسطه اعزام نمایندگان صلاحیت دار از نظریات خود مسبوق گردانید.

بدین ترتیب بنای یک رشتہ گفتگوهای رسمی گذاشته شد که موضوع آنها را مسئله‌ی حفاظت مهمات جنگی روس در ایران و ممانعت از انتقال مهمات مذکور به دست ارباب سوء قصد تشکیل

می‌داد.

در واقع این مذاکرات که با اندیشه‌ی مراعات از منافع متقابله‌ی دموکراسی روس و ایران آغاز شده بود، از یک مجری صمیمی و قانونی گذشته با ترتیبات و شرایطی که لازم بود، ذخیره‌شون شرفخانه را به نظر مراقبت ایرانیان تسلیم نمود. تا این نتیجه به دست نیامده بود، مقدار کلی از موجودی شرفخانه ضایع شد. امروز نمایندگان دموکراسی ایران با تمام دقیقی که ممکن است در شرفخانه برای محافظت مهمات جنگی و ذخایر سایر تداری فداکارانه آتحاذ می‌نمایند.

امید است که به واسطه‌ی این اقدام، وقوع و تکرار حوادث خونین مثل حادثه‌ی اخیر صفحات ارومی، ناممکن گردد و اسلحه‌ی ناریه که امپریالیسم روس با آن همه نیتیات بداندیشانه، در بندر مذکور جمع آوری نموده بود و یک قسمتی از آنها قبل از مباشرت دموکرات‌ها از میان رفته است به چنگ طوایف هرج و مرج طلب نیفتند و یک اندازه از اتفاقات محتمله و حرکات عامیانه آسوری‌ها و غیره جلوگیری می‌سازند.^(۴)

حزب دموکرات به این اقدامات بسته نمی‌کند و برای حفظ و نگهداری انبار مهمات شرفخانه و جلوگیری از حملات احتمالی ارمنی‌ها و آسوری‌ها، جوانان خود را بسیج می‌کند و به بندر شرفخانه اعزام می‌دارد. تمام آنچه که از روس‌ها باقی مانده بود، از جمله چند فروند کشتی نظامی آنها مستقر در بندر شرفخانه، به تصرف ملیون درمی‌آید. کسری می‌نویسد اگر این اقدام به موقع از طرف دموکرات‌های تبریز به عمل نمی‌آمد، آسوری‌ها و ارمنی‌ها «به شرفخانه آمدندی و اینجا را گرفتند و پیرامون آنها را کشتار کردند و کارشان بس سخت تر گردید».

این دسته در شرفخانه گذشته از نگهداری آنچا به سلامان و ارومی نیز یاوری‌هانمودند. در چنان هنگام پاشیدگی کارها، این مردانگی آنها ارج بسیار داشت. ماکسانی (یعنی سرdestگانی) را که شناخته‌ایم: میرزا نورالله خان یکانی، میرزا اسماعیل نوبری، اسد آفخان، احمد آقا بالازاده، ماثور میر حسین خان، آقازاده ارومی و میرمهدی ماکویی بودند.

میرزا نورالله خان در تبریز سرکلانتر بود که از آن دست برداشته و با یک دسته داوطلبانه روانه آنجا گردید. اینان جلوگیری از گزند دسته‌های پراکنده روسيان هم کردند. آنان که گروهی از پی گروهی می‌آمدند، چون می‌شنیدند در شرفخانه سپاهی از ایران مستقر شده از دست اندازی به آبادی‌ها خودداری می‌نمودند و بی‌آن که به آزاری برخیزند، آمده می‌گذشتند و بسیاری از آنها تفکنگ‌های خود را می‌دادند.

در شرفخانه روسيان گندم و جو و دانگی‌ها نیز خریده، انبار کرده بودند. هم چنین گوشت‌های کهنه (کنسرو گوشت) بسیار در قوطی‌های کوچک که از روسستان آمده بود، نگاه می‌داشتند. با دستور کمیسیون آذوقه تبریز همه‌ی آنها را باراها آهن به تبریز فرستادند. روی هم دو هزار خروار گندم و جو و دانگی فرستاده شد. این خود کمکی به حال گرسنگان گردید. بدین سان روسيان آذربایجان را تهی کردند و پس از نه سال درنگ در این جا گذارده و رفتند. این یک پیشامد پر بهای

بود و بایستی همه از آن شادی هانمایند.

افزار شرفخانه را هم از آنجا به تبریز فرستادند و در این جا به دست کمیسیونی که از نمایندگان گمرک و دموکرات‌ها برپاشده بود، فروختنی‌هارا فروخته و بازمانده را به ارک سپردند.^(۱۰)

خبر استقرار نیروی اعزامی دموکرات‌ها در شرفخانه و چگونگی برخورد آنها با مردم در روزنامه‌ی تجدد چنین آمده است: «... سابقاً هر گاه صد نفر سرباز یا سوار به قریه‌ای وارد می‌شدند، چگونه با اهل آن قریه و رویت‌های بیچاره رفتار می‌نمودند، همه‌ی ما می‌دانیم. ولی امروز که تغیریاً دو هزار سرباز و سوار و ژاندارم در این محل جمع شده است و بیست روز است مسکن و اردوگاه قشون گشته، از یک نفر شنیده نشده از افراد نظام، اجحاف و تعدی به کسی شده باشد. افراد نظام تمام مایحتاج خود را به قیمت عادلانه به پول نقد می‌خرند و عموم رعیت از آنها راضی و خشنود می‌باشند. صاحب منصبان عموماً با کمال جذبیت به خدمات مرجعوعی خودشان مشغول هستند. آقای سالار نظام، فرمانده سرباز، آقای میرحسین خان ریس کل ژاندارم، آقای مژور و میرزا محمدحسین خان ریس سواره، آقای حسام الدین خان و شاهزاده فیروز میرزا صاحب پیاده نظام و مشاق و تعلیمات نظامی هستند. حقوق عموم افراد نظام منظماً می‌رسد.»^(۱۱)

استقرار نیروی آزادیخواهان در شرفخانه و تصاحب انبار اسلحه و آذوقه‌ی روس‌ها به گوش آسوری‌ها و ارمنی‌های یاغی می‌رسد. آنان که خود را برای تصرف این بندر و غارت انبار مهمات آنجا آماده کرده بودند، دیگر درنگ راجایز نمی‌شمارند و به عجله ۱۸۰ نفر از نیروهای مسلح خود را از بندر گلمانخانه با یک کشتی بخار توبیار به نام چرنوزوف که به وسیله‌ی روس‌های تزاری در دریاچه‌ی ارومیه به کار انداخته شده بود، برای زدن شبیخون به شرفخانه اعزام می‌دارند. دسته‌ی مسلح دیگری را نیز به وسیله‌ی یک کشتی بادی که روی آن توبی سوار کرده بودند، به دنبال کشتی قبلی روانه می‌کنند. بقیه‌ی ماجرا را عباس پناهی چنین شرح می‌دهد: «شب هنگام آن دو کشتی به بندر شرفخانه نزدیک می‌شوند ولی قبل از آن که بتوانند کاری انجام دهند، به وسیله‌ی نیروهای ملی تار و مار می‌شوند و عده‌ای از آنان به اسارت درمی‌آیند. نیروهای انقلابی پس از شور و مشورت، تصمیم می‌گیرند، چنان ضرب شستی به آشوبیان نشان دهند که برای همیشه فکر تجاوز را از سر به در کنند. به همین منظور عده‌ای از نیروهای دموکرات لباس اسیران آسوری را بر تن می‌کنند و شبانه از دریاچه‌ی ارومیه می‌گذرند و ارتباط بین آسوری‌ها ارومیه و سلاماس را قطع می‌کنند.

پیشراولان اسماعیل آقا در گدوک قوشچی از حمله‌ی نیروهای انقلابی تبریز باخبر می‌شوند. آسوری‌های غافلگیر شده نیز به خیال آن که از طرف ترک‌ها و سواران سمتیقو مورد حمله‌ی غافلگیرانه قرار گرفته‌اند، چون قدرت مقابله با آنها را نداشتند به شهر خوی که شهری پر آذوقه و دارای دژی مستحکم بود، عقب‌نشینی می‌کنند.

اسماعیل آقا از عقب‌نشینی آسوریها و ارمنی‌ها به سوی خوی باخبر می‌شود و به سواران خود دستور تعقیب آنها را صادر می‌کند. ضمناً قاصدی از راههای کوهستانی پیش فرمانده نیروی

دموکرات‌ها اعزام می‌دارد و خبر عقب‌نشینی آسوری‌ها را به سوی خوی و تعقیب آنها را توسط کردان مسلح هوادار خود به اطلاع می‌رساند.

در این زمان که مارشیمون به دست اسماعیل آفاقت شده بود، آسوری‌ها برای انتقام جویی در تعقیب او بودند و اسماعیل آقا به جهت خشتش کردن اقدامات آنها سعی داشت، این دونیرو را رو در روی هم قرار دهد. برخورد نظامی این دونیرو وضعیت شدن آنها به نفع اسماعیل آقا بود، به همین جهت وی اخبار عقب‌نشینی آسوری‌ها را به خوی در اختیار نیروهای انقلابی تبریز قرار می‌داد.

به هر حال نیروهای مردمی تبریز به طرف سلماس به حرکت درمی‌آیند. بعد از عبور از پل قودوخ بوغان در تپه‌های سرخ مستقر می‌شوند. انقلابیون خوی نیز به مجاهدان ملی تبریز می‌پیوندند و به انتظار فرار سیدن نیروهای آسوری و ارمی می‌مانند.

سواران ارمی و آسوری بی خبر از دامی که برای آنها گسترشده بود از راه می‌رسند. بعد از آن که بیشتر از نصف آنها از پل قودوخ بوغان عبور می‌کنند، به نیروهای مردمی دستور حمله صادر می‌شود. آتش گلوله بر خصم باریدن می‌گیرد. آسوری‌ها مانند برگ خزان به زمین می‌ریزند. به جز عده‌ی کمی که موفق به فرار می‌شوند، بقیه به کلی تار و مار می‌گردند.

مردم خوی نیز با همه‌ی «بدی افزار و نداشتمن توب و متالیوز می‌جنگیدند. زنان هم به مردان آمیخته و از یاری دریغ نمی‌گفتند و برای جنگیان آب و شربت و خوردنی می‌آورندند و این به دلیلی آنان می‌افزود. هم چنین چند تن سواره از آواجیق به یاری آمدند و این نیز مایه‌ی پشت گرمی گردید. در این میان دو تن از مردم عامی هنرمنایی شگفتی کردند. یکی خلیل نام که از مجاهدان آغاز مشروطه بود. این مرد یک جانشانی مردانه‌ای نمود. چگونگی آن که در گرمگرم جنگ سه تن از ارمینیان که رخت عسگر (سریاز) عثمانی به تن داشتند و به زبان ترکی عثمانی سخن می‌گفتند، در جلو دروازه‌ی سلماس پیدا شدند و چنین وانمود کردند که فرستادگان سپاه عثمانی می‌باشند و آنان از پشت سر رسیدند و در خواست باز کردن دروازه را کردند. مردم چون آمدن عثمانیان را می‌بیوسیدند، باور کردند و بسیار شاد شدند و چنین خواستند که در را باز کنند ولی دوراندیشان نگذارندند و این خلیل - که از او نام بردیم - داوطلب شد که با رسیمان از دیوار پایین رود و آنان را از نزدیک ببینند و بشناسند و به چنین کار بینناکی تن درداد. و چون پایین رفت و به آنان رسید و شناخت چون بمبهای آماده در دست آنان دید، دو تن را بغل کرد و به خویی‌ها بانگ زد: اینها دشمنند، بزنید! مرا هم بزنید! به این بانگ او از بالا شلیک کردند و هر سه تن را زدند.

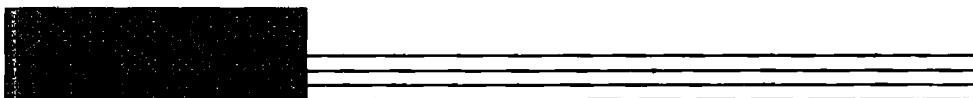
شگفت این که به خود خلیل گلوله نخورد و به ته دره غلتید که از آنجا بر رسیمان بالایش کشیدند. دیگری چوپانی بود ممی نام که یکی از توب‌های زمان فتحعلیشاه را از انبیار خوی بیرون آورد و بر سر برج کشید و خود استادانه آن را پر کرد و به جای گلوله زنجیر به درون آن ریخت که چون آتش کرد، دانه‌های زنجیر یک میدان پهناوری را برای خود باز کرده به ارمینیان آسیب رسانید.^(۲)

پس از پیروزی خوی، اردوی ملی به سوی سلماس پیش می‌رود. در آنجا نیز آشوبگران «پس از

دادن تلفات کثیر از مقتول و مجروح، شکست فاحشی خورده و سلماس را تخلیه کرده، فراراً به چهاریق رفته، در آنجا مشغول سنگربندی می‌شوند...»^(۱۳) خلاصه نیروی ملی با فتح و پیروزی وارد سلماس می‌شود و آن خطه رانیز از وجود دشمن پاکسازی می‌کند و نیروی خصم فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسری، ص ۷۱۲.
- ۲ - همان منبع، ص ۷۱۷.
- ۳ - همان منبع، ص ۷۱۷.
- ۴ - شیخ محمد خیابانی، علی آذری، ص ۲۳۶.
- ۵ - لورنس پس از شکست سمیتو دستگیر و به تبریز اعزام شد. با اشاره تهران نامبرده را در تبریز محترمانه! تحولی کنسولگری انگلیس دادند. بنگرید به: همان منبع، ص ۲۳۶.
- ۶ - روزنامه تجدّد، شماره ۸۴.
- ۷ - همان منبع.
- ۸ - همان منبع، باندک تصریف و تلخیص.
- ۹ - روزنامه تجدّد، شماره ۸۵.
- ۱۰ - تاریخ هیجده ساله ...، پیشین، ص ۷۱۳.
- ۱۱ - روزنامه تجدّد، شماره ۱۷۳.
- ۱۲ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان ...، پیشین، ص ۷۰۸.
- ۱۳ - روزنامه تجدّد، شماره ۱۷۳.



قیام علیه وزارت وثوق الدوله و صدارت عین الدوله

دموکراسی ایران در زیر چنگال ظلم و ستم خائنین به سطوه آمد... قیام
ما برای این است که دموکراسی ایران را از این شکنجه‌ی خونین نجات
دهیم.

خیابانی

گفتیم که کاینه‌ی محمدعلی علاء‌السلطنه ملقب به کاینه‌ی امید زمانی روی کار می‌آید که شیرازه‌ی امور کشور کاملاً پاشیده بود. قحطی، بیماری، هرج و مرج طلبی، بیداد و نامنی، بالاخره حضور فعال امپریالیسم انگلیس در جنوب، کارهای وحشیانه‌ی بقایای دژخیمان تزاری در آذربایجان از جمله مشکلات کمرشکنی بود که کاینه‌ی امید با آن مواجه بود. فترت بین مجلس سوم و چهارم کماکان ادامه داشت. دوره‌ی سوم مجلس به جهت حکمرانی ستمگرانه‌ی صمدخان شجاع‌الدوله در آذربایجان، بدون حضور نمایندگان این خطه تشکیل یافته بود و نشانی از شروع انتخابات دوره‌ی چهارم به چشم نمی‌خورد. استعمارگران هم چنان با مشروطه و دموکراسی ایران عناد می‌ورزیدند و «چون نمیخواستند به یک باره منظور خود را علنی کنند،

می‌کوشیدند باز شدن مجلس را به تأخیر اندازند و آنگاه کاری کنند که دموکرات‌ها و آزادیخواهان دلسرع نتوانند بر آن راه یابند. گذشته از این، زمینه را برای باز کردن مجلس سنا (مجلس اعیان و اشراف) فراهم آورند و به دستیاری آن از قدرت مجلس شورای ملی بکاهند. چون چشمشان از دو مجلس قبلی ترسیده بود.^(۱)

یکی دیگر از موارد نارضایی مردم تبریز، آشتگی و بی‌سرو سامانی ادارات تبریز و والیگری شریف‌الدوله در آذربایجان بود. شریف‌الدوله از مخالفان خیابانی و از اخلاق‌گران آزادی بود. وی از افراد ماجراجو و آشوب‌طلب حمایت می‌کرد و برای ایجاد تفرقه بین مردم و دموکرات‌ها از هیچ‌گونه اقدامی رویگردان نبود. انتشار اتهام ناروا و ناجوانمردانه ای اخذ مبلغ شصت هزار تومان رشوه توسط خیابانی از انگلیس‌ها از جمله شایعات بی‌اساس او بوده است. (در این مورد بعداً به تفصیل سخن خواهیم گفت.) از همه مهم‌تر شریف‌الدوله از ملک‌داران و محتکران حمایت می‌کرد و چوب‌لای چرخ کمیسیون آذوقه می‌گذاشت.

سرانجام یک ماه از روی کار آمدن علامه سلطنه سپری می‌شود. ولی کوچکترین اقدامی برای سر و سامان یافتن اوضاع در هم ریخته‌ی آذربایجان به عمل نمی‌آید.

روز به روز بر مشکلات مردم افزوده می‌شود. چنانکه پیشتر اشاره شد، گروس نیز به دست اجنبی به سرنوشت ارومیه دچار می‌گردد. دار و ندار مردم یا در آتش می‌سوزد و یا به یغما می‌رود. غارت‌شدگان سر به بیابان می‌گذارند و با وضعی اسفناک سرازیر تبریز می‌شوند. کوچه و بازار چهره‌ای دلگذار به خود می‌گیرد.

سراب واردیل و میانه نیز هم چنان در آتش بیداد و نامنی می‌سوزد. کسی و مقامی نیست که به این معضلات رسیدگی کند. فریاد اعتراض و استغاثه‌ی مردم به جایی نمی‌رسد. روز به روز اوضاع بیشتر از پیش به وخامت می‌گراید. هزاران نفر در مساجد و تلگرافخانه بست می‌نشینند تا توجه دولت مرکزی را به وضع در هم ریخته‌ی آذربایجان جلب نمایند.

فرقه‌ی دموکرات به زعمت خیابانی آنچه در توان داشت با اختکار و گرانی و نامنی به مقابله بر می‌خیزد و در عین حال توجه دولت را برای چندمین بار به اوضاع آشتگی آذربایجان جلب می‌نماید: «توسط حضرت اشرف آقای مستوفی‌المالک (وزیر مسؤول و مورد اعتماد دموکرات‌ها) - هیأت وزراء عظام دامت شوکتهم، بدون تمهد مقدمه و اظهار شکوه و گلایه از عدم توجه اولیای امور به حال آذربایجان که بایستی زخم‌های دل این سامان را متذکر شده، قبل از هر اقدامی، عطف نوجئی به حال زار این گوشه از مملکت فرموده، به اصلاح خرابی‌های چندین ساله مرهمی به جراحات این مظلومان بگذارند. بدینختانه برخلاف انتظار، حال این مملکت را به طبیعت واگذاشته و سکوت اهالی را که ناشی از وظیفه شناسی و از نقطه نظر ملاحظه‌ی مرکزیت بود، به رضا از وضع حاضرها عمل فرمودند تا این که کم کاسه‌ی صبر لبریز شده و در تغییرات اوضاع یادگار مانده‌ی از دوره‌ی سابق، ملت را حق مداخله دادند، نظر به حفظ نظامات و مراعات نزاکت مقامات رسمی،

امشب جمع کثیری از وجوه ملت از هر قبیل در تلگرافخانه جمع و مواد ذیل را جداً از دولت خواستارند و تا مقصود حاصل نشده از دامن آن هیأت محترم دست بردار نخواهند شد:
اولاً: اجازه‌ی افتتاح انجمن ایالتی که با ترتیب قانونی تشکیل شده و نظارت در امور جاریه محول به آن هیئت، رسمی بشود.

ثانیاً: اعزام یک نفر حاکم قانونی عالم که طرف اعتماد ملت باشد.

ثالثاً: اعزام رؤسای عالم و قانونی برای دوایر مالیه و عدلیه و غیره

رابعاً: اعزام هیأتی برای تشکیلات ژاندارمری که مراقب حفظ آسایش خارجی و نظم داخلی شهر باشد.

از طرف مجتمعین در تلگرافخانه: حاجی سيف العلما - شیخ محمد خیابانی - سید ابوالفتوح علوی - حاجی محمدعلی بادامچی - حاجی علی النقی گنجه‌ای و ...^(۲) تنهای کاری که دولت مرکزی در برابر درخواست‌های مکرر اصلاح طلبانه‌ی آزادیخواهان تبریز انجام می‌دهد، عزل شریف‌الدوله از مقام والیگری و انتصاب شاهزاده امام قلی میرزا به جای وی می‌باشد.

در این حیص و بیص عده‌ای از وزرای کابینه‌ی امید که تاب تحمل بار مشکلات موجود را نداشتند، استعفا می‌دهند و به جای آنها وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه - برادر وثوق‌الدوله - و امین‌الملک وارد کابینه می‌شوند. کابینه‌ی امید تبدیل به کابینه فساد می‌گردد. ترمیم کابینه با اعتراض شدید خیابانی روبرو می‌شود میتبینگ عظیمی با حضور هزاران نفر تشکیل می‌یابد و استعفای افراد خاین و بدسابقه مثل وثوق‌الدوله از کابینه درخواست می‌گردد. در این گردهمایی خیابانی صراحتاً اعلام می‌دارد: «اما دامی که یک کابینه‌ی کامل الصلاح و طرف اعتماد تشکیل نیافته، اوامر مرکز را لازم الاتّاع نخواهند شناخت.»

فریاد اعتراض روز به روز شدت می‌گیرد. روزنامه‌ی تجدّد، این فریاد را به گوش همه‌ی آزادیخواهان می‌رساند: «آزادی طلبان با حمیت بیدار شویدا استقلال خواهان ایران هوشیار باشیدا فاسدترین عناصر سیاسی تهران که در هر مردم محل توجه دشمنان استقلال ایران بوده و مهلك‌ترین ضربه‌ها را بر حیات این وطن عزیزتر از جان وارد ساخته‌اند، اینک داخل در کابینه‌ی امید شده، نهال امیدواری کلیه‌ی آزادیخواهان را می‌خواهند از بیخ و بن بکنند. بلی کابینه‌ی جدید که باورود چند نفر خاین و بدسابقه تشکیل یافته، مجددًا خاطر علاقمندان استقلال ایران را مضطرب ساخته و بهترین و عالی‌ترین آمال وطن پستان را تهدید می‌کند.»

آزادیخواهان آذربایجان که بر هویت اشخاص جدید الورود این کابینه کاملاً آشنا هستند، به شناختن این هیأت به رسمیت و اتباع به اوامر و اجراءات آن تن نخواهند داد. بلی! آذربایجانیان نمی‌توانند از سر نو، زمام مقدرات ایران و ایرانیان را به دست اشخاصی بسپارند که تاریخ سابقه‌ی آنها با خیانت ایران ویران کن و جنایات استقلال بر باد ده مشحون است. هیچ وقت آزادیخواهان

آذربایجان و عاشقان استقلال ایران از خاطر خود محظوظ شده، باید آن را قطع کرد - راکه و ثوق الدوله آن خایین قوی پنجه و آن مجسمه تدلیس و ریا، آن وزیر خیانت پیشه در موقع بحران مملکت از دهان مسمومش ایراد و در سرنوشت تاریخی خود به یادگار گذاشته.

گاه اغیار زند تیشه گهی یار همی

آه صد آه که بر ریشه‌ی این ملک خراب

اینک اهالی آذربایجان با صدای رساؤ زبان حقگو، عین آن جمله را به شخص وزیر فساداندیش و رفاقت که مجدداً می‌خواهند رفاقت و همراهی چند وزیر محبوب و امین را مانند یک نقاب قباخت پوش بر روی خود کشیده، داخل در حریم مقدس سیاست ایران گردند، منعکس داشته و می‌گویند که وثوق الدوله، قوام السلطنه و امین الملک که با نظریات بداندیشانه و نیرنگ اجانب، صندلی‌های وزارت را اشغال نموده‌اند، اعضای فاسد و لازم القطع بوده و باید از هیأت وزراء مقطوع و منفصل گردند تا دوباره برای اجرای مقاصد ایران ویران کن خودشان، یک زمینه‌ی مساعدی تهیه نکنند.

ناید باد آن کابینه‌ی فساداندیش و آن هیأت غیر متوجه و آلوده دامن! نیست باد آن وزرای خیانت پیشه که کلیه‌ی خرابی‌های ایران را در عهده‌ی خود دارند و به جای این که از کیفر اعمال خود ترسیده، در گوشی عزلت و اختفا متواری شوند، از روی کمال بی شرمی و پرروئی به هزاران دسیسه و تزویر، داخل هیأت خادمین مملکت شده، میخواهند در این موقع باریک، طوق رفتی و اسارت را در گردن ایرانیان محکم نمایند.

آزادیخواهان روز فداکاری است. آزادی و استقلال وطن در خطر است! آذربایجان انقلابی شما را دعوت به قیام و نهضت می‌نماید. پاشویید که تهران ربوهی سیل ارتجاج و وطن فروشی است! دست به دست هم دهید که صدای لرزناک وطن از فرزندان غیور خودش استمداد و استغاثه می‌کند! آزادیخواهان آذربایجان باید این صدارا شنید! زنده باد آزادیخواهان آذربایجان!»^(۲)

سرانجام کابینه‌ی علاء‌السلطنه، پس از ترمیم، بیش از یک ماه دوام نمی‌آورد و در صفر ۱۳۳۶ ه. ق. ساقط می‌شود.

در بحبوحه‌ی چنین وضع پریشان و در هم و برهی، عین الدوله - گرگ باران دیده‌ی استبداد - بار دیگر از نرdban ترقی بالا می‌رود و برای بار دوم زمام امور کشور را در نظام مشروطه به دست می‌گیرد. وی بدون توجه به درخواست‌های مکرر آزادیخواهان آذربایجان، وثوق الدوله، قوام السلطنه و امین الملک را بار دیگر به عضویت کابینه‌ی خود درمی‌آورد. بدین ترتیب به مردم آذربایجان دهن کجی می‌کند و برای چندمین بار می‌خواهد آزموده را دوباره بیازماید تا شاید قائد نهضت راکه در جنگ‌های مشروطه و استبداد نتوانسته بود، به زانو درآورد، این بار پشتیش را به خاک

بمالد و انتقام دیرین خود را از خیابانی بگیرد.

عین‌الدوله همان صدر اعظم مقنده و مستبد زمان استبداد است که با تمام نیروی خود علیه جنبش مشروطه توپته‌ها چیده و در سرکوبی مشروطه طلبان لحظه‌ای درنگ نکرده است. او همان فرمانده سپاه ارتیاع و خودکامگی است که شهر تبریز را در خون خود غوطه‌ور ساخته است. بالاخره وی همان وزیر داخله‌ی پیشین دولت به ظاهر مشروطه است که در انتخابات دوره‌ی سوم، نمایندگان مردم آذربایجان را به مجلس راه نداده و با اعمال نفوذ در انتخابات، کوشیده است، طرفداران خود و سرسپرده‌گان بیگانه را به عنوان نمایندگان ملت جا بزند.



عین‌الدوله فرمانده محاصره یازده ماهه تبریز و نخستین نخست وزیر نظام مشروطه!

این شاهزاده‌ی کهن‌سال با چنان سوابق ننگینی، اکنون در صدر دولت مشروطه قرار گرفته و کسانی مانند وثوق‌الدوله و امین‌الملک و قوام‌السلطنه را در کابینه‌ی خود داخل کرده است که خیانت و مقاصد خائنانه‌ی آنان بر کسی پوشیده نیست.

بدین سبب آتش اعتراض در آذربایجان زبانه می‌کشد. بار دیگر میتینگ عظیمی با شرکت «پانزده هزار تن از آزادیخواهان»^(۳) در تبریز تشکیل می‌گردد. در این گردهمایی خیابانی و نوبتی در باره‌ی ماهیت اعضای کابینه سخنرانی می‌کنند و اعلام می‌دارند که دولت عین‌الدوله - این صدر اعظم فریبکار دوران استبداد را که تظاهر روح استبداد در کالبد مشروطه می‌باشد - به رسمیت نمی‌شناسند و تازمانی که این کابینه روی کار باشد و فلان‌الدوله‌ها و بهمان‌السلطنه‌ها رشته‌ی مقدرات آزادی را در دست خود داشته باشند، اوامر مرکز را اطاعت نخواهند کرد. آذربایجان دیگر نمی‌تواند زمام امور کشور را به دست افراد وطن فروشی چون وثوق‌الدوله‌ی آنگلوفیل بسپارند که در لحظات بحرانی وطن (در گرم‌گرم جنگ جهانی اول که آذربایجان تازه به اشغال قوای روسیه‌ی تزاری درآمده بود)، به «جدا شدن آذربایجان از ایران خرسندی داده و چنین گفته بود: آذربایجان شفاقلوس است، باید برید!»^(۴) ...

در پایان این گردهمایی، هیأت مدیره‌ی میتینگ ضمن تلگرافی که به مرکز مخابره می‌کنند، عزل افراد خاین و دست نشانده‌ی بیگانه را درخواست می‌نمایند.
از اردبیل و سراب و زنجان نیز تلگراف‌های مشابهی به پیروی از آزادیخواهان تبریز به مرکز مخابره می‌گردد و از اعضای کابینه وقت اظهار نفرت می‌شود.
و اکنون در برابر کابینه عین‌الدوله در مطبوعات تهران نیز بالا می‌گیرد و برخی از آنها از جمله روزنامه‌ی صدای ایران، به مثابه صدای همه‌ی آنها که در جنبش مشروطه از جان و دل فداکاری کرده بودند فریاد اعتراض بلند می‌کنند: مطبوعات ملاحظه‌ی کاری را به نام چشم‌پوشی از گذشته و عفو و اغماض از مامضی نامیده و قلم عفو بر تقصیرات مجرمین سیاسی می‌کشند اما از چه قبیل اشخاصی، چه قسم کارها؟

به نام سعادت ایران، به نام حفظ ناموس مقدس وطن، به نام وظیفه‌ی روزنامه‌نگاری، به نام آزادی قلم بی‌پرده و آشکار می‌گوییم: گرانبهاترین و پر قیمت‌ترین فرصت تاریخی ما بار دیگر قربانی شهوترانی و منفعت پرستی کنده‌های پوسیده‌ی شجره‌ی خیثه‌ی استبداد و ارتقایع می‌شود. وقت است که با یک همت و عزم فداکارانه از پیشگاه مقدس شهریار محبوب (سلطان احمد شاه) درخواست نماییم که از تقویض امور مملکت به پروردگان دوره‌ی خودسری و فعال مایشایی صرفنظر و زمامداری حیات و سعادت ایران را به عهده‌ی رجال تجدّد پرور ایران شناس موكول فرمایند. ما طرفدار اشخاص معینه نبوده، فقط آرزومندیم که تحریکات و دسایس ایران‌کش دشمن طماع خارجی در مملکت تأثیر و نفوذ نبخشد.^(۵)

موج مخالفت و اظهار تنفر مردم آذربایجان به اندازه‌ای تند و شدید است که شاهزاده عین‌الدوله سلطان عبدالمجید صدارت خود را مانند چراغ کم سویی در معرض طوفان کوینده می‌بیند و برای نجات از شکست دیگر بالاجبار با آن کبرسن شخصاً به تلگرافخانه می‌رود و بالحن دوستانه و ملتمنسانه با رهبران قیام تبریز تماس می‌گیرد: «خدمت جنابان آقایان معظم، آقای خیابانی و آقای

نوبیری، انشاء‌الله حال آقایان خوبست و کمالتی ندارید. بعضی مطالب توسط شاهزاده امیر نویان مخابره شده است که امیدوارم با نظر نیک‌بینی تلقی خواهید فرمود. سلطان عبدالمجید.»^(۶) در تلگراف دیگری که عین‌الدوله به امیر نویان - نایب‌الایاله آذربایجان می‌کند از او می‌خواهد که نظرات خود را در مورد آذربایجان و حوادث رقت‌انگیز خوی - که یغماً شده بود - و ارومیه - که در آتش بیداد ارمینیان و آسوریان سوخته بود - به اطلاع برساند تا دولت در مقام اقدام برآید.

عین‌الدوله در این تلگراف‌ها، اصلًا به درخواست‌های وطن‌پرستانه آذربایجانیان در مورد اصلاح کابینه و طرد افراد خاین، اشاره‌ای نمی‌کند، بلکه به لطایف الحیل می‌خواهد آزادی‌خواهان را سر بدواند و وقت گذرانی کند. همان سیاستی که به هنگام محاصره‌ی یازده ماهه‌ی تبریز به آن توسل جسته بود.

ولی صدای اعتراض خاموش نمی‌شود. خیبانی در مقاله‌ای تحت عنوان «وقت تنگ است» مردم آذربایجان را به پایداری و استقامت بیشتر فرامی‌خواند: «وقت تنگ است. سخت تنگ است و از طرف دیگر درد زیاد، مرض مستولی و خطر فوری است. تا وقتی که صلح بود و پرده در روی کار، عیب‌ها و حیله‌ها را سtero اختفا می‌کرد. گرفتار فشارها و شکنجه‌هایی بودیم که هرگاه تبدیل فطرت و ماهیت نکنیم، هرگز فراموش نخواهیم کرد.

وقتی که جنگ شد، باز آن طالع بدیخت دست از گریبان ما برنداشت. هر چه باران قهر و بلا بود بر سر ماریخت دیو بدست سیاست هر چه خم و خمپاره داشت در بر ماشکست. از در دوستی داخل شدند، هست و نیست ما را به باد داده، از دروازه‌های دشمنی هجوم آوردن، خانه‌ی خراب و ویرانمان را خراب‌تر و ویران‌تر ساختند. ایران مملکت شهرهای به تاراج رفت و دهکده‌های مستأصل گشته، ایرانیان ملت غارت زدگان و خانمان سوختگان شدند.

به میراث جهل و سفالت، یأس و حرمان، بی‌چیزی و بیچارگی که با یک دنیا هرج و مرج‌های اجتماعی و ملی از دوره‌ی استبداد و غفلت پدرانمان مانده بود، این بلیات نو به نو افزون گشتند ولی شکر خدا را نمردیم، خسته و بیزار از زندگی، مأیوس و ناامید از حیات نیفتاده بودیم. همین که یک فرجه‌ی فلاح به دستمان افتاد، جنیدیم، بر جستیم، سر پا ایستادیم این قهرمانی و این مردانگی در خون ماست. ما فرزندان آن پدرانیم که هرگاه می‌دانستند به موروثات مقدّشان خیانت خواهیم کرد، مارا در گهواره‌های صامت خفه می‌کردند.

ای آذربایجان که می‌گویی قیام کرده‌ای، عزم جانسپاری جزم کرده‌ای!... دوستی نداری، رفیق نداری، ایرانی هستی. به غیر از ایرانی، ایران را مددکاری نمی‌تواند بود. سیاست بین‌المللی یعنی سیاست قوی‌ها و غارتگران. آن موکلین از پی سرنوشت خونین تو، به قتل و اعدام تو می‌کوشند. کروها نفوس بی‌خانمان و گرسنه، کروها برادران و خواهان بی‌پرستار، دیده‌ی انتظار و امید به تو بسته‌اند ... قیام کرده‌ای، باید بلندتر از این قیام کرد! وقت تنگ است!»^(۷) تبریز از عصیان دست برنمی‌دارد. آتش طغیان روز به روز مشتعل تر می‌شود. آخر چطور می‌شود

قبول کرد که سال‌ها به خاطر آزادی و دموکراسی مبارزه شود، خون‌ها جاری گردد. خانمان‌ها بر باد رود. سرانجام دیو مهیب استبداد راه فرار پیش گیرد، حکومت مشروطه و قانون احیاء گردد. ولی بار دیگر خودکامگان دیروزی ماسک هواداری از آزادی و دموکراسی بر چهره زده، به کمک استعمارگران بر مستند حکومت تکیه زند و یوسف مشروطه را در چاه دیگری سرنگون سازند! درخواست‌های برای چندمین بار تکرار می‌شود:

- ۱- کشور باید از روی اصول صحیح دموکراسی اداره شود و مقام سلطنت و ولايتعهد بر طبق قانون اساسی به حدود موضوعی اقتدارات خودشان اکتفا کنند.
- ۲- اصول دیلماسی مخفی متروک شود و ملت و افکار عمومی از مسایل جاری سیاسی که با کابینه ارتباط دارد، استحضار کامل حاصل کند.

۳- یک کابینه‌ی ملی متشکل از عناصر صالح شناخته شده روی کار آید.

۴- بلاfacile حکم انتخابات مجلس شورای ملی و انجمن ایالتی صادر شود.

سرانجام عصیان تبریز، عین‌الدوله را خسته و مستأصل می‌کند و مهار صدارت ایران را بعد از سه ماه از دستش می‌رباید. (دی ماه ۱۲۹۶)

کابینه‌ی جدید به صدارت مستوفی‌المالک روی کار می‌آید. این کابینه به لحاظ موافقت با درخواست‌های آزادیخواهان تبریز، به کابینه‌ی آذربایجانیان معروف می‌شود. لیکن فجایع بقایای سالدات‌های روسیه‌ی تزاری در آذربایجان و زنجان و قزوین و همدان و گروس، کارشکنی و تاخت و تازهای انگلستان که با بیرون رفتن سپاهیان روسی دو چندان شده بود، طغیان ایلات غارتگر، شرارت اشرار محلی، بالاخره قحطی و گرسنگی از اقدامات ضد استعماری دولت مستوفی‌المالک جلوگیری می‌کند.

مستوفی‌المالک از مخالفان تشکیلات پلیس جنوب بود، بنابراین آبش با انگلستان به یک جوی نمی‌رفت. به همین جهت از هر سو گرفتار کارشکنی‌های انگلستان شد و سرانجام بالاجبار عرصه‌ی سیاست را دوباره به طرفداران سیاست انگلستان واگذاشت.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۵۵۶.
- ۲ - روزنامه تجدّد، شماره ۵۷.
- ۳ - تاریخ هیجده ساله ...، پیشین، ص ۶۹۶.
- ۴ - همان منبع، ص ۶۹۷.
- ۵ - روزنامه صدای ایران، شماره ۷۳، به نقل از: تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد ۲ ، کونل کهن، ص ۶۷۹.
- ۶ - عین‌الدوله و رژیم مشروطه، مهدی داودی، ص ۲۵۷.
- ۷ - قیام شیخ محمد خیابانی، سند علی آذربایجانی، ص ۱۶۶.



قرارداد ۱۹۱۹ ۱۲۴۴ هـ با «معامله‌ی فروش ایران به انگلستان»

با تو قراردادی می‌بنم که تمامش به نفع من و به ضرر تو باشد. تا زمانی
که دلم بخواهد آن را رعایت می‌کنم و تا زمانی که دلم می‌خواهد باید آن را
رعایت کنی!

ژان ڈاک روسو

تا دوره‌ی چهارم قانونگذاری، تشکیل مجالس ملی توأم با اشکالات و موانع فراوان بود. مجلس اول را محمدعلی میرزا با دست لیاخوف بمباران می‌کند و استبداد صغیر سر بر می‌دارد و تا مجلس دوم بر پا گردد، در حدود یک سال و پنج ماه مشروطه مقهور استبداد می‌شود. ولی شیردلان آذربایجان، آن سان که در صفحات قبل گذشت، پرچم آزادی‌خواهی را به اهتزاز در می‌آورند و مشروطه رانجات می‌دهند ... انتخابات مجلس دوم شروع می‌شود. خیابانی از تبریز به نمایندگی انتخاب می‌گردد و چون ستاره‌ای در این مجلس می‌درخشند. اولتیماتوم اسارتبار و بدخواهی‌های بیگانه پرستان و اشراف و فتووال‌ها، طومار عمر ثمر بخش مجلس دوام را در می‌نوردد و بار دیگر اساس مشروطه تعطیل می‌شود. مستر تاونلی سفیر کبیر وقت انگلستان از این واقعه چنان شاد و

مسرور می‌گردد، که در اسرع وقت به کنسولگری‌های خود در ایران مژده می‌دهد: «کلک دموکرات‌ها کنده شده است.»^(۱)

فترت بین مجلس دوم و سوم سه سال طول می‌کشد. مجلس سوم که بدون حضور نمایندگان آذربایجان تشکیل می‌شود، بیش از یک سال دوام نمی‌آورد و این بار شعله‌ی جنگ جهانی اول زبانه می‌کشد و آتش به خرم‌من هستی مجلس سوم می‌زند. دول متحارب بی‌طرفی ایران را نادیده می‌گیرند و قوای روس و انگلیس و عثمانی قسمت‌هایی از کشور ما را اشغال می‌کنند.... فترت طولانی بین مجلس سوم و چهارم آغاز می‌شود و رشته‌ی کارها به دست کام‌طلبان می‌افتد و مقدرات کشور بازیچه‌ی امیال و خواست‌های بیگانگان می‌شود.

در نتیجه‌ی جنگ جهانی اول تجارت خارجی ایران لطمہ‌ی فراوان می‌بیند. انقلاب روسیه و قطع روابط بازارگانی با آن کشور، موازنی تجارتی ایران را بر هم می‌زند. وقفه در امر تجارت باعث ورشکستگی بازارگانان و نابسامانی تولیدکنندگان و در نتیجه باعث گسترش دامنه‌ی فقر عمومی می‌شود و همین امر طبقات زحمتکش کشور را کم و بیش به جنب و جوش و چاره‌جویی و امداد. بعد از پایان گرفتن جنگ جهانی اول و پیروزی بلشویک‌ها در روسیه، دژخیمان تزاری از ایران بیرون می‌روند و امپریالیسم انگلستان در غارت منابع حیاتی کشور ما بی‌رقیب می‌ماند. سرمایه‌داری انگلستان که در ایران بازار ساخته و پرداخته و بلا منازعی به دست آورده بود، با تکیه به قوای نظامی خود و به یاری سرسپردگانش، برای تشدید اسارت و بندگی ملت ایران و ثبیت هر چه بیشتر موقعیت خود به تلاش گسترده‌ای دست می‌زند.

کابینه‌ها یکی بعد از دیگری روی کار می‌آیند و بعد از چند صباحی سقوط می‌کنند. در ایامی که خیابانی در زندان عثمانی‌ها بسر می‌برد، کابینه‌ی مستوفی‌الممالک بی‌آن که به انجام کاری موفق شود، استعفا می‌دهد و کابینه‌ی صمصام‌السلطنه روی کار می‌آید. دولت او نیز پس از چند ماه سقوط می‌کند و وثوق‌الدوله فتووال به پشتگری انگلستان مأمور تشکیل کابینه می‌گردد.

به قول یحیی دولت‌آبادی، وثوق‌الدوله فراماسونر با دو دست شروع به کار می‌کند. با یک دست می‌کوشد یک دولت نیرومند و دست نشانده‌ی مرکزی بوجود آورد تا بتواند نهضت‌های ملی و ضد انگلیسی سراسر کشور را سرکوب کند و با دست دیگر دست به دست سرپرسی کاکس داده، مقدمات قرارداد ۱۹۱۹ را فراهم می‌آورد. به موجب این قرارداد: ۱- دولت انگلستان متعهد می‌شود هر عدهٔ مستشار و متخصصی که برای ادارات ایران لازم باشد، به خرج دولت ایران استخدام و اعزام کند.

۲- قرار بر این می‌شود که دولت انگلستان برای حفظ نظم در داخل و سرحدات ایران یک نیروی نظامی متحد‌الشکلی را به مدیریت و معاشرت صاحب منصبان نظامی انگلیسی به وجود بیاورد.

۳- دولت انگلستان برای تسهیل در امر حمل و نقل و جلوگیری از قحطی و گرسنگی، خطوط راه‌آهن و یا طرق ارتباطی دیگری در ایران احداث خواهد کرد.

۴- جهت تهیهٔ وسایل لازم، برای این اصلاحات (!) دولت انگلستان قرض کافی در اختیار

دولت ایران قرار خواهد داد.

دولت ایران در عوض این همه بذل و بخشش امپراطوری انگلستان! عایدات گمرکات و دیگر منابع درآمد ملی را تضمین این قرض قرار می‌دهد.

بدین ترتیب اگر این قرارداد عملی می‌شد، انگلستان، ادارات ایران را به وسیله‌ی متخصصان و مستشاران خود قبضه می‌کرد و نیروی نظامی ایران را مدیریت و سرپرستی می‌نمود.

هم چنین دولت انگلیس به بهانه تسهیل در امر حمل و نقل مواد غذایی و جلوگیری از قحطی و گرسنگی، برای جابجایی نیروی نظامی و اقدامات سرکوبگرانه‌اش، راه می‌ساخت. سرانجام برای تأمین هزینه‌ی این اقدامات استعمارگرانه، گمرکات ایران و دیگر منابع درآمد ملی کلابه چنگ انگلستان می‌افتد.

خلاصه و ثوق‌الدوله با عقد این قرارداد شرط وفاداری را به ارباب خود به جا می‌آورد. ولی در عمل اجرای اهداف پلید و ثوق‌الدوله که در نظرش سهل‌الوصول می‌نمود، با اشکالاتی مواجه می‌شود. امواج اعتراض مردم چون بحری برآشته، کشتی و ثوق‌الدوله را از حرکت باز می‌دارد. وی برای این که قرارداد ۱۹۱۹ را جنبه‌ی قانونی بدهد و بر پشت ملت بار نماید به اشاره بازیگردانان لندن در صدد بر پا داشتن یک مجلس فرمایشی بر می‌آید و انتخابات مجلس چهارم را شخصاً کارگردانی می‌کند ولی از این راه نیز به مقصود خود نایل نمی‌گردد. اگر قرار باشد، قرطاس بازی‌ها، اعمال نفوذها، تهدیدها، تقطیع‌ها و صندوق آراء عوض کردنها عمال و ثوق‌الدوله در کمدمی انتخابات مجلس چهارم نوشته شود، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. ولی برای خالی نبودن عرضه به ذکر چند مورد اشاره می‌شود تاروشن گردد که این دست پروردی بیگانه و سرپرده‌ی انگلستان چه بدعت ناشایست و ننگینی در امر انتخابات مجالس شورای ملی بجا می‌گذارد.

«صاحب منصب زاندارم مأمور دماوند می‌گفت: من خدمت خود را به خوبی انجام دادم و امر دولت را در نهایت صحبت اطاعت کرده‌ام و با همین شلاق که در دست دارم، بر سر مردم زدم تام‌طبق دستور مرکز آقای... (یعنی با حرارت‌ترین هوادار و ثوق‌الدوله) در دماوند وکیل و منتخب شد.»^(۲)

کلیه‌ی تعرفه‌هایی که از مرکز برای انتخابات هر یک از شهرهای شیراز و کرمانشاهان ارسال شده بود، جمعاً پانزده هزار برگ بوده است «در صورتی که نماینده‌ی انتصابی شیراز با ۲۵ هزار رأی از صندوق بیرون می‌آید و نماینده‌ی کرمانشاهان با ۲۲ هزار رأی انتخاب می‌شود.»^(۳)

در کرمانشاه، «هر کس که وارد انجمن می‌شد، موزر به دست با یک تعرفه یک دسته ورقه که اقلأً محتوى ده دوازده رأی بود، به صندوق می‌انداخته است، بدون این که انجمن نظارت، جرأت اعتراض داشته باشد.»^(۴)

جالب ترین و گویاترین مدرک از چگونگی انتخابات این دوره، تلگراف اهالی سیرجان به وثوق‌الدوله می‌باشد: «مقام منبع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا، دامت شوکته! حاکم سیرجان پس از نشر اعلان انتخابات اعلام کرد، هر کس تعرفه نگیرد، ده تومان جریمه می‌شود. ماها از خوف

جرائم، تعرفه گرفته، نزد حاکم رفته‌یم. او تعرفه‌ها را مأمور داشته روز اخذ آراء کلیه صاحبان تعرفه‌ها را احضار و ورقه‌هایی را که خودش قبلًا نوشته و لوله کرده بود با نظارت مأمور و مفتش، لوله‌های رأی را به صندوق آراء ریختیم. پس از استخراج... الملک نامی انتخاب شد. خدا شاهد است تا آن روز چنین اسمی را نشنیده بودیم و امروز هم او را نمی‌شناسیم. اگر خوب و بدی باشد، بر عهده‌ی خود حضرت اشرف است. امضاء^(۵)

در چنین جو سیاسی حاکم بر کشور، خیابانی و حزب مبارز او، اعمال نفوذ و دیسیسه‌های دار و دسته‌ی وثوق‌الدوله را در انتخابات آذربایجان نقش برآب می‌کنند و ۶ کرسی تبریز را دموکرات‌ها تصاحب می‌کنند. پیروزی حزب خیابانی در انتخابات تبریز، آتش خشم وثوق‌الدوله‌ی آنگلوفیل را دامن می‌زنند و در صدد بر می‌آید، حزب دموکرات را منحل سازد. چراکه در غیر این صورت خیابانی تمام امیال و اقدامات میهن فروشی او را در مجلس فرمایشی نقش برآب می‌کرد.

وثوق‌الدوله که برای دومین بار بر مستند صدارت تکیه می‌زند، همان وزیر امور خارجه‌ی صمصام‌السلطنه (کابینه‌ی زمان او لیتماتوم روسيه) است که قبول اول لیتماتوم را تجویز می‌کرد. و همان بیگانه پرستی است که به فرمان او نمایندگان مجلس از جمله خیابانی را متواری ساختند و همان خائنی است که آذربایجان را عضو فاسد و قطع شدنی می‌دانست. بالاخره همان خودکامه‌ای است که در کابینه‌ی عین‌الدوله به سال ۱۲۹۶ ش. پست وزارت معارف را ببر عهده می‌گیرد و موجبات اعتراض شدید خیابانی و دیگر آزادیخواهان آذربایجان را فراهم می‌آورد و منجر به سقوط کابینه‌ی عین‌الدوله می‌گردد. وبالاخره وی همان فراماسون سرشناسی است که صراحتاً گفته است: «هر کس پول داد برای او باید کار کرد. وجودان، عقیده، مسلک موهوم است».^(۶)

اکنون چنین شخصی با داشتن چنان سابقه‌ی سیاهی، به یاری انگلستان مجددًا رشته‌ی سیاست ایران را در دست می‌گیرد و با عقد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ امور نظامی و مالی و گمرکی را دربست در اختیار دولت مزبور قرار می‌دهد و در حقیقت ایران را به یک مستعمره‌ی رسمی تبدیل می‌کند و به قول یحیی دولت‌آبادی: «ایران مانند برهای در چنگال شیر درندۀای گرفتار می‌آید».^(۷)

وثوق‌الدوله در مقابل این خیانت بزرگ «مبلغ دو میلیون ریال رشوہ برای خود، یک میلیون ریال برای فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر خارجه و یک میلیون ریال دیگر برای وزیر دارایی اش اکبر میرزا صارم‌الدوله از انگلستان دریافت می‌دارد».^(۸) و در ضمن برای تأمین آتیه‌ی خود دو امتیاز اساسی از دولت بریتانیا تقاضا می‌کند:

«۱- تضمین نامه کتبی از طرف حکومت انگلستان که اگر در نتیجه‌ی بسته شدن قرارداد، شورشی در ایران برخاست و حکومت وثوق‌الدوله سقوط کرد، اولیای مسئول بریتانیا وی را در یکی از مستملکات خود به عنوان پناهندۀ سیاسی بپذیرند.

۲- در طول مدت تبعید و پناهندگی حقوقی برابر عایدات شخصی وی در ایران پرداخت شود که بتواند بقیه‌ی عمر خود را در رفاه و بی‌نیازی بسر برد».^(۹)

این قرارداد به قدری کمرشکن و ایران بر باد ده بود که تعجب تمام جهانیان را برانگیخت. روزنامه‌های آمریکایی نوشتند: «دولت ایران کشور خود را به یک پنس فروخته است.»^(۱۰) یکی از روزنامه‌های فکاهی پاریس با تیتر درشت عنوان کرد: «مملکت ایران را به پنجاه سانتیم (یک عتباسی) به انگلیس‌ها فروخته‌اند.»^(۱۱) حتی خود انگلیسی‌ها نیز توانستند از تعجب خودداری کنند. چنانکه اسکرین می‌نویسد: «چگونه دولت ایران حاضر شد در برابر دو میلیون لیره استرلینگ وام، چنین موقعیت ممتازی را از لحاظ اقتصادی و داخلی به طور انحصاری در اختیار یک دولت خارجی قرار دهد و از چنین قراردادی با اشتیاق استقبال نماید و در مقابل، دل خود را به چند وعده‌ی مبهم خوش نماید.»^(۱۲)

به موجب قرارداد منعقده، دولت انگلیس تصمیم می‌گیرد، قشون متحده‌الشکلی در ایران به وجود بیاورد. بنابر موقافت طرفین، قرار بر این بود که همه‌ی صاحب منصبان رده‌ی بالای این سپاه انگلیسی باشند و ایرانیان نمی‌توانستند بالاتر از درجه‌ی سلطانی (سروانی) ارتقا یابند.^(۱۳) یکی از افسران غیرتمدن ایرانی که در انگلستان تحصیل کرده بود، متن قرارداد ۱۹۱۹ را به زبان انگلیسی مطالعه می‌کند و تاب تحمل این ننگ را نمی‌آورد و از فرط ناراحتی خودکشی می‌کند.

مرگ او نمکی بر زخم مردم می‌پاشد و کوس رسوایی و ثوق‌الدوله را بیشتر به صدا درمی‌آورد. نفرت و مخالفتی که نسبت به قرارداد مزبور ابراز می‌شود، در ایران کم نظیر بوده است. میرزاوه عشقی، شاعر ملّی و نویسنده‌ی مبارز، ضمن قصیده‌ای وثوق‌الدوله را این چنین مورد نکوهش قرار می‌دهد:

نگهداری این کشور اگر ناید ز دست تو	چرا با دست خود بدھی به دست انگلستانش
اگر زین راه این هامون نبردی باز خود بیرون	نباید ناگزیر ایدون که بسپاری به دزدانش
گنه کارم من ار پابند استقلال ایرانم	ویا خاطر پرشانم ز اوضاع پریشانش

و در جای دیگر، قرارداد ۱۹۱۹ را به حق «یک معامله‌ی فروش ایران به انگلستان»^(۱۴) تلقی می‌کند. او مینویسد: وقتی که «راه می‌روم، خیال می‌کنم که روی خاکی قدم بر می‌دارم که تادیروز مال من بود و حال از آن دیگری شده است.»^(۱۵) و در این باره احساسات درونی خود را که احساسات همه‌ی آزادگان و عاشقان راستین این مرز و بوم بود، چنین بیان می‌دارد:

هر چه من ز اظهار را ز دل تھاشی می‌کنم	باشک خود بر آتش دل آبپاشی می‌کنم
باز طبعم بیشتر آتش‌شانی می‌کند	ز انزلی تا بلخ و بم را اشک من گل کرده است
غسل بر نعش وطن خونابه‌ی دل کرده است	

بر زوال ملک دارا نوحه‌خوانی می‌کند
خوانی اندر ملک ما از خون خلق آراسته‌اند
می‌آتی هم بهرشان خوان گسترانی می‌کند
با غبان زحمت مکش کز ریشه کنندن این درخت
ای خدا با خون ما این میهمانی می‌کند
اجرت المثل متاع بسچگی هایت نبود
تاکه بفروشی به هر کو، زرفشانی می‌کند.^(۱۶)

دل اگر پیرامن دلدار را ول کرده است
دست و پای گله با دست شبانشان بسته‌اند
گرگ‌های انگلو ساکسون بر آن بنشسته‌اند
دیگر از تاریخ دنیا نام ایران رخت بست
میهمانان و شوق‌الدوله خون‌خوارند سخت
ای و شوق‌الدوله ایران ملک ببابایت نبود
مزدکار دختر هر روز بکجایت نبود

عارف در ترانه‌ای گفت:

بنال ای چنگ هنگام خروش است
ز دشمن پرسرای داریوش است
به بیع قطع ایران در فروش است

فرخی در قصیده‌ای سرود:

کسی زقرار تو داد و عهد تو فریادا / خانه ما را خراب، خانه‌ات آبادا /	کیست از من برد پیام به دستور چشم به درت دور و چه خوب نمودی
--	---

شاه جوان قاجار - احمد شاه - با وجود تهدیداتی که به عمل می‌آید، حاضر به امضای این فرارداد نمی‌شود و در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان در لندن اظهار می‌دارد: «ملکت من یک کشور دموکراسی است و باید این قرارداد به مجلس شورای ملی ارجاع شده، به صحه برسد». ^(۱۷)
نصرة‌الدوله یکی از ملتزمین رکاب به احمد شاه می‌گوید: «با این کار سلطنت قاجاریه را به خطر انداخته و سلسله‌ی قاجار را منقرض خواهید کرد.» ^(۱۸) او در جواب می‌گوید: «...ممکن نیست من این کار را بکنم. جهنم هر چه می‌شود، بشود!» ^(۱۹)

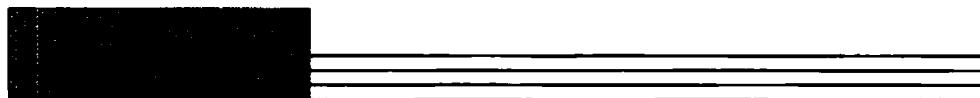
ناصرالملک نیز در این مورد احمد شاه را سرزنش کرد، می‌گوید: «کار خودت را ضایع کردی.» ^(۲۰) او جواب می‌دهد: «اگر در سویس کلم فروشی کنم، بهتر است تا در چنین مملکتی پادشاه باشم.» ^(۲۱) بی مورد نیست که پس از این واقعه لرد کرزن - وزیر امور خارجه انگلستان - به نرمان سفیر کبیر آن کشور در تهران می‌نویسد: بعد از این «..... در ایران هر شخص دیگری که برای سلطنت تعیین شود، محتملاً از شاه فعلی (احمد شاه) بهتر خواهد بود.» ^(۲۲)

حزب دموکرات آذربایجان سرخختانه با قرارداد ۱۹۱۹ به مخالفت بر می‌خizد و خیابانی اعلام می‌کند: «مادامی که این قرارداد از تصویب مجلس نگذشته، ما آن قرارداد را بیش از یک ورق پاره چیز

علیحده‌ای نمی‌دانیم و ترتیب اثری به آن قرارداد نمی‌دهیم.» جنبش میرزا کوچک خان موج توفنده دیگری بود که از شمال علیه این قرارداد رخ می‌نمود و «تسیم این دو جنبش انقلابی در جهت تکامل نهضت سرکوب شده‌ی مشروطه وزیدن گرفت تا به این طریق آزادیخواهان و مبارزان راه دموکراسی و عدالت خواهی را نفسی تازه بخشد. جنبش‌هایی که واکنش مناسب و اجتناب ناپذیر آن همه تهاجمات و تجاوزات و منفعت‌طلبی‌های ارتقاء داخلی و استعمار امپریالیستی بود.»^(۲۳)

پی‌نویس‌ها

- ۱ - انقلاب اکبر و ایران، پیشین، ص ۲۱۰.
- ۲ - ابطال الباطل، عبدالله مستوفی، ص ۹۲.
- ۳ - همان منبع، ص ۹۶.
- ۴ - همان منبع، ص ۹۶.
- ۵ - همان منبع، ص ۹۶.
- ۶ - کلیات مصور عشقی، علی اکبر مشیر سلیمی، ص ۱۰۷.
- ۷ - حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد ۴، ص ۹۶.
- ۸ - سیمای احمدشاه قاجار، جلد ۱، دکتر محمد جواد شیخ‌الاسلامی، ص ۲۲۱.
- ۹ - همان منبع، ص ۲۲۲.
- ۱۰ - خاطرات سیاسی فرخ، ص ۵۱.
- ۱۱ - شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی، ج ۲، ص ۲۸.
- ۱۲ - جنگ جهانی در ایران، ترجمه: غلامحسین صالحیار، ص ۱۲۵.
- ۱۳ - بنگرید به: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک‌الشعرای بهار، ص ۴۰.
- ۱۴ - کلیات مصور عشقی ...، پیشین، ص ۳۰۹.
- ۱۵ - همان منبع، ص ۳۱۰.
- ۱۶ - همان منبع.
- ۱۷ - تاریخ پدایش مشروطه، هروی خراسانی، ص ۴۲۶.
- ۱۸ - همان منبع.
- ۱۹ - تاریخ احزاب سیاسی، ملک‌الشعرای بهار، ص ۳۸.
- ۲۰ - همان منبع، ص ۳۹.
- ۲۱ - تلاش آزادی، باستانی پاریزی، ص ۲۹۸.
- ۲۲ - همان منبع، ص ۲۹۸.
- ۲۳ - تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد ۲، پیشین، ص ۷۳۴.



روستاخیزی در بهار قیام علیه قرارداد ۱۹۱۹

امروز من رسماً به همهٔ جهانیان اعلام می‌کنم، ما علیه این حکومت
که قرارداد خانمان برانداز و ثوق‌الدوله و انگلیس را منعقد کرده، قیام
کردند.^{ایم.}

خیابانی

جنبیش خونبار مشروطیت دو هدف عمدۀ را دنبال می‌کرد: اول هدف ملّی یعنی بیرون راندن امپریالیست‌ها از ایران به ویژه امپریالیسم روس و انگلیس و حمایت و تقویت سرمایه‌داری ملّی. پس از ۱۴ سال مبارزه، جنبیش مشروطه در به ثمر رساندن این هدف ناکام ماند و سرانجام در اثر سازش هیأت حاکمه با استعمار انگلستان و عقد قرارداد ۱۹۱۹ به سلطه‌ی بلاعوض این استعمارگر پیر بر پنهانی ایران متلهٔ شد. به جهت نفوذ سرمایه خارجی و وابستگی اقتصاد کشور به منابع دول امپریالیستی، صنعت کشور از رشد و شکوفایی باز ماند. صنایع مانوفاکتوری به افلاس کشیده شد. صنعتگران و تجار کوچک ورشکست شدند. به خیل بیکاران کارگر و بروزگر و فقر عمومی اضافه شد. سرمایه‌داری عمدتاً جنبهٔ تجاری یافت. بازارگانان به کار دلالی و فروشنندگی تولیدات

کارخانه‌های خارجی و صدور مواد خام از ایران پرداختند.

در اثر استیلای سرمایه‌ی خارجی بر اقتصاد کشور، سرمایه‌داری صنعتی نمی‌توانست رشد یابد. در نتیجه از طبقه‌ی کارگر صنعتی نیز اثری نبود. صنایع این عصر اغلب صنایع مانوفاکتوری بود. کارگران در کارگاه‌های قالیبافی، ریسندگی، نمدمالی، کفاسی، رنگرزی، مسگری، دباغی، کلاه‌دوزی، آجرپزی، و ... به شدت استثمار می‌شدند.

«بزرگترین صنعت این زمان صنعت قالیبافی بود. عظیم‌ترین کارخانه فرشبافی را آلمان کاپیتالیست در سال ۱۹۱۲ در تبریز دایر کرده بود. این کارخانه شرکت قالیبافی فارس نام داشت و برای آن ده میلیون مارک سرمایه گذاری شده بود. آلمانی‌ها در کنار این کارخانه، کارگاه‌های ریسندگی، رنگرزی نیز دایر کرده بودند. فرش‌هایی که در شرکت قالیبافی فارس بافتند می‌شدند، در جهان بی‌نظیر بود.

کارگران در این کارگاه‌ها روزانه ۱۲ تا ۱۴ ساعت کار می‌کردند و بیشتر از ۲ یا ۳ ریال مزد نمی‌گرفتند. مزد زنان و کوکان از این مقدار هم کمتر بود. به آنان روزانه بیشتر از ۵ یا ۱۰ شاهی دستمزد نمی‌دادند.

کارگاه‌ها اغلب در زیرزمین‌های تاریک و نمور جای داشتند و از لحاظ بهداشت و ایمنی وضعیان بسیار نامناسب بوده است.

سرمایه‌داران انگلیسی و آلمانی از فروش فرش ایران سود سرشاری می‌بردند. فرشی که در ایران به قیمت ۱۲ پوند لیره استرلینگ خریداری می‌شد، در انگلستان به ارزش ۲۰ پوند به فروش می‌رفت.

وضعیت دیگر زحمت‌کشان از جمله پادوها، کارگران راه و ساختمان، پیشخدمت‌ها و ... رقت‌انگیزتر از کارگران کارگاه‌ها بود. آنان که در همه جای شهر پراکنده بودند، مانند برگان اوامر کارفرمایان را بدون درنگ و کوچکترین چون و چرا می‌پذیرفتند و هر مقداری که اربابان می‌خواستند کار می‌کردند و همه نوع تحقیرها و ضرب و شتم‌های آنان را تحمل می‌کردند. مزد سالانه‌ی این گونه کارگران بیش از ۶ یا ۷ تومان نبوده است.

قانونی که از منافع کارگران حمایت کند، وجود نداشت. آنان فاقد تشکیلات کارگری بودند. تنها برای اولین بار در سال ۱۹۰۶ میلادی یک اتحادیه‌ی کارگری به نام **اتفاق همکاران** در تبریز به وجود آمد و تا سال ۱۹۱۱ دوام آورد و در این سال به دست ارتیاج به کار آن پایان داده شد.^(۱)

دومین هدف بزرگ انقلاب مشروطه، برانداختن قدرت مطلقه‌ی فنودالیسم و استقرار حکومت پارلمانی بورژوازی بود. (هدف اجتماعی) اگرچه جنبش مشروطه توانست به سیستم کهن فنودالی و نظام وابسته به آن - سلطنت مطلقه‌ی قاجاری - ضربه وارد کند ولی موفق نشد، این معضل بزرگ اجتماعی را از بین و بن براندازد و در زندگی اکثریت مردم ایران یعنی دهقانان که ۸۰٪ جامعه‌ی آن روز را تشکیل می‌دادند، دگرگونی اساسی به وجود آورد.

«اشکال مالکیت خاکی در این زمان یعنی ۱۴ سال پس از انقلاب مشروطه به شرح زیر بود:

۱ - ۶۶٪ زمین‌های قابل کشت و زرع در دست فتووال‌ها بود.

۲ - ۱۴٪ زمین‌های دایر، در دست ایلات قرار داشت.

۳ - ۱۰٪ این گونه زمین‌ها، زمین‌های وقفی بودند.

۴ - ۴٪ زمین‌های حاصلخیز، زمین‌های دولتی - خالصه - بود.

۵ - ۳/۵٪ زمین‌های قابل کشت و زرع در دست خرد مالکین قرار داشت.

۶ - ۱٪ چنان زمین‌هایی را، زمین‌های ملی یا عمومی تشکیل می‌دادند.»^(۲)

چنانکه آمار فوق گواهی می‌دهد، دو سوم زمین‌های زراعی کماکان در دست مالکان بزرگ قرار داشت. آنان دولتی در داخل دولت بودند و حکومت مرکزی را به رسمیت نمی‌شناختند. از آن جمله می‌توان «امیر ارشد، بزرگترین فتووال قره‌داغ، سردار اجلال السلطان خان ماکو، نجفقلی خان بزرگترین زمین‌دار اردبیل و امیر فیروز و ... را نام برد. برخی از این خان‌ها مالک ۵۰ تا ۱۰۰ روستاب بودند.»^(۳)

فوتوال‌ها صد ها سوار مسلح زیر فرمان داشتند و به کمک آنها در املاک خود حکومت می‌راندند و خون دهقانان را در شبشه می‌کردند. حتی خوانین کوچک و خرد مالکین نیز مجبور بودند، طرق رقیت فتووال‌های بزرگ را به گردن داشته باشند.

چنانکه قبل از اشاره شد، نظام خان خانی، جنگ جهانی، ناامنی راه‌های ارتباطی، ضعف قدرت مرکزی و ... رکود تجارت را به دنبال آورد. و همین امر باعث شد که تجار بزرگ علاقه‌ی ویژه‌ای برای خرید روستا و داشتن زمین از خود نشان دهند. به عنوان نمونه می‌توان گفت، بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۴ میلادی یعنی تقریباً در جریان جنگ جهانی اول ۴۰٪ زمین‌های فتووالی آذربایجان را، تجار خریداری کرده بودند.

خان‌ها بدون این که کوچکترین واهمه‌ای از کسی و یا مقامی داشته باشند، با روستاییان به هر نحوی که دلشان می‌خواست، رفتار می‌کردند.

دهقانان به دو دسته تقسیم شده بودند. عده‌ای از آنان فاقد ابزار کار از جمله گاو و گاوآهن و بذر بودند. این گونه روستاییان مجبور بودند ۸۰٪ محصول به دست آمده را به مالک بدھند. اگر کسی به چنین شرایط ظالمانه‌ای تن در نمی‌داد، کشته می‌شد و یاراه فرار پیش می‌گرفت.

دسته‌ی دوم روستاییانی بودند که دارای ابزار کار بودند. اینان ۴۰٪ محصولات به دست آمده را خود بر می‌داشتند و ۶۰٪ بقیه را به مالک می‌دادند.

خرده مالکان گاهی رل واسطه را بازی می‌کردند. بدین نحو که زمین‌های بزرگ را از فتوال‌ها اجاره می‌کردند و آن را به چند بخش تقسیم کرده و هر قسمت را جداگانه به یک یا چند روستایی اجاره می‌دادند. این گونه خرده مالکان ۸۰٪ تا ۸۵٪ محصول را خودشان بر می‌داشتند و به روستایی ۱۵٪ تا ۲۰٪ بیشتر نمی‌دادند.»^(۴)

ابزار کار روستاییان بسیار ساده و ابتدایی بود. آنان گاهی حتی تخمی نیز برای کاشتن نداشتند و مجبور می شدند، با شرایط سنگینی از مالکان قرض بگیرند.

آخرین دینار مانده در جیب روستایی را دولت به عنوان مالیات از دستش می ریود. والی آذربایجان اغلب وصول بدھی های دولتی را به مزایده می گذاشت. هر کسی که پول و رشوی زیادی می پرداخت، به این کار گماشته می شد. والی ها گاهی سالی ۳-۲ بار عوض می شدند. والی جدید با گرفتن مبلغ زیادی کس دیگری را مأمور وصول مالیات های دولتی می کرد. سرانجام همه آنها، این رشوی های کلان را به انحصار گوناگون از روستاییان می گرفتند.

«ازیاد اتفاق می افتاد که دهقانان در برابر این همه ظلم و بی عدالتی سر به طغيان بر می داشتند و فنودال ها و مباشران آنها را از روستاهای می راندند. چنانکه دهقانان اردبيل، عليه مصباح الملک یکی از فنودال های آنجا قیام کردند و وی را فراری دادند، و یا در ماه مه ۱۹۱۷ روستاییان آستانه سر به شورش برداشتند و زمین های را بین خود تقسیم کردند». ^(۵)

کار انحراف از مسیر انقلاب به جایی می رسد که یکی از وکلای رشت در پیش روی روستاییان می گوید: «مجلس نخواهد گذاشت که رعایا مال مالکین را بخورند!» ^(۶)

عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر عدليه نیز که از ملاکان بزرگ کشور بود، در مجلس به صراحت اعلام می کند: «رعیت ماعلم ندارد و نمی داند که معنای مشروطه چیست و همچو می پندارد که باید مال مردم را خورد و بهره‌ی شرعاً (!) مالک را هم نداد... امروز تمام این نزاع‌ها (منظورش جنبش های دهقانی است) بر سر همین است که فقیر با غنی مساوی باشد و بی دین با دین دار! این هرج و مرج است!» ^(۷)

ملاحظه می فرماید، فنودال ها که سالها در اثر غارت و چپاول دهقانان صاحب آلاف والوف شده بودند، چگونه برای حفظ و حراست ثروت نامشروع خود، مشروطه و شریعت را دست آوریز خود قرار می دهند! در مشرب فنودال ها «مساوات فقیر با غنی کفر بود. توانگران دیندار بودند و تهیدستان بی دین»! ^(۸)

با مروری کوتاه به ترکیب نمایندگان مجلس شورای ملی در ادوار نخستین مشروطه، علت و انگیزه‌ی خیزش مردم تبریز به رهبری مجاهد بزرگ خیابانی را بهتر در می باییم:

ترکیب نمایندگان افشار مختلف در پنج دوره‌ی قانونگذاری بر حسب درصد ^(۹)

نوع شغل	دوره اول	دوره دوم	دوره سوم	دوره چهارم	دوره پنجم
ملاک	۲۱	۳۰	۴۹	۴۵	۴۹
بازاری (تاجر و اصناف)	۴۱	۱۰	۷	۹	۴
طبقه پایین (کارگر یا دهقان)	-	-	-	-	۱

آمار مزبور گویای این حقیقت است که اهرم اصلی انقلاب را تشکیل می‌دادند، کم کم جای خود را به فنودال‌ها می‌دهند و عوامل ارتقای به یاری همه جانبی استعمار، درخت انقلاب را مانند مریانه از درون می‌پوشانند. اگر عوامل استبداد و استعمار در سال ۱۳۲۶ ه. ق (تیر ماه ۱۲۸۷ ش) آشکارا رو در روی آزادیخواهان می‌ایستند و مجلس را بمبانیان می‌کنند، این بار به طرزی نو در تغییر مسیر انقلاب می‌کوشند. آنان یک شب به کسوت آزادیخواهان در می‌آیند و تمام مناصب دولتی را مانند گوشت قربانی بین خود تقسیم می‌کنند. کرسی‌های نمایندگان ملت را از آن خود می‌سازند و از مشروطه و نظام پارلمانی و حکومت مردم، جز اسمی و پوسته‌ای تخلی باقی نمی‌گذارند. تا جایی که مجلس هفتم تبدیل به مجلس شورای دولتی می‌شود و به جای نمایندگان مردم، بندهای زر و زور در آن جای می‌گیرند.

ولی خیابانی «مشروطه‌ی دهقانی و برزگری می‌خواست، نه مشروطه‌ای که مالکین املاک و حکام می‌خواستند.»

برای خیابانی در داور بود که بینند «دهقان گیلانی برنج بکارد ولی ارزن بخورد.» برزگر آذربایجانی روزها در مزارع پشت دو تا کندو شب هنگام گرسنه سر به بالین بگذارد. مردم زحمت‌کش و ستمدیده‌ی سیستانی جز پوست هندوانه چیز دیگری برای سد جوع نتوانند بیابند. دهقان جنوبی بیشتر عمر خود را با خوردن ملخ‌های نمک سود و هسته‌ی خرمابه سر آورد و روستایی گرد برای پرداختن «حق اربابی» اطفال کوچک خود را مانند حیوانات به پشیزی بفرشند. در چنین اوضاع و احوالی است که وثوق‌الدوله‌ی خیانت پیشه ماسک آزادیخواهی بر چهره زده و بر مستند صدارت حکومت مشروطه تکیه داده است و قرارداد ایران بر باد ده ۱۹۱۹ را بر دوش ملت بار نموده و قاطبه‌ی مردم ایران یعنی برزگران، کارگران، کسبه، صنعتگران که درخت انقلاب را با خون خود و عزیزانشان آبیاری کرده‌اند، کما کان در آتش فقر و بیداد می‌سوزند و می‌سازند.

همه‌ی رشته‌های ملت پنبه شده و امیدها بر باد رفته است. عده‌ای از پیشنازان انقلاب را پای شکسته و خانه‌نشین کرده‌اند و یا سر بریده به چاه سرنگون ساخته‌اند. آنها بیکه که جان سالم به در برده‌اند، برای آن که خود و فرزندانشان از گرسنگی نمیرند، به تکدی افتاده‌اند و بعضی‌ها از سر اجبار به دربانی اعیان و اشراف و شاهزادگان و فنودال‌ها گماشته شده‌اند. مبارزان را به هیچ کارخانه‌ای و اداره‌ای راه نمی‌دهند و آنها را بمبانیانداز، تروریست و موژرکش می‌نامند.

خیابانی عزم را جزم می‌کند که بار دیگر آب رفته را به جوی باز گرداند و مشروطه‌ی واقعی و مردمی را در کشور برپا دارد و عناصر صالح و فساد نیافتنی ملت را به حقوق سیاسی و اجتماعی خود مالک گرداند و دست امپریالیسم خونخوار را از دامن مردم قطع کند. حاکمیت ملت واقعیت داشته باشد. امتیازات شخصی و طبقاتی ملغی گردد.

فرقه دموکرات آذربایجان که از بد و تأسیس با اصول پارلمان‌تاریزم وارد میدان سیاست شده بود و تا این زمان به آن وفادار بود، پس از چند بار گردهمایی و مذاکره و مشاوره سرانجام بنای مقضیات

عصر حاضر، برای خوشبختی مردم ایران اصول پارلمانتاریزم را کنار می‌نهاد و راه مبارزه‌ی مسلحانه را در پیش می‌گیرد. خیابانی پلاتفورم سیاسی خود را مسلک تجدّد می‌نامد که همان خط میانی، نه چپ و نه راست می‌باشد.

خیابانیسم و یا مسلک تجدّد به عنوان یک عقیده‌ی جدید سیاسی در برابر سلطه‌ی امپریالیزم و نظام استبداد و خان خانی و علیه ستم اجتماعی قد بر می‌افرازد، و به منظور برقراری حکومت راستین مردمی و آزادی‌های دموکراتیک قیام می‌کند.

وثوق‌الدوله خیابانی را از قبیل می‌شناسد و به شور میهن پرستی و روحیه‌ی ضد امپریالیستی او آگاهی کامل دارد و می‌داند که با بودن خیابانی، امکان اجرای قرارداد ۱۹۱۹ به آسانی میسر نخواهد بود. بنابراین، وی، عین‌الدوله - سردار شکست خورده سپاه استبداد در محاصره‌ی یازده ماهه‌ی تبریز - را بار دیگر به عنوان والیگری آذربایجان به سوی تبریز اعزام می‌دارد. اخبار ناگواری را که عین‌الدوله در سر راه خود به تبریز دریافت می‌دارد، پای رفتن او را سست می‌کند و صلاح را در این می‌بیند که این بار بی‌گذار به آب نزند. بنابراین در میانه - واقع در ۱۵۵ کیلومتری تبریز - رحل اقامت می‌افکند و از دور موقعیت را می‌پاید و در کمین فرست مناسب می‌نشیند.

از طرف دیگر وثوق‌الدوله جهت اجرای یکی از مواد قرارداد ۱۹۱۹، تأسیس و راهاندازی نظمیه‌ی جدید تهران را به افسران سوئی و اگذار می‌کند.

سوئی‌ها که حافظ منافع انگلستان در ایران بودند، برای کوبیدن دموکرات‌های تبریز، شخصی به نام عبدالله خان بهرامی را به عنوان رییس نظمیه‌ی به تبریز اعزام می‌دارند. لکن وی کاری از پیش نمی‌برد. به همین جهت مأمور بیورلینگ و فوکل کلو که در دستگاه پلیس جنوب انگلیس خدمت می‌کردند، مأمور این کار می‌شوند. آنها همراه با ۴۴ نفر از دیگر صاحب منصبان و جاسوسان کار کشته‌ی انگلیسی عازم تبریز می‌شوند. چندی پس از آن، ترجمان‌الدوله عضو لژ فراماسونری رانیز به عنوان پیشکار مالیه‌ی آذربایجان منصوب می‌کنند. او هم با عده‌ای از سوگلی‌های وثوق‌الدوله به تبریز می‌آید. منظور از این کار نیز بیرون راندن کارمندان صالح و دلسوز محلی و بر هم زدن اداره‌ی دارایی و جلوگیری از کارهای ملی و مردمی آن بوده است.

مأمور بیورلینگ و دار و دسته‌ی او از بد و ورود به آذربایجان از هیچ‌گونه ستمنگری در باره‌ی مردم آزادیخواه، این سامان فروگذاری نمی‌کنند و با ایرادهای بنی اسرائیلی یقه‌ی مردم را می‌چسبند و بدون هیچ‌گونه محاکمه‌ای آنها را روانه‌ی زندان می‌کنند. بدین ترتیب کارد ستم را به استخوان آزادیخواهان می‌رسانند و آتش بیداد به باروت خشم آزادگان دل آزرده می‌زنند.

مجاهدان شیردل تبریز که پوزه‌ی خود کامگانی چون محمدعلی میرزا، عین‌الدوله، شجاع نظام، رحیم خان و ... را به خاک مالیه بودند، چگونه می‌توانستند قانون‌شکنی و جفاپیشگی و وطن‌فروشی وثوق‌الدوله و مزدوران او را تحمل کنند؟ وثوق‌الدوله به جای سرکوبی اسماعیل آقا (سمیتقو) و رفع ظلم از مردم لکستان و قره قشلاق،

ارومیه، خوی، سلماس و سایر نقاط پریشان کشور، پنجه‌ی خونین خود را به حلقوم مبارزی چون خیابانی و یاران از جان گذشته‌ی او می‌فشارد.

وثوق‌الدوله شاید خود می‌دانست که با دم شیر بازی می‌کند. لیکن گمان می‌کرد که این شیر را طاعون فقر و گرسنگی و بی‌سر و سامانی و امراض مسری گوناگون از پای انداخته و لگد بیگانگان و تپای دزدان و غارتگران داخلی جان بر لبشن رسانیده است. لیکن رویدادهای بعدی نشان داد شیر، شیر است و اگر سر به سرش گذاشته شود، شرزو می‌گردد.

آخرین چهارشنبه سال ۱۲۹۸ . شن فرا می‌رسید. مردم تبریز خود را برای مراسم چهارشنبه سوری آماده می‌کردند. دکان‌ها و بازار رنگ و روی شادی به خود گرفته بود.

دار و دسته‌ی مازور بیورلینگ به بگیر و بیند غیر‌تمدنان تبریز مشغول بودند و تبریزیان از این وضع و هم چنین از مشاهده‌ی بیگانگان در لباس پلیس ایران سخت گله‌مند و دل آزرده بودند. دادخواهی آنان را مرکز وقعی نمی‌نهاد. کارکنان دارایی و نظمیه به گناه خدمت صادقانه از اداره‌ها رانده شده بودند و ایادی بیگانه جای آنها را گرفته بودند.

در یکی از این روزها مبلغ هنگفتی از حجره‌ی یکی از بازرگانان تبریز دزدیده می‌شود. بازرگان شکایت به نظمیه می‌برد. پلیس بیورلینگ دزد را که همان نگهبان تیمچه بود، دستگیر می‌کند ولی متهم شبانه موفق به فرار می‌شود. پلیس از یافتن او باز می‌ماند، در نتیجه همسر متهم دستگیر و در نظمیه بازداشت می‌شود.

چون اوّلین بار بود که در تبریز زنی دستگیر و توقيف می‌شد، زخم مردم سرباز می‌کند، به ویژه از آن جهت که زن مسلمانی توسط اداره‌ای که رییس آن غیر ایرانی و نامسلمان بود، بازداشت شده بود. تظاهرات عظیمی راه می‌افتد. مردم فریاد می‌زنند: «رییس شهربانی جز از مسلمانان نباید باشد.»^(۱۰) قرآن کتاب آسمانی ما بشارت داده است که «خداؤند کافران را بر مؤمنان برتری نداده است.»^(۱۱)

بیورلینگ ترتیب اثری به فریاد اعتراض مردم نسبت به بازداشت‌های غیرقانونی نمی‌دهد. بالاخره سال ۱۲۹۸ . شن به پایان می‌رسد. نوروز سال ۱۲۹۹ شروع می‌شود. در یکی از این روزها اتفاق دیگری رخ می‌دهد. یکی از آزادیخواهان تبریز به نام میرزا باقر که عازم خانه‌اش بود، توسط دو مأمور نظمیه در مقابل مسجد کبد دستگیر می‌گردد و بدون هیچگونه سوال و جوابی بازرسی بدنی می‌شود. میرزا باقر اعتراض می‌کند. بگو مگو به درازا می‌کشد. سرانجام پاسبانان دستبند به دست‌های میرزا باقر می‌زنند وی را کشان کشان به سوی نظمیه می‌برند. ولی میرزا باقر ایستادگی می‌کند و با تمام نیرو مقاومت می‌ورزد و فریاد می‌زنند: «باید رییس شهربانی مسلمان باشد. چون بیورلینگ مسلمان نیست، من این اداره را رسمی نمی‌شناسم!»^(۱۲)

لحظه به لحظه به ازدحام مردم افزوده می‌شود و از این که آنان مشاهده می‌کنند دو مأمور بیگانه پرست یکی از آزادیخواهان را بدون علت دستگیر کرده‌اند، به جوش و خروش در می‌آیند ولی به هر ترتیبی بود، مأموران نظمیه میرزا باقر را با خود می‌برند. این کار باعث می‌شود که کاسه‌ی صبر آزاد

مردان لبریز شود. غرّش رعدآسای شیر زخمی آذربایجان در اواسط فروردین ماه ۱۲۹۹ شمسی سکوت مرگبار شب میهن را می‌شکافد و در دل بیگانگان و دشمنان بهروزی مردم، تخم و حشت می‌کارد.

۱۷ فروردین ماه، مردم در حیاط تجدّد گرد می‌آیند. خیابانی به همde مبارزان تبریز دستور می‌دهد که با اسلحه‌های خود حاضر شوندو ۶ نفر از آنان را مأمور می‌کند به هر قیمتی که شده، میرزا باقر را آزاد کنند. مجاهدان مسلح به کلاتری نویور می‌روند. پاسبان‌ها از آزاد کردن میرزا باقر خودداری می‌کنند ولی چون بارای ایستادگی در مقابل مجاهدان خشمگین را در خود نمی‌بینند، لاید میرزا باقر را رهای سازند. نظمیه از این امر آگاهی می‌یابد. مژوّر بیورلینگ معاون خود فکل کلو را با دسته‌ای از پلیس سواره مأمور می‌کند که میرزا باقر را از دست هواداران خیابانی پس گرفته، به زندان ببرند. فکل کلو با شمشیر آخته به تعقیب مجاهدان می‌پردازد. سرانجام به درب حیاط تجدّد می‌رسد. مردم مسلح آماده مقابله می‌شوند، امکان درگیری لحظه به لحظه بیشتر می‌گردد.

شادروان علی اکبر آگاه که خود شاهد و ناظر ماجرا بوده است، ادامه‌ای ماوّع را چنین شرح می‌دهد: «... عقیده آقای اعلم که سمت ریاست قشون آذربایجان را داشتند، این بود که بدون هیچ قید و شرطی، مأموران نظمیه از تعقیب دست برداشته و به نظمیه مراجعت کنند و عقیده افسران نظمیه این بود که به هر قیمتی باید مقصّر را جلب کرده و مرتکبین فراری را دستگیر نموده، به مجازات شدید برسانند تا در آتیه، اداره‌ی نظمیه بتواند در کار خود پیشرفت نماید.

لازم است این قادر مورد سابقه‌ی امر توضیح مختصری داده شود تا خوانندگان محترم از اوضاع آن روز کشور و وقایعی که باعث این پیشامد گردید، مطلع گردد. حزب دموکرات ایران که سابقه‌ی روشی در دوره‌ی انقلابات ایران داشت، در تهران چندی بود که، به واسطه‌ی دو دستگی قریب به انحلال بود. بالعکس در تبریز به واسطه‌ی جذبیت مرحوم خیابانی و رفقاء ایشان رونقی تازه یافت و در همان روزهایی که ما در زنجان و میانه بودیم، تشكیلات تازه‌ای داده و کمیته‌ی محل را در همان اوقات انتخاب نموده بودند که متأسفانه در آنجاهم برای انتخاب کمیته‌ی اختلافاتی در بین هم مسلکان حادث شده بود که با حسن تدبیر خیابانی مرتفع می‌شود.

موضوع دیگر آن است که مکرم الملک که خود از اهل تبریز بود و به آقای وثوق‌الدوله ارادت بخصوصی داشت، در سال پیش چندی به کفالت ایالت آذربایجان منصوب شده بود و چند نفر از آزادیخواهان را به دار آویخته بود که دموکرات‌ها از عملیات مشارکیه عصبانی و ناراضی بودند.^(۱۳) تا این که قضیه‌ی دستگیری میرزا باقر توسط افسران خارجی نظمیه پیش می‌آید و آزادیخواهان تبریز را خشمگین می‌سازد و آنها را و در روی ایادی بیگانه قرار می‌دهد. سردار انتصار کفیل ایالت آذربایجان از زد و خورد مسلحانه بین طرفین جلوگیری می‌کند و فکل کلو نزدیک ساعت ۵ بعد از ظهر دست از پا درازتر، با دست خالی به نظمیه برمی‌گردد. ولی فریاد مردم کماکان به اعتراض بلند است. در حیاط تجدّد جای سوزن انداختن نیست. آزادیخواهان، آزادی همه‌ی همزمان زندانی

خود را تقاضا می نمایند. سید المحققین دبیا از جانب خیابانی به استانداری می رود و درخواست دلیر مردان تبریز را به دکتر امین الملک مرزبان معاون ایالت ابلاغ می نماید. جوابی که به فرستادهی خیابانی داده می شود، جالب توجه و قابل تعمق است و گویای این حقیقت تلغی است که بیگانگان تا چه حد در ایران صاحب قدرت و امر و نهی بودند تا جایی که فرمانروایان ایرانی بدون اجازه آنها آب از گلویشان پایین نمی رفته است. جواب چنین است: «متاسفانه با کمال اشتیاقی که در انجام مستدعیات اهالی دارم، انجام این کار از عهدهی من خارج است. زیرا علاوه بر این که ایالت (عین الدوله) خودشان در میانه تشریف دارند و سوئدی ها هم حرف مرانخواهند شنید! و دستور من باعث رنجش آنها در پیشرفت کار نظمه خواهد شد. بنابراین هیچگونه اقدامی از طرف اینجانب میسور نخواهد بود.

سیدالمحققین، فرستادهی خیابانی، مراجعت می کند. یک ساعت بعد مجدداً در شکمی آقایان بادامچی و حاجی میرزا علی نقی گنجه‌ای جلوی در ارک ایالتی ایستاد. آنها بار دیگر با امین الملک ملاقات کرده و عین تقاضای سابق را تجدید کرده و علاوه کردنده که مردم امشب از عمارت تجدد



حاجی سیدالمحققین یکی از رهبران جنبش آزادیستان و از روحانیان بنام تبریز

خارج نمی‌شوند. برای رفع تشویش آنها هر اقدامی که لازم می‌دانید، به عمل آورید، تا آقای خیابانی پاسخ مردم را بدهنند.»^(۱۲)

معاون ایالت همان جواب قبلی را تکرار می‌کند و در ضمن علی‌اکبر آگاه را مأمور می‌کند، همراه آنها به نزد خیابانی برود و عذرهاش را برای وی از نزدیک تشریع کند. بقیه‌ی ماجرا را از قلم آگاه می‌خوانیم: «در شکه حرکت کرد. در آخر بازار تبریز از کوچه‌ی محفری گذشتیم. داخل به عمارت کهنه‌ی نسبتاً وسیعی شدیم. بنده همین که وارد طالار و سط عمارت شدم، دستجات مختلف به طرف سالون هجوم آورده و با عجله کرسی (صندلی) هارا اشغال کردند. در صدر سالون یک صندلی در وسط و به هر طرف چهار صندلی روی روی جماعت گذاشته شده بود. مرحوم خیابانی در وسط کمیته، جلوس کرده بودند و به محض ورود بنده قیام فرموده، جای بنده را در طرف راست خود تعیین نمودند. خواستم تعارفی کرده باشم. از یکی دو جا فریاد زدند، بلند بفرمایید. خداوند رحمت کند مرحوم خیابانی را. برای جلوگیری از این که مبادا توهین از کسی بشود، قبل از هر حرفی سرپا ایستادند و فرمودند: فلانی درست است که فعلًا در صفت مخالف ما یعنی دولت قرار گرفته‌اند ولی چون ایشان آزادیخواه هستند و از دوستان واقعی ما هستند، اگر فرمایشاتی بفرمایند، بشنوید.

البته تصدیق می‌فرمایید که تأثیر این اندازه معرفی برای من که ظاهراً در صفت مأمورین دولت بودم، فوق العاده گرانبهاست.

بنده ناچاراً (سر پا) ایستادم و با جمله‌ی کوتاهی گفتم: تفاوت حکومت مشروطه و استبدادی همین است که مایین مردم تفاوت و دورنگی وجود ندارد. زیرا یک دسته‌ای از ملت در صفت مأمورین دولت قرار می‌گیرند و در کارهای ضروری مردم دخالت می‌کنند. بنابراین اگر گفتگویی به تازگی در این قضیه روی داده است. اهمیت ندارد. عقلای قوم در اصلاح و ترمیم آن کوشش می‌کنند. من استدعا می‌کنم آقایان مضطرب و پریشان نباشند. قریباً در اصلاح آن توفیق حاصل می‌شود.

همین که نطق مختصر بنده خاتمه یافت، آقای مشکوہ و سپس آقای حاجی حسن که از آزادیخواهان بنام تبریز بودند، با اجازه مرحوم خیابانی شروع به سخنرانی کردند. یکی بعد از دیگری در زمینه‌ی اعتراض به عملیات مأموران نظمیه و سوئیه‌ها و توهین آنها به محل اجتماع آزادیخواهان شروع به سخن کردن و به اصطلاح دولت راخوب شستند و کنار گذاشتن و در خاتمه مردم هم دست کاملی زدند و ساكت شدند. در این موقع مرحوم خیابانی از جا برخاستند. بنده به تصویر این که ایشان به خاموش کردن فتنه خواهند پرداخت، امیدوار شدم. قبل ایشان گفتند چون آقای آگاه ترکی می‌فهمند، من نطمیم را به زبان ترکی ایراد خواهم کرد که همه بفهمند. این نطق خیلی مفصل و طولانی است. خلاصه‌ای از آن چنین است:

به عقیده‌ی ما، ایران بهترین ممالک روی زمین است. زیرا وطن ماست. و به عقیده‌ی ایرانیان بهترین ایالت ایران، آذربایجان است که ما آذربایجانی‌ها در آن سکونت داریم و به عقیده‌ی آذربایجانی‌ها بهترین شهر این ایالت، تبریز است و خلاصه به عقیده‌ی همه‌ی ما، بهترین نقطه‌ی

تبریز ساختمان تجدّد، جای تجمع آزادیخواهان است که مادر این جا جمع شده‌ایم. امروز عصر یک نفر اروپایی (منظورش فوکل کلو است) به محل اجتماع نخبه‌ترین مردم کشور حمله کرده. تا وقتی که سر این شخص را نکوبیم، به جای خود قرار نخواهیم گرفت. و در خاتمه خطاب به هم مسلک محترم خود می‌گوییم که بروند و به دولت اطلاع بدهند که هرگاه ساکنین پایتخت خود را محتاج بیگانگان می‌دانند و می‌روند از خارج مستشار برای اداره‌ی امور خود استخدام می‌کنند و می‌آورند، ما آذربایجانی‌ها با آنها هم عقیده نبوده و خود را حقیر نمی‌دانیم و مستشار بیگانه لازم نداریم.»^(۱۵)

آگاه سپس اضافه می‌کند: چون بنده اولاد مشروطه و به اصطلاح از صفات مشروطه خواهان هستم، ناطق و خطابه خوان زیاد دیده‌ام ولی نطق آن شب مرحوم خیابانی علاوه بر این که در مردم اثر کردو تا مذکوت‌ها به شدت برایش دست زدند و یاشاسون گفتند، در خود بنده هم تأثیر بسزایی نمود که بدون سؤال و جوابی از جابر خاسته به طرف ارک ایالتی برگشتم ... و شب را در آنجا خوابیدم. صبح که از خواب، بیدار شدم دیدم مشهدی حسین آقا آبدار مرا صدا می‌زنند و مثل این است که خبر تازه‌ای دارد. با عجله برخاستم. قبل از عرض کنم که این مشهدی حسین آقا آبدار از مشروطه طلبان قدیمی و کارکن و جزو رفقاء زمان انقلاب ما در تهران بود. او برای دیدن زاد و بوم ستارخان و باقرخان همراه ما به تبریز آمده بود. یاد دارم که در راه، هر روز می‌پرسید، کی به تبریز می‌رسیم و محل زد و خورد مستبدین و مشروطه‌خواهان را به چشم می‌بینیم؟ به هر حال از وی پرسیدم، فلانی چه خبر است؟ گفت امروز صبح یک نفر از تجدّد آمد و به آقای میرزا بی‌الله خان سریع القلم که سمت معاونت دفتر ایالتی را دارد، اعلام کرد: دفتر ایالتی باید تعطیل بشود و هر کس از هر طبقه‌ی اهل تبریز و آذربایجان با هر سمتی که دارد باید به تجدّد بپاید. ایشان بر حسب دستور تمام مستخدمین ایالتی از کادر دفتری گرفته و سرپایی حتی سرایداران را برداشته به محل مزبور حرکت کردند. الساعه که این مطلب را می‌گوییم هیچکس در این محوطه‌ی ارک غیر از آقای امین‌الملک و ما چند نفر که از تهران آمده‌ایم، وجود ندارد. گفتن بهتر است به تجدّد بروید و تحقیقات بیشتری به عمل آورید تا ببینیم چه خبر است؟

اولین موضوعی که در تظاهرات آن روز جلب توجه می‌کرد، دسته‌ای از دانش‌آموزان مدارس تبریز بود. آنان «مجتمع‌آبانمایش برق‌های سه رنگ ایران در بازار حرکت کرده»، چوبه‌دارهایی را که از طرف مکرم‌الملک نصب گردیده و آلت‌صلب و اعدام‌های بی‌محاکمه و غیر قانونی شده بود، بر زمین افکنده، سوزانیدند. یکی از چوبه‌های دار از طرف جماعت به عمارت تجدّد برده شده با نطق‌های مؤثر و هیجان‌های فوق العاده از طرف آزادیخواهان استقبال گردید.»^(۱۶)

به دنبال تظاهرات دانش‌آموزان تبریز، بازار و مغازه‌ها نیز تعطیل می‌شوند و بازاریان نیز همراه دیگر اقسام و طبقات مردم روی به ساختمان تجدّد می‌آورند.

شادروان خیابانی آن روز در حضور بیست هزار نفر از مردم آذربایجان سخن می‌گوید.

خلاصهی نطق آن روز وی چنین است: «زنگیرهای فتووالیته و گرفتاری در پنجهی خونین استبداد، هنوز اجازه نداده است که ایرانیان به حالت دموکراسی درآمده، تشکیلات مقتضیه را دارا شوند. دهقانان ما، رنجبران ما، کسبه و تجارتی مادچار حملات و تعریضات انجامناپذیر یک دنیا دزدان و حشی و راهزنان هستند. زندگانی ایرانی در شهرها معروض به دستبرد یک اداره و یک حکومت قانونی نشناس و در صحاری تابع یک هرج و مرج بی قید و شرط می باشد. ظلم و تعدی و غارت و چپاول به مثابه امور عادی تلقی شده، بلکه حالت طبیعیه این مملکت را تشکیل می دهد. ولی ما با یک صدای مطمئن و بلند اخطار می نماییم که این حالت یک حالت طبیعی نیست. این یک حالت آشوب‌آمیز و مختل است که به میل و آرزوی یک عنصر ارتقای پرست و مستبدمنش در این مملکت ادامه داده می شود.

چهارده سال پیش از این، ایرانیان قیام نموده و خواستند عناصر طفیلی و فتووال و عوامل هرج و مرج و ظلم و استبداد را از میان خودشان اخراج کنند، و یک قانون اساسی برای تنظیم حیات اجتماعی خودشان تأسیس و وضع کر دند. شعار آزادی، استقلال و مساوات را آشخان نموده، در این راه فداکاری‌ها به خرج دادند. برای اصلاح امور و تنسيق حیات خودشان از داخله و خارجه امداد جستند. هرگز آن نه برای این بود که قشونی که با خون دل انقلاب پرورده شده بود، اسلحه‌ی خود را بر ضد آزادیخواهان و قانون اساسی به کار برد. آن نه برای این بود که تشکیلات و اصلاحاتی که آزادیخواهان با دادن هزاران قربانی گرانبهای تأسیس و اعمال موفقیت یافته بودند، بر علیه آزادی و بر علیه مشروطیت استعمال شوند.

ما می خواستیم دزدهای بدی و راهزنان و حشی از حریم مملکت تطهیر و ازاله شوند. ما می خواستیم اصول استبداد، غارت، چپاول از ایران طرد و تبعید والی الابد نابود گردد. ما می خواستیم جان و مال دموکراسی ایران در تحت امان باشد و از دستبرد عناصر ضاره و عوامل طفیلی محفوظ بماند. حالا می بینیم نه این که فقط هیچ یک از این آمال از قوه به فعل نیامده و یک صورت واقع نگرفته است ولی ضمناً و ضمیمتاً آزادی، آزادی فکر، آزادی وجود و مخصوصیت شخصیه، یکی پس از دیگری تمام حقوق تجاوز نابردار مردم که قانون اساسی برای تأمین و محافظت آنها وضع گردیده است، دچار تعریضات یک مشت غارتگران و وحشیان اجتماعی و سیاسی می شود.

نه هرگز این توطئه‌های خائنانه بر ضد قانون اساسی نایل به کمترین موقیت نخواهد شد. تا وقته که آذربایجان زنده است و زنده آزادیخواهان او هستند، قانون اساسی بی حامی و بی دفاع نخواهد ماند.»^(۱۷)

«ما مردم آزادیخواه که با صرف خون‌های خود مشروطه و آزادی را تحصیل کردیم، اکنون در زیر منگنه و فشار حکومت خائن تهران مشغول جان‌کنند و دست و پا زدن هستیم. امروز من رسماً به همهی جهانیان اعلام می کنم: ما علیه این حکومت که قرارداد خانمان برانداز و ثوق‌الدوله و انگلیس را منعقد کرده، قیام کرده‌ایم.»^(۱۸)

در این حیص و بیص یکی از آزادیخواهان، به نام میر محمدعلی که به وسیله‌ی دار و دسته‌ی مازور بیورلینگ و فکل کلو دستگیر شده بود، از زندان آزاد می‌شود و به حیاط تجدّد می‌آید. حاضران از دیدن او به وجود می‌آیند وی را روی دست بلند کرده، چندین بار دور حیاط می‌گردانند و شادمانی می‌کنند.



محمدعلی بادامچی یار دیرین شیخ محمد خیابانی و یکی از رهبران جنبش آزادیستان

خیابانی، شادروان بادامچی و گنجه‌ای را مجدداً به استانداری پیش امین‌الملک مرزبان اعزام می‌دارد. پیام خیابانی به معاون ایالت چنین است! «چون مردم تبریز تنها اطمینان‌شان به نظمیه‌ی شهر

است که جان و مال و ناموسیشان در پناه آن می‌باشد و نظر به این که افسران سوئیلی از عهده‌ی این مهم بر نیامده‌اند و مردم شهر نسبت به عملیات آنها ظنین شده‌اند، از شما میخواهیم، دستور بفرمایید، افسران سوئیلی از شهر خارج شده و نظمیه را کما فی السابق تحويل سردار مکرم که از افسران قزاقخانه‌ی تبریز است، بدنهند ... تا مردم بتوانند با خاطری مطمئن به کسب و کار خود بپردازنند. این افسر (سردار مکرم) پسر مرحوم علاء‌الملک بود که با دموکرات‌ها روابط حسن داشت.^(۱۹)

در این زمان جناح رفورمیست و سازشکار کادر رهبری نهضت موفق می‌شود، خیابانی را راضی کند که با عین‌الدوله از در سازش برآید و الیگری وی را به آذربایجان پیذیرد. بنابراین دموکرات‌های تبریز به عین‌الدوله که کما کان ساکن میانه بود، پیشنهاد می‌کنند، در صورتی که شرایط آنها را پذیرد، می‌تواند به تبریز بباید و به مستند حکومت آذربایجان تکیه بزند!! شرایط پیشنهادی به ترتیب ذیل بود که توسط معتمد التجار یکی از دموکرات‌های مشهور، به اطلاع عین‌الدوله می‌رسد:

- ۱- شاهزاده عین‌الدوله نباید همراه خود سوار و پیاده به شهر تبریز بباورد.
- ۲- کلیه‌ی مأموران سوئیلی و پلیس اعزامی از مرکز فوراً به تهران برگردند.
- ۳- شاهزاده از تهران اعتبار مالی درخواست کند و آن را زیر نظر ملت به مصرف آبادانی و عمران آذربایجان و رفاه مردم برساند و هیچ کاری را بدون موافقت جمعیت تجدّد انجام ندهد.
- ۴- سردار عشاير قره‌داغی (برادر امیر ارشد) که در رکاب عین‌الدوله به میانه رفته است، چون از مخالفان خیابانی می‌باشد، هنگام آمدن به تبریز نباید سوار و پیاده همراه بباورد.
- ۵- آقای دکتر مرزبان (امین‌الملک) که معاونت عین‌الدوله را در تبریز به عهده دارد، به تهران مراجعت کند و سمت ایشان به حاج ساعد السلطنه واگذار شود.
- ۶- پیشکار مالیه‌ی تبریز - ترجمان الدوله - نیز به تهران برگردد.

عین‌الدوله برای بررسی اوضاع از نزدیک، فرست را مغتنم شمرده، تمام شرایط دموکرات‌ها را می‌پذیرد و به تبریز می‌آید. راه دادن عین‌الدوله به تبریز یکی از اشتباوهای بزرگ سران جنبش بود. در این مورد بعداً سخن خواهیم گفت.

انقلابیون تبریز برای اداره امور و اتخاذ تصمیم، هیأت مدیره‌ای به نام هیأت مدیره‌ی اجتماعات از میان خود بر می‌گزینند که تعداد آنها به بیست نفر بالغ می‌شد. اسماء برخی از آنها به شرح زیر است:

- ۱- شیخ محمد خیابانی
- ۲- حاجی سید‌المحققین
- ۳- میرزا نقی خان رفعت
- ۴- حاجی میرزا علی نقی گنجای
- ۵- محمدعلی بادامچی
- ۶- ابوالقاسم فیوضات

- ۷-علی اصغر سرتیپ زاده
- ۸-آقازاده (مدیر روزنامه شاهین)
- ۹-ناظم الدوله
- ۱۰-اسماعیل امیر خیزی
- ۱۱-محمد امین
- ۱۲-هاشم نیساری
- ۱۳-نصرة الله نیساري
- ۱۴-نورالله خان یکانی

ابوالقاسم فیوضات، پست ریاست معارف رانیز به عهده می‌گیرد. ریاست اداره اوقاف به



ابوالقاسم فیوضات یکی از رهبران نهضت آزادیستان

محمدحسین صفوت و فرماندهی کل سپاه به مظفر اعلم واگذار می شود و اداره مالیه زیر نظر مستقیم خیابانی قرار می گیرد.^(۱۱)

در اثر سهل انگاری انقلابیون، ترجمان الدوله توanstه بود، پول های موجود در صندوق دارایی را بذد و با خود به تهران برید. در نتیجه اداره مالیه با مشکل شدید مالی مواجه بود و احتیاج به کار و کوشش بیشتری داشت. هیأت مدیره ای انقلاب روز پنجمینه ۱۹ فروردین ۱۳۹۹ شمسی بیانیه ای به شرح زیر به زبان های فارسی و فرانسه انتشار داد:

آزادیخواهان تبریز به واسطه ای تمایلات ارتجاعی که در یک سلسله اقدامات ضد مشروطیت حکومات محلی تجلی می نمود و در مرکز ایالت آذربایجان با یک طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود، به هیجان آمد، به قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نموده اند.

آزادیخواهان تبریز اعلام می کنند که تمامت پروگرام آنان عبارت است از تحصیل یک اطمینان تام و کامل از این حیث که مأمورین حکومت، رژیم آزادانه مملکت را محترم و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین می نماید، به طور صادقانه مرعی و مجری دارد.

آزادیخواهان کیفیت فوق العاده باریک وضعیت حاضره را تقدیر کرده، مصمم هستند که نظم و آسایش را به هر وسیله که باشد، برقرار دارند. در دو کلمه، پروگرام آزادیخواهان عبارت از این است:

برقرار داشتن آسایش عمومی.
از قوه به فعل آوردن رژیم مشروطیت.

تبریز ۱۹ حمل ۱۳۹۹ ، ۱۸ رجب ۱۳۳۸.

«هیأت مدیره ای اجتماعات»^(۱۲)

رهبران جنبش نمایندگانی انتخاب می کنند و به کنسولخانه ها اعزام می دارند تا این طریق علت و انگیزه جنبش تبریز را به اطلاع جهانیان برسانند.

در این روزها خیابانی «به یک کار بخردانه ای برخاست و آن این که برای جلوگیری از لگام گسیختگی و نابسامانی چنین نهاد که اجتماعی در بیرون حیاط تجدّد، تشکیل نشود.»^(۱۳) به همین جهت هر روز دسته های انبوی از اشار مختلف مردم در حیاط تجدّد گرد می امندند و به سخنان ناطقان گوش فرا می دادند و خود خیابانی نیز همه روزه عصر برای مردم به زبان ترکی سخنرانی می کرد. سخنان وی به وسیله ای ادب و شاعر توانا میرزا تقی خان رفتت به فارسی ترجمه و تلخیص می شدو در روزنامه تجدّد چاپ می گردید.

شگفت آن که، اگرچه گفتار خیابانی بسیار ساده و روان و عوام فهم ایراد شده، بر عکس برگردان فارسی آن، چنان صفاتی را دارانمی باشد. علت این امر معلوم نیست. احتمالاً میرزا تقی خان رفتت -

Manifeste

Les libéraux de la ville de Tauris, émus par les tentatives réactionnaires qui se manifestaient dans une série d'actes anticonstitutionnels commis par les autorités locales et qui venaient de se préciser d'une façon inquiétante dans le chef lieu de l'Azerbaïdjan, se sont soulevés dans un but de vive et énergique protestation :

Les libéraux de Tauris déclarent que leur programme tout entier consiste dans l'obtention d'une satisfaction pleine et entière quant au respect par le gouvernement du régime libéral du pays et la loyale observation à sa part des lois constitutionnelles qui en définissent le caractère.

Les libéraux, apprécient la nature exceptionnellelement délicate à maintenir à tout prix l'ordre et la paix publiques.

En deux mots voici le programme des libéraux :

- Maintien de l'ordre**
- Réalisation du régime constitutionnel. Tauris le 9 avril 1920**

Commission Directrice des Réunions

بيان نامه نهضت به زبان فرانسیس

چنانکه کسر وی نیز اشاره کرده - «در برگردانید آنها به فارسی دستی در جمله‌ها برده است.»^(۲۳) در این صورت انگیزه وی از این کار چه بوده است معلوم نیست از طرف دیگر با توجه به این که، خود خیابانی به زبان فارسی تسلط کامل داشت و به این زبان سلیس و روان می‌نوشت، چرا متوجه این عیب چشم‌گیر نشده و در رفع آن نکوشیده است؟

خلاصه‌ی کلام، جنبش ضد امپریالیستی و ضد استبدادی آزادیستان پیروز می‌شود. و برای حفظ استقلال ایران و برقراری دموکراسی واقعی در کشور می‌کوشد. کانون جنبش از ساختمان تجدّد به ساختمان شمس‌العماره یا عالی قاپو که قبل‌آکاخ و نشیمنگاه و لیعهدهای ایران بود، منتقل می‌گردد.



مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

مراسم انتقال به کاخ عالی قاپو باشکوه فراوان برگزار گشت. در این روز - پنجشنبه سوم تیر ماه ۱۲۹۹ش - بازار بسته شد. «خیابانی همراه با پیرامونیان در عالی قاپو جای گرفتند. موزیک به نوازش پرداخت. مردم در آنجا و سر راهها انبوه شدند. مجاهدان و گارد ملی که نیروی قیام شمرده می‌شدند، تفنگ‌ها به دوش در عمارت تجدّد گرد آمدند و دسته بستند و موزیک به جلو انداختند و پای کویان روانه عالی قاپو گردیدند و در آنجا سان دیدند و به نمایش پرداختند. هم چنان شاگردان دبیرستان‌ها دسته دسته آنجا آمدند، سرودها خوانند. خود خیابانی، و میرزا تقی خان رفت و دیگران گفتارها راندند و امیدها دادند. پیاپی بانگ زنده باد دموکراسی و زنده باد خیابانی بلند شد. پیاپی دست زدند و سرودهای گوناگون، از جمله سرود مارسیز خوانده شد.»^(۲۴)

جنبش آزادیستان شیخ محمد خیابانی در تبریز، به دیگر شهرهای آذربایجان نیز سرایت کرد. «مردم زنجان علیه سلطه‌ی انگلیس و حکومت وابسته مرکزی سر به عصیان برداشتند و از کابینه‌ی

وثوق الدوله اظهار نفرت کردند. رهبری قیام زنجان را یکی از دموکرات‌ها، به نام محمدعلی باشماقچی به عهده داشت.^(۲۵)

در اهر و مراغه نیز دموکرات‌ها، ادارات دولتی را اشغال کردند و مأموران وثوق الدوله را فراری دادند.

عده‌ای از فنودال‌های بزرگ برای حفظ جان و مان خود، از جنبش تبریز حمایت کردند. از آن جمله امیر ارشد (برادر سردار عشاير) که در محل قره‌داغ صاحب قدرت و نفوذ فراوان بود، آمادگی خود را برای پشتیبانی از جنبش اعلام کرد. وی هم چنین از هیأت مدیره‌ی اجتماعات تقاضا کرد، اجازه دهنده با سواره‌های مسلح خود، به تبریز بیاید و در خدمت انقلاب باشد. ولی خیابانی تقاضای او را رد کرد. حوادث بعدی نشان داد که احتیاط خیابانی از قبول درخواست امیر ارشد، درست بوده است. وی همراه برادرش ضرغام نظام (سردار عشاير) و رحیم‌خان چلبیانلو در محاصره‌ی یازده ماهی تبریز دوشادوش نیروهای دولتی علیه آزادیخواهان شرکت کرده بود و خیابانی او را به خوبی می‌شناخت.

چندی نگذشته بود که مردم ارومیه، سراب، و خوی نیز سر به شورش برداشتن و مأموران دولتی را از شهر بیرون کردند و تقاضای استعفای وثوق الدوله را نمودند. در شهر اردبیل هم فریاد اعتراض علیه امپریالیزم انگلیس و دولت خود فروخته‌ی وثوق الدوله بلند شد. عصیان اردبیل را کمیته‌ی دموکراتیک ملی این شهر که در میان مردم نفوذ فراوان داشت، رهبری می‌کرد. نماینده‌ی انگلستان در تهران سر پرسی کاکس در این مورد به لندن گزارش می‌کند: «وضعیت اردبیل نیز مانند تبریز برای انگلیس بسیار خطرناک شده است.»^(۲۶)

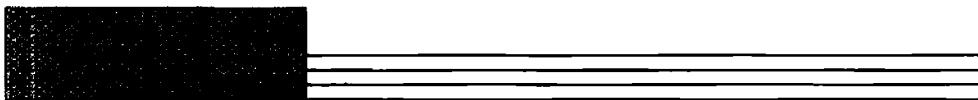
ایلات بزرگ آذربایجان از آن جمله ایل شاهسون (ایل سون امروزی) نیز حمایت خودشان را از جنبش خیابانی اعلام کردند.

هواداری ایل شاهسون از جنبش تبریز، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. چراکه این ایل به تحریک فنودال‌ها پیوسته به کاروان‌های تجاری دستبرد می‌زدند و تالمنی راهها را باعث می‌شدنده و مشکلات بزرگی را در امر تجارت به وجود می‌آورده‌اند. بنابراین حمایت ایلات از انقلاب تبریز، به مفهوم امنیت طرق ارتباطی و تجاری بوده است و این امر از امیال بزرگ بورژوازی تجاری بود. طبقه‌ای که جنبش تبریز را رهبری می‌کرد.

همه‌ی این عصیان‌های مردمی شهرها و ایلات آذربایجان به خاطر دو دستگی هیأت مدیره‌ی انقلاب و ضعف رهبری، غیر منشکل و پراکنده باقی ماند و نتوانست در مقابل دشمنان خود، نیروی واحد و قدرتمندی را بوجود آورد.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۲۲.
- ۲ - همان منبع، ص ۱۴.
- ۳ - همان منبع، ص ۱۵.
- ۴ - همان منبع، ص ۱۷.
- ۵ - همان منبع، ص ۲۰.
- ۶ - فکر دموکراتی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۸۵.
- ۷ - همان منبع، ص ۸۳.
- ۸ - همان منبع، ص ۸۴.
- ۹ - تلخیص از کتاب: نمایندگان مجلس شورای اعالی در ۲۱ دوره قانونگذاری، زهراء شجاعی، ص ۲۲.
- ۱۰ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسری، ص ۸۶۷.
- ۱۱ - «لن يجعل الله الكافرين على المؤمنين سبلا»، قرآن مجید.
- ۱۲ - تاریخ هیجده ساله ...، پیشین، ص ۸۶۸.
- ۱۳ - قیام شیخ محمد خیابانی، سید علی آذری، ص ۲۸۱.
- ۱۴ - همان منبع، ص ۲۷۹.
- ۱۵ - همان منبع، ص ۲۸۰.
- ۱۶ - همان منبع، ص ۲۸۱.
- ۱۷ - روزنامه تجدد، شماره ۱۸۲.
- ۱۸ - قیام شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۲۸۲.
- ۱۹ - همان منبع، ص ۲۸۲.
- ۲۰ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، ص ۵۰۴.
- ۲۱ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۶۸.
- ۲۲ - روزنامه تجدد، شماره مسلسل ۱۸۲.
- ۲۳ - تاریخ هیجده ساله ...، پیشین، ص ۸۷۴.
- ۲۴ - همان منبع، ص ۸۷۵.
- ۲۵ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۸۵.
- ۲۶ - همان منبع، ص ۸۱.



کارنامه‌ی جنبش

ما حاکمیت دموکراتیک را در تبریز تأسیس نموده‌ایم ... باید در سراسر ایران دموکراسی حاکم باشد.

خیابانی

نهضت آزادیستان گرچه دولتش مستأجرل بود و لکن تأثیری که بر جای گذاشت از لحاظ کیفی عمیق‌تر از جنبش‌های مشابهی بود که در سایر نقاط ایران جریان داشتند. جنبش خیابانی در مدت عمر کوتاه شش ماهه‌اش، توانست سنت دیرین مبارزه با استعمار و ستم اجتماعی و راه و رسم سلحشوری را از نو احیاء کند و پایه‌های قرارداد ۱۹۱۹ را تکان سختی بدهد، تا جایی که انگلستان را مجبور به عقب‌نشینی کند. این کار در شرایط آن روز جهان پیروزی بزرگی برای ملت ایران به حساب می‌آمد.

جنبش آزادیستان برای حکومت استبدادی در آذربایجان نقطه‌ی پایان گذاشت و برای تأمین منافع اکثریت مردم یعنی دهقانان، کارگران، تجار کوچک، روشنفکران، صنعتگران و افراد کم درآمد شهری دست به اقدامات مهمی زد. از جمله: قیمت ارزاق عمومی و اجناس پر مصرف را پایین آورد و در حد ثابتی نگاهداشت.

«هیأتی از تبریز به دیگر شهرهای آذربایجان از جمله به ارومیه، اهر، مرند، اردبیل، گونشی

(شبستر) و ... اعزام گردید تا به مشکلات مردم از نزدیک رسیدگی کند و کارهای مأموران دولتی را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. بنابراین شکایت اهالی، به کار مسؤول امور محال گوئی به نام اسکندرخان و متصلی امور مرند به نام نیساری خاتمه داده شد.

انواع مالیات‌های کمرشکنی که حکومت مرکزی از روستاییان می‌گرفت، لغو و تنها مالیات بر درآمد به رسمیت شناخته شد.^(۱) زمین‌های خالصه به رایگان بین روستاییان تقسیم گردید. ولی دهقانان، زمین‌های فتووالی را می‌توانستند تنها با پرداخت پول از ملاکان بخرند و فتووال‌های نیز املاک‌شان را جز به رعیت‌های خود نمی‌توانستند به کسان دیگری واگذار کنند. «جنش آزادیستان برای پرداخت وام به روستاییانی که مایل به خرید املاک فتووال‌ها بودند، بانک‌های فلاحت و ملی را بنیان نهاد.

قانون اصلاحات ارضی و تقسیم زمین‌های خالصه بین روستاییان، اولین بار در محال ارونق و ازانب (شبستر زادگاه خیابانی) و در چند روستای دهخوارقان (آذرشهر) اجرا گردید.^(۲) بدین ترتیب به سیستم کهن زمین‌داری فتووالی ضربه‌ی سنگینی وارد آمد و انواع زورستانی و بیگاری و دیگر انقیاد فتووالی به حداقل ممکن رسید. کلیه‌ی آبها، از جمله آب‌های قنات، چشمه‌ها، رودخانه‌ها و ... ملی اعلام شد و در اختیار عموم قرار گرفت.

خیابانی می‌گفت: «آب برای آبادانی کشور و مشروب ساختن باغها و مزارع لازم است. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم آب در دست کسانی باشد که ویرانی سرزمین ما را آرزو می‌کنند. آنان اگر فرصت یابند، آبها را روى ما خواهند بست و مردم را به مصیبت وحشت آور تشنگی و بی‌آبی دچار خواهند ساخت.^(۳)

خیابانی آرزوی مکانیزه کردن صنایع و کشاورزی ایران را در سر می‌پرورانید. هم چنین وی از شرایط نامساعد کار و از استثمار کارگران رنج می‌برد. بنابراین در فکر پیاده کردن مترقبی ترین قانون کار برای کارگران بود و آینده‌ی درخشانی را برای آنان پیش‌بینی می‌کرد. وی اول «ماه می» روز جهانی کارگر را به رسمیت شناخت و قرار بر این گذاشته شد، که کارگران آذربایجان مانند دیگر کارگران جهان «روزانه ۸ ساعت و یا در هفته ۴۸ ساعت کار انجام دهند، و هفته‌ای لااقل ۲۴ ساعت (و در صورت امکان و به منظور هماهنگی با تعطیلات جهانی روزهای یکشنبه) استراحت داشته باشند.

کار کردن بچه‌ها موقوف و کار جوانان محدود شد تا پرورش جسمانی و معنوی آنان ممکن گردد. برای یک مقدار هم عیار کار، مزد بدون ملاحظه‌ی تفاوت در بین ذکور و انان برای همه مساوی اعلام شد.^(۴)

رهبر جنش مانند دانتون بعد از نان اولین ضرورت یک ملت را معارف می‌دانست بنابراین در راه فرهنگ و باسواند کردن کودکان و نوجوانان گام‌های بلندی برداشته شد. افتتاح مدارس ابتدایی و متوسطه و دانشگاه مورد نظر قرار گرفت، رهبر جنش پیوسته بر این نکته تأکید داشت که: ما وظیفه

داریم، مردم خود را از نعمت علم و دانش بهره‌مند سازیم. چراکه «یک ملت نمی‌تواند بدون معارف آزادی خود را محفوظ دارد.»^(۵) بنابراین آموزش و پژوهش کودکان اجباری اعلام شد. شیخ محمد خیابانی در این باره چنین می‌گوید: «تعلیمات اجباری یکی از مواد اساسی مرآت‌نامه‌ی ماست. ما این کار را تا حدودی به شکل رسمی و قانونی در آورده‌ایم.»^(۶)

شایان ذکر است که قبل از جنبش مشروطه، حتی در صدر نظام مشروطتی، از اداره یا سازمان دولتی به نام اداره‌ی فرهنگ یا آموزش و پژوهش خبری نبود. به جز یک مدرسه‌ی دولتی به نام مدرسه‌ی مظفریه، بقیه‌ی مدارس ملی بودند.

هر مدرسه راهیاتی متشکل از اولیای دانش آموزان، مدیر و معلمان همان مدرسه اداره می‌کردند «اجرت تدریس و ماهیانه به همت و مکنت اولیای اطفال موقول بود.»^(۷) و باز رگانان تجدد خواه نیز در این راه از بدل کمک مضایقه‌ای نداشتند.

قبل از سال ۱۳۲۴ ه. ق در تبریز جمعاً ۲۰ مدرسه به سبک جدید وجود داشته که از این تعداد ۱۹ مدرسه ملی و تنها یک مدرسه (مظفریه) دولتی بوده است.

بین سالات ۱۳۲۴ ه. ق (سال برقراری نظام مشروطتی) تا ۱۳۳۰ ه. ق ۳۰ مدرسه در تبریز دایر بوده که همگی ملی بوده‌اند. ولی از این تاریخ به بعد کم کم به تعداد مدارس دولتی افزوده می‌شود و از شمار مدارس ملی کم می‌گردد. چنانکه بین سال‌های ۱۲۹۰ شمسی تا ۱۳۰۵ ش از ۲۹ مدرسه‌ی تبریز، ۱۷ باب دولتی و ۱۲ مدرسه‌ی دیگر ملی بوده‌اند.^(۸)

ناگفته نماند که اولین بار در سال ۱۳۱۸ ه. ق نهادی به نام «مجمع مدیران مدارس» یا «انجمن معارف» به همت باز رگانان نوآندیش، روحانیان و روزنامه‌نگاران در تبریز پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

از بنیانگذاران این نهاد مردمی می‌توان حاجی میرزا علی رشدیه (برادر حاجی میرزا حسن رشدیه)، میرزا حسین کمال (مؤسس مدرسه‌ی کمال و ناشر روزنامه‌ی کمال)، روحانی مبارز سید حسن شریف‌زاده (علم و ژورنالیست و بنیانگذار چندین مدرسه)، میرزا محمد علیخان تربیت (بنیانگذار کتابخانه‌ی تربیت و ناشر مجله‌ی گنجینه‌ی فنون و روزنامه اتحاد)، سید حسین خان عدالت (ناشر روزنامه‌ی عدالت)، سید محمد شبستری ملقب به ابوالضیاء (ناشر روزنامه‌های حدید و مجاهد) و ... را نام برد.

در سال ۱۳۲۱ ه. ق سید محمد بیزدی ملقب به «طالب حق» بنیانگذاران مدارس جدید را بی دین و کافر اعلام کرد و آنها را مهدورالدم و واجب القتل شمرد. در نتیجه و اپسگرایان به خیابان‌ها ریختند و چاپخانه‌ها، معلم خانه‌ها (مدارس جدید) و کتابخانه‌ها را با خاک یکسان کردند. در چنین شرایطی بود که انجمن معارف توانست به کار خود ادامه دهد و منحل شد.

پس از برقراری نظام مشروطه (۱۳۲۴ ه. ق) بار دیگر انجمن معارف به سر انگشت تدبیر انجمن ایالاتی احیاء شد. مدارس به کار و کوشش پرداختند. در هر کویی جمعی از فرهنگ‌وستان و

تجدد طلبان، هیأت‌هایی را تشکیل دادند و در ایجاد مدارس جدید و حفظ و نگهداری آنها با یکدیگر به رقابت برخاستند.

«هیأت‌های معارف» کلیه‌ی مخارج مدارس را تأمین می‌کردند. حتی «برای تألیف کتب کلاسی شور و بحث می‌نمودند و کتاب‌هایی هم تألیف و انتشار می‌دادند.»^(۹) در مدارس جدید کودکان بی‌بصاعت به رایگان تحصیل می‌کردند.

با اشغال آذربایجان توسط روسیه‌ی تزاری و حکومت جابرانه‌ی صمدخان شجاع‌الدوله، هم چنین شروع جنگ جهانی اول بار دیگر مدارس جدید و انجمن معارف از فعالیت باز ماندند. تا این که برای سومین بار در عصر نهضت آزادیستان، این انجمن با نام «جمعیت نشر معارف» فعالانه به منظور باسواندن کودکان و نوجوانان به کار پرداخت. (۱۳۳۸ ه. ق.)

سرپرست این انجمن را میرزا علی اصغر خان سرتیپ‌زاده، یکی از سران نهضت آزادیستان به عهده داشت.

در این عصر علاوه بر مدارس قدیمی از قبیل، فیوضات، نجات، افتخار، حکمت، شمس، تمدن، رشدیه، و ... که مجدد‌آکار خود را از سرگرفتند، مدارس دیگری نیز بنیاد نهاده شدند که از آن جمله می‌توان آموزشگاه‌های زیر را به نقل از روزنامه‌های تجددنام برد:

۱- مدرسه‌ی دخترانه‌ی نوبر: در این مدرسه ۲۲۰ نفر از دختران بی‌بصاعت محلات نوبر، چرنداب و خیابان رایگان تحصیل می‌کردند. مستولیت و کفالت این مدرسه با آقای «ادیب‌العلماء مفتض محترم معارف بود». (روزنامه‌ی تجددنام، شماره ۱۹۶) اولیای کودکان بی‌بصاعت تعهد می‌دادند که فرزندشان حداقل یک سال در این مدرسه تحصیل کنند.

۲- مدرسه‌ی پسرانه‌ی نوبر: که در محله‌ی نوبر و در کوچه‌ی صدر افتتاح گردید. کودکان افراد کم درآمد در این مدرسه پذیرفته می‌شدند.

۳- مدرسه‌ی لیل آباد: ۴۰ نفر در این مدرسه رایگان تحصیل می‌کردند. قرار بر این گذاشته شده بود که به تعداد آنها ۸۵ نفر دیگر نیز افزوده شود. (روزنامه‌ی تجددنام، شماره ۱۸۶)

۴- مدرسه‌ی دخترانه‌ی ناموس: در کوی ششگلان در دربند میرآقا به همت « حاجیه ساره خانم، افتتاح گردید.» (تجدد شماره ۲۳)

۵- مدرسه‌ی ۴ کلاسی دخترانه‌ی مخدرات: واقع در کوی « خیابان » کوچه‌ی احتشام‌الملک

۶- مدرسه‌ی پسرانه‌ی متوسطه‌ی تبریز: در سال ۱۳۳۴ ه. ق. به همت دکتر عباس لقمان ادhem (علم‌الملک) - نخستین رئیس معارف آذربایجان - در کوی سرخاب تأسیس شد. این دبیرستان قبل از به نام دبیرستان محمدیه نامیده می‌شد. ولی بعده‌ای به «مدرسه‌ی متوسطه‌ی تبریز» تغییر نام داد. تعداد دانش‌آموزان این دبیرستان در اوایل صد نفر بوده است و در آن بزرگ‌مردانی چون ابوالقاسم فیوضات درس فیزیک و ریاضیات، میرزا تقی خان رفعت، رشته‌ی زبان خارجه تدریس می‌کردند و طاهر خوشنویس هم تعلیم خوشنویسی و خطاطی را به عهده داشت.

این دبیرستان پس از یک سال به عمارت فرمانفرما، واقع در کوی ششگلان نقل مکان می‌کند و در سال ۱۲۹۹ شمسی به دستور شیخ محمد خیابانی به عمارت عالی قاپو، (عمارت ولی‌عهد) واقع در حرخانه منتقل می‌شود. تا این تاریخ مدرسه‌ی متوسطه در ساختمان‌های اجاره‌ای قرار داشته است. این نخستین عمارت دولتی بود که در اختیار اداره‌ی معارف گذاشته می‌شد. دبیرستان مزبور از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که اسماعیل امیرخیزی یکی از اعضای برجسته‌ی کادر رهبری جنبش به ریاست آن انتخاب می‌شود.

از جمله اقدامات بی‌سابقه‌ی امیرخیزی در این پست، ایجاد یک باب کتابخانه در این مدرسه است. «با این ترتیب نخستین پایه‌ی ایجاد کتابخانه در مدارس گذاشته می‌شود». ^(۱۰)

ساختمان دبیرستان فردوسی فعلی تبریز که قبلًا دبیرستان دخترانه‌ی آمریکائیان در آنجا قرار داشت و در زمان نهضت آزادیستان خالی بود، «به دستیاری و همت خیابانی به حیطه‌ی تصرف اداره‌ی فرهنگ درآمد». ^(۱۱)

سرانجام بعدها دبیرستان متوسطه‌ی تبریز به آنجا نقل مکان کرد و از این تاریخ به دبیرستان فردوسی تغییر نام داد، که هم اکنون نیز به همین نام باقی است.

۷- مدرسه‌ی نظام با ۶۷ نفر دانش‌آموز که ویژه‌ی آموزش علوم و فنون نظامی بود:
۸- افتتاح مدرسه‌ی آناثیه، واقع در کوی «کوچه باغ» و «اجرای اپرای مشهور اصلی و کوم به نفع این مدرسه‌ی جدید‌التأسیس». (روزنامه تجدد شماره ۱۴۷)

۹- مدرسه‌ی دخترانه‌ی شوکتیه واقع در کوی دوه‌چی علاوه بر این مدارس دو مدرسه‌ی خارجی نیز در عصر آزادیستان در تبریز فعالیت داشتند:
۱- مدرسه‌ی دخترانه‌ی فرانسویان (کاتولیک‌ها) به نام «سن و نسان» واقع در کوی ارمنستان (خیابان شریعتی جنوبی)

این مدرسه در سال ۱۸۸۴ میلادی به منظور تبلیغات مذهبی در تبریز دایر و پس از سال‌ها فعالیت منحل شده بود. در عصر خیابانی این مدرسه «با پروگرام جدید و تدریس زبان‌های فارسی، فرانسه، روسی، هم‌چنین تعلیم خیاطی، گلدوزی، قلابدوزی دستی»^(۱۲) به کار پرداخت. در این آموزشگاه ۴۰۰ نفر از دختران تبریز تحصیل می‌کردند.

۲- دبیرستان پسرانه‌ی آمریکایی به نام «مموریال» (یادگاری) واقع در خیابان شریعتی جنوبی که اکنون مدرسه‌ی دخترانه‌ی توحید در آن جا قرار دارد.
مموریال در سال ۱۸۸۴ میلادی تأسیس شده بود. قبلًا صرفاً فرزندان ارامنه می‌توانستند در آن تحصیل کنند. ولی بعدها کوکان مسلمان نیز به آن راه یافتند. زبان تحصیل در این مدرسه انگلیسی بود.

در بدرو امر معلمان این دبیرستان همگی آمریکایی بودند. لکن بعدها معلمانی از تبریز نیز توانستند در آنجا به کار تدریس اشتغال ورزند. از جمله روحانی مبارز، شهید سید‌حسن شریف‌زاده

در این مدرسه درس عربی تدریس می‌کرده است، از دیگر کارهای جمیعت نشر معارف تأسیس یک باب کتابخانه و قرائتخانه در تبریز بود. این قرائتخانه در کوچه‌ای به همین نام در مقابل ارک قرار داشت. در اینجا روزنامه‌های آن عصر و کتب گوناگون در معرض استفاده عموم قرار می‌گرفت. جمیعت نشر معارف در زمینه‌ی تئاتر و نمایش نیز دست به اقدامات مهمی زد. از آن جمله «هیأت آکتورالی را تشکیل داد و نمایشنامه‌های کوچکی را روی صحنه آورد»^(۱۳) و این در زمانی بود که «در سایر شهرهای ایران نام تیاتر را نشنیده بودند». ^(۱۴) گروه هنری را که جمیعت نشر معارف در آذربایجان بنیاد نهاد، «آکتورال جمیعت اصلاح و ترقی معارف» نام داشت، که هنرپیشه‌ی مشهور آن عصر بیوک خان نخجوانی آن را رهبری می‌کرد. این گروه هنری چهارمین گروه از نوع خود در آذربایجان (تبریز) بود. نخجوانی فارغ‌التحصیل رشته هنرهای دراماتیک از دانشگاه باکو بود.

در این موقع در برخی از مدارس تبریز نیز دسته‌های هنری «تئاتر» به وجود آمدند و نمایشنامه‌های کوچکی را در خود مدرسه و یا در مکان‌های مناسب روی صحنه آوردن. «علاوه بر پیش‌هایی مانند آرشین مال آلان و امثال آن، نمایشنامه‌های دیگری نیز از زبان فرانسه ترجمه و به معرض نمایش گذاشته شد». ^(۱۵) این نمایشنامه‌ها اغلب به زبان محلی اجرا می‌شدند و درآمد آنها صرف امور خیریه و عام المنفعه می‌گشت.

هنمندان آذربایجانی کنسرت نیز می‌دادند و شعرا و نویسنده‌گان گرد همایی مخصوص به خود را داشتند. «در یکی از این گرد همایی‌ها اشعاری از کریم صافی و میر باقر استانبولچی که در باره‌ی خیابانی و جنبش آزادیستان سروده شده بود خوانده شد و با استقبال پرشور حضار روبرو گشت». ^(۱۶)

خیابانی آموزش سالم‌مندان را نیز مورد توجه قرار داد. اولین کلاس‌های اکابر برای سوادآموزی بزرگسالان در عمارت تجدد دایر گردید. تحصیل در این کلاس‌ها رایگان بوده است: معلمان تبریز در این زمان اتحادیه‌ای به نام «اتفاق معلمین مرکزی آذربایجان» تشکیل دادند. این اتحادیه بعدها الگو و اساس دیگر انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنفی شد. هدف از تشکیل این اتحادیه را در روزنامه‌ی تجدد چنین می‌خوانیم:

معلمان از این راه می‌خواستند در پیشبرد اهداف خود با یکدیگر به تبادل افکار پردازنند و «در تهذیب اخلاق و تربیت کودکان عزیز بیش از پیش بکوشند و اسهل و اقصر طریق را برای نیل به مقاصد حسته پیدا کنند و معارف و معارفیان را به اوچ آسمان شرف و افتخار ایران بسایند». ^(۱۷) کار آموزش و پرورش کودکان در دیگر شهرها و بخش‌های آذربایجان نیز مورد توجه نهضت قرار گرفت. در شهرهای اسکو، مراغه، سراب، شرفخانه، تسوج، شبستر، ساوجبلاغ و ... مدارس ابتدایی به سبک جدید ایجاد شدند و صدها دانش آموز به تحصیل علوم جدید پرداختند. دروسی که در این مدارس تعلیم داده می‌شد، عبارت بودند از: الف - دروس کتبی شامل: فارسی (دیکته و حسن خط)، حساب، هندسه، انشاء سیاق (نقدي و جنسی)، رسم و نقاشي.

ب - دروس شفاهی شامل: قرائت فارسی، تعلیمات مدنی، علم الایشیاء، تاریخ و جغرافیا، شرعیات، اخلاق، حساب.

در دبیرستان‌ها، زبان‌های روسی، فرانسه نیز تدریس می‌شد. به دختران خیاطی، بچه‌داری و خانه‌داری هم یاد می‌دادند.

«از ماورای قفقاز و ترکیه از جمله از مدرسه‌ی ایرانیان مقیم باکو به نام مدرسه‌ی اتحاد ایرانیان، هم چنین از مدرسه‌ی ایرانیان ساکن طفليس به نام مدرسه‌ی اتفاق معلمانی برای تدریس در مدارس تبریز دعوت شدند. در میان معلمانی که از این مدارس به تبریز اعزام شدند، عبدالعزیز (فریبور) نیز



تصویر جمعیت خیریه تئاتر

وجود داشت. عبدالهزاده مولف درام بهرام چوبین بود که در آن روزها توسط جمعیت خیریه‌ی تئاتر روی صحنه آمد.^(۱۸) جمعیت خیریه‌ی تئاتر در سال ۱۲۹۱ شمسی به همت چند نفر از افراد باذوق و هنرمند در تبریز بنیان گذاشته شده بود. «این اشخاص عبارت بودند از: حاجی خان چلبی، شفیعزاده، ابوالفضل مویدزاده، اسماعیل وکیلی (پیران)، وهاب‌زاده، عظیم‌زاده.

این هیأت را می‌توان نخستین هیأت رسمی آکتورال تبریز دانست، نمایشنامه‌هایی مرتب‌آز طرف جمعیت خیریه روی صحنه می‌آمد. این هیأت یا در سینما سولی (که در سال ۱۹۰۵ میلادی توسط مبلغان مذهبی کاتولیک در تبریز ساخته شده بود) و یا در سالن آرامیان یا در صحنه‌ی تابستانی جمعیت خیریه واقع در کوچه‌ی ارک نمایش می‌دادند.^(۱۹)

چنانکه قبل‌آشاره شد نهضت آزادیستان روز جهانی کارگر، اول ماه مه، را به رسمیت شناخت. در این روز (۱۱ اردی بهشت) جمعیت خیریه، گاردن پارتی باشکوهی را تدارک دید و از محل درآمد آن قبور شهدای مشروطیت در تبریز مرمت گردید. هم چنین مراسمی برای گرامیداشت خاطره‌ی جانبازی‌های شهدای راه آزادی برپا شد.

در این مراسم بود که تصمیم گرفته شد، عکس باسکرویل معلم آمریکایی را که در جنگ‌های مشروطه‌خواهی تبریز کشته شده بود، توسط قالیباфан تبریز روی قالیچه‌ای باقته شود و به عنوان قدردانی مردم، به مادر پیر وی ارسال گردد.

دیگر از کارهای جنبش بستن در میکده‌ها و مبارزه با قمار هم چنین لغو القاب و عناوین شخصی است. در مورد اخیر به ادارات و همه‌ی ارگان‌های دولتی دستور داده می‌شود، «بعد از این تمام آزادیخواهان را است که فرزندان قرن خود باشند و از استعمال یک سلسله القاب و عناوین مسخره‌آمیز، اجتناب ورزند. در خطاب و آدرس‌های کتبی و شفاهی به لفظ آقا اکتفا نمایند».^(۲۰)

برای بهداشت و سلامت جامعه بیمارستان‌هایی در نقاط مختلف آذربایجان «از جمله بیمارستان ۲۰۰ تختخوابی شیر و خورشید در تبریز احداث می‌گردد». ^(۲۱) این بیمارستان اکنون، بیمارستان سینا نامیده می‌شود که در خیابان آزادی بین چهارراه مارالان قرار گرفته است.

هم چنین جنبش، انتخابات ایالتی و ولایتی را انجام داد. اصلاحات پولی را وجهه‌ی همت خود قرار داد و اقدام به چاپ تمبر کرد. این همان تمبری بود که انجمن ایالتی به هنگام محاصره‌ی یازده ماهه‌ی تبریز، آن را چاپ کرده بود ولی به مصرف پست نرسیده بود. رهبران جنبش، همین تمبر را به آزادیستان تغییر عنوان داده، مجدداً به چاپ آن اقدام کردند. خیابانی در نظر داشت این تمبر را سورساز آزادیستان نماید ولی باز هم امکان مصرف پیدا نکرد.

تمبر آزادیستان به رنگ پرچم ایران (سبز - سفید - قرمز) و برای مصرف در آذربایجان چاپ شده بود.

نهضت آزادیستان ادارات معارف، مالیه، عدلیه، بهداشت و پست و تلگراف و راه را به طرز نوینی به کار انداخت. صنایع ملی و خانگی جان تازه‌ای یافت. «خط تلگراف بین سراب و تبریز مرمت شد و

خط تلگراف جدیدی بین شبستر و تبریز دایر گردید.^(۲۱) احداث چندین کارخانه در تبریز از جمله تأسیس کارگاه فالیبافی در باغ بو داغیان واقع در کوی لیلاوا (لیل آباد)، کارخانه قندریزی، بافتگی، دباغی پوست، از اقدامات مهم دیگر نهضت آزادیستان بود. در این کارگاهها صدها کارگر به کار اشتغال داشتند، هم چنین رهبران جنبش برای کشف و استخراج منابع زیرزمینی هیأت ویژه‌ای را مأمور کار کردند.

یکی دیگر از آرزوهای بزرگ خیابانی آزاد کردن زنان از محیط‌های سربسته به نام «حرمسرا» و دیگر قیود و سنن فودالی بود. وی یگانه چاره‌ی این کار را «تعمیم معارف برای هر دو جنس (زن و مرد)» می‌دانست. برای این منظور بود که مدارس دخترانه نیز به موازات مدارس پسرانه گسترش می‌یابند و صدها نفر از دختران در این مدارس به تحصیل می‌پردازند.

نوشته‌های زیادی در روزنامه‌ی تجدد، در مورد ستمدیدگی زنان و لزوم آموزش و پرورش آنان به رشته‌ی تحریر درآمده است. از آن جمله می‌توان مقالاتی تحت عنوانین: زن در ایران مظلوم است، ترقی زنان دنیا، زنان بزرگ جهان، زنان ما، مادران فردا، ترقی نسوان اروپا و ... نام برد.

خیابانی زنان اروپا را به خاطر مدپرستی مورد نکوهش قرار می‌داد و این عمل را کلک محیلانه‌ی نظام سرمایه‌داری ارزیابی می‌کرد، که برای مصرف بیشتر و تهی کردن انسان از هر گونه تفکر و تعقل به کار گرفته می‌شد. بنابراین رهبر جنبش آزادیستان از زنان ایرانی می‌خواست با تقلید کورکرانه و ناآگاهانه از زنان مغرب زمین، زمینه‌ی انتقال ارزش‌های کاذب غرب را در جامعه‌ی خویش فراهم نیاورند و با کسب علم و دانش شخصیت والای انسانی خود را باز یابند و مادران هوشیار و آگاه برای فرزندان میهن و شریک خوب زندگی برای همسرانشان باشند.

بنابه دستور رهبران جنبش و به منظور خدمت به فقرای شهری و مردم کم درآمد همچنین برای مبارزه با رفتار ستمگرانه و نامردمی انبارداران و محتکران سازمان‌های عام المنفعه ذیل فعالانه به کار پرداختند.

کمیسیون آذوقه: این کمیسیون در مبارزه با گرانی نان، خدمات ارزنده‌ای را ارائه می‌دهد. مأمورین این نهاد مردمی گندم و جو را از دهات جمع آوری می‌کنند و به صورت آرد در اختیار نانوایی‌ها قرار می‌دهند و نان به بهای ارزان به کم چیزان فروخته می‌شود. «کمیسیون آذوقه به پشتیبانی دموکرات‌های نیک می‌کوشد و کار خود را پیش می‌برد. در سنگک‌پزی‌ها که آرد را کمیسیون می‌داد، نان به بهای پیشین فروخته می‌شود.

در اینجا می‌باشد از باشندگان این کمیسیون نام ببریم ولی من از آنان جز نویری، حاجی میرزا علی نقی گنجه‌ای و معتمد التجار و ناظم الدوله و معین الرعایا را که بیشترشان بدروز جهان گفته‌اند نمی‌شناسم. اینان در آن سال دست بینزایان را گرفتند و هزاران کس را از مرگ سیاه رهانیدند. اگر ایستادگی دموکرات‌ها و کوشش‌های آنان نبودی، انبارداران رفتار بسیار ستمگرانه با بینوایان کردندی.^(۲۲)

مأموران کمیسیون آذوقه، به همه جا سر می‌زدند و آنچه را که می‌یافتد، می‌آورند. «چندین قطار شتر برای این کار بسیج کرده بودند. در همه‌ی شهر ۱۲۰ دکان از کمیسیون آرد می‌گرفت و به ۱۸۵ هزار تن نان می‌داد.»

دایره‌ی فعالیت این نهاد، تا دورترین شهرهای آذربایجان گسترده شده بود. چنانکه یک بار «کمیسیون از ماکو ۲۱۰۰ خرووار گندم می‌خرد و بار شترها کرده باز حمت بسیار به تبریز می‌رساند. نیز چون روسیان می‌رفتند نزدیک به دو هزار خرووار گندم از شرفخانه به دست آمد.»^(۲۴) و همگی صرف تأمین نان مردم بیناگردید.

۲- کمیسیون کوی‌ها: در این روزهای گرانی و خشکسالی، رهبران جنبش برای اجرای هر چه بهتر عدالت اجتماعی، کمیسیون دیگری به نام کمیسیون کوی‌ها تشکیل دادند. این کمیسیون برای آن که ثروتمندان نتوانند از نان کمیسیون آذوقه خریداری کنند و همچنین به جهت آن که کار این نهاد در مسیر درست جریان پیدا کند، فقیران همه‌ی کوی‌ها سرشماری می‌کند و در هر کویی به اندازه‌ی شماره‌ی تنگستان سنگکپزی دایر می‌گردد و آرد به همان اندازه داده می‌شود. به دستور کمیسیون، کوپنهای ماهانه چاپ شده و در میان خانواده‌های فقیر توزیع می‌شود و هر کس به تعداد افراد خانواده‌ی خود، می‌تواند نان مورد نیازش را به قیمت ارزان خریداری کند. همه‌ی «این کارها با یک درستی و سامان بسیار شاینده‌ای پیش می‌رفت.»^(۲۵)

۳- دارالعجزه: این نهاد مردمی برای نگهداری از سالمدان بیکس و کار و ناتوان و معلولان جامعه به وجود آمده بود و در بدرو تأسیس ظرفیت پذیرفتش آن ۴۰ نفر بوده است. ولی «اداره‌ی دارالعجزه برای تکمیل خدمت خود و رفع منظره‌ی رقت‌آور معابر، کلیه‌ی فقرا و مساکین شهر را جمع آوری و با وسایلی که مقتضی و ممکن بود، در تهیه‌ی آسایش آنها صرف مساعی نموده، اکثر آنان را در دارالعجزه پذیرفته و بعضی از آنان را که در خانه‌ی خود وسایل پرستاری داشتند، مقرری ماهانه گذاشته و به هر نحوی بود از تکدی جلوگیری کرد و اهالی شهر را از این جهت آسوده خاطر داشت.»^(۲۶)

۴- دارالمساکین: در مورد انگیزه‌ی به وجود آمدن این نهاد در روزنامه‌ی تجدد، شماره ۷۱ چنین آمده است: «متأسفانه اوضاع جاریه‌ی مملکت و ضيق ارزاق، اخیراً وضعیاتی را پیش آورد که جمع کثیری از اطراف و از خود شهر به عده‌ی فقرا اضافه شده و در داخل دارالعجزه که معمولاً ۱۷۰ نفر از عجزه و مساکین پذیرفته می‌شدند، شماره‌ی آنان به ۲۸۰ نفر رسید. بدیهی است این ازدحام غیرمنتظره از هر حیث بخصوص از نقطه نظر حفظ الصحّه و ترتیبات داخلی، دارالعجزه را دچار محظورات مهمه نموده و با بودجه‌ی نامحدود آنجا که منحصر به یک هزار تومان مقرری اداره‌ی بلدیه است، عده‌ی مزبور و آنها بی که در خارج مقرری می‌گیرند، اداره نمی‌شدند. بنابراین مقدمات افتتاح دارالمساکین تهیه شد.»^(۲۷) و فقرا از معلولان جداگردیدند و در دارالمساکین جا داده شدند. مخارج این نهاد به وسیله‌ی اداره‌ی شهرداری و مردم خیر شهر تأمین می‌شد. برای این کار،

صدوق‌هایی در نقاط مختلف شهر به دیوارهای نصب شده بود، و افراد خیر به فراخور حال وجهی به این صندوق‌ها می‌ریختند.

۵-خانه‌ی تربیت: کودکان یتیم و بی‌سرپرست در این سازمان نگهداری می‌شدند و به آنان حرفه و سواد می‌آموختند.

۶-کمیسیون اعانه: این سازمان مؤلف بود برای تأمین بودجه‌ی همه‌ی نهادها و کمیسیون‌هایی را که نام بردیم، مستقیماً از ثروتمندان - به فراخور حال - پول بگیرد. «کمیسیون اعانه پول‌های گزاری از ثروتمندان می‌گرفت که بسیار به دلخواه و برخی از ترس می‌دادند.»^(۲۸) همه‌ی پول‌هایی که بدین ترتیب جمع‌آوری می‌شد، جز در جای خود به مصرف نمی‌رسید و دیناری از آن حیف و میل نمی‌شد.

رئیس کمیسیون اعانه شادر و ان زین‌العابدین باکوچی از بازرگانان خوشنام تبریز بود. در سایه‌ی سازمان منظم و تشکیلات مردمی جنبش، جریان امور در همه‌ی این نهادها به اندازه‌ای دقیق بود که امکان هیچ‌گونه دزدی و اختلاس و سوءاستفاده به‌کسی داده نشد. سخت‌گیری دموکرات‌ها در این زمینه به جایی رسید که «دو سه تن از آنان که سرکشی به کار گندم و نانوایی می‌داشتند و نادرستی نموده بودند، خود دموکرات‌ها از آنان بازجویی کرده و از میان خود راندند و در روزنامه‌ی تجدد بار سوایی نام‌هایشان را نوشتند.

کمیسیون آذوقه و اعانه هر دو حساب‌های خود را نوشتند و در روزنامه و یا جداگانه پراکنده می‌کردند.^(۲۹)

سازمان‌های دیگری مشابه سازمان‌های عام‌المنفعه‌ی تبریز، در دیگر شهرهای آذربایجان به همت هواداران نهضت دایر گردید. از آن جمله نهادهای زیر را می‌توان نام برد:

۱-دارالعجزه‌ای در سراب باز شده ۶۰۰ نفر از معلولان آن شهر و اطراف را پنهان می‌داد. کمیسیون آذوقه نیز در این شهر دایر شده بود و به وضع ارزاق شهرستان سراب سروسامان می‌داد.^(۳۰)

۲-دارالعجزه‌ای در دهخوار قان (آذرشهر) افتتاح گردید.^(۳۱)

۳-دارالعجزه‌ای مراجعه خانه‌ی امید ۱۴۰۰ نفر از ناتوانان جامعه بود.^(۳۲)

۴-دارالمساکین آستارا ۴۰۰ نفر از فقرا و یتیمان را نان می‌داد.^(۳۳)

۵-دارالمساکین خامنه یک باب نانوایی دایر کرده بود که کارش پخت و پخش نان مجانی برای فقرای خامنه و روستاهای اطراف بود.^(۳۴)

۶-کمیسیون ارزاق زنجان و خوی نیز تعداد زیادی از معلولان و یتیمان و بی‌پناهان جامعه را روزی می‌داد.^(۳۵)

۷-دارالمساکین اردبیل ۷۰۰ نفر از بی‌چیزان آن شهر و هم‌چنین روستائیانی را که از ظلم و ستم خان‌ها فرار کرده و به اردبیل پناه آورده بودند، زیر حمایت خود گرفت.^(۳۶)

نیروی نظامی نهضت: علاوه بر اقدامات مزبور، به سعی و کوشش نهضت، شالوده‌ی نظامیه و ژاندارمری آذربایجان به سبک نوین ریخته شد و سپاه گارد ملی متشكل از: صنعتگران، بروزگران و تجارت‌کوچک به وجود آمد.

- قبل از پیروزی جنبش آزادیستان قواهی انتظامی دولتی مستقر در آذربایجان عبارت بودند از:
- ۱- قزاق که ریاست آن با کلتل مشتیچ روسی بود و تعداد افراد آن به ۲۰۰۰ نفر بالغ می‌گردید.
 - ۲- نیروی ژاندارمری
 - ۳- قواهی پلیس و نظامیه
 - ۴- سربراز بنیچه و توپخانه که به طرز قدیم اداره می‌شد و ریاست کل همه‌ی این نیروها را سردار



بیوک خان نخجوانی از بنیانگذاران تئاتر درایران و هنرپیشه نامدار عصر جنبش آزادیستان

انتصار مظفر اعلم به عهده داشت.

پس از استقرار نظام جدید به غیر از نیروی قزاق که دست نخورده باقی ماند، بقیه‌ی قوا پشتیبانی خود را از حکومت ملی اعلام کردند و زیر فرمان جنبش قرار گرفتند. این نیروها از نو آموزش داده شدند و نیروهای دفاع ملی را بوجود آوردند. تعداد نیروی دفاع ملی به دو هزار نفر بالغ می‌شد.^(۳۷) برای تربیت نیروی پلیس و پاسبان با اصول جدید، آموزشگاهی به نام «مدرسه نظام» بنیاد نهاده شد. و مدرسه‌ی مشابه دیگری برای تربیت نیروی ژاندارمری تأسیس یافت. جوانان در این مدارس به آموزش علوم و فنون نظامی پرداختند.

خیابانی در روز افتتاح مدرسه نظام برای جوانان برومندی که برای گذراندن دوره‌ی پاسبانی، انتخاب شده بودند، چنین سخن می‌راند:

«ای همراهان من! آزان‌های تبریز! من یقین دارم که برافراشته شدن این پرچم (ایران) را بر بالای عمارت مدرسه‌ی نظمیه، شما نیز با همان احساساتی که من اکنون در قلب خود احساس می‌کنم، استقبال نمودید، و این عمل را به همان طرزی که من تلقی کردم، شما هم تلقی کردید. آن سلام نظامی که شما از ته دل به پرچم دادید، معلوم داشت نظمیه‌ی تبریز، تکلیف ملی خود را به خوبی فهمیده و وسایلی را که در ایفای این تکلیف، مددکار خواهد شد، در پیش خود بسی محترم می‌شمارد. البته چنین باید باشد. زیرا که همه می‌دانیم بدون علم و معرفت هیچیک از تکالیف وطنی و انسانی را نمی‌شود به طور صحیح و کامل انجام داد. انسان آنچه را که نمی‌داند، مجبور است یاد بگیرد. تکلیف نظمیه‌ی آزادیخواه یک شهر آزاد، تکلیفی است، بسیار مشکل و باریک. شما افراد فداکار نظمیه باید در داخل شهر اساس تمدن و آزادی را نگهداری کنید. مصونیت اشخاص و افکار، آزادی‌های اجتماعی، نظم و تربیت مدنی این همه در تحت مراقبت شبانه‌روزی شماست. شما دشمنان ترقی و تمدن را در هر کجا که باشند تعقیب و دستگیر کرده و از عملیات ضد اجتماعی آنان ممانعت به عمل خواهید آورد.

سر و کار شما با اشرار و تبهکاران شهری است. آنها همیشه به ارکان آزادی و استقلال، به امنیت و آسایش عمومی، دموکراسی، ترقی و تمدن صدمه زده‌اند. شما ناظم مدنی شهرها هستید. شما نخواهید گذاشت افراد نادان و یا بدستگال از راه مدنیت خارج شده، به سوی هرج و مرج و یا به جانب اسارت و بندگی در زیر زنجیرهای استبداد و ارتقای روحی آورند. باید به این جنبه‌ی مأموریت مدنی و اجتماعی خودتان درست دقت کنید. سایر قوای نظامی از قبیل ژاندارمری، اشرار و یا غیان کوه و دشت و راه و روستارا تعقیب می‌کنند و امنیت و آسایش عمومی را در صحراها و طرق کشور نگهبانی می‌کنند. اکنون شما احتیاج به پاره‌ای اطلاعات دارید که هر قدر در تکمیل آن بکوشید، به همان اندازه در ایفای وظیفه خود بیشتر موفق خواهید بود. من برای شما و برای کسانی که امنیت آسایش شان تحت مواظبت شما خواهد بود، تأسیس این مدرسه را تبریک می‌گویم. زنده باد آزان‌های نظمیه‌ی تبریز!»^(۳۸)

بدین ترتیب نظمیه‌ی آراسته و با دیسپلینی که تا آن روز در ایران نظیر نداشته، در تبریز به وجود می‌آید. پاسبانان اونیفورم زیبایی بر تن می‌کردن و هر روز صبح زود به میدان مشق و تیراندازی می‌رفتند و به داشن نظامی و آمادگی رزمی خود اضافه می‌کردند. در نتیجه به تأثید دوست و دشمن امنیتی در تبریز به وجود می‌آید که «در ظرف ده سال اخیر نظیر آن راکسی در این شهر ندیده بود.»^(۳۹) چنانچه قبل اشاره شد نیروی دیگری به نام گارد ملی یا گارد تجدّد که تا «به ۱۲ هزار نفر قابل گسترش بود.»^(۴۰) تشکیل یافت. افراد این گارد در طول یک و نیم تا دو ماه زیر نظر افسران پلیس نظمیه در عالی قاپو آموزش نظامی می‌دیدند. خیابانی علاقه‌ی ویژه‌ای به این نیرو ابراز می‌کرد. به همین جهت گارد ملی در میان مردم به گارد خیابانی معروف شده بود.

قبل اشیخ محمد خیابانی در نظر داشت، سرگرد خلبان محمد تقی خان پسیان را که در آن زمان در تهران اقامت داشت، به فرماندهی گارد ملی انتخاب کند. بنابراین از اسماعیل امیرخیزی می‌خواهد که کلتل محمد تقی خان پسیان^(۴۱) را در جریان امر گذار و نظر وی را جویا شود. امیرخیزی می‌نویسد: «من شرحی در این مورد به ایشان (پسیان) نوشتم. ایشان جواب دادند: من حاضر به خدمتگزاری هستم ولی باید خود آقای خیابانی چیزی بتویسنند. من نامه‌ی کلتل را به خدمت شیخ رساندم.»^(۴۲) ولی بعداً معلوم نشد، چرا این کار عملی نگردید. سرانجام فرماندهی گارد به عهده‌ی سید مرتضی دیباچی گذاشته شد.

میر حسین مازور دمام باقرخان سالار ملی و فرزند مجاهد شهید میر هاشم خیابانی نیز به فرماندهی کل ژاندارمری انتخاب گردید. فرماندهی پلیس و نظمیه‌ی تبریز هم به عهده‌ی ژورنالیست و آزادیخواه معروف، مشهدی محمود اسکنданی محول شد. مشهدی محمود اسکنданی روزنامه‌های مردمی ابلاغ را در سال ۱۳۲۴ ه. ق و نظمیه را در سال ۱۳۲۶ ه. ق منتشر می‌کرد.

در اینجا اشاره به این نکته ضروری است که خلع سلاح نکردن بریگاد قرقاق یکی دیگر از اشتباهات بزرگ نهضت آزادیستان بود. در صفحات آینده خواهیم دید که چگونه بریگاد قرقاق شدیدترین ضربه را بر پیکر جنبش می‌نوازد.

نیروی قرقاق در سال ۱۲۹۷ ه. ق (۱۸۹۰ میلادی) به دستور ناصرالدین شاه برای سرکوب نیروهای دموکراتیک و ملی در ایران به وجود آمده بود. قرقاق‌ها را صاحب منصبان روسی آموزش می‌دادند و به وسیله‌ی آنها اداره می‌شدند. محمد علیشاه به یاری همین نیرو بود که مجلس اول را بمباران می‌کند و آزادیخواهان را دستگیر و اعدام می‌نماید، و روسها با همین نیرو اولتیماتوم اسارتبار ذیحجه ۱۳۲۹ را بر مردم ایران تحمیل می‌کنند.

پس از پیروزی نهضت آزادیستان، قرقاق‌های مستقر در تبریز خلع سلاح نمی‌شوند و خطری که از جانب آنها متوجه انقلاب بوده، جدی گرفته نمی‌شود. خیابانی در یکی از سخنرانی‌های خود، در این باره می‌گوید: «ما از قرقاق‌ها سوءظن اساسی نداریم. افراد و صاحب منصبان با شرف قرقاخانه،



کلدل محمد تقی خان پسیان نخستین خلبان ایرانی و رهبر جنبش خراسان

کتبآشها به ما عرض تابعیت کردند... قراقی که با پول ایران پرورش می‌یابد، باید خادم منافع ایران باشد!»^(۳۳) به خاطر چنین طرز تفکر اشتباہی است که خیابانی پیوسته به مردم انقلابی گوشزد می‌کند

با قراقوها به مهربانی رفتار کنند. تنها برای احتیاط دستور می‌دهد، که قراقان در بیرون شهر مستقر باشند و همیشه بدون سلاح وارد شهر شوند. بدین ترتیب نیروی قزاق مانند خنجری در پهلوی نهضت آزادیستان باقی می‌ماند.

یکی دیگر از اقدامات چشم‌گیر نهضت آزادیستان انتشار نشریات متزقی و معتبر تجدّد و آزادیستان می‌باشد. چنانکه می‌دانیم با روی کار آمدن و ثوق‌الدوله عاقد قرارداد ، آزادیخواهان دستگیر و توقيف می‌شوند. قلم‌ها را می‌شکنند و دهن‌ها را می‌بنند. ولی نشیه‌های تجدّد و آزادیستان در طول حاکمیت جنبش «نمونه مشخص ژورنالیزم متزقی و خالی از سانسور و اپسگرایانه را به نمایش می‌گذارند و قلم را در جهت منافع ملت و کشور، چرخش آزادانه‌ای

آزادیستان

- تبریز -

مجله‌ایست هو اخواه تجدّد در ادبیات

در تحت نظر : تقی ر فت

شماره اول : ۱۵ جوزا ۱۲۹۹ شمسی مطابق ۶ زویه ۰۲۹۱

۱۵ عجالت ا در ۱۵ هر برج لشتر خواهد شد

می‌دهند. جرایدی که به دور از چشم حاکمان سازشکار دست به دست می‌گشت و تاریک اندیشی را در آنها راهی نبود. (۴۴)

روزنامه تجدّد روزنامه وزین و با مسلک تجدّد، ارگان حزب دموکرات آذربایجان و ناشر اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی خیابانی در سال ۱۳۳۵ ه. ق برابر ۱۹۱۷ میلادی شروع به فعالیت

می‌کند. اولین شماره‌ی آن تاریخ دو شنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۳۵ ه.ق برابر ۱۹ آوریل ۱۹۱۷ را بر پیشانی دارد. این روزنامه تا ۲۴ ذی‌حجه ۱۳۳۸ هفت‌های دوبار و گاهی یک بار منتشر می‌گردد. در این مدت جمیعاً ۲۰۲ شماره انتشار یافته است. از شماره‌ی یک تا ۵۸ آن به مدیریت فیوضات و به سردبیری اع.خ (ابوالفتح علوی خلخالی) و از شماره ۵۹ تا ۸۶ به مدیریت و سردبیری میرزا تقی خان رفعت و بقیه به مدیریت و مسؤولیت مستقیم شیخ محمد خیابانی منتشر گردیده است.

اداره‌ی روزنامه قبل‌اً در مدرسه دولتی فیوضات قرار داشت، سپس محل اداره روزنامه به خیابان مجیدیه منتقل می‌گردد و آخرین محل اداره‌ی آن در بازارچه صفائی قرار داشت و شماره تلفن ۱۷۱ بوده است. خط مشی این روزنامه در سرمهاله اولین شماره‌اش چنین آمده است: «روزنامه اساساً طرفدار استقلال و آزادی مملکت و ملت است و فقط در همین موضوع اعمال فکر و اجاله قلم خواهد کرد و بالتبیع از مطالب مهمه و مربوط به مسلک خود نیز بحث می‌کند، تاشاید به حول الله بتواند از عهده‌ی این وظیفه گرانباری که متوجه انجام آن شده به خوبی برآید و بی‌غرضانه و بی‌طرفانه در گوشاهی نشسته و آنچه را که حق می‌داند بشنود و بشنواند و بگوید و بفهماند».

ترجمه‌ی خلاصه گفتارهای خیابانی و مرام و خواسته‌های آزادی‌خواهان آذربایجان در این روزنامه منعکس می‌شد.

آزادیستان - نشریه‌ی ادبی و فرهنگی ای بود که در این زمان به سردبیری تقی رفعت در تبریز انتشار می‌یافت. مجله‌ی آزادیستان ارگان «جوانان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» بود. شماره‌ی اول آن در ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ ش برابر رمضان ۱۳۳۸ ه.ق و ۱۹۲۰ میلادی انتشار یافت. مجله‌ی آزادیستان در ۱۵ هر ماه در سیزده صفحه به قطع خشتم کوچک در چاپخانه سربی فاروس طبع و توزیع می‌شد.

شادروان و حجد دستگردی به عنوان «مزده طلوع مجله‌ی آزادیستان در تبریز» اشعاری سروده که در شماره‌ی چهارم سال اول مجله‌ی ارمغان مورخ جوزای ۱۲۹۹ شمسی چاپ شده است. قسمتی از آن را به عنوان نمونه می‌آوریم.

زگردون معارف مامی آزادیستان نامش
فصاحت توامش، دانش قرینش، معرفت رامش
نک آزادیستان بر تاخت چونان ماه از بامش
زمی دفترکه تزیلات کرویی است الهامش
مبارک باد آخازش، همایون باد انجامش
زمی کشورکه گئی خوانده پشتیبان اسلامش

دمید از مطلع تبریز کازادی است فرجامش
یکی شیرین مجله شهد شکر چاشنی گیرش
تسجدد بود بر گردون وی خورشید رخشند
زمی نامه که تبلیغات قدسی است یرلیغش
مسئید باد مطبوعش، مسلسل باد منشورش
زمی تبریز کزوی زندگانی یافته ایران

انتشار مجله‌ی آزادیستان مورد استقبال دیگر محافل فرهنگی مترقبی و آزاداندیشان نیز قرار

گرفت و خبر تولد آن به عنوان یک خبر مهم فرهنگی در اغلب روزنامه‌های آن عصر از قبیل روزنامه‌ی تجدد (تبریز)، صدای تهران، رعد، رهنما، گلشن (منتشره در تهران)، تازه بهار مشهد، ادب، گل زرد و فرهنگ رشت و در روزنامه‌های اصفهان و شیراز درج گردید. آزادیستان بیشتر یک مجله‌ی ادبی بود و به منظور رواج تجدد در ادبیات و نشر فرهنگ انقلابی و مترقی منتشر می‌شد.

سردبیر و صاحب امتیاز آن میرزا تقی خان رفعت قبلًا مدتها سردبیری روزنامه‌ی تجدد ارگان کمیته‌ی ایالتی حزب دموکرات آذربایجان را به عهده داشت و سخنرانی‌های خیابانی را ترجمه، تلخیص و در این روزنامه چاپ می‌کرد. و خودش نیز با نام‌های مستعار در آن مطلب می‌نوشت. چنانکه قبلًا نیز اشاره کردیم یکی از اسمای مستعار وی فینتا بود، که با این نام مقالاتی در باره‌ی ستمدیدگی زنان ایران به رشته‌ی تحریر در می‌آورد و در بیداری زنان ایران می‌کوشید.



مجله‌ی آزادیستان تنها سه شماره انتشار یافت. شماره‌ی چهارم آن که تاریخ ۲۱ شهریور را داشت، زیر چاپ بود که قیام آزادیستان به خون نشست و آن شماره امکان انتشار نیافت. «مجله‌ی آزادیستان با مقالات و قطعات منظوم خود در باره‌ی عالم نسوان و بحث اصولی و جدی راجع به تجدد در ادبیات و درج اشعاری به طور نمونه از تقی رفعت و بانو شمس کسمایی و شعرای جوان آزادیستان به سبک و شیوه‌ی جدید بر سایر مجلات هم دوره‌ی خود امتیاز داشت.»^(۴۵)

رفعت علاوه بر زبان مادری، زبان‌های فرانسه، فارسی، ترکی استانبولی را خوب می‌دانست و در هر سه زبان نوشته‌های ارزشمند و غزل‌های دلنشیں دارد. اشعار این ادیب و شاعر مبارز و نویسنده‌ست جوان در روزنامه‌ی تجدد و مجله‌ی آزادیستان چاپ شده است.

میرزا تقی خان رفعت یکی از نخستین بانیان شعر نوبه زبان‌های فارسی و ترکی در ایران است او از هواخواهان صمیمی و پرشور شیخ محمد خیابانی و از پیشقدمان نهضت آزادیستان بشمار می‌رود. وی در سال ۱۳۰۸ ه. ق در تبریز به دنیا آمد. پس از فراگرفتن تحصیلات مقدماتی به استانبول رفت. بعد از فراغت از تحصیل، مدیریت مدرسه‌ی ایرانیان را به نام ناصری در شهر طرابوزان به عهده گرفت. در ضمن «در مدرسه فرانسوی‌ها تدریس می‌کرد و مقالات علمی و ادبی و سیاسی در روزنامه‌های پاریس به امضای یک نفر ایرانی می‌نوشت. به همین خاطر دولت فرانسه توسط قونسول طرابوزان مдал افتخار بد و فرستاد». ^(۴۶) رفعت در گرم‌گرم جنگ جهانی اول به سال ۱۳۳۵ ه. ق به تبریز بازگشت و در مدرسه متوسطه‌ی این شهر (دبیرستان فردوسی) به تدریس پرداخت. در ضمن سردبیری و نویسنده‌گری روزنامه‌ی تجدد را عهده‌دار شد. رفعت در علم جغرافی و هندسه ید طولاًی داشت و در فن رسم و نقاشی استاد زبردست بود. بدون اغراق جوانی تربیت شده و تحصیل کرده‌ای مانند رفعت کمتر دیده شده...» ^(۴۷)

وی پس از شنیدن خبر شهادت مرشد و دوست صمیمی خود - خیابانی - تاب تحمل این غم جانکاه رانمی‌آورد و در ماه محرم ۱۳۳۹ ه. ق در سن ۳۱ سالگی در یکی از قراء اطراف تبریز خودکشی می‌کند و به زندگی پریار خود خاتمه می‌دهد. نمونه‌ی اشعار او در فصل «آتش سوزی ارومی» از نظر تان گذشت.

محله ادب: ماهنامه ادب در عصر نهضت آزادیستان به وسیله‌ی انجمن ادبی دانش‌آموزان مدرسه متوسطه‌ی تبریز با «شکل بسیار زیبا و خوشایند» منتشر گردید و در اختیار دوستاران فرهنگ و ادب قرار گرفت.

نخستین شماره‌ی آن در ۱۴ صفر ۱۳۳۸ ه. ق برابر ۱۵ آبان ۱۲۹۸ شمسی از زیر چاپ درآمده است.

«مدیر مجله‌ی ادب عبدالعزاده فریور، دبیر دبیرستان و سردبیر ماهنامه یحیی آرین پور متخلص به دانش (مؤلف کتاب ۳ جلدی از صبا تا نیما) و سرپرست انجمن ادبی دانش‌آموزان، شادروان رفعت بود. از شماره‌ی هفتم فاضل ارجمند اسماعیل امیرخیزی مسئولیت مجله را عهده‌دار شد». ^(۴۸) ادب یک مجله‌ی سیاسی، علمی، ادبی و تاریخی بود. از این مجله جملاً ۱۲ شماره انتشار یافت. آخرین شماره‌ی آن به تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۳۹ ه. ق برابر اول سلطان ۱۳۰۰ ش طبع و توزیع گردیده است. دانش‌آموزان با الهام از این سخن پر محظوی خیابانی که گفته بود: «ما اولاد قرن حاضریم و عاق قرن خود نخواهیم شد». جمله‌ی «ما اولاد امروزیم، لکن به فکر فرداییم» را به عنوان شعار و سرلوحه‌ی مجله‌ی خود انتخاب کرده بودند.

در شماره‌ی اول مجله‌ی ادب، ترجمه‌ی یک منظومه از آثار ویکتور هوگو جلب توجه می‌کند. هم چنین یک مقاله‌ی سیاسی تحت عنوان «مقصد» به قلم یکی از دانش‌آموزان نوشته شده و در آن علل و عوامل عقب‌ماندگی ایرانیان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در این مقاله می‌خوانیم که: «... مایه‌ی ترقی سعادت بشر علم و ادب است و باعث انحطاط و نکبت ایرانیان جهل و فساد اخلاق است.»

روزنامه‌ی تجدد نویسنده‌گان جوان این مجله را مورد تشویق قرار می‌دهد و چنین می‌نویسد: «ما این پیشاهنگان قافله‌ی جوانان را که به قول خودشان با شهامت جوانی و سودای پاک ترقی قدم به عرصه‌ی مطبوعات می‌گذارند، با مسرت و امیدواری سلام می‌کنیم.»^(۴۹) پس از شهادت خیابانی، در شماره‌ی دهم این مجله (۲۴، ج ۲، ۱۳۳۹ ه.ق.) اشعاری از محمدعلی صفوت در رثای خیابانی و در اعتراض به کارهای نامردمی، والی وقت - مخبر‌السلطنه - درج گردیده است. قسمتی از آن چنین است:

یا که با دوستان نمودن جنگ لیک دیدم که زندگیست شرنگ دامن مرگ بود کاش به چنگ!	و چه سخت است دوستی عدو می‌شنیدم که شهد باشد عمر با چنین روز سخت و بخت سیه
---	---

روزنامه‌ی ملانصرالدین: روزنامه‌ی مردمی و پرآوازه‌ی ملانصرالدین، به عنوان سقوط تزاریسم در روسیه و اغتشاش و ناامنی در قفقاز، مددی از انتشار باز می‌ماند. تا این که بنابه نوشته‌ی ملانصرالدین شناسان، پیروزی نهضت ضد امپریالیستی آزادیستان و فضای دموکراتیک آذربایجان جنوبی و «نژدیکی افکار اجتماعی ج.م. قلی زاده با شیخ محمد خیابانی - قائد حزب دموکرات - و علایق دوستی بین آن دو، میرزا جلیل را (به قصد اقامت دائم) به تبریز می‌کشاند.»^(۵۰)

وی در طول اقامت یک ساله‌ی خود در سرزمین آبا و اجدادی اش که به نظر شادروان پروفسور عباس زمانوف «از جمله‌ی ایام پربار عمر اوست.»^(۵۱)، مجموعاً ۸ شماره «از روزنامه‌ی ملانصرالدین را به یاری روشنگران متزقی! در تبریز انتشار می‌دهد.»^(۵۲) و در این شماره‌ها به قول محققان جمهوری آذربایجان «نویسنده از سیاست‌های خارجی امپریالیست‌ها و خودسری‌های مأمورین دولتی ایران و تضییقاتی که برای مردم ایران ایجاد کرده بودند، بحث کرده و آنها را رسوا می‌کند و از مصیبتهایی که مردم ایران و به ویژه مردم آذربایجان دچار آن بودند، سخن رانده و نوعی روحیه مقاومت و غرور ملی در آنها ایجاد می‌کرد.»^(۵۳)

شهادت شیخ محمد خیابانی ««جلیل محمدقلی زاده را سخت متاثر و رنجور می‌سازد و نویسنده، خلق را برای ادامه‌ی مبارزه در راه آزادی با عزمی راسخ دعوت می‌کند!»^(۵۴)

سرانجام یحیی آرین پور نیز با تأسف و تأثر می‌نویسد که هموطنانش قدر میرزا جلیل را

نمی‌دانند و «نمی‌توانند از او نگهداری کنند و او یک سال بیشتر در تبریز نمی‌ماند،»^(۵۵) و به زادگاه خود باز می‌گردد.

اگر پرتو شهرت جهانی ملاعمو - متفکر و ادیب بزرگ مشرق زمین - چشممان مارا خیره نکند و حواسی را که در طول اقامت ایام پرآشوب این قدوه‌ی احرار و نویسنده‌ی تیزبین و ژرفاندیش که در آذربایجان اتفاق افتاده، با اندک دقیقی مورد مطالعه قرار گیرد، هم چنین اگر خاطرات حمیده خانم - همسر جلیل محمد قلیزاده - و مندرجات روزنامه‌های ملانصرالدین - منتشره در تبریز - به درستی ارزیابی شود، درمی‌یابیم که همه‌ی اساتید محترم و ملانصرالدین شناسان در این باره اشتباه حیرت‌انگیزی را مرتکب شده‌اند.



No. 3020 - Estivalis Perrin.

متأسفانه برخلاف نظر محققان و ملا نصرالدین شناسان، ج.م. قلیزاده نه به خاطر دوستی با شیخ محمد خیابانی به تبریز آمده بود و نه از شکست نهضت ضد امپریالیستی آزادیستان متاثر و ناراحت شده و نه مردم را به ادامه‌ی راه خیابانی و «مبازه با سیاست‌های خارجی امپریالیست‌ها» دعوت کرده است او سخن نویسنده‌ی فاضل، یحیی آرین پور نیز در مورد قدرنشناسی مردم تبریز از ج.م. قلیزاده صحت ندارد و زندگی و فعالیت ملاعموی دشمن استثمار و استعمار در تبریز درست بر عکس نظر پروفسور عباس زمانوف به انحراف کشانده شده است.

کارنامه‌ی یک ساله‌ی ملا نصرالدین در تبریز نیاز به غور و مدافعت بسیاری ندارد، با اندک دقیق و مطالعه‌ای حقایق رو می‌نماید:

جلیل محمد قلیزاده در اوایل تیر ماه ۱۲۹۹ شمسی (ژوئن ۱۹۲۰) همراه خانواده‌اش از پل خدا آفرین می‌گذرد و وارد آذربایجان جنوبی می‌شود. خودش می‌نویسد: «شب را در قریه‌ی لاوجان مهمان خانقلی شدیم. از این جا به سفر خود ادامه دادیم ... پس از یک سفر دو روزه به کلیبر رسیدیم. بعد از دو روز توقف در آنجا تصمیم گرفتیم از طریق اهر عازم تبریز شویم. اما همان روز نظر علی خان اکرام الدوله که یکی از خان‌های مشهور این منطقه بود، سه نفر سوار به پیشوازمان فرستاد و ما را به بیلاق خود به مهمانی دعوت کرد! نتوانستیم این تقاضا را رد کنیم! ناچار روانه‌ی منزل او شدیم. آقای اکرام الدوله تابستان‌ها را در ده کرمه چاتاق بسر می‌برد که تا کلیبر با اسب سه ساعت راه بود ... خلاصه آقای اکرام الدوله نهایت مهمان نوازی را در حق ما به جا آورد! مهمان نوازی ایرانی‌ها را فکر نمی‌کنم در جای دیگر بتوان سراغ گرفت. به دستور خان، خانه‌ای در اختیار ما گذاشتند و بر بام آن نیز دو چادر برپا کردند که ما هر چه بیشتر در آسایش باشیم و از نظر جا و مکان در مضیقه بسر نبیریم». ^(۵۶) حال سؤال اینست: چرا ژورنالیست بزرگ شرق این چنین مورد پذیرایی گرم، نظر علی خان اکرام الدوله قرار می‌گیرد؟ میرزا صادق «نخست وزیر دربار نظر علی خان!» انگیزه‌ی این کار را خطاب به میرزا جلیل چنین می‌گوید: «ملاعمو! ما ترا به این خاطر به این جا دعوت کردیم که وقتی به وطن ببرگشتی، در روزنامه‌ات نویسی که در قره‌داغ خان‌ها و منشی‌ها به رعیت ظلم می‌کنند!» ^(۵۷) و ملاعمو نیز وقتی به زادگاهش برگشت، نوشت: «نظر علی خان خیلی خوش برخورد به نظر می‌رسید. ما در رفتار او نسبت به رعیت بدخلقی و خشونتی ندیدیم ... نظر علی خان از خان‌های بافرهنگ و انسان قره‌داغ محسوب می‌شد! رعیت‌ها هیچ‌کدام کوچک‌ترین ناراحتی از او نداشتند!» ^(۵۸) «اما درست حالت عکس آن را در رابطه‌ی فراش‌ها با روستاییان مشاهده کردیم!» ^(۵۹)

چنین سخنی و قضاؤتی از کسی مانند میرزا جلیل که نظام فنودالی و قوانین و عمل کرد ظالمانه‌ی آن را به خوبی می‌شناخت و در روزنامه‌ی خود پیوسته تضادها را نشان می‌داد، «زخم‌ها را می‌شکافت»، «پرده‌ها را بالا می‌زد»، «افکار انقلابی تبلیغ می‌کرد»، «با پادشاهان، امراء، سلاطین، اشراف، اعيان، خوانین پنجه در پنجه می‌افکند»، حیرت‌انگیز و تأسیف‌بار نیست؟ مگر نه اینست که فراش‌های نظر علی خان اکرام الدوله مانند دانه‌های تسبیح خان به اشاره‌ی انگشتان وی به هر سویی

که اراده می‌کرد، در حرکت بودند و هر کاری را که او می‌خواست بدون چون و چرا انجام می‌دادند! به هر حال محمد قلی‌زاده در اهر مورد استقبال گرم مردم قرار می‌گیرد. به ویژه فتووال بزرگ قره‌داغ امیر ارشد «در روستای اوخارا از وی و خانواده‌اش خوب پذیرایی کرده و به او اصرار می‌ورزد که در آنجا بماند و قول می‌دهد که تمام وسایل نشر روزنامه‌ی ملانصرالدین را فراهم بیاورد، تا میرزا جلیل بتواند با خیال راحت نشريه‌اش را مرتب در اوخارا منتشر کندا»^(۶۰)

در این زمان نیروی اعزامی نهضت آزادیستان از تبریز دوش به دوش مردم آن منطقه با مزدوران غارتگر زیر فرمان امیر ارشد می‌جنگیدند. مخبر السلطنه - فراماسونر - خان بزرگ امیر ارشد را سر خط داده بود که در آن جا فته و شرب برپا کند. امنیت و آرامش را از مردم بگیرد و روستاییان را آواره‌ی کوه و بیابان نماید تا خیابانی مجبور شود، بخشی از نیروی نظامی خود را به قره‌داغ گسیل دارد و بدین طریق از قدرت دفاعی مرکز نهضت آزادیستان - تبریز - بکاهد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا امکان دارد میرزا جلیل «که به جنبش‌های دهقانی علاقه‌ی خاصی از خود نشان می‌داد»^(۶۱) خان آشوبگر قره‌داغ - امیر ارشد - را نشانخته باشد؟ متأسفانه جواب سؤال منفی است. وی از نزدیک شاهد اعمال ضد دهقانی او بود. امیر ارشد دست پرورده رحیم خان چلیبانلو (سردار نصرالدین) وی «موقع مسافرت از دهی به ده دیگر چنانچه اسب یا الاغی برای سوار شدن پیدا نمی‌کرد، بر گرده‌ی روستاییان سوار می‌شد»^(۶۲) باز میرزا جلیل در همان شماره‌ی ملانصرالدین «دهقانان ایرانی را تصویر کرده بود که با زمین زراعتی مورد خرید و فروش قرار می‌گرفتند. روستاییان از بام تا شام بی‌وقفه جان می‌کنند و با این حال اهل و عیالشان دائم‌گرسنه بودند. در مقابل خوانین و خدمتگزاران عالیرتبه‌ی دولتی در کمال عیش و عشرت بس‌می‌بردند»^(۶۳). امیر ارشد از قماش نظر علی خان اکرام‌الدوله بود که میرزا جلیل در بد و ورود به ایران چند روزی مهمان او شده بود و از نزدیک رفتار ستمگرانه‌ی فراش‌های او را با روستاییان دیده بود. چنانکه در تسبیح خان در این مورد می‌خوانیم: «فراش‌های اکرام‌الدوله خانه‌ی اورووجعلی روستایی را به جرم ایسن که جرأت کرده بود، در برابر قوانین ظالمانه‌ی خان نه بگوید، به آتش می‌کشند و خاکستر نشین اش می‌کنند و آسیابان ده مهدی را به همان جرم از روی صخره به دره پرتاپ می‌کنند، که نزدیکانش نمی‌توانند حتی جنازه وی را پیدا کنند. دهقان دیگری از ترس خان تنها وسیله‌ی کار خود - الاغش - را می‌فروشد و با پول آن، برمهای میخورد و به نظر علی خان پیشکش می‌کند تا از گزند فراش‌های خان در امان بماند. بالاخره روستایی دیگری به نام پری خانم از ترس خشم خان مجبور می‌شود وسیله‌ی کامجویی یکی از قلچماق‌های خان بشود...»^(۶۴) خلاصه امیر ارشد، نظر علی خان مانند خوانین دیگر قره‌داغ جان و مال و ناموس روستاییان را در قبضه‌ی اختیار خود داشتند و کسی نبود که از روستاییان حمایت کند و قدرت چون و چرا گفتن در برابر رفتار و کردار ظالمانه‌ی فتووال‌ها را داشته باشد.

پرسش دیگر این که: چرا امیر ارشد دشمن تشنۀ به خون خیابانی، از دوست و مهمان خیابانی و خصم دیرین خود - میرزا جلیل - این چنین گرم و سخاوتمندانه پذیرایی می‌کند؟ و میرزا جلیل دشمن آشتی ناپذیر نظام ملوک‌الطوایفی چرا راضی می‌شود، مهمان فنودال تاراجکر و آشوب طلبی باشد که به هنگام محاصره‌ی یازده ماهه‌ی تبریز به فرمان محمد علیشاه فجایع بی‌شماری را مرتكب شده بود و اکنون نیز در پیش رویش پوست از سر روستاییان می‌کند و برای برآندازی نهضت خیابانی با تمام توان می‌کوشید؟ ملانصرالدین شناسان در این باره سخنی نگفته‌اند!

از قراین چنین برمی‌آید که «پذیرایی خوب!» امیر ارشد از میرزا جلیل و پیشنهاد انتشار روزنامه ملانصرالدین در اهر توطنه‌ای بوده که به اشاره‌ی مخبر‌السلطنه و به منظور منحرف ساختن اندیشه و قلم میرزا جلیل صورت گرفته بود، تا بر ماهیت حادثی که در آذربایجان جنوی جریان داشت، سرپوش گذاشته شود والا از بزرگ فنودالی امیر ارشد، بعيد بود از شخص آزاداندیشی مانند میرزا جلیل که نظام ارباب و رعیتی را «لکه بزرگ و سیاهی بر تاریخ بشریت می‌دانست». (۶۵) بخواهد «با خیال راحت» نشیریه ملانصرالدین را در اهر منتشر کند و «چشمان روستاییان را باز کند و به مبارزات سیاسی آنان پاری رساند» (۶۶)

اگر صلاح کار مخبر‌السلطنه ایجاد می‌کرد، امیر ارشد و نظر علی خان اکرام‌الدوله در یک آن جلیل محمدقلی‌زاده را سر می‌بریدند و یک لحظه هم اجازه‌ی نفس کشیدن را به وی نمی‌دادند تا چه رسد به این که از او به گرمی پذیرایی کنند و در فکر آرامش و آسایش خیال او باشند!

سیاست تعطیع و شکار اندیشه‌ها و خرید قلم‌ها شیوه‌ی همیشگی مخبر‌السلطنه‌ی آنگلوفیل بوده است. چنانکه یک بار نیز این سیاست را در مورد عارف قزوینی - شاعر ملّی - بکار می‌برد. قضیه را از زبان علی آذربایشونیم: در همدان مهمان عارف قزوینی بودم. ناگهان کوبه‌ی در به صدا درآمد. در را گشودم. مأمور پست بود. نامه‌ای به دست داشت. نامه را به عارف دادم. «وی به جستجوی عینک خود پرداخت. اطراف و زیر تشک را وارسی کرد. چند بار به جیب‌های خود دست برد. (عینک را پیدانکرد) بالآخره پاکت را به من داد و گفت: می‌دانم محتوى پول است. اما نمی‌دانم فرستنده کیست؟ بیینید! پاکت را دیدم و گفتم: حاج مخبر‌السلطنه ... ناگهان سر به زیر افکند و به اندیشه فرو رفت. پس از لحظه‌ای گفت: نمی‌دانم عینکم را کجا گذاشته‌ام. بگیر روی پاکت بنویس: من از کشندۀ خیابانی پول نمی‌خواهم! نوشتم و دستش دادم و این شاعر آزاده‌ی تهی دست پنج قران هم از جیش درآورد و روی پاکت گذاشت و با گشاده رویی به فراش پست داد و گفت: خوش‌آمدی. به سلامت!» (۶۷)

گفتیم که میرزا جلیل در ۱۶ شهریور ماه ۱۲۹۹ شمسی وارد تبریز می‌شود. بنابه نوشته‌ی حمیده خانم «برای میرزا جلیل مصلحت دیدند که به دیدار او (شیخ محمد خیابانی) رفته و اجازه‌ی انتشار ملانصرالدین را بگیرد.» (۶۸) زورنالیست سرشناس غلام محمدعلی می‌نویسد: «چ.م. قلی‌زاده ۱۹ شهریور با خیابانی ملاقات می‌کند. شیخ به وی قول می‌دهد که برای نشر روزنامه‌اش در تبریز کمک کند.» (۶۹) اگر موضوع دیدار آن دو که درست در آخرین روز پایان کار نهضت آزادیستان صورت

گرفته است، درست باشد، باتوجه به این که تمامی دسایس پشت پرده برای خیابانی روشن شده بود، می‌توان حدس زد که قائد نهضت مسایل بیشتری را با میرزا جلیل در میان گذاشته است. از جمله از تندروی‌ها و کارشنکنی‌های حزب سوسیال دموکرات در کار نهضت آزادیستان و از اتحاد نامیمون این حزب با سازمان تنقیدیون و هواداران وثوق‌الدوله و از کاریکاتوری که ملانصرالدین در شماره ۲۲ از خیابانی کشیده بود و در آن سفر اجباری وی را به تفلیس-پس از بسته شدن در مجلس دوم به دست ایادی استعمارگران روس و انگلیس - وارونه جلوه گر ساخته بود و ... با وی سخن به میان آورده است.

احتمالاً میرزا جلیل نیز از وی خواسته است که با احزاب کوچک و مخالف حزب دموکرات مدارا کند و حزب سوسیال دموکرات را در کادر رهبری نهضت شرکت دهد و یا حداقل مانع فعالیت آنان نباشد. از مطلبی که تحت عنوان فرقه‌لر دعواوسی (مبارزات احزاب) در شماره‌ی دوم ملانصرالدین - منتشره در تبریز - آمده است چنین استنباط می‌شود که میرزا جلیل نتوانسته است، نظر موافق خیابانی را در این مورد جلب کند و از این بابت دل آزرده است. در این مقاله به برخوردهای حزب دموکرات خیابانی با احزاب دیگر از جمله حزب سوسیال دموکرات و تنقیدیون اشاره شده است و احزاب نیز و مندی مانند حزب دموکرات خیابانی که وقتی «قدرت را به دست می‌گرفت، آزاد بود که دیگر گروه‌های ضعیف، (مانند حزب سوسیال دموکرات و تنقیدیون) را خرد کرده و از صحنه بیرون کند»^(۷۰)، مورد انتقاد قرار گرفته است.

سه روز بعد از ملاقات میرزا جلیل با شیخ محمد خیابانی است، که محل اختفای قائد نهضت - پس از ۲ روز اختفا - شناسایی می‌شود و به دستور مخبر‌السلطنه و به دست اسماعیل قزاق در خون خود غوطه می‌زند. نعش عزیز وی را با بی احترامی تمام روی نردبانی می‌اندازند و در کوی و بربزن می‌گردانند. سپس در برابر اداره‌ی نظمیه‌ی تبریز به تماشا می‌گذارند!

شکار آزادیخواهان در شهر ادامه می‌یابد. بوی خون و باروت فضای تبریز را آکنده می‌سازد. خانه‌های آزادیخواهان، بازار، دکان‌ها غارت می‌شود. حمیده خانم می‌نویسد: با چشم خود دیدم «ساختمان اداره‌ی روزنامه‌ی دموکرات‌ها که در جوار خانه‌ی ما قرار داشت، در همین روز ویران شده، با خاک پکسان گردید». ^(۷۱)

زندان‌ها از هواداران خیابانی پر می‌شود. عده‌ای راه فرار پیش می‌گیرند. عده‌ای دیگر از جمله برادر میرزا جلیل - میرزا علی اکبر - دستگیر و تبعید می‌شوند. میرزا تقی خان رفعت، سردبیر روزنامه‌ی تجدد و ناشر مجله‌ی آزادیستان، دست به خودکشی می‌زند.

با همه‌ی این احوال شراره‌ی نهضت خاموش نمی‌شود. چنانکه بعداً به تفضیل خواهد آمد آزادیخواهان، در تبریز و اهر و کلیر به خونخواهی خیابانی قیام می‌کنند. سازمان‌های زیرزمینی آزادیستان بربا، قیامیون انتقامیون و ... اعلام موجودیت می‌کنند و علیه حکومت خود فروخته مرکزی و استعمار به پیکار می‌پردازند.

میرزا جلیل شاهد و ناظر همهٔ این حوادث از نزدیک بوده است. بنابراین در چنین جو سیاسی حاکم بر آذربایجان وی که عاشق آزادی و دشمن استعمار و اشراف و خوانین بوده، تنها یک راه در پیش رو داشت و آن ترک تبریز و بازگشت به زادگاه خود بود. ولی متأسفانه چنین نمی‌شود. اگرچه میرزا جلیل عزم یازگشت می‌کند ولی ابوالفتوح علوی خلخالی - دوست دیرورز خیابانی و یار و مشاور امروز مخبرالسلطنه - وی را از این کار باز می‌دارد و تشویقش می‌کند که در تبریز بماند و روزنامهٔ ملانصرالدین را منتشر سازد.

علوی خلخالی، نخستین سردبیر روزنامهٔ تجدد (ناشر افکار خیابانی) از جمله کسانی است که از پشت سر به نهضت آزادیستان خنجر زده است. به همین جهت است که بر عکس دیگر یاران خیابانی که ناجوانمردانه به شهادت رسیدند، یا خودکشی کردند و یا تبعید شدند، وی پس از شکست جنبش خیابانی زیر حمایت مخبرالسلطنه قرار می‌گیرد و وقیحانه مجری نیات و اقدامات ضد انقلابی او می‌شود. به پا در میانی علوی خلخالی است که مخبرالسلطنه اجازهٔ نشر روزنامهٔ ملانصرالدین را در تبریز صادر می‌کند.

علوی خلخالی با این کار خود با یک تیر دو نشانه را هدف می‌گیرد. اول دموکرات منش نشان دادن مخبرالسلطنه و وارونه جلوه‌گر ساختن علل قتل خیابانی و شکست نهضت آزادیستان. دوم خدشه‌دار کردن کارنامهٔ درخشان یک عمر مبارزهٔ قلمی ملانصرالدین در راه مردم محروم. متأسفانه علوی خلخالی تا حدودی به اهداف خود نایل می‌شود. بنابهٔ پیشنهاد و تشویق علوی خلخالی، میرزا جلیل شخصاً «با والی (مخبرالسلطنه) و مشاورانش دیدار کرده و با هم مذاکره می‌کنند!!»^(۷۲) نتیجهٔ آن که اجازهٔ انتشار روزنامهٔ ملانصرالدین صادر می‌شود و ملاعمو در دام دسایس و حیله‌گری‌های ارتتعاج و امپریالیزم گرفتار می‌آید.

راستی میرزا جلیل چگونه راضی شد با کسی دست دهد که بنابهٔ گفتهٔ آخوندوف «دو رویی و سیاست و حشیانهٔ او از مدت‌ها قبل برای وی عیان بود؟»^(۷۳) و خود ج.م. قلی‌زاده نیز زمانی «شکل او را در روزنامهٔ ملانصرالدین به شکل میمونی کشیده بود که افسارش را به دست بندبازان تهران توانست لبختند و گفتار سرشار از تمسخر و استهzaء مخبرالسلطنه را در این ملاقات تحمل کند؟!

ایکاش عظیم عظیم‌زاده کاریکاتوریست چیره دست ملانصرالدین در این ملاقات حضور داشت و با قلم سحرانگیز خود راز درون آن دو را به هنگام دیدار با یکدیگر به تصویر می‌کشید! اگر چنین کاری اتفاق می‌افتد احتمالاً عظیم‌زاده در زیر تصویر آن دو، این اشعار صابر رانیز درج می‌کرد که مخبرالسلطنه با کتابیه خطاب به میرزا جلیل می‌خواند:

آی ہalam ادھارین؟	مه ده گوروم نه اوللدي بس
ناللرين نوالرین	دو تمييش ايلدی پشري گوري
بـوـشـلامـيـانـ اـدـالـريـنـ؟	يـوقـاـ قـانـوـنـهـاـ مـيـبـنـ
من دين اوللدي اولمادي؟ ^(۷۷)	شمـديـ حـرـفـ سـوـزـ هـمانـ

در فریب خوردن میرزا جلیل و انحراف از مسیر انقلابی و مردمی ملانصرالدین در تبریز، حزب چپ افراطی سوسیال دموکرات نقش مؤثری داشت. «مانصرالدین با این که ظاهراً هیچ بستگی با سازمان‌های سیاسی نداشت ولی اکثر گردانندگان و نویسندهای محکمی با سوسیال دموکرات‌های فقماز داشتند و از این رو تحت تأثیر مستقیم نظرات و راهنمایی‌های سازمان مذکور بودند». ^(۷۸)

علت صدور اجازه‌ی انتشار روزنامه ملانصرالدین در چنین جو اختناق و سانسور و رابطه‌ی دوستانه‌ی جلیل محمد قلی‌زاده با مخبرالسلطنه‌ی آنگلوفیل در همین نکته یعنی اتحاد سوسیال دموکرات‌های تبریز با ضد انقلاب و دشمنی آن با حزب دموکرات خیابانی، نهفته است. در مورد برخورد خشونت‌آمیز و غیر منطقی حزب سوسیال دموکرات و دیگر احزاب، با حزب خیابانی در بخش‌های بعدی این کتاب به تفصیل سخن رفته است. به همین جهت برای جلوگیری از طول کلام در اینجا به این نکته اشاره می‌کنیم که خود جلیل محمد قلی‌زاده نیز در شماره‌ی دوم ملانصرالدین - منتشره در تبریز - به این برخوردها اشاره کرده است و از حزب نیرومند و صاحب قدرت دموکرات خیابانی که دیگر گروه‌ها و احزاب ضعیفتر از خود را خرد کرده و از صحنه بیرون رانده است، زبان به انتقاد گشوده است.

نخستین شماره ملانصرالدین در تبریز در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۲۹۹ شمسی یعنی تقریباً ۵ ماه بعد از به خون نشستن نهضت خیابانی از زیر چاپ در می‌آید.

انتظار بر این بود که در این شماره، میرزا جلیل از بیدادگری‌های مخبرالسلطنه، از جور و جفای امیر ارشد قره‌داعی، از شهادت خیابانی، از خیانت‌ها و خبائث‌های یاران فریب خورده‌ی او، از دسایس استعمار و اشراف، از علل خزان زودرس نهضت دموکراتیک آزادیستان و ... که خود شاهد صادق آن بود، هنرمندانه سخن به میان می‌آورد ولی برعکس سر مقاله‌ی آن «با عرض تشکر به مساعدت شخص محترم ایالت وقت آقای مخبرالسلطنه که معارف پروری او طرفدار به ترقی مطبوعات از آرزوهای مخصوص حضرت ایشان است»^(۷۹) شروع می‌شود و در ضمن، نویسنده‌ی سر مقاله قول می‌دهد: «احترام به نظریات دولتی (کدام دولت؟) را در چاپ و نشر روزنامه مورد نظر»^(۸۰) قرار دهد! حیف از ملانصرالدین! صد حیف از جلیل محمد قلی‌زاده!

در حالی که خون خیابانی خشک نشده بود و در ایامی که هنوز «نشانه‌ی ذکارت و نور صفا و صمیمیتی که شیخ در چهره‌های بعضی از جوانان از خود به یادگار گذاشته و گذشته بود، بزرگی او را

در یک نظر در چشم‌ها مجسم می‌نمود.^(۸۳) ج.م. قلی‌زاده - نویسنده‌ی موشکاف - چگونه توانسته است، سر به زیر افکند و حقایق را ننگردا
بالاخره زمانی که جوانان خشمگین آذربایجانی - متشكل در چند گروه زیرزمینی - به خونخواهی خیابانی قیام کرده بودند و با مخبرالسلطنه می‌جنگیدند و عارف قزوینی، ملک‌الشعرای بهار، فرخی بزدی و محمدعلی صفت و ... در حقانیت نهضت مردمی خیابانی شعر و مقاله می‌نوشتند، ناشر روزنامه‌ی ملانصرالدین و «یار قدیمی خیابانی!!» سر به آستان نوکر سرپرده‌ی اشرف و بزرگ ملاکان داخلی و جهانخواران خارجی - مخبرالسلطنه - می‌ساید و دستی را که به خون خیابانی رنگین بود، به دوستی می‌فشارد! ای کاش میرزا جلیل به تبریز نیامده بود! ای کاش روزنامه‌ی مترقب و هوادار مردم پا بر هنر در تبریز زیر چاپ نرفته بود!

ج.م. قلی‌زاده باید می‌دانست که مخبرالسلطنه نمی‌تواند خیابانی باشد. خط مشی و اندیشه و افکار این دو از زمین تا آسمان فرق دارد و اجراهی انتشار ملانصرالدین در تبریز به وسیله‌ی مخبرالسلطنه آن هم پس از مرگ خیابانی، توطه‌ای بزرگ و کاربی سرانجامی بود.

بالاخره مدت زیادی نمی‌گذرد که «دود همه جارا می‌گیرد» و حقایق رو می‌شود و ادامه‌ی انتشار ملانصرالدین در تبریز با همه‌ی احتیاط کاری‌های میرزا جلیل ناممکن می‌گردد. به ناچار مهمان پرآوازه‌ی تبریز سرافکنده به باکو باز می‌گردد و تا سال ۱۹۳۲ میلادی یعنی دوازده سال پس از شکست نهضت آزادیستان سالام زندگی می‌کند. به فعالیت‌های قلمی و ادبی خود ادامه می‌دهد. آثار زیادی خلق می‌کند ولی در هیچ یک از آنها از خاطرات سفر خود به تبریز به ویژه از نهضت آزادیستان و شیخ محمد خیابانی سخنی به میان نمی‌آورد. در حالی که همین میرزا جلیل در سال ۱۳۲۶ ه.ق. که مجلس شورای ملی بمباران و با خاک یکسان شد و عده‌ای از آزادیخواهان به دست نیروهای ارتقای شهید شدند، در رثای «میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل و ملک المتكلمين که هر دو از اعضای فعاله‌ی حزب سوسیال دموکرات ایران بودند ... نوشت: ما در مصیبتی که برای ایران رخ داده با برادران ایرانی خود شریک هستیم و به روان پاک ارباب قلم و مجاهدان آزادی که به فرمان جلالان نامرد در راه وطن به شهادت رسیده‌اند، کرنش می‌کنیم و نجات کشور ایران را از این مصیبت و خوبیخت مردم آن را از صمیم قلب آرز و متندیم.^(۸۴)

ناظم آخوندوف می‌نویسد: «در روزنامه‌های ملانصرالدین زود، زود، به نوشته‌هایی که به جنبش خیابانی اختصاص داده شده است، برخورده می‌کنیم.»^(۸۵) لکن برخلاف نظر استاد آخوندوف هیچگونه نوشته‌ای در مورد نهضت خیابانی، در روزنامه‌های ملانصرالدین - منتشره در تبریز - مشاهده نمی‌شود. در این رابطه مطالعه‌ای این روزنامه‌ها را پی می‌گیریم:

شماره‌ی دوم ملانصرالدین به تاریخ ۱۹ اسفند ۱۲۹۹ ش، چنانکه قبل‌اشاره شد، در این شماره ج.م. قلی‌زاده به برخوردهای تند احزاب در آذربایجان جنوبی اشاره کرده و حزب دموکرات خیابانی - حزب قدرتمندی که حکومت را در دست داشت - به خاطر کوبیدن دیگر احزاب، از جمله حزب

سوسیال دموکرات - حزب مورد علاقه‌ی میرزا جلیل - و تنقیدیون مورد انتقاد قرار گرفته است. شماره‌ی سوم، ۲۹ اسفند ماه ۱۲۹۹ انتشار می‌یابد. در این شماره نیز مطلبی که به جنبش آزادیستان و قائد آن مربوط باشد، برخورده نمی‌کنیم. حمیده خانم در خاطرات خود در مورد این شماره‌ی روزنامه می‌نویسد: «انتشار روزنامه مصادف با ۲۱ مارس، عید نوروز بود. میرزا جلیل این عید را خیلی دوست داشت و به مناسبت آن برای کودکان، کارگران و بی‌چیزان هدیه‌ها می‌داد ... پژوهش عالیقدر تبریز فخر الاطباء برای ما یک دیگ پلو و برهی بربان فرستاد. ما برای دیدار همسر فخر الاطباء رفتیم. او پیشنهاد کرد که به ملاقات همسر حاکم سابق تبریز و رهبر دموکرات‌ها مرحوم شیخ محمد خیابانی بروم. از او تشکر کرده و رفتم. همسر مرحوم شیخ، جوان و زیبا بود. او چشمان درشت و نافذی داشت و خودش نیز از سواد خوبی برخوردار بود. وی یک زیبای اصیل شرقی بود و دو بچه‌ی خردسال داشت! (حمیده خانم اشتباه کرده است. او ۶ اولاد خردسال یعنی ۴ پسر و ۲ دختر داشت). آنها هم مثل مادرشان خوشگل بودند.

میرزا جلیل برای آزادی برادرش از تبعیدگاه سعی و کوشش می‌کرد میرزا جلیل از زبان من عریضه‌ای نوشت که نشان دهنده‌ی ضمانت من بود و آن را به والی (مخبرالسلطنه) فرستاد. پس از چند روز خبردار شدیم که میرزا علی اکبر عفو شده و به زودی از تبعیدگاه بر می‌گردد.^(۸۶) شماره‌ی چهارم، ده فروردین، شماره‌ی پنجم ۲۱ فروردین ۱۳۰۰ ش از زیر چاپ درآمده است. ۱۹ فروردین سال‌گرد قیام نهضت مردمی آزادیستان بود. ولی در این شماره‌ها باز مطلبی که به نحوی از انجاء به خیابانی و نهضت او اشاره شود، برگشته خوریم.

در شماره‌ی هفتم (۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰) مطلبی وجود دارد به نام «دود» که ملانصرالدین شناسان معتقدند. این مطلب راج.م. قلی‌زاده در رثای خیابانی به رشته‌ی تحریر درآورده است: برگردان فارسی نوشه‌ی چنین است. «دود همه جارا گرفته، در مجالس و منازل دود دخانیات و دود مشروبات. در کوچه‌ها دود حمام. در معنیات دود موهومنات. در روح و قلب دود انحراف. خلاصه ملت در میان دود خفه می‌شود و در انتظار نجات است. نجات از کی؟ انتظار از آنان که دارای وجودان هستند، انتظار از هر میهن پرست و از هر انسان دوست واقعی. ملت در حال خفغان است. دودها از همه طرف ملت را احاطه کرده، اگرچه زودتر به داد ملت نرسیم، ممکن است، هر آن از بین برود. پس عجله باید کرد.^(۸۷) مطلبی به این کوتاهی از نویسنده‌ای مثل میرزا جلیل درباره‌ی نهضت بزرگی مانند آزادیستان، نمی‌تواند سؤال برانگیز و تعجب‌آور نباشد.

تازه مشکل می‌شود قبول کرد که میرزا جلیل این نوشته را به یاد خیابانی نوشته باشد. اگر چنین مقاله‌ای در شماره‌ی اول ملانصرالدین و یا در شماره‌های ۴ و ۵ آن درج می‌گردید، باز می‌شد، این موضوع را صحیح دانست. ولی با توجه به واقعیات تاریخی که قبل از آنها اشاره شد، هیچ‌گونه جای شک و شباهی باقی نمی‌گذارد که این نوشته‌ی بسیار مختصر و مبهم و بی‌هیچ مناسبت و زمینه‌ای، نمی‌تواند در مورد شهادت قهرمانانه‌ی شیخ محمد خیابانی و نهضت وی درست باشد. راج.م. قلی‌زاده

شخص دوره‌ی نبود که هم از مراسم مخبر‌السلطنه برخوردار باشد و هم برای خیابانی اشک بریزد! وی تا آخرین روزهای اقامتش در تبریز با مخبر‌السلطنه رابطه‌ی دوستane داشته است. ۲۲ روز قبل از عزیمت میرزا جلیل به باکو، نمایشنامه‌ی «کمدی مردگان» اثر وی را در تبریز روی صحنه آوردند. «صبح همان روز مخبر‌السلطنه مبلغ صد تومان پول به میرزا جلیل فرستاد که بین هنرپیشه‌ها، تقسیم کند. ابوالفتوح علوی خلخالی از اجرای این نمایشنامه خیلی راضی بودا موقتی آن را به میرزا جلیل تبریز گفت!»^(۸۸)

نتیجه‌های که از این نوشته می‌شود به دست آورد، این است که میرزا جلیل به احتمال قریب به یقین بنابه صلاح‌دید و رهنمود سوسيال دموکرات‌های قفقاز برای دادن آشتی بین حزب دموکرات خیابانی و سوسيال دموکرات تبریز و توجیه سیاست روسيه‌ی شوروی در گیلان و راضی کردن خیابانی به قبول کمک نظامی آن دولت، در صورت حمله‌ی دولت مرکزی به تبریز - تن به این سفر داده است.

سوسيال دموکرات‌ها، در جنش مشروطخواهی، کمک‌های ذی‌قیمتی برای مبارزان ایران، به ویژه مشروطه طلبان آذربایجانی انجام دادند ولی بعدها که احزاب چپ در جنش گیلان با میرزا کوچک خان متحد شدند و با تندروی‌های خود بورژوازی آن منطقه را از سردار جنگل مأیوس و رویگردان کردن و سرانجام راه شکست نهضت جنگل را هموار ساختند، خیابانی مانع شرکت احزاب چپ از جمله سوسيال دموکرات‌ها در کادر رهبری شد. شیخ آنها را «سوسياليست‌های جاهم و سفیلان فتنه‌انگیز»^(۸۹) می‌خوانند. هم چنین وی از سیاست شوروی در گیلان به شدت انتقاد می‌نمود. در بخش علت شکست نهضت، در این مورد به تفصیل سخن خواهیم گفت.

به هر حال علت سکوت جلیل محمد قلی‌زاده در باره‌ی نهضت خیابانی به همین موضوع مربوط می‌شود. باز به همین علت است که مرد صاحب قلمی مانند میرزا جلیل در طول اقامت خود در اهر و تبریز حتی یک مقاله نیز در روزنامه‌ی تجدد و مجلات ادب و آزادی‌ستان نمی‌نویسد و این نشریات نیز در باره‌ی این مهمان پرآوازه‌ی آذربایجان سکوت می‌کنند و سخنی از او به میان نمی‌آورند. در صورتی که می‌دانیم در گذشته بین روزنامه‌ی ملانصرالدین و روش‌فکران و روزنامه‌نگاران تبریز ارتباط نزدیک وجود داشته و نوشته‌های زیادی از آنان در این روزنامه چاپ شده است.

خلاصه از ملاعموی هودار توده‌های لخت و از نویسنده خلاق و پر کاری که پیوسته مبلغ افکار انقلابی بوده، انتظار بر این بود که در باره‌ی جنش آذربایخواهی مردم آذربایجان ایران - که از نزدیک با آن در ارتباط بود - و شیخ محمد خیابانی که به قولی از مدت‌ها قبیل «به وسیله‌ی برادرش - میرزا علی‌اکبر - باوی آشنا و دوست شده بود!»^(۹۰) کتاب قطوری، مانند تبریز مه‌آلود محمد سعید اردوبادی به رشته‌ی تحریر در می‌آورد و یا حداقل مانند همسرش، خاطرات یک سال اقامت خود را در تبریز می‌نوشت. ولی افسوس که چنین نمی‌شود و وی به مبارزان قهرمانانه‌ی هم وطنانش در طول یک سال لاقیدی خیر قابل توجیهی نشان می‌دهد و به تعهد روزنامه‌نگاری و نویسنده‌گی

مردمی اش خط بطلان می‌کشد. به قول تولستوی: هنرمند موضوعی را که از صمیم قلب دوست دارد و به درستی آن ایمان دارد، قادر نیست در باره‌ی آن سکوت اختیار کند.

خلاصه این مرد صاحب قلم و مورد احترام مردم آذربایجان، خواسته یا ناخواسته در توطنه‌ی سکوت مخبر السلطنه علیه خیابانی و نهضت او سهیم می‌شود. همان توطنه‌ای که عده‌ای دیگر از یاران خیابانی از جمله، اسماعیل امیرخیزی، کریم طاهرزاده‌ی بهزاد، ابوالقاسم فیوضات در آن گرفتار آمدند. در نتیجه‌ی همین توطنه است که سال‌ها نهضت آزادیستان ناشناخته باقی می‌ماند و خیابانی را به انواع تهمت‌ها متهم می‌سازند.

من از بیگانگان هرگز نتالم

که با من هر چه کرد آن آشنا کردا

پی‌نویس‌ها

- ۱ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۰۱.
- ۲ - همان منبع، ص ۱۰۱.
- ۳ - همان منبع، ص ۱۰۶.
- ۴ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۳۹.
- ۵ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، به قلم: چند نفر از دوستان و آشنايان او، ص ۵۸.
- ۶ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۰۲.
- ۷ - روزنامه‌ی انجمن، شماره ۶۷ سال.
- ۸ - آمار مربوط به مدارس ملی و دولتی از کتاب: تاریخ فرهنگ آذربایجان، جلد ۱، ص ۲۷۶، تألیف: حسین امید، گرفته شده است.
- ۹ - همان منبع، جلد ۲، ص ۶۹.
- ۱۰ - همان منبع، ص ۲۲۴.
- ۱۱ - تاریخ فرهنگ آذربایجان، محمدعلی صفوت، ص ۲۰۰.
- ۱۲ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۴۲.
- ۱۳ - کتاب تاریخ و فرهنگ آذربایجان، جلد ۱، پیشین، ص ۶۹.
- ۱۴ - همان منبع، ص ۱۲۲.
- ۱۵ - همان منبع، ص ۱۲۶.
- ۱۶ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۰۳.
- ۱۷ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۵۳.
- ۱۸ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۰۳.
- ۱۹ - کتاب تاریخ فرهنگ آذربایجان، ج ۲، پیشین، ص ۱۲۲.
- ۲۰ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۸۵.
- ۲۱ - انقلاب اکتبر و ایران، مجموعه مقاله، جبرئیل روین دژ، ص ۳۰۱.
- ۲۲ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۰۵.
- ۲۳ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسری، ص ۶۹۳.
- ۲۴ - همان منبع، ص ۶۹۴.
- ۲۵ - همان منبع، ص ۶۹۳.
- ۲۶ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۷۱.
- ۲۷ - همان منبع، شماره ۷۱.
- ۲۸ - تاریخ هیجده ساله، پیشین، ص ۷۰۰.

- ۷۵۰ - همان منبع، ص ۲۹
 ۳۰ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۷۸.
- ۳۱ - همان منبع، شماره ۸۰.
 ۳۲ - همان منبع، شماره ۸۰.
 ۳۳ - همان منبع، شماره ۷۳.
 ۳۴ - همان منبع، شماره ۷۱.
 ۳۵ - همان منبع، شماره ۴۵.
 ۳۶ - همان منبع، شماره ۸۵.
- ۳۷ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۰۴.
 ۳۸ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۲۰۰.
 ۳۹ - همان منبع، شماره ۲۰.
 ۴۰ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۰۴.
- ۴۱ - کلتل محمد تقی خان پسیان (سلطانزاده تبریزی)، شاعر، موسیقی‌دان، ادیب، مترجم به سال ۱۳۰۹ ه. ق در تبریز به دنیا آمد. در منزل و مکتب به تحصیل پرداخت. پس در مدرسه‌ی لقمایه تحصیلات خود را ادامه داد. در سال ۱۳۲۴ ه. ق به تهران رفت. در مدرسه‌ی زاندارمری پنج سال تحصیل کرد. این میهن پرست پرشور، به خاطر داشتن هوش سرشار و کاردانی در ۲۳ سالگی موفق به گرفتن درجه‌ی یاوری (سرگردی) شد. در سال ۱۳۳۵ ه. ق به آلمان - برلین - رفت و در آنجا ضمن تحصیل هوانوردی به آموزش زبان آلمانی، ریاضیات عالی، موسیقی همت گماشت. پس از سه سال اقامت در آلمان به میهن بازگشت، به هنگام خیش خیابانی، مخبر‌السلطنه از او درخواست کرد، برای شکستن جنبش آزادیستان با وی همکاری کند ولی او زیر بار این مأموریت نگاور نرفت. بالاخره وی را به ریاست زاندارمری خراسان منصوب کردند و بدین بهانه از تهران تبعید گشت. به قول خودش، او را «به فلاخن گذاشته به سمت خراسان پرتاب کردند» سرانجام این نخستین خلبان ایرانی، مانند شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی علیه دولت وطن فروش مرکزی سر به عصیان برداشت و لی در قوچان (روستای جعفرآباد) توسط رضاخان بالانی (پهلوی بعدی) سرش از تن جدا شد. آرامگاهش در باغ نادری مشهد قرار گرفته است.
- پسیان علاوه بر زبان فارسی و زبان مادری، به زبان‌های روسی، آلمانی و فرانسه و انگلیسی تسلط کامل داشت. وی گاهی آثار بزرگان علم و ادب جهان را به فارسی ترجمه می‌کرد. از جمله بزرگ‌دان فارسی ژنویو تاریخچه‌ی یک کنیز اثر لامارتین و سه سال شیمی در یک جلد اثر ای. درنکور E. DRINCOURT همچنین ترجمه‌ی چند فصل از کتاب باخان اثر راییندرانات تاگور از زبان آلمانی و حکایات کوچک برای اطفال ترجمه از زبان‌های فرانسه و انگلیسی از یادگارهای اوست. پسیان گاهی در روزنامه‌های جبل‌المتین و کاوه نیز مقالاتی می‌نوشت و شعر نیز می‌سرود. «سرود زیر که شاگردان دوره‌ی اول و دوم مدرسه‌ی زاندارمری خراسان، غالباً به طور انفرادی و یا دسته‌جمعی، در حال عبور از خیابان‌ها می‌خواندند، اثر طبع کلتل است و حتی نت آن را نیز خودش ساخته بود:

دشمن برانیم با مشت و با سنگ

دشمن برانیم از ملک دارا

دیگر بس است عیش و نوش و مستی

گرم‌انداریم شمشیر و تفنگ

دیگر بس است این همه مدارا

نمونه‌ای دیگر از اشعار وی به شرح ذیل است:

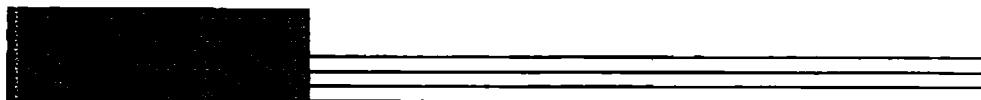
ای پادشه عالم امکان نظری کن با یک نگهی جانب مستان نظری کن رحمی بستما سوی فقیران نظری کن مولای جهان، روح و تن و جان نظری کن ای قدرت حق اکمل انسان نظری کن ای فخر بشر اعقل دوران نظری کن روی تسوبد شمع شبستان نظری کن	ای رحمت حق سایه‌ی یزدان نظری کن مستم زتسواز تو بود مستی عشق تنگ آدم ای شاه در این گنبد گردون شور تسوبد بر سر من مظهر رحمان جانم به لب آمد ز خرافات خلائق سود تسوبد، سایه‌ی سودای دو عالم ذات تسوبد مظهر انسوار الهی
---	---

- منابع: ۱- کلشن محمد تقی خان پسیان، علی آذربایجان، به قلم: چند نفر از دوستان و هواخواهان آن مرحوم. ۲- شرح حال کلشن محمد تقی خان پسیان، علی آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، ص ۵۰۷.
- ۳- قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، قیام زاندارمری خراسان، به کوشش: دکتر مهرداد بهار.
- ۴- قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذربایجان، صص ۴۱۵ و ۴۱۴.
- ۵- تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج ۲، پیشین، ص ۷۳۴.
- ۶- از صبا تانیما، ج ۲، پیشین، ص ۲۳۰.
- ۷- داستان دوستان یا تذکره‌ی ادب و شعرای آذربایجان، محمدعلی صفوت، صص ۸۲ و ۸۳.
- ۸- همان منبع، ص ۸۳.
- ۹- همان منبع، ص ۸۱.
- ۱۰- روزنامه‌ی تجدید، شماره ۱۶۴.
- ۱۱- آذربایجان طنز روزنامه‌لری، نظام آخوندوف، تهران، انتشارات فرزانه، ص ۸۸.
- ۱۲- سنجیلیمیش اثر لری، جلیل محمد قلیزاده، با مقدمه‌ی: عباس زمانوف، آذربایجان دولت نشریاتی، ۱۹۶۷، ص ۱۲.
- ۱۳- آذربایجان سوت ادبیاتی تاریخی، آذربایجان مس. م. ر. علمبر آکادمیاسی، باکی، ۱۹۶۷، جلد ۲، ص ۱۲۸، به نقل از: نشریه‌های ملانصر الدین، پیک انقلاب، محمد پیغفون، ص ۷۶.
- ۱۴- چکیده‌ای از زندگی و افکار جلیل محمد قلیزاده، عباس زمانوف، ترجمه‌ی: بهزاد آبادی باویل، ص ۲۶.
- ۱۵- از صبا تانیما، جلد ۲، یحیی آرین پور، ص ۴۱.
- ۱۶- سنجیلیمیش اثر لری، جلیل محمد قلیزاده، پیشین، ص ۴۲۲ و یا تسبیح خان، جلیل محمد قلیزاده، ترجمه‌ی: علی اکبر قهرمانی، ص ۴۲ و ۴۳.
- ۱۷- سنجیلیمیش اثر لری، ص ۴۲۴ و یا تسبیح خان، ص ۴۶، پیشین.
- ۱۸- سنجیلیمیش اثر لری، ص ۴۲۴ و یا تسبیح خان، ص ۴۶، پیشین.
- ۱۹- سنجیلیمیش اثر لری، ص ۴۲۴ و یا تسبیح خان، ص ۴۴، پیشین.
- ۲۰- ملانصر الدین در تبریز، پیشین، ص ۱۵۲.
- ۲۱- مشاهیر آذربایجان، صمد سرداری نیا، ص ۵۶۲.
- ۲۲- نشریه‌ی ملانصر الدین، پیک انقلاب، پیشین، ص ۵۴.
- ۲۳- همان منبع، ص ۵۴.

- ۶۴ - بنگرید به: «تسیح خان»، پیشین، صفحات ۴۳-۴۵-۴۷.
- ۶۵ - آذربایجان طنز روزنامه‌لری، پیشین، ص ۳۹.
- ۶۶ - همان منبع، ص ۳۹.
- ۶۷ - قیام کلتل محمد تقی خان پسیان، علی آذری، ص ۴۳۶.
- ۶۸ - ملانصرالدین در تبریز، پیشین، ص ۱۵۴.
- ۶۹ - همان منبع، ص ۱۰۵.
- ۷۰ - همان منبع، ص ۱۸۷.
- ۷۱ - همان منبع، ص ۱۵۵.
- ۷۲ - همان منبع، ص ۱۶۰.
- ۷۳ - آذربایجان طنز روزنامه‌لری، پیشین، ص ۸۸.
- ۷۴ - همان منبع، ص ۸۹.
- ۷۵ - چکیده‌ای از زندگی و افکار...، پیشین، ص ۲۸.
- ۷۶ - همان منبع، ص ۲۴.
- ۷۷ - ترجمه‌ی فارسی اشعار به نقل از: نشریه‌ی ملانصرالدین، پیک انقلاب، پیشین، ص ۶۱، چنین است:

گرفته بود، هر طرف ناله‌ی تو، نوای تو
ها، بگو، پسر، چه شد آن همه ادعا‌ی تو؟
کون عزیز من، همان گفته‌ی من مگر نشد؟
به عیب برده‌ای تو پی، ترک شده ادای تو؟

- ۷۸ - نشریه‌ی ملانصرالدین، پیک انقلاب، پیشین، ص ۵۳.
- ۷۹ - ملانصرالدین در تبریز، پیشین، ص ۱۶۵.
- ۸۰ - همان منبع، ص ۱۶۵.
- ۸۱ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، به قلم: چند تن از دوستان و آشنایان او، ص ۱۹.
- ۸۲ - از صباتانیمه، ج ۲، یحیی آرین پور، ص ۴۴.
- ۸۳ - آذربایجان طنز روزنامه‌لری، پیشین، ص ۸۸.
- ۸۴ - ملانصرالدین در تبریز، پیشین، صص ۱۹۷-۱۹۹.
- ۸۵ - نشریه‌ی ملانصرالدین، پیک انقلاب، پیشین، ص ۷۶.
- ۸۶ - ملانصرالدین در تبریز، پیشین، ص ۲۴۳.
- ۸۷ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۲۵، سوم شوال ۱۳۳۵.
- ۸۸ - آذربایجان طنز روزنامه‌لری، پیشین، ص ۸۷.



نهانگی‌های امپریالیزم جهانی و ارتقای داخلی

کانجا همیشه باد به دست است دام را

عنقا شکار کس نشود، دام باز چین

حافظ

پیروزی جنبش ضد امپریالیستی آزادیستان در آذربایجان و حاکمیت بیلشیویک‌ها در قفقاز، انگلستان را شدیداً به هول و هراس انداخت.

سر پرسی کاکس به وزیر امور خارجه انجلستان - لرد کرزن - گزارش می‌کند که «او ضاع در آذربایجان برای انگلستان بسیار ناخوشایند است. اگر جنبش آزادیستان بدین نحو ادامه یابد، به دیگر نقاط ایران نیز سرایت خواهد کرد و خطر جدی تر خواهد شد، در نتیجه کابینه (وثوق‌الدوله) سقوط خواهد کرد و سازش نامه‌ی ۱۹۱۹ قابل اجرا نخواهد بود.»^(۱)

لرد کرزن به سر پرسی کاکس دستور می‌دهد که «فوراً سه هزار نفر نیروی مسلح برای سرکوب قیام تبریز از نیروهای زاندار مری مختلف کشور که زیر نظر افسران انگلیسی تعلیم دیده بودند، تدارک ببینند.»^(۲)

ولی انگلستان به زودی سیاست خود را تغییر می‌دهد و می‌کوشد به جای دحالت آشکار نظامی،

از راه ارتقاء، فتنه انگلیزی، تحریک خوانین محلی، یاری دادن به مخالفان خیابانی و ...، جنبش آزادیستان را توسط ایادی داخلی خود به خاک و خون بکشدو به اهداف امپریالیستی خود نایل آید.



احمد کسروی یکی از اعضای گروه تنقیبیون

برای این منظور میجر ادموند رئیس اداره‌ی سیاسی انگلستان در قزوین به تبریز اعزام می‌گردد، تا او لا ماهیت و موقعیت و قدرت قیام تبریز را از نزدیک بسنجد. ثانیاً اگر توانست دهان خیابانی را با لیره‌های انگلیسی پر کند و فریاد آزادیخواهی او را در گلو خفه سازد، ثالثاً اگر دید با تهدید و تحبیب

و وعده و وعید و ارتشاء نتوانست خلل در اراده‌ی رهبر نهضت وارد آورد با فریب دادن و خریدن بعضی از رهبران جنبش، بر پیکر قیام از پشت خنجر بزنند. بالاخره در غیر این صورت دسته‌های دیگری را در برابر خیابانی علم سازد و بدین ترتیب از گسترش دامنه‌ی نهضت جلوگیری به عمل آورد.

میجر ادموند پس از ورود به تبریز با احمد کسری یکی از اعضاء سرشناس گروه تنقیدیون - دسته‌ی انشعابی از دموکرات‌ها - وارد مذاکره می‌شود.

پس از آن که حزب دموکرات آذربایجان اصول پارلماناریزم را کنار می‌گذارد و خط‌مشی انقلابی و مسلحانه را بر می‌گزیند، دموکرات‌ها به دو دسته‌ی اقلیت و اکثریت تقسیم می‌شوند، گروه اقلیت معروف به تنقیدیون حافظ منافع تجار بزرگ و فتووال‌ها بودند و همراه با دار و دسته‌ی وثوق‌الدوله علیه خیابانی و نهضت آزادیستان به فعالیت‌های گسترده‌ای دست می‌زنند. از آن جمله در شهر بین اشرار اسلحه پخش می‌کنند و مقدمات براندازی جنبش آزادیستان را فراهم می‌آورند. کسری تنقیدیون را «کسان بازاری»^(۳) می‌نامد.

به هر حال میجر ادموند - فرستاده‌ی انتلی جنت سرویس - به هنگام ملاقات با کسری، پس از مقدمه چینی‌های لازم، با زبانی ساده، انگیزه‌ی آمدن خود را به آذربایجان چنین توضیح می‌دهد: «چون شنیده‌ام شما (کسری) دارای دسته‌ای هستید که دشمنی با خیابانی می‌نمایید، می‌خواهم بپرسم: آیا شما می‌توانید - اگر کمکی هم دولت بکند - با خیابانی به نبرد برخیزید و او را براندازید؟»^(۴) کسری ادعایی کند که در جواب او گفت: «شما چون با زبان بسیار ساده پرسیدید، من هم با زبان بسیار ساده پاسخ می‌دهم: ما چنان کاری نتوانیم. زیرا نخست همراهان من بیشتر شان بازاریند و شایان زد و خورد و پیکار نمی‌باشند. دوم ما دسته‌ی خود را همان روز نخست خیزش خیابانی پراکنده گردانیدیم و سود ما در همان می‌بود. سوم خیابانی چون به نام آذربایجان برخاسته، ما دوست نمی‌داریم در این خیزش با او به نبرد پردازیم.»^(۵)

بعد از رفتن میجر ادموند، کربلای حسین آقا فشنگچی رهبر سوسیال دموکرات‌های تبریز و نماینده‌ی ویژه‌ی وثوق‌الدوله در آذربایجان اینز به دیدار کسری می‌رود و به وی خبر می‌دهد که «از رئیس وزراء تلگراف رمزی رسیده که می‌باید با شما گفتگو کنم. اگر شما بتوانید با خیابانی به نبرد برخیزید و جنبشی از خود نمایید، از دولت هر اندازه پول بخواهید به شما خواهد رساند و آنگاه از بیرون نیز دسته‌های سواره به یاری شما خواهد آمد.

کسری جواب می‌دهد: ما چنان کاری نتوانیم و نمی‌خواهیم به گفتگویش نیز پردازیم.^(۶) برخلاف ادعای کسری، اعضای گروه اقلیت یعنی تنقیدیون از جمله میرزا علی آقا هیأت (رهبر گروه)، سلطان‌زاده، میرزا باقر طلیعه (ناشر روزنامه‌ی کلید نجات در سال ۱۳۳۵ هـ و طلیعه سعادت در سال ۱۳۳۶ هـ)، دکتر زین‌العابدین خان ایرانشهر (برادر میرزا حسین خان کاظم‌زاده ایرانشهر)، علی اکبر حریری در جلسه‌ی مشاوره‌ای که در آن کربلای حسین آقا فشنگچی (مدیر

روزنامه تبریز) نیز حضور داشت، در بیستم اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ ش. نقشه‌ی شوم براندازی نهضت آزادیستان را مهیا می‌کنند. در این جلسه قرار بر این می‌شود که آنان به یاری هواداران خودشان، در شهر بلوایی راه اندازند و از والی (عین‌الدوله) کمک بخواهند. از طرف دیگر محمد حسین خان سردار عشاير (برادر امیر ارشد)، یکی از فنودال‌های قره‌داغ که همراه عین‌الدوله به تبریز آمده بود، قول می‌دهد، سواران خود را از قره‌داغ به تبریز فراخواند و نهضت تبریز را در خون خود خفه سازد. آنها قبل از همه به دیدار عین‌الدوله می‌روند و تصمیم‌شان را با در میان می‌گذارند، ولی والی هشتاد ساله با افسرگی جواب می‌دهد: «من از دولت پول خواسته‌ام تا آن نرسد، به هیچ کاری نتوانیم دست زد.»^(۷) و بازبان حال می‌فهماند که هنوز موقع عمل فرانسیسیده است.

خیابانی از ماجرا خبردار می‌شود. هنگامی که تقییدیون از خانه‌ی عین‌الدوله بیرون می‌آمدند، دستگیر می‌شوند. حسین آقا فشنگچی و سردار عشاير محکوم به زندان می‌شوند. عده‌ای دیگر از جمله، هیأت، طلیعه به تهران و سلطان‌زاده و دکتر زین‌العابدین خان، علی اکبر حریری به کردستان تبعید می‌گردند و کسری نیز پس از چند روز پنهان شدن، به تهران فرار می‌کند و از خط‌چشم سالم بدر می‌برد. عده‌ی دیگری نیز به کنسولگری آلمان پناه می‌برند. بدین ترتیب بخش اول نقشه‌ی میجر ادموند باشکست مواجه می‌شود. ناچار وی با خود خیابانی وارد مذاکره می‌شود.

جريدة ملاقات نماینده‌ی انگلیس و رهبر نهضت آزادیستان را به اقتباس از نوشته‌ی عباس پناهی در زیر می‌آوریم:

میجر ادموند وقتی وارد اطاق کار رهبر نهضت می‌شود، با تکبر خاصی سلام می‌دهد. شیخ جواب سلامش را به سردی می‌دهد و غضباً باقلبی سرشار از کین و نفرت لحظه‌ای او را می‌نگرد. میجر ادموند متظر تعارف خیابانی برای نشستن نمی‌شود. روی صندلی می‌نشیند. عینکش را جابجا می‌کند. سپس به زبان فارسی و به لهجه‌ی انگلیسی باب سخن را می‌گشاید: حضرت شیخ اگر اشتباه نکرده باشم مهمان نوازی یکی از سنن پسندیده‌ی ملل مشرق زمین است ولی شما حقیق جواب سلام مرا هم به اکراه دادید!

خیابانی: سلام پیام‌سان سلامتی، نیکی و محبت است، حال آن که از سلام شما بوی فتنه و شر به مشام می‌رسد. ولی در مورد مهمان نوازی ایرانیان حرف شما درست است. مهمان حبیب خداست و ...

ادموند: به ویژه مهمانی که ارمغان بزرگی هم به همراه آورده باشد.

خیابانی: بله، تشکیل پلیس جنوب، معناد کردن مردم سیستان و بلوچستان به سم مهلک تریاک، قرارداد ایران ویران کن ۱۹۱۹ سرانجام فتنه‌انگیزی علیه آزادیخواهان آزادیستان، همه و همه ارمغان مهمان ناخوانده‌ی ماست.

ادموند: جناب شیخ من برای شنیدن سخنان نیشدار شما به اینجا نیامده‌ام. فراموش نکنید که من نماینده‌ی دولت معظم بریتانیای کبیر هستم. ما خیرخواه شما هستیم. به استعداد و دانش شما ارج

من نهیم. به میزان محبویت شما در بین مردم واقعیم. کمی به آینده‌ی خود و کشورت فکر کن. برای شنیدن جواب لازم من عجله نخواهم کرد. اقبال کشور من مانند خودش بزرگ است. در افتادن با بریتانیای کبیر، مشت به سندان کوختن است. هم اکنون سرنوشت ایران به تصمیم شما بستگی دارد. اگر سفارش دوستانه‌ی ماراگوش کنید، همه‌ی آنچه را که می‌خواهید، به دست می‌آورید.

خیابانی دیگر تاب تحمل شنیدن سخنان او را از دست می‌دهد. خشمگین سخن‌وی را قطع می‌کند و چنین می‌گوید: ببین مستر! ما ایرانیان آزادی و استقلال خود را با هیچ چیزی معامله نخواهیم کرد. «هیچ ملتی حق ندارد در تعیین و تحديد آزادی ملت دیگر مداخله نماید.»^(۹) مازنده‌ی آلوده به ننگ را دوست نداریم. ما برای حفظ و حراست سرزمینمان و آزادی و حیثیتمان از بذل جان نیز مضایقه نمی‌کنیم. دوستی ما و شما مانند دوستی بره و گرگ است. به شما اخطار می‌کنم، به دولتتان بگویید که بعد از این در کارهای ایران دخالت نکنند. پلیس جنوبیتان را منحل کنید، افسران خود را از ایران فراخوانید و مرا به حال خود بگذارید.

ادموند: آقای خیابانی فراموش نکنید که ما در گرفتن مشروطه به شما باری کرده‌ایم. اکنون نیز می‌توانید روی دوستی ما حساب کنید و نهضت آزادیستان را به کمک دوستانه‌ی ما به سر منزل مقصود برسانید.

خیابانی: نه آقا، ما هرگز از شما جز خیانت ندیده‌ایم. شما به جهت محافظت منافع استعماری خود در هندوستان و به خاطر تضعیف نفوذ روس‌ها و گسترش هر چه بیشتر نفوذ سیاسی و اقتصادی تان در ایران ماسک آزادیخواهی و هواداری از جنبش مشروطه را بر چهره زده بودید. شما به جهت منحرف ساختن انقلاب خونبارمان از اهداف ملی و مردمی و انداختن آن در مسیری که به نفعتان بود، تظاهر به هواداری از جنبش مشروطه کردید. شما برای سرکوب انقلاب و سپردن رهبری آن به دست عوامل وابسته‌ی خود حامی مشروطه شدید. حتی از این که سالدات‌های لجام گسیخته‌ی امپراتور روس به آزادیستان ریختند و غیرتمندان ما را به دار آویختند و خانه‌های آزاد مردان را غارت و منفجر کردند، شما پنهانی آنها را تشویق و تائید کردید... شما انقلابیون از جان گذشته‌ی مارا محیلانه به تهران کشیدید و تا آنها را به دست ایادی خود خلع سلاح و آواره نکردید، نفس راحتی نکشیدید. «نابود باد خاطره‌ی آن ایام نامبارک که ما به توسط سفارتخانه‌ی انگلیس صدقی حقوق برای خود گرفتیم! بدبخت ملتی که مداخله‌ی اجنب را در کارهای وطن اجدادی خود طلب نماید... بلی مشروطه‌ای که به تقویت سفر و تحصین در قونسول خانه‌های اجنبی تحصیل شود، چنین می‌شود!»^(۱۰)

ادموند: آقای خیابانی شما عصبانی هستید. سعی کنید عجو لانه قضاوت نکنید و دست دوستی ما را پس نزنید. من با دست پر به اینجا آمدهام یک چک شصت هزار تومانی نیز به نام شما همراه دارم.^(۱۱) از بودجه‌ی یکساله‌ی آزادیستان بیشتر است.

خیابانی: (یا ز هر ختد) یک بار نیز وقتی که در تهران بودم، دولت شما پرداخت بیست هزار تومان

رشوه را به من پیشنهاد کرد. نمی‌دانم منظور شما از این همه بذل و بخشش چیست؟^(۱۲) می‌جر ادموند: منظوری نیست ... این پول راشما صرف آبادی آزادیستان و رونق کار نهضت‌ان بکنید. ما در این مورد همراه شما خواهیم بود. فقط درخواست ما از شما این است که با آقای وثوق‌الدوله مخالفت نکنید و روابط دولتی را با مازیر ذره‌بین نگذارید.

خیابانی: ببینید آقا، به قول شما انگلیسی‌ها «قلب‌های بزرگ هرگز مغلوب نمی‌شوند». ^(۱۳) سرزمین من فرزندانی دلاور و شجاع با قلب‌های بزرگ بسیار دارد. بار دیگر تکرار می‌کنم، مابه پول شما و به دوستی آلوده به ننگ شما نیازی نداریم. انگلستان باید تا حال از واقعه‌ی رژی و فتوای دندان‌شکن مرجع عالیقدر حاج میرزا محمدحسن شیرازی، درس لازم را آموخته باشد! نکند شما، مارا با وثوق‌الدوله عوضی گرفته‌اید؟ بهتر است این پول را به نام ایشان حواله کنید. آنها به این پول‌ها نیاز بیشتری دارند و همیشه از مراحم شما بهره‌مند شده‌اند. شما مردم این سرزمین را نمی‌شناسید. دولت بریتانیا در مورد ما اشتباه کرده است. سخنرانی آقای گلادستون نخست وزیر اسبق‌تان را در پارلمان انگلیس به یادت می‌آورم. وی با عصبانیت فریاد می‌زد: «تا این کتاب آسمانی (اشارة به قرآن مجید است) در جهان باقی است ما در مستعمراتمان به ویژه در کشورهای اسلامی آب خوش از گلویمان پایین نخواهد رفت!»^(۱۴)

بلی آقا، ما قرآنیان و مروج و حامی این کتاب آسمانی اجازه نخواهیم داد، انگلستان یا هر کشور دیگری بر ما سروری کند. ما لقمه‌ی خارداری هستیم که از هیچ گلویی پایین نخواهیم رفت. «دموکراتیزم فصلی از تاریخ ایران است. هیچکس نمی‌تواند یک فصل از تاریخ بشریت را بدزدده، حتی اگر متصدی سرقت سیاست انگلیس باشد.»^(۱۵)

نماینده‌ی انگلستان، عصبانی از جای بلند می‌شود و با گفتن این جمله: «دولت بریتانیا این جسارت را بر شما نخواهد بخشید! بدون خدا حافظی از در بیرون می‌رود.

خیابانی پس از رفتن او، آهسته با خود زمزمه می‌کند: ما هرگز به بخشایش انگلستان نیازی نداشته‌ایم، «چاره‌ی استخلاص ملک و دوای درد بی درمانش را باید خود ما فراهم آوریم. ایرانیان در این راه خط‌نراک باید چشم از تمام جهات پوشیده و بدون آن که به چپ و راست خویش متوجه گردد، چهار چشمی ناظر و نگران پیش روی خود باشند.»^(۱۶)

نهضت ما آگاهانه این راه را انتخاب کرده است. ممکن است خیابانی بمیرد ولی شعله‌ی روشنی بخش نهضت آزادیستان خاموش شدنی نیست. آزادی نمی‌میرد. حقیقت معدوم نمی‌شود. ما خواهان عدالت و آزادی هستیم. فتح و ظفر با ماست. ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما!

می‌جر ادموند بدون نتیجه به تهران بر می‌گردد و معلومات جدیدی که از اوضاع آزادیستان به دست آورده بود با انتلى جنت سرویس - سازمان جاسوسی انگلستان - در میان می‌گذارد - سرانجام قرار بر این می‌شود که، انتلى جنت سرویس و مقامات ایرانی وابسته به امپریالیزم انگلستان مشترکاً طرح جدیدی را برای سرنگونی قیام فراهم آورند.

مرکز دیگر ضد انقلاب در تبریز کنسولخانه‌ی آلمان بود. چنانکه قبلاً اشاره رفت، عده‌ای از فراریان تنقیدیون به آنجا پناه برده بودند و از آنجا علیه انقلابیون شبنامه می‌نوشتند و در شهر پخش می‌کردند.

کورت وسترو سرکنسول آلمان در تبریز مردم شرق را به دیده‌ی حقارت می‌نگریست و در ضدیت علیه دموکرات‌ها و شکستن نهضت آزادیستان با انگلیس‌ها هم عقیده بود. کنسول خانه‌ی آلمان در تبریز در یک ساختمان سه طبقه قرار داشت. وسترو در سومین طبقه‌ی آن منزل کرده بود.

مخالفان نهضت آزادیستان و ثروتمندان بزرگ، فنودال‌ها و محتکران به آنجا رفت و آمد داشتند. از بام کنسول خانه شهر مثل کف دست نمایان بود.

با آمدن تعدادی از گروه تنقیدیون به کنسولخانه‌ی آلمان و پذیرایی گرم وسترو از آنان، کم کم به عده‌ی پناهندگان افزوده می‌شود. پناهندگان زیر نظر وسترو اقدامات وسیعی را علیه جنبش آزادیستان تدارک می‌بینند. چنانکه اشاره رفت شبنامه می‌نویستند و در شهر پخش می‌کنند. سرانجام وسترو کار را به جایی می‌رساند که مخالفان ناراضیان را با انواع ابزار جنگی و مهماتی که در اختیار داشت، مسلح سازد و «زمانی که مخالفان انبوه شدند یک روز با تفنگ و بمب و متالیوز، بیرون ریزند و اداره‌ها را به دست گیرند».^(۱۷) کم کم عده‌ای از هواداران حزب چپ افراطی عدالت نیز به ناراضیان خیابانی در کنسولخانه‌ی آلمان می‌پیوندند و به وحامت اوضاع در تبریز می‌افزایند.

توضیح این که حزب عدالت (سوسیال دموکرات) برای نخستین بار در ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی در میان کارگران ایرانی که در معادن نفت باکو کار می‌کردند، بنیاد نهاده شد. سپس شعبات آن در شهرهای تبریز، اردبیل، مرند، خلخال و ... تأسیس یافت.

پس از پیروزی انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، همه‌ی قراردادهای استعمارگرانه بین روسیه‌ی تزاری و ایران، از طرف انقلابیون روس ملغی می‌گردد، و سربازان اشغالگر تزاری از ایران فرا خوانده می‌شوند. همه‌ی این عوامل باعث می‌شود که خیابانی بالشویک‌ها روابط دولتی برقرار سازد و از سقوط تزاریسم در روسیه اظهار خوشحالی کند و با قبیروف رئیس کمیته اجرایی روسیه‌ی انقلابی در تبریز صمیمانه دست دوستی دهد.

لیکن پس از اشغال کشورهای تازه استقلال یافته‌ی گرجستان، قفقاز (جمهوری آذربایجان) و ارمنستان به وسیله‌ی بالشویک‌ها، نظر خیابانی در باره‌ی آنها که هواداری و حمایت از ملل ضعیف را شعار می‌دادند، عوض می‌شود. توضیح این که: پس از سرنگون شدن حکومت تزارها و پایان گرفتن جنگ جهانی اول، جنبش‌های استقلال طلبی مأورای قفقاز را فرا می‌گیرد و سرانجام سه دولت مستقل به نام‌های ارمنستان، گرجستان و آذربایجان در این قسمت از خاک روسیه به وجود می‌آیند و استقلال آنها از طرف دول فاتح و حتی ایران به رسمیت شناخته می‌شود.

آزادی و استقلال ملل قفقاز که اصالت تاریخی داشت و نتیجه‌ی پیکار ممتداً این سرزمهین با

تزاریسم جهانخوار بود، باعث خوشحالی خیابانی نیز می‌شود. وی در یکی از سخنرانی‌های خود با اشاره به این مسأله می‌گوید: «ما در زمانی زیست می‌کنیم که کوچکترین ملت‌ها مستنداً به حق خود استقلال و آزادی می‌بینند و خیلی مسروط‌یم از مشاهده‌ی این که یک عده از ملل مجاور سرحدات ما به این موقوفیت نایل می‌شوند.»^(۱۸)

هر یک از جمهوری‌های نوبنیاد طرفدار دوستی و جلب حمایت کشور خاصی بودند - مثلاً گرجستان با آلمان طرح دوستی ریخت و آذربایجان که یک کشور مسلمان بود، به همکاری با ترک‌های عثمانی تعامل بیشتری نشان داد. ارمنستان مورد حمایت فرانسه قرار گرفت. در نتیجه انگلستان به هول و هراس افتاد و تصمیم گرفت که «از رسوخ ترک‌ها و آلمان‌ها به قفقاز جلوگیری کند و مانع آن شود که آنان در کرانه‌ی بحر خزر استحکاماتی بوجود آورند و برای حمله به هندوستان موضع بگیرند.»^(۱۹) به همین منظور انگلستان سپاه جدیدی از راه بلوچستان و بغداد روانه‌ی ایران کرد که یک دسته بزرگ از آن لشگر راهی رشت و بندر انزلی شدند تا از آنجا خود را به تفلیس برسانند و با تشکیل یک قدرت بومی در مأواه قفقاز در برابر سربازان ترک و آلمانی در آن منطقه مقاومت کنند.

دولت عثمانی هم، گروه‌هایی را تحت عنوان هواداران اتحاد اسلام به باکو اعزام کرد. سرانجام در صفر ۱۳۳۸ ه. ق. یک عهدنامه‌ی دفاعی بین ترک‌ها و دولت آذربایجان منعقد شد.

در چنین زمانی بود که بالشویک‌ها برای جلوگیری از نفوذ امپریالیست‌ها در مأواه قفقاز، کشورهای گرجستان و ارمنستان و آذربایجان را یکی پس از دیگری به اشغال خود درآوردن و بدین ترتیب بار دیگر آنها را که تازه از زندان (روسیه‌ی تزاری) رهایی یافته بودند، به بند می‌کشند و استقلال آزادی‌شان را در نطفه خفه می‌کنند.

متعاقب این احوال، روز سه‌شنبه ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ برابر ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ شمسی، ارتش سرخ، استقلال ایران را نیز نادیده می‌گیرد و برای تعقیب انگلیس‌ها وارد انزلی و غازیان می‌شود و همین امر موجبات نگرانی رهبران جنبش جنگل را فراهم می‌آورد. میرزا کوچک خان با فرماندهان ارتش سرخ دیدار می‌کند. مذاکرات در محیط صمیمانه صورت می‌گیرد. روس‌ها قول می‌دهند در طول اقامت خود در گیلان، اصول کمونیزم را تبلیغ ننمایند و هیچگونه مداخله‌ای در امور داخلی ایران نکنند. ولی این قول و قرارها عملی نمی‌شود. پشت سر ارتش سرخ چند تن از اعضای حزب عدالت باکو وارد گیلان می‌شوند، و سازمان حزبیشان را در رشت دایر می‌کنند و روزنامه‌های کامونیست، ایران سرخ، انقلاب سرخ، فریاد، و ... را انتشار می‌دهند و به تبلیغ مردم کمونیستی می‌پردازند، و ... سرانجام کار به جایی می‌رسد که حزب عدالت گیلان «با الهام از نریمان نریمانوف صدر شورای جمهوری قفقاز حکومت جمهوری شوروی ایران را علم می‌کند و نشریاتی با شعارهای زنده باد ایران سرخ همراه با شعار زنده باد میرزا کوچک انتشار می‌یابد. که البته هدف از آن استفاده از محبوبیت و جنبه‌های ملی پیشوای نهضت جنگل بود، حال آن که در خفا

حملاتی علیه میرزا صورت گرفت و توطنه‌هایی بر ضد او تکوین یافت.^(۲۰)

КРАСНЫЙ ИРАН

СТЕННАЯ ГАЗЕТА „РОСТА“

Решт 27 Июля 1920 г.

زنده باز میرزا کوچک

شماره ۲

رشت دهم شوال ۱۳۲۸ مطابق ۲۷ ایون ۱۹۲۰

ایران - سرخ

روزنامه دیوار کوب «روستا»
اداره تلگرافات روس

زنده باز ایران سرخ

آرم روزنامه دست چپی ایران سرخ که در گیلان منتشر می‌شد

این کار چنان به پیشوای نهضت جنگل گران آمد که روز جمعه ۱۸ تیر ۱۲۹۹ ش. به عنوان اعتراض رشت را ترک کرد و به فومن رفت و اعلام داشت: مدام که حزب عدالت از پرخاش و

ستیزه‌جویی و تبلیغات مرامی دست برندارد، از فومن برخواهد گشت. در مقابل، حزب عدالت به شبه کودتا دست می‌زند و به تعقیب و بازداشت جنگلی‌ها می‌پردازد. کم کم روسیه‌ی شوروی به این خیال می‌افتد که به دست این عناصر و دیگر گروه‌های ناراضی، دایره‌ی نفوذ خود را به تمام قسمت‌های شمال ایران گسترش دهد و جمهوری‌های دست نشانده‌ای شبیه جمهوری‌های شوروی در این مناطق بوجود آورد.^(۲۱) به همین منظور قوای بلشویک به بهانه‌ی حمایت از نهضت آزادیستان در برابر امپریالیزم انگلیس و دولت دست نشانده‌ی مرکزی، «از گیلان متوجه زنجان می‌شود و برای حمله به آذربایجان آماده می‌گردد».^(۲۲) در این زمان غیر از حزب دموکرات خیابانی که نیرومندترین حزب در آذربایجان بشمار می‌رفت، «احزاب دیگری نیز وجود داشتند که از آن جمله می‌توان احزاب چپ سویاپ دموکرات و نصرت و احرار را نام برد».^(۲۳)

احزاب نصرت و احرار شعبه‌هایی از حزب ایرانیان مترقبی تفليس بودند که با حزب سویاپ دموکرات، دست به یکی کردند و برخلاف سال‌های پیش که به جهت جو سیاسی آکنده از اختناق فعالیت زیرزمینی داشتند، در فضای باز سیاسی آزادیستان، آشکارا به جنب و جوش و کار و کوشش حزبی پرداختند. این گروه‌های چپ افراطی مانند احزاب چپ گیلان «انترناسیونالیستی فکر می‌کردند و میهن و مملکت برایشان مطرح نبود و آنچه اهمیت داشت پیروزی کمونیزم - به هر شکلی که می‌خواهد باشد - بودند».^(۲۴)

بنابراین روس‌های انقلابی و احزاب هوادار آنها در آذربایجان نتوانستند با خیابانی که به منظور استقلال میهن و جانشین ساختن آزادی و مشروطیت به جای حکومت استبدادی و رهایی از یوغ نفوذ هرگونه بیگانه‌ای بود، کنار آیند.

بدین ترتیب کمونیست‌هایی که قبل از پیروزی در روسیه، مداخلات ناروای نظامی تزاریسم را در ایران به باد حمله می‌گرفتند و در این مورد «استیضاحی باقید فوری به مجلس دوما می‌دادند»^(۲۵)، اکنون به بهانه‌های جدید پا در جای پای سالدات‌های تزار می‌گذاشتند و استقلال و آزادی ملل مستقل هم‌جوار خود را نادیده می‌گرفتند. به همین جهت حزب دموکرات ملی تبریز به جای این که با بالشویک‌ها و احزاب چپ افراطی هوادار آنها همکاری و «تشریک مساعی کند، بنای مخالفت با آنها را گذاشت و نسبت به پیاده شدن قوای شوروی در انزلی سخت اعتراض نمود. حتی در اثر طغیان ناگهانی احساسات میهن‌پرستانه، اعلام کرد، قرارداد منعقده بین شوروی با کوچک‌خان از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌باشد».^(۲۶)

خیابانی در این مورد میرزا کوچک خان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد: «چه فرقی بین شما و شوق‌الدوله وجود دارد؟ شوق‌الدوله می‌خواهد ایران را با مساعدت لشکریان انگلیس اداره کند. شمانیز می‌خواهید ایران را به یاری لشکریان روس، اشغال کرده و اداره کنید! گریگور یقیکیان، شوروی و جنبش جنگل، ص ۱۳۷».

پس از این جریانات است که خیابانی روسیه‌ی شوروی را با انگلستان کنار هم می‌نهاد و می‌گوید: «هیچ کشوری چه روس و چه انگلیس حق مداخله در امور مربوط به کشور ما را ندارند و ... ایران را ایرانی باید آزاد کند.»^(۷۷) و «دموکرات‌ها همیشه اتکال بر نفس خود داشته‌اند. سیاست غالبان باید از بین برود.»^(۷۸)

همه‌ی این عوامل یعنی سقوط دولت‌های تازه استقلال یافته‌ی قفقاز توسط بالشویک‌ها و تجاوز روسیه‌ی شوروی به خاک ایران، اقدامات عجولانه و بی‌موقع حزب عدالت در گیلان - که به حرکت آزادبخواهی ملی کوچک خان صدمه‌ی شدیدی زد - خیابانی را بر آن داشت که از شرکت احزاب چپ آذربایجان در نهضت آزادیستان جدا جلوگیری کند و از دایره‌ی فعالیت آنان بکاهد تا اشتباهی را که میرزا کوچک خان در گیلان مرتكب شده بود، در آذربایجان تکرار نشد.

به همین علت است که ابراهیم شبستری یکی از اعضای سرشناس حزب عدالت خیابانی را «دیکتاتور، حتی ضد انقلاب می‌نامد.»^(۷۹) و تاریخ‌نگاران شوروی چنانکه در مقدمه‌ی این کتاب نیز اشاره شد، نهضت آزادیستان را به انواع تهمت‌های ناروا متهم می‌سازند.

وقتی حزب سوسیال دموکرات تبریز با نهایت یأس و نالمیدی در می‌باشد که رهبران آزادیستان، برخلاف رهبران جنگل، روی خوشی به آنها نشان نمی‌دهند، بنابراین برای برآندازی نهضت با فنودال‌ها و سرمایه‌داران بزرگ و وثوق‌الدوله دست اتحاد می‌دهند. کربلای حسین فشنگچی رابط بین وثوق‌الدوله و حزب سوسیال دموکرات در تبریز بوده است.^(۸۰)

فرقه‌ی سوسیال دموکرات در کنسولگری آلمان به گروه تنقیدیون می‌پیوندد و در آنجا کانونی برای رواج مردم اشتراکی خود بوجود می‌آورد و به نشر و پخش اعلامیه‌های فتنه‌انگیز می‌پردازد و در ضمن به مسلح کردن ضد انقلاب همت می‌گمارد.

خیابانی با دلی در دمند، این تکیه کلام همیشگی خود را خطاب به آنها تکرار می‌کند: «منورالفکرها! کاری نکنید که اختیار انقلاب به دست رجال‌ها بیفتدا!»^(۸۱) «در نهضت ما آزادی عقیده حاکم است، نه آزادی سهو و خطاؤ نه آزادی مغالطه و خیانت ... آزادی سهو و خططا را موقوف کنید. زیرا خطایی که شما مرتكب می‌شوید، حیات دموکراسی را در مهلکه می‌اندازد.»^(۸۲)

چنانکه ملاحظه می‌شود، قائد نهضت، درست انگشت خود را را روی همان اشتباهی می‌گذارد که نیروهای چپ افراطی در گیلان مرتكب شدند و مردم را از نهضت جنگل مأیوس ساختند. به همین سبب است که ابوکف که به نمایندگی از طرف ارتش سرخ در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ در اوّلین کنگره‌ی حزب عدالت، در انزلی شرکت کرده بود، به صراحة اعتراف می‌کند: «اگر بورزوای (ایران) علیه انگلستان قیام نمی‌کند و از کوچک‌خان پشتیبانی نمی‌نماید، علت آن در اشتباهی است که ما مرتكب شده‌ایم و در ایران حکومت سوئیتی تشکیل داده‌ایم.»^(۸۳)

بن‌سر اصل مطلب برگردیم، منظور وسترو از پناه دادن سوسیال دموکرات‌ها، گرایش وی به مردم کمونیستی نبود، بلکه منظور او کوبیدن خیابانی و از طرف دیگر «برای فروش مهمات داخل

کنسولگری بوده است.»^(۳۴)

گفتیم که در این روزها، اعلامیه‌هایی چند از طرف سوسيال دموکرات‌ها در کنسولخانه‌ی آلمان نشر و پنهانی در شهر پخش می‌شد و سوءظن‌هایی را به وجود می‌آورد. روزنامه‌ی تجدد در شماره ۲۵ خود برای جلوگیری از خلط مبحث بین حزب سوسيال دموکرات و فرقه‌ی دموکرات خیابانی و روش ساختن اذهان عموم، به توجیه و تفسیر اختلاف مشی و مرام این دو فرقه می‌پردازد. در این مقاله، دموکرات‌های تبریز، حزب مخالف خود را «سوسيالیست‌های جاهل» و «سفیلان فتنه‌انگیز» می‌خوانند. عین نوشه چنین است:

«... وظیفه‌ی خود می‌دانیم که به ملت ایران بفهمانیم، تشکیلات سوسيال دموکرات و دموکرات دو چیز متفاوت هستند که ابدأ با همدیگر مناسبی ندارند. فرقه‌ی سوسيال دموکرات، فرقه‌ی صنف فعله بین‌المللی است که بر علیه صنف و رژیم سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) تشکیل یافته است. ولی بر عکس فرقه‌ی دموکرات موسسه‌ی ملیه‌ای است که تمامی صنوف دموکراسی را علیه رژیم موجود، متعدد می‌نماید، به قصد این که به واسطه‌ی یک حکومت مشروطه، پاره‌ای اصلاحات سیاسیه را استحصال نماید.

فرقه‌ی اول برای حصول مساوات اقتصادیه طرفدار مبارزه اصناف است ولی فرقه‌ی دموکرات به خلاف آن، بر ضد این مبارزه است و مساوات را فقط در عالم کشوری و سیاسی خواستار می‌کند ... بنابراین یا سوسيالیست‌های این شهر جاهلاند و نمی‌دانند چه می‌کنند؟ و یا در زیر عنوان سوسيال دموکرات یک گروه سفیلان فتنه‌انگیزند که به واسطه دست مخفی ارتجاع که هنوز در همه جا لگدکوب نشده است، تشکیل یافته و اداره می‌شود.»

با همه‌ی این احوال، دشمنان نهضت آزادیستان، در اذهان عموم، این دو حزب را دارای یک مرام و یک هدف قلمداد می‌کنند تا از این طریق انگلستان را که از نفوذ بلشویک‌ها به جنوب و از نزدیک شدن آنان به خلیج فارس و هندوستان واهمه داشت، به تحرک بیشتری وادارند. در اجرای چنین هدف محیلانه است که مخبر‌السلطنه والی آذربایجان، به دروغ آه و ناله سر می‌دهد که نهضت خیابانی نوای بلشویکی ساز کرده و «روز به روز در تبریز زمزمه‌ی بلشویکی بالا می‌گیرد.»^(۳۵) و دولت ایران نیز به انگلستان اتمام حجت می‌کند که اگر «جواب مناسب و فوری به انقلابیون تبریز داده نشود، به زودی کمونیزم سراسر ایران را فراخواهد گرفت.»^(۳۶)

از طرف دیگر و ثوق‌الدوله با پخش چنین شایعات بی‌اساس می‌خواست در اذهان هواداران مؤمن و مسلمان نهضت آزادیستان ایجاد شک و دولی کند و برای کوییدن خیابانی دشمن دیرین و سرسخت خود بهانه‌جویی و زمینه‌سازی کند و در ضمن توجه و نفرت مردم را از قرارداد ۱۹۱۹ به طرف آذربایجان معطوف دارد و به اصطلاح با یک تیر دو نشان بزند. در صورتی که چنانچه قبل‌به وضوح روشن شد، این روحانی مبارز و فقیه عالی‌مقام ابدأ «گرایشی به بلشویک‌ها نداشت.»^(۳۷) و بر عکس، نظام کمونیستی را برابر ایران زیانبار می‌دانست.

خلاصه فتنه‌انگیزی فتنه‌جویان خودی و دخالت آشکار و ناروای کنسول آلمان در کار نهضت، خیابانی را به فکر چاره می‌اندازد. وی پس از مذاکره و مشاوره با یارانش، دستور می‌دهد، چهار سوی کنسول خانه به وسیله‌ی مأموران مسلح نظمیه محاصره و رفت و آمد به آنجا کنترل گردد. وسترو با مشاهده‌ی این وضع، تمام رشته‌هایش را پنهان می‌بیند و سخت عصبانی می‌شود و به خیابانی او لیتیماتوم می‌دهد: «اگر تا ۱۲ ساعت پاسبان‌های کشیک اطراف کنسول خانه جمع آوری نشوند، به سوی آنها تیراندازی خواهیم کرد و دموکرات‌ها مستول عواقب این امر خواهند بود.»^(۳۸)

قائد نهضت در جواب سر کنسول آلمان پیغام می‌دهد: «آقای وسترو، انبار کردن انواع اسلحه و مهمات نظامی از قبیل بمب و دینامیت در داخل یک شهر با قوانین بین‌المللی منافعات دارد. حق نگهداری چنین زرآدخانه‌ای فقط حق ما مردم شهر یعنی دموکرات‌ها می‌باشد. دخالت‌های شما ایجاد ناامنی و اغتشاش کرده است. افرادی که مانع امنیت و آسایش مردم باشند به وسیله‌ی اداره‌ی نظمیه دستگیر و بدون هیچگونه اغماضی مجازات خواهند شد. نظارت و کنترل خودمان را کماکان به کنسول خانه‌ی آلمان ادامه خواهیم داد.»^(۳۹)

چنین جواب بی‌باکانه‌ی خیابانی، وسترو را که از لحاظ روحی نیز شخص سالمی نبوده، بیش از اندازه خشمگین می‌سازد و دست به کارهای نامعقول و جنون‌آمیز می‌زند. از جمله چند قبضه مسلسل و تعداد زیادی نارنجک و تفنگ به پشت بام کنسولگری می‌برد و در آنجا اقدام به ساختن سنگر می‌کند. سپس دستور می‌دهد، زیرزمین کنسول خانه را که پر از بمب و دینامیت بوده، مین‌گذاری کنند تا در صورت لزوم انبار مهمات را منفجر کرده خود و دیگران را نابود سازد و خیابانی را با مشکلات بین‌المللی مواجه کند. وسترو مجدداً به بام بر می‌گردد. مردم تبریز را به باد فحش و ناسزا می‌گیرد «و با متراالیوز و بمب به جانب آزان‌های نظمیه که مأمور مراقبت در اطراف کنسولگری بودند، شلیک می‌کند.»^(۴۰) چند گلوله به طرف میدان شهر می‌اندازد ولی هیچگونه عکس‌عملی از طرف پاسبانان به عمل نمی‌آید. سرانجام از شدت خشم با شلیک چند گلوله خود را می‌کشد.

خیابانی وقتی از موضوع باخبر می‌شود، به کار دوراندیشانه‌ای دست می‌زند. بدین معنی که آمدو شد به کنسولخانه را قدغن می‌کند و، «شهربانی تبریز چند تن پزشک به آنجا می‌فرستد که کشته‌ی کنسول را معاینه کنند. دو تن از آنان یکی روسی و دیگری ایرانی که به درون می‌روند. پس از دیدن جسد چنین نظر می‌دهند که وی با گلوله که به دهان خود زده، خودکشی کرده است.»^(۴۱)

این کار «یک فیروزی دیگری از خیابانی بود و راستی یک آسیبی از سر تبریز برداشته شد. کسانی که در کنسول خانه بستنشین بودند، یکایک بیرون آمدند، خود را تسليم کردن و یا نهانی گریختند.»^(۴۲)

بنابراین دستور خیابانی تمام جنگ‌افزارهای انبار شده در کنسولخانه‌ی آلمان مصادره گردید و در اختیار آزادیخواهان تبریز قرار گرفت.

بدین ترتیب دو مین تیر ضد انقلاب داخلی و امپریالیزم جهانی برای خواباندن عصیان تبریز به خط رفت. آنها این بار برای به زانو درآوردن نهضت آزادیستان، دست به دامن فتووالهای بزرگ محلی شدند و رهبری این کار را به عهده‌ی مایور کرت گذاشتند. «مایور کرت برای این منظور به قسمت‌های مختلف آذربایجان سفر کرد. در قره‌داغ، مراغه، و در بخش‌های کردنشین غرب ایران دست به فعالیت زیادی زد.

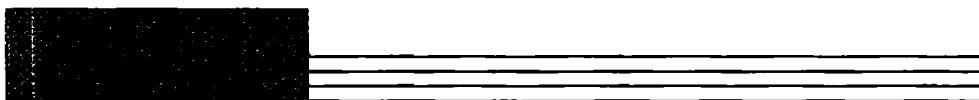
سرانجام در اردبیل توانست برخی از رؤسای ایل شاهسون، از جمله، نصرالله یوردچی، امیر اصلاح خوچا بیگلو، حاتم گهیکلی، جواد حاجی خوجالی و ... را بفریبد و با خود یار کند. ولی وی در نزدیکی محلی به نام سومر کشته شد و کارش ناتمام ماند. حکومت ملی برای سرکوب فتووالهای یاغی و جلوگیری از فعالیت ضد انقلابی آنها، عده‌ای از نیروهای از نیروهای مسلح خود را زیر فرمان اجلال الملک به اردبیل اعزام داشت.

نیروهای اعزامی از تبریز به کمک شعبان علی رئیس حزب دموکرات اردبیل و شاهسونها (ایل سونها)ی هودار حزب دموکرات، با فتووالهای یاغی به مبارزه پرداختند و آنها را به شکست و ادانتند ... خیابانی در یکی از سخنرانی‌هایش تشکرات خود را در این مورد از ایل شاهسون اعلام داشت.^(۳۳)

پی‌نویس‌ها

- ۱ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۰۸.
- ۲ - همان منبع، ص ۱۰۸.
- ۳ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسری، ص ۸۵.
- ۴ - همان منبع، ص ۸۵.
- ۵ - همان منبع، ص ۸۵.
- ۶ - تاریخ زندگانی من، کسری، ص ۱۲۲.
- ۷ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۸۲.
- ۸ - رمان خیابانی، پیشین، ص ۲۸۰.
- ۹ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۵۱.
- ۱۰ - روزنامه‌ی انجمن، شماره ۳۷، سال سوم، ۱۴۰ محرم ۱۳۲۷.
- ۱۱ - بنگردید به: قیام شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۱۲۶.
- ۱۲ - همان منبع، ص ۱۲۶.
- ۱۳ - همان منبع، ص ۳۴۵.
- ۱۴ - ابطال الباطل، عبدالله مستوفی، ص ۲۷۹.
- ۱۵ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۸۱.
- ۱۶ - روزنامه‌ی انجمن، شماره ۳۷، محرم ۱۳۲۷.
- ۱۷ - تاریخ هیجده ساله ...، پیشین، ص ۸۶۳.
- ۱۸ - قیام شیخ محمد خیابانی، سید علی آذری، ص ۴۰۵.
- ۱۹ - رقابت روسیه و غرب در ایران، جورج لنزوسکی، ترجمه‌ی اسماعیل رایین، ص ۴۳.
- ۲۰ - حیدرخان عمادوغلو، اسماعیل رایین، ص ۲۲۰.
- ۲۱ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز ...، پیشین، ص.
- ۲۲ - رقابت روسیه و غرب در ایران، پیشین، ص ۱۰۲.
- ۲۳ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز ...، پیشین، ص ۴۵.
- ۲۴ - حیدرخان عمادوغلو، اسماعیل رایین، ص ۲۱۷.
- ۲۵ - فکر دموکراسی اجتماعی در ...، پیشین، ص ۱۳۰.
- ۲۶ - رقابت روسیه و غرب در ایران، پیشین، ص ۱۰۲.
- ۲۷ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز ...، پیشین، ص ۱۱۳.
- ۲۸ - قیام شیخ محمد خیابانی ...، پیشین، ص ۳۵۳.
- ۲۹ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز ...، پیشین، ص ۴.

- ۳۰ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، پیشین، ص ۴۲۷.
- ۳۱ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، مهدی مجتبه‌ی، ص ۷۶.
- ۳۲ - قیام شیخ محمد خیابانی ...، پیشین، ص ۳۵۳.
- ۳۳ - مبارزه دو مشی از جنبش مردم، (جنبش تباکر، جنگل، دموکراتیسم، لیبرالیسم)، سه مقاله از: رزم دانشجو، ص ۷۲.
- ۳۴ - قیام شیخ محمد خیابانی ...، پیشین، ص ۳۹۰.
- ۳۵ - خاطرات و خطرات، مخبر السلطنه، ص ۴۱۳.
- ۳۶ - ۱۹۲۰-نجی ایل تبریز ...، پیشین، ص ۹۰.
- ۳۷ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسری، ص ۸۷۸ و رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، مهدی مجتبه‌ی، ص ۷۶.
- ۳۸ - نطق‌های شیخ محمد خیابانی، بهرام خیابانی، ص ۱۰۳.
- ۳۹ - قیام شیخ محمد خیابانی ...، پیشین، ص ۳۹۵.
- ۴۰ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۹۲.
- ۴۱ - قیام شیخ محمد خیابانی ...، پیشین، ص ۳۹۱.
- ۴۲ - تاریخ هیجده ساله ...، پیشین، ص ۸۹۰.
- ۴۳ - ۱۹۲۰-نجی ایل تبریز ...، پیشین، ص ۱۰۹.



شکست نهضت

تاکنون دیده نشده است که آزادیخواهان از استبدادیان شکست بخورند، مگر این که مستبدین متولی به دامن خارج شده‌اند و قشون یگانه را دعوت به مداخله (در امور) مملکت نموده‌اند.

خیابانی

در جریان جنبش مشروطه طبقات و قشرهای مختلفی که در مبارزات آزادیخواهی شرکت کرده بودند، به دو جناح لیبرال و دموکراتیک تقسیم می‌شوند. لیبرال‌ها که از بورژواهی بزرگ، ملاکان، روحا نیان قشر بالا متشکل بودند، صدور فرمان مشروطیت و یک عده اصلاحات ظاهری را کافی دانسته و از تعمیق و گسترش انقلاب می‌ترسیدند. از این رو به ارتقای داخلی و امپریالیسم خارجی نزدیک‌تر می‌شوند. تا جایی که کاملاً ماهیت ارتقای و ضد انقلابی به خود می‌گیرند و در سرکوب جناح دموکراتیک که از خرد بورژوازی، پیشوaran، روحا نیان تنگدست و دهقانان تشکیل یافته بود و در مسیر تحقق بخشیدن به آرمان‌های ملی و تمایلات بورژوا دموکراتیک و دگرگونی‌های عمیق نهادهای اجتماعی راه می‌سپرد، فعالانه می‌کوشند. بدین جهت است که جنبش دموکراتیک خیابانی مانند سایر نهضت‌های مشابه ایران از قبیل جنبش جنگل و چاه کوتاهیها به دست لیبرال‌هایی مانند وثوق‌الدوله، مشیر‌الدوله، مخبر‌السلطنه و ... سرکوب می‌شوند.

وثوق الدوله از همان اوان شروع جنبش دموکراتیک خیابانی در صدد سرکوب آن برمی آید. وی عین الدوله - مستبد فطری - را به حکومت آذربایجان منصوب کرده و مأمور فرو نشاندن نهضت آزادیستان می کند. ولی عین الدوله براساس یک عمر تجربه‌ی سیاسی خود و با معرفتی که به احوال و روحیه‌ی آذربایجانیان، آزادیستان داشت، حتی قبل از آن که به قلمرو ایالت خود برسد این پیام ملاحظت‌آمیز را برابر سران قیام آزادیستان می فرستد: «رفتار من با شما مثل رفتار پدر با فرزندان خواهد بود.»^(۱) وقتی هم به تبریز می‌رسد و شور و ایمان رستاخیز کنندگان را از نزدیک مشاهده می‌کند با تبریزیان و سران قیام خوب تا می‌کند و قدم از جاده‌ی اعتدال و مدارا بیرون نمی‌نهاد و در جواب اصرار و پافشاری‌های مکرر و ثوق الدوله در مورد سرکوب جنبش، صراحتاً اظهار می‌دارد که: «ببخشید این کلاه را به سر دیگری بگذارید، من نمی‌خواهم در آخر عمر دست به خون ملت آغشته کنم!»^(۲) سرانجام وثوق الدوله بی آن که به مقصود پلید خود نایل آید، در برابر موج توفنده‌ی اعتراضات مردمی، دوام نمی‌آورد و سقوط می‌کند و مشیر الدوله جای او را می‌گیرد. مشیر الدوله که زور نجی^(۳) و علاقه‌ی مفرط به حسن شهرت و وجاهت ملی او را یک سیاستمدار جیون‌بار آورده بود و «در خدمتگزاری به کشور چندان فداکاری از خود نشان نمی‌داد»،^(۴) روی کار می‌آید ولی در روال کار تغییری حاصل نمی‌شود.

مشیر الدوله که «در مازندران علاقه‌ی ملکی داشت»^(۵) از «بیم خسارت شخصی»^(۶) در برانداختن جنبش‌های جنگل و آزادیستان می‌کشد و بدین ترتیب وسیله‌ی پیشرفت نیات استعمارگرانه‌ی انگلستان می‌شود و در این راه «از باری و مساعدت عملی امپریالیزم انگلیس برخوردار می‌گردد».^(۷) و در عوض انگلستان در پشت کرسی صدارت وی پنهان شده و خواسته‌های استعمارگرانه‌ی خود را پیش می‌برد. چنانکه سفیر انگلستان در تهران طن تلگراف متعدد خود به لرد کرزن اطمینان می‌دهد که: «مشیر الدوله قول داده است، اجازه ندهد همکارانش کوچکترین عدم وفاداری را نسبت به بریتانیای کبیر از خود ابراز دارند.»^(۸)

به هر حال بعد از روی کار آمدن مشیر الدوله، نهضت آزادیستان هم چنان ادامه پیدا می‌کند. چه رهبر آن نیک دریافته بود که «این سرخی، سرخی بعد از سحرگه نیست». «خيالات خياباني عالي تراز آن بود که با الغای حکومت و معاهده وثوق الدوله آرام گيرد. او يك ايران آزاد و يك حکومت ملی حقیقی می خواست.»^(۹)

نهضت آزادیستان به خاطر خصوصت شخصی رهبر آن با وثوق الدوله پانگرفته بود که بارفتن او، فروکشن کندا نهضت خیابانی مولود شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور ما بود و به خاطر احیای دست آورده‌ای مبارزات آزادیخواهانه که بازیجه‌ی تعاملات استعمارگران و عده‌ای آریستوکرات مترجم و لیبرال وطن فروش و فتووال شده بود، آغاز گشته بود.

خیابانی کاملاً واقف بود که اجرای قرارداد ۱۹۱۹ - در اثر اعتراض سرسرخانه آزادیخواهان - ظاهرآ مسکوت گذاشته شده است ولی فشار پنجه‌ی استعمار بر حلقوم مردم ستمکش ایران، به قوت

خود باقی است. او خوب می‌دانست که منابع نفتی سراسر کشور در انحصار شرکت‌های انگلیسی است و کالای انگلیسی تمام بازارهای ایران را قبضه کرده است، و مستشاران نظامی انگلستان رشته کارهای ارتش را به دست دارند و او نیک تشخیص داده بود «که امپریالیسم جوان و نو خاسته آمریکا با برافراشتن پرچم ضد قرارداد ۱۹۱۹ و دادن یک میلیون دلار قرض به دولت بی اعتبار و مفلس ایران»^(۱۰) جای پایی برای اعمال هدف‌های استعمارگرانهی خود در میهن او پیدا کرده است. او می‌دید که خط‌مشی سیاسی دولت‌های ایران در کجا و به دست چه کسانی تعیین می‌گردد و جناح‌های ضد انقلابی و ارتجاعی ایران آب از سر کدامین سرچشمه می‌نوشند. او با تمام وجود احساس می‌کرد که جریان نهضت مشروطه چهسان به دست نابکاران از مسیر اصلی منحرف شده و به جای آن که ملت را به کعبه آمال خود برساند، در برهوت نابسامانی‌ها آواره کرده است.

ولی مشیرالدوله نمی‌خواست خود را درگیر چنین مسایلی کند. مشیرالدوله لیبرال خیال می‌کرد که وقتی اجرای قرارداد ۱۹۱۹ که در اثر قیام‌های ملی و مردمی مسکوت گذاشته شده، دیگر دیبلمات‌های انگلیس مردم را به حال خود رها خواهند کرد و با صحنه‌ی سیاست ایران وداع خواهند گفت، ولی خیلی زود متوجه شد که اشتباه کرده است. چراکه هنوز مرکب حکم نخست‌وزیریش خشک نشده بود که انگلستان را در برابر خود مشاهده کرد و شدیداً تحت فشار گذاشته شد که باید:

۱- قرارداد ۱۹۱۹ را مضاواجرا نماید.

۲- پارلمانی به وجود آورده که نمایندگانش همان نمایندگان فرمایشی دوره‌ی زمامداری و ثوق‌الدوله باشند.

۳- قزاقخانه به انگلیس‌ها تحویل داده شود و صاحب منصبان روسی از ایران اخراج گردد.

۴- دولت ایران با شوروی رابطه برقرار نکند.

و چون انجام درخواست‌های دولت انگلستان برای مشیرالدوله غیر مقدور بوده است، استعفا می‌دهد.

مشیرالدوله فراماسونر در طول صدارت سه ماه و نیمه‌ی خود چنانکه از یک لیبرال انتظار می‌رفت، عامل سیاست انگلستان شده و در صدد سرکوبی جنبش دموکراتیک خیابانی بر می‌آید و در این میان کاری راکه و ثوق‌الدوله نتوانسته بود با دست عین‌الدوله انجام دهد، وی توسط برادر ماسونی خود مخبر‌السلطنه به پایان می‌رساند و قلب جنبش آزادیستان را از طپش می‌اندازد.

بهتر است مخبر‌السلطنه این سیاست پیشه‌ی هزار چهره راکه به ناروا سنگ آزادیخواهی به سینه می‌زد، به خوبی بشناسیم:

قبل از آن که محمد علیشاه مجلس را به توب بینند - در اوخر کابینه‌ی نظام‌السلطنه - به استانداری آذربایجان منصوب می‌گردد. مردم تبریز و سران انجمن ایالتی استقبال شایانی از او که والی قانونی بود، به عمل می‌آورند. مخبر‌السلطنه‌ی هدایت با آزادیخواهان مشروطه طلب تبریز به خوبی رفتار

می‌کند و دم از آزادیخواهی می‌زند و «در جلب دوستی اعضای انجمن می‌کوشد.»^(۱۱) روزنامه‌ی ملانصرالدین عکس وی را «به شکل میمونی تصویر می‌کند که افسارش به دست انجمن ایالتی بود.»^(۱۲) همان انجمنی که خیابانی یکی از اعضای بر جسته‌ی آن به حساب می‌آمد. پس از انهدام مجلس، وی زرادخانه‌ی دولتی را که در ارک تبریز قرار داشت به مجاهدان می‌سپارد و با این کار مشروطه طلبان تبریز را بیش از پیش از خود راضی می‌سازد.



مخبرالسلطنه هدایت قاتل خیابانی

انجمان اسلامی تبریز که طرفدار سلطنت بود، در صدد دستگیری و آزار و اذیت وی بر می‌آید. مخبرالسلطنه نامه‌ی عاجزانه‌ای به میرهاشم رئیس انجمان اسلامیه می‌نویسد و شبانه به کنسولگری فرانسه در تبریز می‌رود و تقاضای پناهندگی سیاسی می‌کند ولی او را به کنسولخانه راه نداده و تقاضایش را قبول نمی‌کنند. در نتیجه مخبرالسلطنه بنایه نوشتته ناله ملت شبانه «به باری تاجری‌باشی اطربیشی» از تبریز می‌گریزد و عازم اروپا می‌شود «در انگلستان از بودجه‌ی محروم‌انهی وزارت امور خارجه‌ی انگلیس بهره‌مند می‌شود». (۱۳) و تا پیروزی مشروطه‌طلبان بر استبداد، در اروپا به سیر و سیاحت و عیش و عشرت مشغول می‌شود، و پس از آن که تهران توسط ملیون مشروطه‌طلب فتح می‌شود، بنایه درخواست‌های مکرر آزادی‌خواهان تبریز، مخبرالسلطنه از اروپا بر می‌گردد و مجدداً به استانداری آذربایجان منصوب می‌شود.

نمایندگان انجمان ایالتی از جمله شیخ محمد خیابانی تا جلقا به استقبال او می‌شتابند، ستارخان گرد آزادی نیز در کنار پل آجی با عده‌ای از سواران زبده‌ی خود به پیشواز مخبرالسلطنه می‌رود، ولی وی به ستارخان بی‌اعتنایی می‌کند، چراکه این مرد متکبر «خدمات صادقانه‌ی مجاهدین را در خور تمجید نمی‌دانست». (۱۴)

این رفتار نابخردانه مخبرالسلطنه تأثیر عمیقی در روحیه‌ی سردار باقی می‌گذارد تا جایی که همواره می‌گفت: «این فوکلیهای (منظورش مخبرالسلطنه است) می‌خواهد ما را بکشنند و مزارمان را زیارتگاه کنند... ما زحمت کشیدیم، خود را به کشتن دادیم، نتیجه را دیگران بردند». (۱۵)

مخبرالسلطنه این بار برخلاف سابق به اشاره‌ی روسیه و انگلستان عرصه را بر آزادمردان تبریز تنگ می‌گیرد. عده‌ای از آنها را تبعید می‌کند. در صدد خلع سلاح مجاهدان بر می‌آید و ستارخان را به بهانه‌ی فرو نشاندن ناآرامی‌های اردبیل به این شهر اعزام می‌دارد؛ تا بدین وسیله اولاً گرد آزادی را از زادگاهش دور سازد و ارتباط وی را با مردمش و همسنگرانش قطع کند. ثانیاً مجاهدان اردبیل را رو در روی ستارخان قرار دهد. هم‌چنین وی در تبعید سردار و سالار از تبریز به تهران نقش بزرگی را ایفاء می‌کند.

مخبرالسلطنه «از نظر مسلک سیاسی به ژرمانوفیلی خودنمایی می‌کرد و جمعی او را آنگلوفیل می‌دانستند». (۱۶)

وی وقیحانه خود را چنین معرفی می‌کند: «حکومت من نه مشروطه است و نه استبداد، امر بین امرین است و به استبداد نزدیکتر، مردم مشروطه نمی‌فهمند». (۱۷)

مخبرالسلطنه زمانی که سرپرست کارهای پستی بود، «به جرم حیف و میل و سوء استفاده در بروات به دستور وزیر پست زندانی می‌گردد». (۱۸)

در بحبوحه اختلاف مجلس اول با محمدعلی شاه، رل میانجی را بازی می‌کند و به اصطلاح با گرگ دنبه می‌خورد و با چوپان گریه سر می‌دهد.

در گرماگرم بحران اولتیماتوم با سمت والی فارس به آن دیار می‌رود و در سرکوبی جنبش‌های

ضد انگلیسی آن خطه خوش خدمتی‌ها از خود نشان می‌دهد و «انگلستان از کارданی (!) او خرسندی می‌نماید.»^(۱۹)

هنگام صدارت و ثوق‌الدوله وی به عضویت حزب دموکرات (جناح راست) در می‌آید و رئیس کمیته‌ی محلی پایتخت حزب دموکرات و نامزد وکالت و وزارت حزب نامبرده می‌گردد. در کابینه‌ی مشیرالدوله پست وزارت دارایی را به عهده می‌گیرد و ... زمانی که سید ضیاء‌الدین آنگلوفیل کودتا می‌کند، با چاپلوسی و تبصص خاصی، قسمتی از حقوق خود را به دولت کودتا تقديم می‌کند و خود را از گزند احتمالی محفوظ می‌دارد.

به سال ۱۳۰۶ شمسی بر مسند نخست‌وزیری تکیه می‌زند و به قول خودش برای عملی کردن «نصیحت اخوی»^(۲۰) که گفته بود «خدمت به جای خود، به فکر زندگی هم باید بود»^(۲۱)، «زمین‌های غرب عشرت‌آباد، مجاور خیابان شمیران به پلاک ۶۷۹۸ بخش ۲»^(۲۲) را به لطایف الحیل و تشبیثات جورا جور تصاحب می‌کند.

این وجل چهار فصلی با این کارنامه‌ی سیاه از جانب مشیرالدوله مأمور سرکوب نهضت خیابانی و رفع غائله‌ی سمیتقو می‌گردد.

مشیرالدوله قبل از انتصاب وی به این سمت با سفير انگلستان در تهران، ق. نُرمان، مذاکره و مشاوره می‌کند.

لندن قبلاً از مخبر‌السلطنه مشکوک بود، چراکه وی زمانی عضو حزب دموکرات ایران بوده است. ولی «نُرمان لندن را مطمئن ساخت که مخبر‌السلطنه از آنگلوفیل‌های صادق می‌باشد.»^(۲۳)

مخبر‌السلطنه به تبریز می‌آید. ولی به رفع غائله‌ی سمیتقو (اسماعیل آقا) موفق نمی‌شود و آخر سر بعد از دادن صدها قربانی، پنهانی با او سازش می‌کند و وی را در قتل و غارت مردم آذربایجان غربی آزاد می‌گذارد.

متأسفانه تبریزیان بدون توجه به سوابق آلوده به ننگ مخبر‌السلطنه از ورود او به تبریز اظهار شادمانی می‌نمایند.

خیابانی هرگز تصور نمی‌کرد جلیس و هم‌ملکش در مجلس شورای ملی و والی قانونی سابق آذربایجان که پیوسته از حمایت‌های وی و دوستانش برخوردار بوده، میزبان کُش از آب درآید و خنجر کین را جهت فرود آوردن ضربه‌ی مهلك بر پیکر آزادیخواهان زیر آستین پنهان کرده باشد. «مخبر‌السلطنه در جنجال‌های سیاسی ریاکار بود و در میان دستجات مختلف چنان می‌زیست که همه او را از خود می‌دانستند.»^(۲۴) و رهبران نهضت آزادیستان این نامرد ریاکار را خوب نمی‌شناختند و همین عدم شناخت، بزرگترین ضربه را به جنبش آزادیستان وارد ساخت.

به هر حال تبریزیان از مخبر‌السلطنه مانند یک دوست و یک آزادیخواه استقبال می‌کنند! برایش طاق نصرت برپا می‌دارند. تصویرش را همراه تصویر خیابانی زینت‌بخش کوی و بزن می‌کنند. مخبر‌السلطنه چون به خلق و خوی مردم و رهبران جنبش آزادیستان کاملاً آشنایی داشت،

برخلاف والی‌های سابق که با دبده و کبکبه مخصوصی وارد تبریز می‌شدند، وی با یک دست رختخواب سفر و بدون هیچگونه تشریفاتی به محل حکومت خود وارد می‌شود. در سراسر راه چندین بار از درشکه پیاده می‌شود. با مردم کوچه و بازار دست می‌دهد. سادگی و بی‌پیرایگی والی جدید او را در چشم مردم محبوب می‌کند.

مخبرالسلطنه به جای آن که در عالی قاپو - استانداری - مستقر شود، در « محله‌ی ششگلان در خانه‌ی ساعدالسلطنه منزل می‌کند.^(۲۵) چند روز پیاپی تبریزیان برای دیدن مخبرالسلطنه و خوش‌آمدگویی، به والیگری می‌روند. تا این تاریخ مردم تبریز از هیچ والی‌یی به این گرمی پیشواز نکرده بودند. سرانجام دید و بازدیدها تمام می‌شود. حضرت والی کم و با احتیاط برای پیاده کردن نقشه‌های از پیش طرح شده‌ی امپریالیسم انگلیس، زمینه‌سازی می‌کند. از جمله خار در زیر دم امیر ارشد حاجی علیلو، خان قره‌داغ که در «تهران هم آدم داشت»^(۲۶) می‌گذارد و هر روز به طرزی او را به جست و خیز وامی دارد و آرامش و آسایش را از روستاییان قره‌داغ سلب می‌کند. علاوه بر امیر ارشد، دیگر فتوواله‌ای بزرگ قره‌داغ از جمله نصرالله یوروجی نیز سر به عصیان بر می‌دارند.

دهقانان قره‌داغ برای دادخواهی به تبریز می‌ریزنند و پیش مخبرالسلطنه می‌روند و از خوانین قره‌داغ وستمی که بر آنها رفته است، زیان به شکایت می‌گشایند. مخبرالسلطنه با خوشرویی به درد دل آنها گوش می‌کند و قول می‌دهد داد آنها را از امیر ارشد بگیرد.^(۲۷)

چند روزی از این واقعه نگذشته بود که خبر می‌رسد بین اردبیل و تبریز چندین قطار شتر مال التجاره را یکجا غارت کرده‌اند و صاحبان کالا را مانند گوسفنده‌اند. تجارت تبریز نیز شکایت به والی می‌برند.

مخبرالسلطنه از این که می‌شنود دسیسه‌هایش یکی پس از دیگری به بار می‌نشیند، از شادی قند توی دلش آب می‌شود. ولی قیافی غمانگیزی به خود می‌گیرد و خطاب به تجار می‌گوید: چند روز پیش دهقانان قره‌داغ نیز به شکایت آمده بودند. ولی جز تأسف و تأثر چه کاری از دست والی بر می‌آید؟ با دست خالی که نمی‌شود کاری انجام داد. برای ایجاد آرامش و شکستن گردن گردن کشان نیروی نظامی لازم است. خان قره‌داغ چندین هزار سوار مسلح زیر فرمان دارد. بانیروی اندک بریگاد قراق نمی‌توان در برابر او قد علم کرد. اجازه بدھید در این مورد با آفای خیابانی صحبت کنم، اگر ایشان موافقت کنند، نیروی ژاندارمری و گارد ملی می‌توانند مشکل نامنی را حل کنند.

«عصر آن روز شیخ محمد خیابانی همراه مشهدی محمود اسکنданی رئیس نظمیه‌ی تبریز، با درشکه عازم استانداری بودند تا در جلسه‌ای که به دعوت مخبرالسلطنه تشکیل یافته بود، شرکت کنند. در راه آنها بایکدیگر درباره‌ی اوضاع آذربایجان و نامنی قره‌داغ و راه بین اردبیل و تبریز گفتگو می‌کرden. شیخ محمد خیابانی نظر مشهدی محمود اسکندانی را در این مورد جویا می‌شود. وی در جواب می‌گوید: راستش را بخواهید چنین وضعیت مرا به یاد شجاع نظام مرندی می‌اندازد که بین راه جلفا و مرند دست به غارت و چپاول گشاده بود و راه تجارت را با روسیه مسدود ساخته بود. به نظر

می‌رسد که مسترهای انگلیس باز می‌خواهند در این منطقه آب را گل آلود کنند و ماهی‌های گنده صید نمایند.^(۲۸) خبر داریم که کلنل لورنس^(۲۹) جاسوس معروف انگلیس «در رأس قوای سمیتو قرار گرفته و در مسلح کردن آنان نقش بزرگی بر عهده دارد. گویا ۵۰ هزار لیره‌ی استرلینگ خرج تسليحات اسماعیل آفاکرده است».^(۳۰)

«انگلستان بعد از فرار اسمیر خواهر مارشیمون به عراق از آسوری‌ها قطع امید کرده، حالا در صدد است به وسیله‌ی اکراد سر ما را به خودمان مشغول سازد، به هر حال باید بیدار بود و چهار چشمی همه جهت را پایید».^(۳۱)

در شکه حامل خیابانی جلوی درگاه مقر والی توقف می‌کند. وی به داخل مجلس راهنمایی می‌شود. به محض ورود خیابانی، مخبر‌السلطنه و دیگر حاضران همگی به پایش بلند می‌شوند. والی جلو آمده، دست خیابانی را به گرمی می‌فشارد و با احترام تمام در صندلی کنار خود جای می‌دهد. بعد از پذیرایی مختصر و تعارفات معمولی، مخبر‌السلطنه رسیت جلسه را اعلام می‌کند. سپس در باره‌ی فتنه و آشوب امیر ارشد قره‌داغی و غارت کاروان‌های تجاری و شکایت تجار و دهقانان شرح مبسوطی ایراد می‌کند و در این مورد از شیخ محمد خیابانی چاره‌جویی می‌کند و در آخر سخن‌نش اضافه می‌کند: چون قزاق‌های مستقر در تبریز ۶ ماه است که حقوق نگرفته‌اند، بنابراین نمی‌شود مأموریتی به آنها محول کرد. پس از گفتگوی زیاد سرانجام خیابانی سرکوب خان قره‌داغ و امنیت راههای آن حدود را به عهده می‌گیرد و قول می‌دهد به زودی نیروی ژاندارمری را برای رفع آشوب امیر ارشد، به سوی قره‌داغ اعزام دارد. لکن مانع شرکت نیروی جوان ۴۰۰ نفری گارد ملی در این عملیات می‌شود، چراکه او لاگارد ملی خیلی جوان بود و هنوز آموزش‌های لازم نظامی را تماماً نیاموخته بود. ثانیاً خالی گذاشتن شهر را به صلاح نمی‌دانست.

اسماعیل امیر خیزی می‌نویسد: وقتی از این تصمیم رهبر جنبش باخبر شدم، به ملاقات ایشان رفتم و گفتم که من این کار را به هیچوجه صلاح نمی‌دانم و از عاقبت آن می‌ترسم. زیرا که «قزاق‌ها هر ساعت در این خیال هستند که دست تسلط شما را کوتاه کنند. فرمودند: پس چه باید کرد؟ گفتم آن دویست نفر را که می‌خواهید به اهر بفرستید گل سرسبد شما هستند. بعد از آنها بدون چون و چرا قوه‌ی جنگی شما متلاشی خواهد شد. بهتر است این اردو را در کنار پل آجی قرار دهید و آوازه درافکنید که به آبخواره (نشیمنگاه ارشد) خواهند رفت و گاهی پنجاه شخص سواره رو به طرف آبخواره بروند و باز گرددند. ارشد وقتی که شنید از طرف تبریز هم اردویی در صدد حرکت است، ناچار نصف قوه‌ی خود را از طرف اهر برداشت، برای محافظت خود به آبخواره می‌آورد و اگر خدای نخواسته قزاق‌ها به ما حمله بیاورند، ندانند که با یک اردوی مجهز باید مقابله کنند ... شیخ قانع شد».^(۳۲)

ولی معلوم نیست بعد از چه علتی شیخ، تصمیم خود را عوض کرد و نیروی ژاندارمری تبریز را به فرماندهی هاشم نیساری به اهر اعزام داشت و از ارومیه نیز نیروی کمکی دموکرات‌ها به

سرپرستی آقازاده عازم قره داغ شد.

«قبل از آن که نیروی دموکرات‌ها به اهر برسد، مبارزان دموکرات‌های اهر به فرماندهی سيف‌الملک به محاصره‌ی نیروهای امیر ارشد درآمده بودند. حتی دسته‌ای دیگر از نیروهای مردمی که به فرماندهی عبدالصمد عمرانی، به حمایت از دموکرات‌ها وارد عمل شده بودند، نیز به محاصره افتاده بودند.

نیروهای اعزامی از تبریز و ارومیه در نزدیکی اهر - در روستای بیلوئردى - قبل از آن که بتوانند کاری انجام دهند به محاصره سواران امیر ارشد درمی‌آیند.



اسماعیل امیرخیزی یکی از سران با نفوذ جنبش آزادیستان

دسته‌ای دیگر از سواران امیر ارشد از جانب سرند و خرمalo رو به تبریز می‌آورند و پیشاهنگان آنها تا به کله‌لیک بولاغی نزدیک‌های تبریز می‌رسند.

خیابانی مجبور می‌شود، تعداد دیگری از نیروی ژاندارمری خود را به فرماندهی زین‌العابدین قیامی با دو توپ و دیگر ابزار جنگی به یاری دموکرات‌ها اعزام دارد. خبر رسیدن نیروهای کمکی

خیابانی، به دل و جرأت مردم اهر و دموکرات‌های محاصره شده می‌افزاید. آنان با یک حمله‌ی هم‌زمان، محاصره را می‌شکنند. در این زمان قوای زیر فرماندهی قیامی نیز از راه می‌رسد و امیر ارشد را به سختی شکست می‌دهند.^(۳۳) در نتیجه، امیر ارشد «عرض تابعیت کرده و تقاضا می‌نماید که عملیات نظامی موقوف شود».^(۳۴)

عده‌ای از ضد انقلابیون از جمله میرزا احمد مجتهد، میرزا اسماعیل حاکم‌باشی، مؤتمن‌العلماء، میرکاظم و میرهاشم دستگیر و به کلیبر تبعید می‌گردند. ولی خیابانی از سر تقصیرات آنها می‌گذرد و عفو عمومی می‌دهد.

چند روزی بود که از خوی و سلماس خبری نبود سیم‌های تلگراف را برپیده بودند. رفت و آمد مسافر و کاروان تجاری به تبریز قطع شده بود.

سرانجام سواره‌ای که پرچم سیاهی در دست داشت، از پل آجی وارد شهر می‌شود و خبر می‌آورد که دیلمان و سلماس را سواران عمر و خان غارت کرده‌اند و غارت شدگان از حضرت والی - مخبر‌السلطنه - طلب یاری می‌کنند.

بار دیگر جلسه‌ای در دارالایاله تشکیل می‌شود. خیابانی، بادامچی، سرتیپ‌زاده، میرحسین مازور در جلسه حضور دارند. مخبر‌السلطنه به تشریح اوضاع می‌پردازد و برای غارت شدگان سلماس و خومه اشک تماسح می‌ریزد و با زیان‌بازی و زمینه‌سازی محیلانه، حاضران را مجاب می‌کند که از مرکز درخواست نیروهای کمکی شود تا در برقراری نظم در شهرهای آشفته و امن کردن جاده‌ها، به نیروهای انتظامی آزادیستان یاری رسانند.

بدین ترتیب بنایه درخواست مخبر‌السلطنه، فوجی از قراقوان اردبیل و مراغه به تبریز اعزام می‌شوند، آنان به جای رفتن به قراقوخانه که در خارج شهر قرار داشت «در کاروانسراهای داخل شهر مستقر می‌شوند. سران جنبش باز هم متوجه دسیسه‌های مخبر‌السلطنه نمی‌شوند».^(۳۵)

اکنون مخبر‌السلطنه زمینه را از هر لحظه برای کودتا آماده کرده است. تعداد زیادی از نیروی نظامی نهضت را به حیله، به سوی قره‌داغ فرستاده است. قوه‌ی ضد انقلابی و ضد مردمی قراقوان مستقر در تبریز را با نیروهای اعزامی از اردبیل و مراغه تقویت کرده و میرحسین مازور - فرمانده گارد ملی - آزادیستان را فریته و با خود یار کرده است. وی برای بررسی مجدد اوضاع و پایان دادن به کار نهضت آزادیستان، آخرین جلسه‌ی محروم‌انه را شبانه در محلی موسوم به قوم باگی در بیرون شهر تشکیل می‌دهد. در این جلسه مشتبیح رویی فرمانده قراقوق‌ها معاونان وی سرتیپ حسن خان و سرتیپ ظفرالدوله (برادرزاده‌ی دژخیم معروف حاجی صمدخان شجاع‌الدوله) و سرتیپ اسماعیل خان فضلی و فرمانده خیانت‌کار گارد ملی نهضت آزادیستان - مازور سید حسین خان (سرتیپ هاشمی بعدی)^(۳۶) و کنسول انگلستان و آمریکا و ... حضور دارند، این جلسه تا نصف شب ادامه می‌یابد. نقشه‌ی حمله به مراکز حساس شهر و خانه‌ی رهبران جنبش به دقت بررسی و آماده می‌گردد. در ضمن قرار بر این می‌شود که قبل از شروع حمله‌ی قراقوان و کشت و کشتار

آزادیخواهان، گارد ملی به بهانه‌ی مانور نظامی توسط میرحسین مژور، شبانه از شهر بیرون برده شود.

کنسول انگلیس باشکست نهضت موافق است. لکن از نیروی نظامیه - تنها توان نظامی جنبش - می‌ترسد. خیابانی در ملاقات با وی گفته است: «اگر ده هزار نفر هم از تهران بیایند، جواب می‌گوییم.»^(۳۷) بنابراین سفارش می‌کند، قبل از همه باید نیروی نظامیه را متلاشی کرد. در نظامیه حتی یک نفر هم که هوادار انگلستان باشد، وجود نداشت.

کنسول آمریکانیز باکنسول انگلیس هم عقیده است. به نظر وی «خیابانی به تهران یاغی است.»^(۳۸) ژنرال مشتیج هم که از خیابانی دل پری دارد، معتقد است: «قیام پر و پایی ندارد و عده‌ی فوج ملی فعله‌اند. لباس بی‌خود به آنها پوشانده‌اند... در چهار ساعت بساطشان برچیده است.»^(۳۹)

آرامش شهر کم بهم می‌خورد. عده‌ای از فزاق‌ها «در حین عبور از جاده‌ی شاه‌آباد به طرف واگزال، به زن و بچه‌ای پیچیدگی نموده و ... جواد آقانام مستخدم مدرسه‌ی آزان را هم کتک‌کاری می‌کنند... و چند نفر از آنان که از دروازه‌ی گجیل به طرف قره‌آغاج می‌رفند، هشت و نه تیر تپانچه خالی می‌کنند... از چند دکان بقالی انگور و هندوانه و از دکان حاجی ستار خباز نان بر می‌دارند و در راه قره‌آغاج از جیب دو نفر عمله‌ی کوره‌پز قریب نه قران پول در می‌آورند و در قبرستان گجیل که یک نفر را سرکیسه می‌کرده‌اند که از اهالی مانع شده و نگذاشته‌اند و چند روز قبل جمعی از آنها در قبرستان للهیگی دور یکی از قبور گرده آمده و مشغول مقدمات بدستی و سرخوشی بوده‌اند. تجدد شماره ۴۱». «باغ‌های خطیب غارت می‌شود و به عرض و ناموس آن محل دست درازی می‌کنند. پس از مداخله و ممانعت اهالی و آزانها، مهاجمان از خیال خود انصراف کرده‌اند. تجدد شماره ۴۵» خبر بهم خوردن نظم و آرامش شهر و مست کردن فزاق‌ها و ایجاد مزاحمت آنها به مردم، پیشوای نهضت را سخت عصبانی می‌کند و خنجر کین کین توزان را در پشت سر احساس می‌نماید. بویژه از این که به وی خبر می‌دهند سید حسین مژور - فرمانده گارد ملی - را دو سه بار در پیش والی مخبر السلطنه مشاهده کرده‌اند. حتی یک بار نیز آن دو را در یک درشكه کنار هم دیده‌اند.

روز به روز به وخامت اوضاع افزوده می‌شود و اغتشاش و ناامنی بیشتر می‌گردد. خیابانی با بی‌صبری برگشت سپاه اعزامی به قره‌داغ را منتظر می‌کشد. تا این که این خبر در شهر پراکنده می‌شود: «دو نفر از فزاقان در یکی از کوچه‌های خلوت، زن پاکدامنی را به زور سوار درشكه می‌کنند. زن فریاد می‌زنند و کمک می‌خواهد. مردم سر می‌رسند و او رانجات می‌دهند. زمانی که این خبر به گوش قائد نهضت آزادیستان می‌رسد، مانند کسی که مار گزیده باشد، از جای می‌جهد. به سربازخانه زنگ می‌زنند. فرمانده گارد ملی را می‌طلبند، جواب می‌دهند که میرحسین مژور نصف شب سپاه را برای انجام یک مانور نظامی به طرف بناب حرکت داده است.»^(۴۰)

اکنون همه چیز مثل روز روشن است. خیابانی از پشت سر ناجوانمردانه خنجر خورده است، گارد ملی را از میدان مبارزه به دور کرده‌اند. یگانه امید نجات به پلیس اندک نظامیه بسته است. به

دستور رهبر آنها را در مناطق حساس شهر مستقر می‌کنند. همهٔ مجاهدان و هواداران نهضت به گرفتن اسلحه و دفاع از جنبش دعوت می‌شوند. در ضمن خیابانی رئیس تأمینات نظمهٔ را به تعقیب میرحسین مژوز روانه می‌سازد. وی در سردرود به گارد ملی می‌رسد. پیام خیابانی را به میرحسین مژوز می‌رساند، و تقاضای بازگشت به تبریز را می‌نماید ولی وی به این کار تن در نمی‌دهد.

فرستادهٔ خیابانی محبت‌های پدرانهٔ شیخ را به وی گوشزد می‌کند. مبارزات رهبر جنبش را همراه پدرش میر هاشم خیابانی و پدرزنش شادر وان با قرخان سالار ملی، برای سعادت و بهروزی مردم این مرز و بوم به یادش می‌آورد و در ضمن عدهٔ وعیدهای زیادی به وی می‌دهد ولی هیچکدام کارگر نمی‌افتد، سرانجام، مجبور می‌شود، دست خالی به تبریز برگرد.

خیابانی به تنها بی در اطاق خود قدم می‌زد. باور کردن خیانت میرحسین مژوز برایش خیلی مشکل بود. با خود می‌گفت: مال و منال، جاه و مقام دنیا مگر چقدر ارزش دارد که، فرزند مرد بزرگی مثل میر هاشم، شرف و ناموس و وطن و ملت خود را با آن معاوضه کند؟ شاید او از ترس تسلیم مخبر السلطنه شده است؟ دموکرات‌های آذربایجان بیخود به این مرد دو چهره اطمینان کردند. ای کاش کلنل محمد تقی خان پسیان فرماندهی گارد ملی را به عهده می‌گرفت!

خیابانی در دریای اندیشه غوطه‌ور بود. گذشته‌ها مانند پرده‌ی سینما در پیش چشمانش جان می‌گرفتند... سرانجام به خود نهیب زد: وقت را نباید تلف کرد. بهتر است پیک سواری به سوی قره‌داغ بفرستم و دستور دهم سپاه در رسیندن به تبریز عجله کند. به همین جهت وی به عادت همیشگی عینکش را از جیبش در می‌آورد، آن را پاک کرده، به چشمش می‌زند و شروع به نوشتن می‌کند. سپس نامه را داخل پاک گذاشته، به دست پیشخدمت می‌سپارد تا آن را به وسیله‌ی پیک اسب سوار به فرمانده سپاه ملیون در قره‌داغ برساند.

شیخ دوباره در اطاق کارش تنها مانده است. اکنون وی به محمود اسکنданی و پلیس نظمهٔ تبریز فکر می‌کند. آیانیروی اندک ما چند روزی می‌تواند در مقابل قراقلان تشنه به خون دوام بیاورد؟ چند روز دیگر نیروی ما از قره‌داغ به تبریز خواهد رسید؟

در این اثناء سرتیپ زاده یکی دیگر از رهبران جنبش، وارد اطاق می‌شود و در حالی که می‌کوشید خود را غمگین نشان دهد، بدون هیچ مقدمه‌ای خطاب به خیابانی می‌گوید: شما صدای گلوله‌ها را نمی‌شنوید؟ خیابانی جواب می‌دهد، چرا می‌شنوم ولی مثل تو ترسو نیستم. معلوم است که شما خیلی می‌ترسید، به اندازه‌ای که حتی سلام کردن را هم فراموش کرده‌اید. فراموش نکن که «ترس»، مرد را از همهٔ شئون رجلیت و فتوت لخت کرده و او را باندی ترین حیوانات هم سنگ و همپایه قرار می‌دهد.»^(۱)

سرتیپ زاده: اگر خاطر شمانبود، پای از خانه بیرون نمی‌گذاشتم.
خیابانی: منظورت را روشن بگو!

سرتیپ زاده: میرحسین مژوز، به دستور مخبر السلطنه، به بهانهٔ انجام مانور، گارد ملی را از

شهر بیرون برده تا دست قزاق‌ها را در غارت مردم شهر و کشت و کشتار ما آزاد بگذارد. بگیر و بیند شروع شده، بهتر است، اینجا را ترک کنیم. ماندن در اینجا صلاح نیسته باید به فکر جای امنی بود. خیابانی به چهره‌ی سرتیپ زاده خیره می‌شود، تراز درونش را بهتر بخواند. در سیماهی او آثاری از پریشانی و نگرانی دیده نمی‌شد. معلوم بود خود را به جای مطمئنی بند کرده است. خیابانی برای آن که از منظور سرتیپ زاده بیشتر آگاه شود، می‌پرسد: به نظر شما کجا برویم بهتر است؟ سرتیپ زاده: به یکی از کنسول‌خانه‌ها پناهنده شویم. طبق قوانین بین‌المللی ما در آنجا در امن و امان خواهیم بود.

خیابانی: نه آقای سرتیپ زاده، این کار برای من غیرممکن است. من از مرگ نمی‌ترسم. به دامن بیگانه پناه نخواهم برد. تا آخرین لحظه در کنار مردم خواهم بود. سینه‌ام را برای تیر جفاکاران آماده کرده‌ام.

سرتیپ زاده: حضرت شیخ، مثل این که آقای بادامچی را گرفته‌اند. عده‌ای نیز مخفی شده‌اند. از دست ما کاری ساخته نیست. کار از کار گذشته است. ماندن در اینجا به پیشواز مرگ رفتن است.

خیابانی: من جایی نخواهم رفت. «مرگ شرافتمدانه از زندگی ذلت‌بار بهتر است.»

سرتیپ زاده: حالا که پناهندگی را قبول نمی‌کنید، تقاضا می‌کنم، اینجا را ترک کنید، به خانه‌تان تشریف ببرید. من تانیم ساعت دیگر با دو اسب راهوار به آنجا می‌آیم و دو نفری به سوی قره‌داغ می‌رویم و به اردوی ملی ملحق می‌شویم ...

خیابانی: شما به فکر جان من نباشید. من منتظر دوستانم هستم. آقای سرتیپ زاده شما تشریف ببرید.

کشت و کشتار و غارت و چپاول در شهر شروع شده است. قزاق‌های جزار در شهر بسی دفاع و بدون محافظت تبریز چون بازهای گرسنه که متوجه کبوترخانه شوند، مستانه می‌تازند. نیروهای اندک نظمه‌ی در مقابل آن همه نیروی قزاق، توان مقاومت را از دست می‌دهند و در خون خود می‌غلتنند. بازار و دکان‌ها و خانه‌های رهبران جنبش از جمله خانه‌ی گنجه‌ای، بادامچی؛ رفعت، عبدالله‌زاده، قیامی غارت می‌شود. در این یورش وحشیانه به کوکان نیز رحم نمی‌شود. «پسر یک ساله‌ی قیامی و نوه بادامچی در این حمله کشته می‌شوند.»^(۴۴)

پس از غارت اموال آزادیخواهان، خانه‌هایشان را نیز به آتش می‌کشند. صدها نفر دستگیر می‌شوند. عده‌ای از آنان اعدام، تعداد دیگری تبعید می‌گردند. در میان زندانیان، محمدعلی بادامچی، گنجه‌ای، اسماعیل امیرخیزی، عبدالله‌زاده (فریبور)، معتمدالدوله، نصرالله یکانی و ... دیده می‌شدنند. به طور کلی در این یورش ناجوانمردانه «عائله‌ی بیش از سیصد نفر از انقلابیون نابود شد و خانه‌هایشان به یغما رفت.»^(۴۵)

وقتی عده‌ای از غارت شدگان به دادخواهی پیش والی گرگ نهاد، میش کسوت می‌روند، با این عبارت جنون‌آمیز از در حاکم بی مرؤت رانده می‌شوند: «قوه‌ی غالب باید این کار را بکند و تاسه روز

مجاز هستند.»^(۴۶) و ... «مشیرالدوله به خاطر این خدمت بزرگ! از طرف پادشاه ایران مفتخر به دریافت نشان تاج کیان گردید.»^(۴۷)

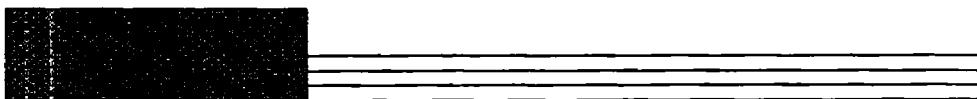


سرتیپ‌زاده یکی از سران جنبش آزادیستان

پی‌نویس‌ها

- ۱ - عین‌الدوله و رژیم مشروطه، مهدی داودی، ص ۲۷۲.
- ۲ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، بادامچی، ص ۱۳۷.
- ۳ - در مورد زوردرنجی او این لطیفه را ساخته بودند: «اگر دو خروس در سیستان بانگ بی موقع برآورده، مشیر‌الدوله استعفا می‌کند و می‌گوید: در غوغای هنگامه نمی‌توان خدمت کرد.»
- ۴ - رهبران مشروطه، جزوی پانزدهم، ابراهیم صفائی، ص ۳۵.
- ۵ - تاریخ عصر حاضر با حیات یحیی، جلد ۲، یحیی دولت‌آبادی، ص ۱۴۴.
- ۶ - همان منبع.
- ۷ - تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد ۲، پیشین، ص ۷۲۲.
- ۸ - تلاش آزادی، باستانی پاریزی، ص ۲۵۹.
- ۹ - کلیات دیوان عارف، پیشین، ص ۲۵۹.
- ۱۰ - میراث خوار استعمار، دکتر مهدی بهار، ص ۵۴۸.
- ۱۱ - رهبران مشروطه، جلد ۲، ابراهیم صفائی، ص ۴۵۴.
- ۱۲ - بنگردید به: کتاب «خاطرات و خطرات»، مخبر‌السلطنه، ص ۴۳۶.
- ۱۳ - همان منبع، ص ۴۵۵.
- ۱۴ - قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، ص ۴۸۵.
- ۱۵ - همان منبع، ص ۵۱۳.
- ۱۶ - رهبران مشروطه، دوره‌ی دوم، ابراهیم صفایی، ص ۴۶۶.
- ۱۷ - همان منبع، ص ۴۳۶.
- ۱۸ - همان منبع، ص ۴۵۱.
- ۱۹ - تاریخ پیست ساله ایران، ج ۱ حسین مکی، ص ۴۰.
- ۲۰ - خاطرات و خطرات، مخبر‌السلطنه، ص ۴۰۴.
- ۲۱ - همان منبع.
- ۲۲ - رهبران مشروطه، جلد ۲، ابراهیم صفائی، ص ۴۴۹.
- ۲۳ - ۱۹۲۰-نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۱۴.
- ۲۴ - رهبران مشروطه، پیشین، ۴۴۹.
- ۲۵ - ۱۹۲۰-نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۱۴.
- ۲۶ - خاطرات و خطرات، مخبر‌السلطنه، ص ۴۱۱.
- ۲۷ - مخبر‌السلطنه این چنین داد دهقانان ستم‌زده را از خان قره‌داغ می‌گیرد: بعد از پایان کار نهضت خیابانی، امیر ارشد قره‌داغی را به خاطر ایجاد آشوب در قره‌داغ و سرگرم کردن نیروی نهضت در آن منطقه، برای وی از

- مرکز شمشیر درجه دوم درخواست می‌نماید. تقاضایش مورد قبول واقع می‌شود و از طرف رئیس‌الوزراء به امیرالامارانی مخاطب می‌شود، مراجعه کنید: به خاطرات و خطرات، ص ۴۱۸.
- ۲۸ - رمان خیابانی، عباس پناهی، ص ۲۵۶.
- ۲۹ - پس از شکست اسماعیل آقا (سمیتقو)، لورنس عربستان در حوالی ارومیه دستگیر و به تبریز اعزام می‌گردد، چنانکه قبلًا نیز اشاره شده، در این شهر به اشاره‌هی دولت مرکزی - تهران - محترمانه تحويل کنسولگری انگلیس می‌شود. این شخص بعدها با نام مستعار خلبان رامن در نیروی هوایی هاوایی انگلیس به انجام وظیفه پرداخت. سپس نام تی.ای. شاو را برای خود برگزید و مدتی در واحد تانک انگلستان به کار پرداخت. سرانجام به سال ۱۹۳۵ میلادی در یک سانحه کشته شد. کتاب هفت ستون خرد از آثار اوست که در باره‌ی شورش اعراب نوشته شده است، در این مورد بنگرید: ۱- قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، ص ۲۳۶ و ۲- فرنگ تاریخ، جلد ۲، ترجمه‌ی احمد تدین و شهین احمدی.
- ۳۰ - قیام شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۲۳۶.
- ۳۱ - رمان خیابانی، عباس پناهی، ص ۲۵۷.
- ۳۲ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، ص ۵۰۶.
- ۳۳ - قیام ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۱۴.
- ۳۴ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۲۰۰.
- ۳۵ - قیام شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۴۰۸.
- ۳۶ - سیدحسین که درجه‌ی مأذوری را از خیابانی گرفته بود و به امر وی به فرماندهی گارد ملی انتخاب شده بود، نوه‌ی میر جعفر خیابانی و فرزند میر هاشم خیابانی - از مجاهدان نامدار تبریز - و داماد باقرخان سالار ملی است. وی که مهلک‌ترین ضربه را بر پیکر آزادیستان وارد آورد، بعد از شکست نهضت کماکان با درجه‌ی سرتیپی به کار خود ادامه داد و به «سرتیپ هاشمی» معروف شد. بعد از سقوط سلسه‌ی قاجار به خدمت سلسه‌ی پهلوی درآمد و در طول زندگی خیانت‌بارش پیوسته همباز سیاهکاری‌های ارتش ضد ملی ستمشاهی بود.
- ۳۷ - خاطرات و خطرات، پیشین، ص ۴۰۶.
- ۳۸ - همان منبع، ص ۴۰۶.
- ۳۹ - همان منبع، ص ۴۰۶.
- ۴۰ - رمان خیابانی، عباس پناهی، ص ۲۶۲.
- ۴۱ - از سخنان خیابانی است. بنگرید به: شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۶۳.
- ۴۲ - از سخنان خیابانی است.
- ۴۳ - گفتگوی سرتیپ زاده را بخیابانی، از رمان خیابانی: نوشته‌ی عباس پناهی، ترجمه و اقتباس کرده‌ام. علی اصغر سرتیپ زاده از ملاکان آذربایجان بود. وی برای حفظ منافع فنادالی خود وارد نهضت شده بود. بعد از شکست جنبش آزادیستان در دوره‌های ۱۴ و ۱۶ و ۲۰ نماینده‌ی فرمایشی مردم تبریز در مجلس شورای ملی بوده است. بنگرید به: نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره‌ی قانونگذاری، زهرا شجیعی، ص ۳۳۱.
- ۴۴ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۱۷.
- ۴۵ - همان منبع، ص ۱۱۷.
- ۴۶ - شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۳۷.
- ۴۷ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۱۸.



مرگ ققنوس

آزادی را نمی‌بخشند. باید آزادی را گرفت. باید نهال آزادی را با خسون جوانان سیراب نمود تا ثمرات گلگون بدهد.

خیابانی

خیابانی به خانه‌اش می‌رود. با همسرو فرزندانش و داع می‌کند. «همه‌ی دارایی‌اش که ۲۸ ریال پول نقد و یک عدد لیره‌ی طلا بود»^(۱) به همسر و فدارش می‌سپارد و عزم خود را برای رفتن به قره‌داغ و پیوستن به نیروی نهضت با او در میان می‌گذارد. در آخر به همسرش سفارش می‌کند که، به یاران من بگویید: «هرگز یأس و نامیدی را به خود راه ندهند. این تازه مقدمه‌ی نهضت مقدس است، برای به بار نشاندن آن رنج و کار بسیار لازم است.

در این حال همسرش پیام سرتیپ‌زاده را به وی می‌رساند: او پیش پای شما، به در خانه آمده بود. سفارش او این بود که شیخ در خانه منتظر بماند تا چند ساعت دیگر بر می‌گردم و همراه هم به طرف قره‌داغ حرکت می‌کنیم ... ولی از آمدن سرتیپ‌زاده خبری نمی‌شود. قزاق‌ها به در خانه‌ی شیخ می‌رسند. شیخ تفنگ و قطار فشنگش را از همسرش می‌گیرد و از پشت بام خود را به خانه‌ی شیخ حسنعلی میانجی می‌رساند. شیخ حسنعلی با خوشرویی از او استقبال می‌کند و در حیاط درونی، در

زیرزمین، وی را پناه می‌دهد. پنجه‌های کوچک این زیرزمین به سوی حیاط بیرونی و در ورودی باز می‌شد. از آنجا به راحتی می‌شد کسانی را که از کوچه به حیاط بیرونی رفت و آمد داشتند، مشاهده کرد.

قائد عارف جنبش، در زیر زمین روی کنده هیزمی نشسته است. به جای قلم و کاغذ، تفنگش را در دست دارد. احساس تنهایی می‌کند. تنهایی او را تا دور دست‌ها می‌برد. خاطرات غم‌انگیز روزهای کودکی و ماجراهای تلخ ایام نوجوانی و جوانی اش، در ذهنش زنده می‌شوند. پدر زحمتکش و مادر دردمنش، از همه مهمتر مادر بزرگ مصیبت‌کش اش به یادش می‌افتند. سپس به خیانت میرحسین مازور (سرتیپ هاشمی) فکر می‌کند. عدم نارضایی محمود اسکنданی، رئیس نظمیه را در واپسین روزها، از سرتیپ‌زاده و دودوزه بازی‌های او را به یاد می‌آورد. به سفارش دوستان صمیمی و یک رنگش در باره‌ی انحلال بریگاد قراق، راه ندادن مخبر السلطنه را به تبریز، و نفرستادن نیروی ژاندارمری را به قره‌داغ و ... فکر می‌کند و انگشت تأسف و تأثر به دندان می‌گزد.
«مخبر السلطنه شترکن برای زنده‌ی خیابانی ۵ هزار تومان و برای کشته‌اش یک هزار تومان جایزه تعیین کرده است.»^(۲)

حاج حسنعلی میانجی از شنیدن این خبر به نگرانیش بیش از پیش افزوده می‌گردد. برای نجات جان خیابانی هر چه می‌اندیشد، فکرش به جایی نمی‌رسد.

حاج شیخ حسنعلی در نجف تحصیل کرده بود و از مجتهدین سرشناس و بانفوذ تبریز بشمار می‌رفت. خیابانی او را ز همان زمانی که از خامنه به تبریز کوچ کرده بود، می‌شناخت و بعد از حاجی پیشمناز پدرزنش به او عشق و ارادت می‌ورزید. خیابانی در مکتب درس او حاضر می‌شد و از خرمن علمش خوش‌ها می‌چید. حاجی شیخ حسنعلی در میان شاگردانش او را بیشتر از همه دوست داشت. علاقه‌ی این دو به یکدیگر به درجه‌ای رسیده بود که خیابانی او را آتا (پدر) و او هم خیابانی را اوغلوم (پسرم) خطاب می‌کرد.

خیابانی آن شب در حضور استادش به صرف شام پرداخت. بعد از صرف شام، حاج حسنعلی میانجی سر سخن را این چنین باز کرد: پسرم هیچ شکّی در این نیست که من از بودن تو در اینجا بسیار خوش‌وقم. ولی راستش را بخواهید از عاقبت کار می‌ترسم. البته نگفته پیداست که ترسم به خاطر جان شمامست و الّا من پیر مرد، عمر خود را کرده‌ام و در راه شما پسر عزیزم خود را برابر هر پیشامدی حاضر و آماده کرده‌ام.

بارگرانی است کشیدن به دوش

سرکه نه در راه عزیزان بود

با خود فکر می‌کنم که ای کاش می‌شد عوض این که اینجا ببایی، به موقع از شهر بیرون می‌رفتید. ولی چه سود گذشته‌ها گذشته! تیر از کمان رها شده.

خیابانی: قرار بود به سوی قره‌داغ بروم و به اردیه انقلاب بپیوندم. سرتیپ‌زاده سفارش اکید کرده بود که من در خانه منتظرش باشم تا او با در رأس اسب به سراغ من بیاید و با هم حرکت کنیم ولی وی به وعده‌اش عمل نکرد، ۴ ساعت بیخود منتظرش نشستم تا این که قزاق‌ها سر رسیدند و خانه‌ام را محاصره کردند... اگر منتظر سرتیپ‌زاده نمانده بودم، تا حال خود را به جای امنی رسانده بودم.

حاج شیخ حسنعلی: حال که کار به اینجا رسیده است، اجازه بدھید که من صحیح زود با مخبر‌السلطنه ملاقات کنم و برایت تأمین جانی بگیرم.

خنده‌ای تلخی بر لبان خیابانی نقش می‌بندد و سرش را به تعجب و تأسف حرکت داده، می‌گوید: پدر بزرگوار! «شما شخصیت بزرگی هستید و او کوچکتر از آن است که شما نزد او بروید... ما قبل‌آنچه ضرورت داشت به این میزبان‌کش گوشزد کردیم. پیشنهادات من و سایر هم‌مسلکان و وابستگان قیام را که می‌تمنی بر خیر و صلاح آزادی ایران، به ویژه مرکز آزادیستان بود، متأسفانه رد کرد. ما هیچگاه نمی‌توانستیم تصور کنیم که رفیق و هم‌مسلک(۱) قدیمی ما این طور از آب درآید و برخلاف مصالح آزادی دو پارا در یک کفش کرده، بگوید: آنچه من می‌گویم درست است شماناچار هستید از گفتار من تبعیت کنید. شما نیک مستحضر هستید که دموکرات‌های تبریز از او مدافعه کرده‌اند و در موقع بسیار مشکل فریاد می‌زدیم: اگر حکومت قانونی می‌خواهد، بفرستید، آقای مخبر‌السلطنه را انتخاب و اعزام دارید. حالا به مفاد فرمایش علیه‌السلام بر می‌خوریم که فرمود: اتفاق من شرّ احسنت الیها (بترس از کسی که به او نیکی کرده‌ای!) ... جناب حاج شیخ هیچگونه جای گفتن‌گو باقی نمانده است.»^(۲)

حاج شیخ حسنعلی باز اصرار می‌کند: پسرم شما موافق کنید من بروم شاید راه حلی پیدا کردم. با نشستن در اینجا که مشکلی حل نمی‌شود! خیابانی کمی برآفروخته می‌شود و چنین جواب می‌دهد: «جناب حاج شیخ پدر بزرگوار، من کشته شدن را به تسلیم ترجیح می‌دهم. من در پیش دشمن زانو بر زمین نمی‌زنم. من فرزند انقلاب مشروطیت ایرانم. من از اعقاب بابک خرمدین^(۳) هستم که در نزد خلیفه‌ی عرب آن چنان رشادت و عظمت از خود بروزداد و اگر تصور می‌فرمایید بودن من در اینجا مزاحمتی برای شما و خانواده‌ی محترمان ایجاد کند، هم اکنون اینجا را ترک می‌کنم.»^(۴)

خیابانی از جابرخاسته و آماده‌ی رفتن می‌شود. شیخ حسنعلی هم با دیدن این وضع سراسیمه از جایش بلند شده و خیابانی را در آغوش می‌گیرد و پیشانیش را می‌بوسد و از او با التماس تقاضا می‌کند، خیال رفتن را از سر بیرون کند و دوباره بر جایش بنشیند.

خیابانی باز می‌نشیند و می‌گوید: (پدر بزرگوار به شما قول می‌دهم اگر قزاق‌ها اینجا بیایند، برای این که کودکان و خانم‌ها معذب و ناراحت نشوند، خود را دسته بسته تسلیم کنم و حتی گلوه‌ای نیز شلیک نکنم).

فردای سقوط شهر (۲۲ شهریور ۱۲۹۹ ش. ۲۹ ذی‌حجه ۱۳۳۸ ه.ق ، ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۰ میلادی) محل اختفای رهبر آزادیستان کشف و به مخبر‌السلطنه گزارش می‌شود.

خورشید تازه داشت زلفان طلایی خود را بر سر کوهها می‌گسترد. خیابانی تنها در زیرزمین نشسته بود و با دل در دمندش سخن می‌گفت: گذشتگان ارجمند ما چه خوب گفته‌اند: اگر اشتباه‌های آدمی را زیر پایش بگذارند، سرش به آسمان هفت می‌رسد. باید قزاق‌ها را خلع سلاح می‌کردم. باید منتظر سرتیپ‌زاده نمی‌ماندم، باید به حرف اسماعیل امیرخیزی گوش می‌کردم و نیروی خود را به قره‌داغ نمی‌فرستادم. عجب اشتباه‌های وحشتناکی! اضاعة الفرصة غصه! دیگر کار از کار گذشته است. فوت وقت از هر غمی مشکل‌تر است!

تنها خوشحالیم انقلابی است که در افکار و اندیشه‌ی جوانان بوجود آورده‌ام! آه سرزمین نگون‌بختم! این بار نیز مرغ سعادت و آزادیت را به نامردی سر بریدند. تاریخ برای چندمین بار تکرار می‌شود. ولی دشمن باید بداند، اگر خیابانی هم بمیرد سنگر انقلاب خالی نخواهد ماند و اندیشه‌ی نهضت ماثل آتشی است که از علفزاری خشک به علفزاری دیگر می‌دود و مانند غبار گلی است که از بادی به باد دیگر سپرده می‌شود. نهضت آزادیستان آزادی را بذرافشانی کرده است. این تخم‌ها در افکار جوانان این مرز و بوم خواهد رویید و به بار خواهد نشست.

مخبر السلطنه، خود فروخته‌ای به نام سرتیپ اسماعیل خان فضلی، یکی از معاونان مشتیج فرمانده قراقان را برای دستگیری خیابانی مأمور می‌کند. ولی با تنی چند از قراقان به در حاج شیخ حسنعلی می‌رسند. کوبه در به شدت کوییده می‌شود. حاج شیخ حسنعلی خود شخصاً در را باز می‌کند. اسماعیل خان دژخیم که جلوتر از همه کنار در ایستاده بود، حاج شیخ را با قنداق تفنگ نقش بر زمین می‌کند و خود و همراهانش وارد حیاط می‌شوند. خیابانی از پنجره‌ی زیرزمین جسارت اسماعیل خان را نسبت به استادش، به چشم می‌بیند. تفنگش را که به دیوار آویخته بود برمی‌دارد و مهاجمین را نشانه می‌رود ولی قولی را که به حاج شیخ حسنعلی داده بود، به یاد می‌آورد. دستانش سست می‌شود. با خود می‌گوید: نه یک گلوله نیز شلیک نخواهم کرد. روی قول خود خواهم ایستاد. در این اثناء حاجیه خانم همسر حاج شیخ حسنعلی از خانه بیرون می‌دود، و روسریش را زیر پای اسماعیل خان می‌اندازد و التماس می‌کند که قزاق‌ها از خانه‌ی وی بیرون روند. ولی اسماعیل خان حرمت روسی رانگه نمی‌دارد، آن را لگد زده و از رویش می‌گذرد و به این کار نیز بسته نکرده، با قنداق تفنگش به سینه‌ی پیرزن می‌زند و او را پیش چشم همسر و دیگر اعضای خانواده‌اش نقش بر زمین می‌کند. خیابانی با دیدن این منظره، خاطره‌ی تلخ و دلگذار مادر بزرگش فاطمی نه را که در خامنه قلچماق‌های خان در مراسم چهارشنبه سوری نقش بر زمین کرده بودند در پیش چشمانش زنده می‌شود. قلب اسماعیل خان را از پنجره‌ی کوچک زیرزمین نشانه می‌گیرد. ولی او از آنهایی نبود که به وعده‌اش عمل نکند. این بار تفنگ را برای همیشه بر زمین می‌گذارد. دست خالی از زیرزمین بیرون می‌آید و فریاد می‌زنند: توکر اجنبی، روی پیرزن دست بلند نمی‌کنند! ناگهان صدای چند تیر در حیاط می‌پیچد. خیابانی نقش بر زمین می‌شود و خون از بدنش چشمه می‌کند و شرافتمدانه جان می‌سپارد و پروانه‌آسا در راه عشق بزرگ و مقدس خود می‌سوزد.

مخبرالسلطنه که هنوز حس قدرت نمایی اش ارضا نشده بود، ناجوانمردانه و برخلاف اصول انسانیت دستور می‌دهد، نعش عزیز فرزند انقلاب مشروطیت را روی نردبانی گذاشته در کوچه و بازار بگرداند و سپس مذکور در مقابل شهربانی به معرض تعماشا می‌گذارند.

پس از تسکین جنون کین جویی قاتل، شیخ را در گوشه‌ای از گورستان سرخاب که اکنون به مقبره‌الشعراء موسوم است، به خاک می‌سپارند.^(۶) دژخیم خیابانی، برای آن که خاطره‌ی آزادی و دموکراسی را از مغزها زدوده باشد، از برگزاری مجلس سوگواری نیز جلوگیری می‌کند. از مجاهد بزرگ راه آزادی، چهار پسر و دو دختر به یادگار می‌ماند. مجلس شورای ملی ماهانه ۱۵۰ تومان، مستمری به ایشان مقرر می‌کند.

خیابانی برخلاف مخبرالسلطنه که میراثی به ارزش میلیون‌ها تومان به فرزندان خود باقی گذاشت، از مال دنیا چیزی اندوخته نداشته است. حتی اثاثه‌ی محقف و درویشانه‌ی خانه‌ی او به وسیله‌ی قزاقان مانند صدها خانه‌ای که در آن روزها به غارت رفت چاپیده می‌شود و «جز یک لحاف کرسی بی رویه و آستر و یک جارو باقی نمی‌گذارند».^(۷) گویی سيف فرغانی از زبان خیابانی خطاب به وثوق الدوله‌ها و مخبرالسلطنه‌ها و ... است که می‌سراید:

هم رونق زمان شمانیز بگذرد	اسم مرگ بر جهان شمانیز بگذرد
بر باغ و بوستان شمانیز بگذرد	باد خزان نکبت ایام ناگهان
بر حلق و بر دهان شمانیز بگذرد	آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام
این تیزی سنان شمانیز بگذرد	ای تیغ تان چون نیزه برای ستم دراز
بیداد ظالمان شمانیز بگذرد	چون داد عاقلان به جهان درونا نکرد
این عووعو سگان شمانیز بگذرد	در مملکت چون غرش شیران گذشت و رفت
گرد سم خران شمانیز بگذرد	آن کس که اسب داشت غبارش فرونشت
نویت زنا کسان شمانیز بگذرد ^(۸)	این نوبت از کسان به شمانا کسان رسید

کشته شدن خیابانی در تهران و دیگر شهرها اثر بدی داشت. «روزنامه‌ها همه جازبان به بدگویی مخبرالسلطنه باز کردند».^(۹) و عاشقان آزادی و استقلال وطن به فریاد و فغان آمدند. ابوالقاسم عارف سرود:

ز فضه‌ی کلنل وزغم خیابانی

کسم به شهر نبیند شدم بیابانگرد

فرخی بزدی مدیر روزنامه‌ی طوفان «در شماره‌ی ۴ روزنامه‌ی مذکور در سرمقاله‌ی خود پس از درج این شعر:

پرد زافق بر چرخ قواره‌ی خون هر روز
تا غوطه زند خورشید در خون خیابانی

و زیر عنوان مخبرالسلطنه و مرحوم خیابانی، مقاله‌ی مفصلی نوشته و بر مشیرالدوله هم حمله کرد.»^(۱۰)

ملک‌الشعرای بهار در غم مرگ جانسوز هم مسلک خود اشک خون ریخت و با سرودن ترجیع‌بند ذیل داغ ننگین آزادی‌کشی و وطن‌فروشی را بر پیشانی قاتل رو به صفت او ابدی ساخت:

<p>کشت آن حسن از بهر وطن گردو سه کاشی تقلید از او کرد و ندانست و خطاطا کرد این صاحب کایته و آن والی تبریز گر قتل مهین شیخ حسن خان^(۱۱) در فارس گر بر سر تبریز دویلند و نمودند در سایه‌ی قانون، سر قانون طلبان را آوح اگر اروح شـهیدان به قیامت</p>	<p>کشت این حسن^(۱۲) احرار وطن را چو موashi آری در کـهـدان شـکـنـد سـارـق نـاشـی صدری کـهـ چـنـین اـسـت، چـنـانـد حـوـاشـی تصویب نـمـودـند بـهـ صـدـ عـذـرـ تـرـاشـی قانون اـسـاسـی رـاـز هـمـ مـتـلاـشـی ازـتـنـ بـبـرـیـلـندـ وـ نـکـرـدـنـ تـحـاشـی گـیرـنـدـ گـرـیـانـ نـژـادـ لـلـهـ باـشـی</p>
--	---

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد
سر تاسر ایران کفن سرخ بپوشد

وانگاه برفت از اثر صاحب خانه
چون گربه‌ی عابد، نظر صاحب خانه
بگرفت به حجه نظر صاحب خانه
وارد شد و شد حمله‌ی صاحب خانه
من باب مثل هست خر صاحب خانه
جستند به دیوار و در صاحب خانه
مهمان و بریلند سر صاحب خانه

در یوزه گری کوفت در صاحب خانه
از کثتر تلبیس و ریا کرد به خود جلب
از بهر گدایی شد و چون خانه تهی دید
دژخیم خیابانی از این قسم به تبریز
با آنکه در افواه عوام است که مهمان
این نره خران لگد انداز شترکین
در خانه‌ی احرار شدند از ره اصرار

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد
سر تاسر ایران کفن سرخ بپوشد

و ز قتل مهان کار جهان یکسره کردند
از فرط سفه در گلوی قسورة کردند

رنдан به گمانشان که شکاری سره کردند
رویه صفتان بین که چسان پنجه‌ی خونین

حریت را بسیخردان مسخره کردند
از نعش بزرگان وطن قنطره کردند
از لخت دل سوختگان کنگره کردند
از تیر جفا، سینه‌ی ما پنجره کردند
کشتن و توگویی عمل نادره کردند

آزادی را بوالهوسان ملعبه کردند
راندند زخون شهیدان سیل و بر آن سیل
قصیری ز خیانت بنها دند و بر آن قصر
وانگه پسی تنور شسبستان شقاوت
وزکینه شبانگاه تجدد طلبان را

محمدعلی صفوت نیز در سوگ رهبر جنبش آزادیستان چنین می‌سراید:

گذشت فصل بهار و رسید موسم دی
نشاط و زنده دلی رخت بست جمله ز حی
نکرده یک قدم از شاهراه مقصد طی
جواب داد بگو: صد دریغ باد ازوی^(۱۳)

نديده باغ و گلستان و ناچشیده زمى
وزيد باد خزان، چيده شد بساط چمن
چو عمر بى عوض از دست شد خیابانى
به ناله سال وفاتش ز طبع پرسیدم

علی اکبر آگاه یکی از آزادی خواهان قدیمی، خیابانی را بزرگترین شهید راه آزادی و نهضت
مشروطه می‌داند و قیافه‌ی را با کلک شعر اینطور نقاشی می‌کند:

به تبریز مرگ خیابانی است
سخنگویی اش را پسندیده‌ام
بلند آسمان ناطق خوش بیان
امین و شکیب و ادیب و اربیب
شفابخش دل‌های پیر و جوان
به آزادگی بر همه مقتدا
به کلک سیاسی چو سحر میین
قلم داشت گویی زمشک ختن
ظرفدار و حامی بیچارگان
بود برتر از خیل آزادگان

.....

به رضوان رخش شاد و خرسند باد
دل از مهر آن خطه لبریز باد
که می‌پرورد در دلش گوهری
که دارد بسی راد و آزادگان

زمانی که این دوره بسی ثانی است
به نزدیک او را چو خود دیده‌ام
به گاه سخن ازدهای دمان
شجع و فقیه و اصیل و نجیب
درخشنده چون اختر آسمان
به هوش و خرد ثانی بوالعلاه
بسیانش به شیرینی انگیین
دم عیسوی داشت گاه سخن
پسندیده افکار بکرش جوان
خیابانی از آذرآبادگان

.....

خوشاکشوري همچو فرزند زاد
به حشمت قرین خاک تبریز باد
نمیراد هرگز چنین کشوري
شوم برخی آذرآبادگان

بعد از شکست قیام تبریز گروههایی چند راه خیابانی را ادامه دادند. از آن جمله سازمانی به نام آزادیستان برپا اعلام موجودیت کرد و مدتی با امپریالیزم انگلیس و با مخبرالسلطنه پنجه در پنجه افکند.^(۱۴)

دسته‌ی دیگر بانام قیامیون انتقامیون^(۱۵) در اهر بوجود آمد و در کوههای صعب‌العبور آن منطقه به فعالیت پرداخت. رهبری این گروه را عباسقلی زرنهی به عهده داشت.^(۱۶) وی از سواره‌های شجاع ستارخان بود، که پس از شکست نهضت آزادیستان از تبریز فرار کرده بود و در آنجا دسته‌های پارتیزانی بوجود آورده بود و خواب راحت را برای ارتقای و امپریالیزم آشفته کرده بود.

سومین گروه پارتیزانی در کلیبر بوجود آمد. رهبر این گروه حبیب‌الله خان آقازاده بود که پیراهن خون‌آلود خیابانی را با خود همراه داشت و گرفتن انتقام خون او را هدف قرار داده بود.^(۱۷) ولی این عصیان‌ها دیری نپاییدند و یکی پس از دیگری شکست خوردند.

عده‌ای دیگر از یاران خیابانی به برلین رفتند و با نوشتن مقالاتی چند، صدای حق طلبی رهبر آزادیستان را به گوش جهانیان رساندند.

پی‌نویس‌ها

- ۱ - رمان خیابانی، عباس پناهی، ص ۲۸۵.
- ۲ - همان منبع.
- ۳ - قیام شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۴۹۱.
- ۴ - راستی را که مرگ این دو قهرمان چه اندازه به هم ماننده است. بایک نیز با حیله‌اندوزی دوستی خائن - افشنین - به قتل آمد.
- ۵ - قیام شیخ محمد خیابانی، پیشین، ص ۴۹۲.
- ۶ - بعدها باقی مانده نعش عزیز وی را کسانش به شاه عبدالعظیم انتقال داده‌اند. اکنون قبر وی و همسر و فرزندان اش در آنجا قرار دارد.
- ۷ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، ص ۵۰۸.
- ۸ - دیوان سیف فرغانی، به تصحیح دکتر صفا، چاپ دوم، ص ۲۱۷.
- ۹ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۸۹۹.
- ۱۰ - تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، حسین مکی، ص ۴۳.
- ۱۱ - منظور بهار، مشیرالدوله و وثق الدلوه است که نام هر دو «حسن» بود.
- ۱۲ - شیخ حسین معروف به چاه کوتاهی، رئیس ایلات دشتی و دشتستان و مجاهد ملی و رهبر نهضت جنوب بود.
- ۱۳ - به حروف ابجد سال ۱۳۳۹ ه.ق. است.
- ۱۴ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی، پیشین، ص ۱۲۴.
- ۱۵ - همان منبع، ص ۱۲۴.
- ۱۶ - همان منبع، ص ۱۲۴.
- ۱۷ - همان منبع، ص ۱۲۴.



علل شکست

ملتی که از مرگ نترسد، هرگز نمی میرد. مردن در راه یک امل بزرگ عین موققیت است.

خیابانی

- ۱- ضعف تکاملی بورژوازی ملی: در این عصر استقلال سیاسی و اقتصادی ایران بازیچه‌ی دست استعمارگران روس و انگلیس بود. آنها به جای سرمایه‌گذاری در کارهای تولیدی و تجاری، به شاهان فاجار و ام‌های تفریحی و سیاحتی می‌دادند و در عوض حیاتی‌ترین شریان‌های اقتصادی کشور را به ضمانت می‌گرفتند و به منظور فروش کالاهای صنعتی خود و جلوگیری از رقابت کالاهای مشابه داخلی، از رشد و شکوفایی صنایع کشور ما جلوگیری می‌کردند. همه‌ی این عوامل به اضافه‌ی عدم ثبات سیاسی و امنیت راههای موافصلاتی به رکود صنعت و تجارت منجر گردید و از رشد و بالندگی بورژوازی ملی و تجاري جلوگیری کرد. بنابراین بزرگترین اهرم جنبش مشروطه و نهضت آزادیستان را که تجارت و بازارگانان تشکیل می‌دادند، آنان با همه‌ی فداکاری‌ها و جانفشنانی‌ها در نتیجه ضعف تکاملی تاریخی خود قادر نشدند حرکات آزاد ملی را به انقلاب بورژوا دموکراتیک تبدیل کنند. البته در سر راه این هدف موانع دیگری نیز وجود داشت که به اهم آنها اشاره می‌شود.
- ۲- دو دستگی و عدم وحدت ایدئولوژیک در کادر رهبری: فرقه‌ی دموکرات از طبقات و

قشرهای گوناگونی از قبیل تجارت بزرگ، بورژوازی ملی، ملاکین متوسط و خردۀ مالک و خرده بورژوازی، روحانیان، روشنفکران، تشکیل یافته بود که آنان دارای اندیشه و راه و روش واحدی در پیشیر انقلاب نبودند، و به طور کلی به دو دسته‌ی رادیکالیست‌ها و رفورمیست‌ها تقسیم می‌شدند. گروه رادیکال یا انقلابی برای پیشبرد مردم خود به شیوه‌های انقلابی و تهرآمیز معتقد بود و جناح رفورمیست یا اصلاح طلب (از آن جمله تقدیمیون) به حرکت تدریجی و آرام اعتقاد داشت و تغییرات رادیکالی را مردود می‌شمرد و خود خیابانی به خط میانی یا خط نیمه «انقلابی، نیمه رفورمیستی» که از آن به عنوان مسلک تجدد نام می‌برد، معتقد بود.

«کادر رهبری نهضت دارای ۲۰ نفر عضو بود که بیشترین تعداد آنها را بورژوازی تجاری (از قبیل محمدعلی بادامچی، علی نقی گنجه‌ای)، روشنفکران وابسته به این طبقه (مانند خیابانی، میرزا نقی خان رفعت، اسماعیل امیرخیزی، ابوالقاسم فیوضات و محمد حسین صفوت) تشکیل می‌دادند. در میان آنان خردۀ مالکان و مالکان متوسط نیز دیده می‌شدند. از آن جمله می‌توان هاشم نیساری و محمود امین و سیدالحقیقین و سرتیپ زاده را به عنوان نمونه نام برد و نمایندگانی از طرف مردم تنگدست و پایین اجتماع نیز در آن جلوه داشتند. نورالله خان یکانی و نصرت‌الله نیساری را از این طبقه می‌توان محسوب داشت.»^(۱)

تجار بزرگ نیز در آن نفوذ کرده بودند که از این عده کسری به نام «کسان بازاری» نام می‌برد که یک بار هم باعث انشعاب در حزب گردیدند. مشی خط میانی خیابانی هم مورد اعتقاد جناح رادیکال و هم مورد اعتراض و مخالفت جناح رفورمیست واقع می‌شد.

دو دستگی کادر رهبری در خردۀ بورژوازی ملی و رهبری آن اثر منفی گذاشت. از آن جمله سازش پنهانی رفورمیست‌ها با مخبرالسلطنه مانند خنجری از پشت سر به نهضت آزادیستان ضربه وارد کرد. دیگر این که مسئله‌ی زمین همچنان لایحل باقی ماند و دهقانان توانستند از زیر بار ستم فنودالی بدر آیند. در نتیجه به عدم شرکت گسترده‌ی آنان در انقلاب منجر گردید. در صورتی که در کشور فلاحتی مثل ایران آن روز که ۹۰ درصد جمعیت را دهقانان تشکیل می‌دادند، موفقیت انقلاب به این مسئله بستگی داشت که آنان تا چه اندازه در جنبش شرکت می‌کردند. البته چنانکه قبل از نیز اشاره شده، نهضت آزادیستان اقداماتی را برای بهبود وضع روستاییان و محظوظی نظام فنودالی به عمل آورد، ولی این کارها به هیچوجه کافی نبوده است. برای حل مسئله‌ی ارضی و امحاء نظام فنودالی به یک حرکت سریع انقلابی نیاز بود.

۳- خیابانی قدرت نظامی فرازهارا که از طرف وثوق‌الدوله و محمدحسن میرزا و لیعبد حمایت می‌شدند، دست کم گرفت و آنها را خلخ سلاح و منحل نکرد. و نقش آنها را در کوتادی محمد علیشاه و در تحمیل اولتیماتوم ذیحجه‌ی ۱۳۲۹ ه.ق (۱۹۱۱ میلادی) به بوته‌ی فراموشی سپرد.

هر چه یارانش خطر قزاقان را به وی گوشزد کردند، سودی نبخشید. بنابراین با آن که در تبریز قدرت حاکمه در دست دموکرات‌ها بود ولی عملاً دو قدرت ضدّ هم وجود داشت. خیابانی خیال می‌کرد قزاق‌ها قدرت حمله به نهضت را نخواهند داشت.

۴- «تاکتیک‌های مبارزه‌ی قیام ماهیت غیر فعال و دفاعی داشت.»^(۲) چراکه خیابانی اصولاً برای اجرای مردم خود عقیده‌ی چندانی به اعمال زور و قدرت نداشت و چنین می‌پنداشت که از راه اخلاقی نیز می‌توان اصول حاکمیت دموکراتیک را در ایران اجرا کرد. بنابراین برای بوجود آوردن یک ارتش قوی و متشکل تلاش کافی به عمل نیاورد. به نیروی ژاندارم ۴۰۰ نفری و گارد خیابانی (ملی) اعتمادی بیش از اندازه ایراز شد. برای مسلح کردن قاطبه‌ی مردم رغبتی از خود نشان نداد. مردم مبارز را پیوسته به «شکیایی» دعوت کرد و امیدوار بود که «بدون کشمکش» مقاصد خود را پیش خواهد برد. توجهش بیشتر به نهضت فکری و تربیت معنوی مردم بود. بنابراین چنانکه قبل از اشاره شده وی فرهنگ را برای ملتش ضروری تر و مقدم بر تفکر می‌دانست. به همین جهت عوض مسلح کردن مردم و ایجاد یک قدرت نظامی نیرومند، همه روزه برای بیداری مردم و تکامل فکری آنان سخنرانی می‌کرد.

در جریان نهضت، وی طی ۹۸ نقط روشنگرانه مسایل مهم سیاسی و اجتماعی آن روز را مورد بحث قرار داد و در روزنامه‌ی تجدد منتشر ساخت.

خلاصه «خیابانی می‌خواست قیام خود را با اعلامیه، بیاننامه، مقاله، خطابه، روزنامه از پیش ببرد و دست به اسلحه نبرد. در این مورد کار او از افراط به تفريط کشید.»^(۳) در صورتی که با ابزار جنگی فراوانی که در قورخانه‌ی دولتی تبریز انبار شده بود، هم چنین با توب و تفک و مسلسل و نارنجک و دیگر مهماتی که از کنسولگری آلمان، پس از خودکشی وسترو، به دست افتاده بود، می‌شد یک نیروی مسلح پرتوان مردمی بوجود آورد و پشتونه‌ی محکمی برای حفظ جنبش ایجاد کرد. نیروهای اندک نظمیه و ژاندارمری و گارد ملی هرگز قادر نبودند، در برای نیروی قدرتمند دشمنان دوام زیادی بیاورند.

۵- فراموشی و عدم توجه به سرنوشت غم‌انگیز گردان آزادی چون ستارخان و باقرخان و ... اعتماد به افراد شناخته شده و دوروبی مانند عین‌الدوله و مخبر‌السلطنه و راه دادن آنها به تبریز و کم بها دادن به فتنه‌انگیزی آنها از دیگر اشتباهات بزرگ سران نهضت بود. مخبر‌السلطنه با بوجود آوردن قضیه‌ی ساختگی غارت کاروان مال التجاره که از تبریز به اردبیل می‌رفت، هم چنین فتنه‌انگیزی امیرارشد قره‌داغی و تظلم دهقانان آن دیار، خیابانی را مقاعده کرد که قسمت عمدی سپاه خود را به سوی قره‌داغ گسیل دارد و نهضت را بدون محافظه و بی‌دفاع باقی بگذارد و راهنمایی اسماعیل امیر خیزی راکه متوجه این اشتباه بزرگ شده بود، مورد توجه قرار ندهد.

مخبر‌السلطنه رُل خود را در آذربایجان چنان ماهرانه بازی کرد که خیابانی هرگز به او مظنون نشد. خیابانی معتقد بود که «مخبر‌السلطنه مردی است اروپا دیده و درس خوانده و تاریخ دان! او صمدخان

شجاعالدوله نیست که به روی ملت تیر خالی کند و یا به خواسته‌های مردم احترام نگذارد و به آرزوی حقه‌ی آنان دهن کجی کند.^(۳)

اصولاً کم بها دادن به عملکرد دشمنان قسم خورده و شناخته شده‌ی آزادی نشانی از غلبه‌ی ایدئولوژی جناح رفورمیست بر جناح انقلابی در کادر رهبری و عامل عمدی شکست جنپش آزادیستان است.

۶- عدم امکان ارتباط و همکاری مستمر و فعال با جنبش‌های میرزا کوچک خان در شمال، چاه کوتاهی‌ها و تنگستانی‌ها در جنوب.

در این راه مشکلات زیادی وجود داشت از آن جمله حضور نظامی انگلستان را می‌توان نام برد. با این حال سران نهضت آزادیستان نیک دریافت بودند که برای به زانو درآوردن دولت دست نشانده‌ی مرکزی و به زمین مالیدن پوزه‌ی استعمارگران انگلیس، بهترین طریق آن است که آتش تنفرو انتقام در دل مردم شعله‌ور شود و عصیان‌های وطن پرستان کشور هماهنگ گردد. به همین جهت است که اسکرین اعتراض می‌کند: «حزب دموکرات از تمام طریق به فعالیت‌های زیرزمینی و تحریکات گوناگون عليه ما (انگلستان) استفاده می‌کند.^(۴) و حتی «از مردم کرمان و بلوچستان نیز که عليه انگلستان شوریده بودند، حمایت کرده و به تقویت آنها می‌شتابد.^(۵)

در جریان نهضت دموکراتیک خیابانی، عده‌ای از میهن پرستان و آزادی خواهان جنوب کشور هیأتی به نام جمعیت جنوب ایران تشکیل می‌دهند و ضمن نامه‌ای «به امضاي ناظم جمعیت حسین بزدی و مهر جمعیت نجات جنوب ایران»^(۶) از انقلابیون تبریز تقاضای کمک می‌کنند. خیابانی با وجود گرفتاری‌های فراوان در صدد کمک به نهضت نجات جنوب برمی‌آید.

هم چنین خیابانی حاجی آخوند نامی را جهت مذاکره و برقراری ارتباط با قیام ضد استعماری جنگل، پیش کوچک خان می‌فرستد. «حاجی آخوند پیام آن روحانی انقلابی را به رهبر جنپش جنگل ابلاغ نمود. پیام این روحانی روشنفکر، برقراری ارتباط فیما بین قیام آذربایجان و گیلان و پیشوای به سوی هدف مشترک بود ... خیابانی برای هماهنگ شدن با پیشوای نهضت جنگل و تلاش مشترکشان در تغییر وضع و پیشوایی به سوی تهران، نماینده‌ای به جنگل فرستاده بود.^(۷) حاجی آخوند بعد از ابلاغ رسالت خود در ذیره به مرض اسهال خونی مبتلا و به همان مرض درمی‌گذرد. و بعد از این دیگر امکان ارتباط مجدد ممکن نمی‌شود. قبل از حاجی آخوند هیأتی از جنگل نیز برای برقراری رابطه با نهضت آزادیستان به تبریز آمده بود. این هیأت را « محمود رضا طلوع و میراحمد کتابفروش سربرستی می‌کرد ». سران جنپش تبریز با صمیمیت مقدم هیأت اعزامی جنگل را گرامی می‌دارند. محمود رضا طلوع و میراحمد کتابفروش سفارشات کوچک خان را به شیخ محمد خیابانی می‌رسانند و در ضمن از نزدیک از مقصد و مرام و اقدامات جنبش نهضت آزادیستان باخبر می‌شوند و قرار بر این می‌شود هر دو جنبش مبارزات خود را با امپرالیزم انگلیس و ارتیاج داخلی یک سو و یکنواخت کنند. «میرزا کوچک خان در صدد بوده است که از گیلان تا خلخال و از آنجا تا تبریز

رشته‌ی اتحادی متصل سازد»^(۱۰) ولی کشته شدن میرزا این خیال را بر هم زد.
خلاصه آرزوی اتحاد همه‌ی نیروهای ضد امپریالیستی و ضد خودکامگی از قوه‌به فعل در نیامد
و نهضت آزادیستان در این هدف ناکام ماند.

۷- محدود کردن قیام به تبریز و **الگوسازی**: خیابانی می‌خواست اول حکومت دموکراسی را در تبریز بروپا داشته، سپس این کار را کم کم به دیگر نقاط کشور گسترش دهد. وی گمان می‌کرد، همان طور که در گذشته، تبریز یکه و تنها یازده ماه در برابر نیروی ارتجاع و استبداد مقاومت کرد و پیروز شد، این بار نیز بدون یاری مؤثر و فعال دیگر نقاط ایران به انجام این کار بزرگ موفق خواهد شد.
حال آن که آمادگی کافی در سرتاسر ایران برای قیام وجود داشت. هم صدایی و همفکری با جنبش تبریز در همه‌ی نقاط کشور موج نیرومندی را تشکیل می‌داد.

نهضت آزادیستان علاوه بر گیلان و آذربایجان و مازندران، خراسان، همدان و قزوین و مناطق شرق ایران، حتی در تهران و «مشهد و خوزستان هواداران زیادی داشت».«^(۱۱)
مردم کردستان نیز آماده‌ی پشتیبانی از خیابانی بودند. اشعاری که در شماره‌ی سوم مجله‌ی آزادیستان، تحت عنوان عصیان تبریز به قلم ابوالحسن سیف القzac مکری چاپ شده، نشانی از این مدعاست. شاعر در اشعار خود که با این مصراج شروع می‌شود: شد ساحت تبریز یکی طرفه بهشت از سعی تئی چند، هواداری کرده‌را از قیام تبریز اعلام می‌کند».«^(۱۲)

خیابانی به این مسأله توجه نداشت که شرایط جهانی مبارزه، با سال ۱۳۲۶ ه. ق. که تبریز توانست به تنهایی در برابر سپاه نیرومند استبداد بایستد، با زمان نهضت آزادیستان تفاوت بسیار کرده بود. در آن زمان چشم و هم‌چشمی و رقابت روس و انگلیس با یکدیگر در ایران، به نفع مشروطه‌طلبان تبریز تمام شد. در حالی که اکنون روسیه‌ی تزاری از میدان رقابت ایران بیرون رفته بود و نیرومندترین استعمارگران جهانی - آمریکا و انگلیس - برای برانداختن قیام‌های مردمی و روی کار آوردن یک دولت دست نشانده در ایران با هم‌دیگر به توافق رسیده بودند و این موضوع بسیار مهمی بود که خیابانی چندان توجهی به آن مبذول نداشت و قدرت استعمار جهانی و اتحاد نامیمون آنها را ناچیز شمرد.

حقیر شمردن دشمن و پربهای دادن به توان و نیروی نهضت آزادیستان که گاهی تا حد لاف و گزافه‌گویی پیش می‌رفت، یکی دیگر از عللی بود که رهبران جنبش را از چاره‌جویی و هواداران نهضت را از کوشش و فعالیت بیشتری باز داشت و سرانجام به شکست زودرس جنبش منجر گردید.
۸- توان تبلیغاتی نهضت ضعیف بود، تنها وسیله‌ی تبلیغ و شناساندن نهضت روزنامه‌ی تجدد بود که اغلب سخنرانی‌های خیابانی را چاپ و توزیع می‌کرد. سخنرانی‌های وی با آن که به زبان شیرین مادری و بسیار سلیس و عوام فهم ایراد می‌شد و لی ترجمه‌ی فارسی آن گنگ و ثقيل و اغلب دور از درک مردم عامی و کم سواد و پاپرهنه بود.

تجربه‌ای که خیابانی از انتشار روزنامه‌های صدر مشروطه اندوخته داشت، به این مسأله واقع

بود که یکی از علل استقبال بی نظیر مردم، از آن روزنامه‌ها ساده‌نویسی و درک سهل مندرجات آنها بوده است. بنابراین خیابانی می‌توانست با ساده‌نویسی روزنامه‌ی تجدد و حتی انتشار آن به سیاق برخی از روزنامه‌های صدر مشروطه به دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی، نفوذ این روزنامه را در میان مردم آذربایجان دو چندان کند. هم چنین می‌توانست همان طور که در جریان مقاومت پیازده ماهه‌ی تبریز، مبلغانی به وسیله‌ی انجمن ایالتی به دیگر نقاط فرسناده می‌شد، با اعزام نمایندگی به سایر شهرها و روستاهای ایدن‌لوژی نهضت را توجیه و تبلیغ کند و با مردم در ارتباط مستمر و مؤثر باشد.

۹- دست پاچگی رهبران نهضت پس از اطلاع از توطئه‌ی ضد انقلاب آنها را از تصمیم‌گیری صحیح و به موقع دور انداخت. آنان به جای ماندن در شهر و منتظر حادثه نشستن، می‌توانستند در تعقیب نیروی گارد ملی و یا از عقب نیروی ژاندارمری به سوی قره‌داغ حرکت کرده و آنها را مجدداً به میدان رزم در تبریز برگردانند و یا جبهه‌ی دیگری را در آذربایجان برای مبارزه به وجود آورند. چنانکه قبل‌اشاره شد، برای این کار در محل قره‌داغ زمینه‌ی بسیار مساعدی وجود داشته است. فعالیت‌های پارتیزانی عباسقلی زرنملی و حبیب‌اله خان آفازاده بعد از مرگ خیابانی، در مناطق کوهستانی قره‌داغ، دلیل بارز این مدعای است.

۱۰- طین فریادهای آزادیخواهی و گستین زنجیرهای اسارت و استبداد در دیار غرب بویژه اندیشه‌های تابناک انقلاب کبیر فرانسه و متفسران آن و اعلامیه‌ی حقوق بشر، چنان بر افکار و اذهان رهبران آزادیستان رسوخ کرده بود که «تقلید از مملکت داری اروپاییان»^(۱۳) راس لوحه‌ی نهضت خود قرار می‌دهند و با آن که آنها به این «حقیقت انکارناپذیر»^(۱۴) آگاه بودند که «تقلید باید از روی بصیرت و قابلیت باشد... و محیط ایران با محیط اروپا خیلی فرق دارد»^(۱۵) باز می‌بینیم در تقلید افراط می‌شود و رهبران جنبش به سفن انقلابی و تاریخی سرزمین خودشان، توجه زیادی مبذول نمی‌دارند.

توضیح این که: اغلب انقلاب‌های بعد از اسلام در ایران رنگ و بوی مذهبی دارند. در صورتی که می‌دانیم با این که خیابانی خود بک مجتهد جامع الشرایط و فقیه عالیقدر بود، با این همه به موضوع بهره‌گیری از عامل مذهب در بسیج مردم کوشش چندانی به عمل نیاورد. شاید به این خاطر که از دین‌سازی حسابگرانه‌ی انگلیس‌ها در ایران یعنی از فتنه‌ی باب مدت زیادی نمی‌گذشت و مردم از این واقعه خاطره‌ی تلخی داشتند. هم چنین این احتمال نیز وجود دارد که بهره‌برداری سوء‌از مذهب توسط ضد انقلابیون اسلامیه‌نشین برای دوام و بقای نظام استبدادی و سلطنت قاجاری و مطامع توسعه طلبانه‌ی عثمانیان در زیر لوای اتحاد اسلام خیابانی را از این موضوع منصرف کرده باشد تا مبادا به بایگری و اتهاماتی از این قبیل متهمنگردد. نباید از یاد ببریم که روحانیان دریاری و فنودال‌ها، مشروطه طلبان را بابی و بی‌دین می‌خوانندند.

۱۱- تغییر نام آذربایجان به آزادیستان یکی دیگر از اشتباهات خیابانی بود. این کار بهانه‌ی بزرگی

به دست مخالفان نهضت داد. آنان با مستمسک قرار دادن این امر نهضت را متهم به تجزیه طلبی کردند و بدین ترتیب عده‌ای از آزادیخواهان و وطن پرستان را به نهضت آزادیستان مشکوک کردند.

مخالف خوانی‌هایی که در برخی از مطبوعات آن زمان تهران علیه خیابانی راه افتاد، به همین موضوع مربوط می‌شود. مخبر السلطنه با اشاره به این بهانه است که می‌گوید: «مسئله، مسئله‌ی حفظ استقلال و تمامیت مملکت است. من برگردانیدن اسم مملکت را یاغیگری می‌دانم! آذربایجان را که نمی‌شود، مفت از دست داد!»^(۱۶) به همین منظور «تأمل نکردم. کیفم را برداشتم، روانه‌ی تبریز شدم! می‌گفتند مردمی داریم آسمانی. مرامشان جز تجزیه‌ی مملکت چه می‌توانست باشد؟!»^(۱۷)

روزنامه‌ی تجدد، این سمپاشی مخالفان را در اوج قدرت نهضت آزادیستان چنین جواب می‌دهد: «برای این که شایعات فرست طلبان را رد کرده باشیم و از هر گونه سوء تفسیری که در باره‌ی ایران و علاوه‌ی آذربایجان با مرکز ایران می‌نمایند، سُد راهی بکنیم، ناچار از اظهار این نکته هستیم که امروز در آذربایجان یک فکر اجرای حکم می‌کند. یک فکر ثابت ایران شمال که اذهان عموم ترقی خواهان را به شدت مشغول داشته است. و آن فکر، فکر ترقی و سعادت و عزم استقلال ایرانیان از هر گونه اسارت است. امروز نه تأثیرات انقلاب روس و نه هیچ جریان مطلوب و نامطلوب نمی‌تواند این تصمیم ثابت را تغییر داده و دچار تزلزل سازد که آذربایجان جزء لا ینفك ایران است.»^(۱۸)

و در شماره ۳۵ این روزنامه چنین آمده است: «ایالت آذربایجان یک قطعه‌ی لا ینفك از مملکت ایران بوده و یک رکن ملکیه‌ی آن است و از هیچ حیث تفاوت و امتیازی از سایر ایالات ایران را دارانمی‌باشد.»

قبل از این که در مورد انگیزه‌ی این تغییر نام توضیحی داده شود، اشاره به این نکته ضروری است که پس از پایان گرفتن جنگ جهانی اول، مردم مسلمان فقفاز که سال‌ها برای رهایی خویش از استیلای روسیه‌ی مبارزه کرده بودند، استقلال خود را باز می‌یابند و سرزمین خود را آذربایجان می‌نامند. این نامگذاری به وسیله‌ی محمدامین رسول‌زاده رهبر حزب مساوات (حزب دموکرات مسلمان) صورت می‌گیرد. وی در روزنامه‌ی آچیق سوّز^(۱۹) چاپ باکو در توجیه علت این نامگذاری به همان دلایلی استناد می‌کند که محقق زنده‌یاد، سید محمد محیط طباطبایی نیز به آنها اشاره کرده است:

«آتش برای قوم ماد، همچون سایر اقوام آریایی که هزاران سال پیش از دامنه‌های شرقی و غربی کوهستان اورال در امتداد جریان رودهای اورال و ولگا به سوی کناره‌های غربی دریای آبسکون و دامنه‌های جنوبی کوهستان گوکاز یا کوکاز و کناره‌های رود ارس در حرکت بودند، مهاجرتی و حرکتی طبیعی بود که ایشان را از آسیب آب و هوای اقلیم سرد منطقه‌ی نزدیک به قطب شمال و مرفعمات آنچا به جایی گرمتر و مناسب‌تر برای زندگانی آسوده‌تری می‌آورد. این مهاجران رهنورد در شبے جزیره آبشرون در ساحل غربی آبسکون با شعله‌های خودسوز

آتش طبیعی یا آذری که از اشتعال بخار داخل کانهای نهفته‌ی نفت باکو برافروخته شده بود، می‌توانستند نیاز طبیعی خود را بطرف سازند. در نتیجه‌ی چنین استفاده‌ای سهل و ساده، به قدرت فوق الطبيعه و حرمت خارق العاده‌ای در باره آتش قایل شدن و به تعظیم آن پرداختند. آنگاه برای موضوعی که شعله از آن جاسر بر می‌زد و یا کسی که به نگهبانی و جلوگیری از خاموش شدن آن شعله‌ی مقدس طبیعی می‌پرداخت، احترام زایدالوصفی قایل شدند. چنانکه تا آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی که روس‌ها بر لایات ماورای رود ارس استیلا یافتند، زرتشیان بمبهی و گجرات - معروف به پارسیان هند - با اعزام مأموران مخصوصی، پایداری و نگهداری آتش طبیعی آتشکده‌ی کهن باکو را عهده‌دار بودند.^(۲۰)

استاد محیط طباطبایی از گفتار خود چنین نتیجه می‌گیرند که آذر به معنای آتش است همان آذری که جزو ترکیبی کلمه‌ی آذربایجان می‌باشد و پیوستگی کلمه‌ی آذربایجان بالفظ آذرباد (نگهبان آتش) مسلم است و وجود «نام آذربایجان در کنار کلمه‌های گشتاسفی در شروان و باکو و ماکو و بغر و دشت مغان و فرهیاغ یا خدۀ باغ یا قره‌باغ یا قوه‌باغ ترکی نامی تازه» در فاصله در بنده داغستان تاکوه سبلان تبریز و مانند نسبت زرتشت^(۲۱) به پیرامون دریاچه‌ی درونی آذربایجان (ارومیه) و (آتشکده‌ی آذرگشسب ساحل آن) می‌تواند گواه وجود دین زرتشت و حرمت آن در روزگاری بس قدیم در دو سوی رود ارس دانست یا روزگاری که پیش از حکومت مادی آغاز شده بود و دنباله‌ی آن تا ایران بعد از اسلام باقی بود و آخرین قرینه بر وجود چنین سابقه‌ای در وجود مرد هندی با سمت آذربادی بر سر آتشکده‌ی طبیعی باکو پیش از استخراج نفت بود.^(۲۲)

خلاصه، آنچه که مسلم است «این نامگذاری در آن زمان مورد تأویل‌های منحرف سیاسی خاص از جانب دولت مسلمان قفقاز نبود. تعبیرهای غلطی که بعدها دولت روسیه‌ی شوروی و جمهوری ترکیه در باره‌ی آن عنوان کرده‌اند، یکسره آغشته به اغراض سیاسی مت加وزانه بوده است.»^(۲۳) به هر حال این اقدام محمدامین رسولزاده شگفتی دموکرات‌های تبریز را بر می‌انگیزد. کسری می‌نویسد، کشور مستقل آذربایجان که اولین بار به رهبری حزب مساوات در بخش شرقی ماورای قفقاز به وجود آمد، سرزمینی است که «قدما آنجارا آران نامیده‌اند. این نام تا قرن هفتم و هشتم هجری به روی آنجا بوده، از آن پس کم کم رو به نابودی گذارده است.»^(۲۴) و «ما تا حال ندانسته‌ایم برادران آرانی ما برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده و چه سودی از این کار شگفت خود امیدوار بودند؟ این خردگیری نه از آن رواست که ما برخاسته از آذربایگانیم و تعصب بوم و میهن خود رانگه می‌داریم. چه آذربایگان را از این کار هیچگونه زیانی نیست.»^(۲۵)

روزنامه‌ی تجدد نیز طی نامه‌ی شدیداللحنی که خطاب به «جتاب محمدامین رسولزاده، ناشر روزنامه‌ی آچیق سوژ ولیدر فرقه‌ی مساوات) در شماره ۶۸(۲۰۹۶ دو ۱۲۹۶ شمسی برابر ۲۳ ژانویه ۱۹۱۸) به زبان ترکی قفقازی چاپ کرده، دلایل ارائه شده از سوی محمدامین رسولزاده را در مورد این نامگذاری نادرست و «طفلانه»^(۲۶) خوانده و بدین ترتیب نگرانی خود را از این نامگذاری اعلام

کرده است. بنابراین کادر رهبری نهضت آزادیستان برای جلوگیری از هر گونه ابهام و سوءتفاهم احتمالی بنا به پیشنهاد اسماعیل امیرخیزی - و به خاطر این که «چون آذربایجان محل نشوونمای آزادیخواهان است و در تحصیل آزادی و مشروطه کوشش زیادی کرده و فداییان خود را در راه استقلال و عظمت ایران به خاک سپرده است، نامش را به آزادیستان تبدیل می‌کنند.»^(۲۷)

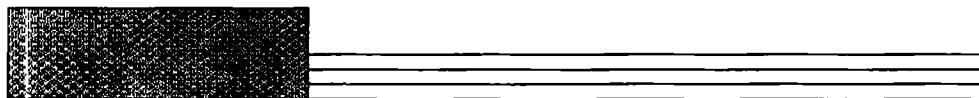
ولی مخبرالسلطنه و دیگر اعوان و انصار و ثوق الدوله، این نامگذاری را به مفهوم تجزیه طلبی نهضت آزادیستان توجیه و تعبیر می‌کنند و بعد از اعداء دیگر به تبع از مخبرالسلطنه، دانسته یا ندانسته، این اتهام را تکرار کرده‌اند. برای رد اتهام مخبرالسلطنه، به ارائه‌ی دلایل و مدارک زیادی نیاز نداریم. خود روزنامه‌ی تجدد چنانکه قبل اشاره شد جواب لازم و روشن را داده است.

به فرض این که هیچگونه مدرکی در این مورد در دست نبود، چاپ و نشر روزنامه‌ی تجدد به زبان فارسی خود دلیل محکمی بر رد اتهامات ناروای مخالفان خیابانی می‌باشد. اگر خیابانی نظر تجزیه طلبی داشت مسلمان روزنامه‌ی تجدد به زبان فارسی چاپ نمی‌شد. از طرف دیگر تغییر نام یک استان نمی‌تواند به مفهوم تجزیه طلبی باشد. بارها در طول تاریخ نام شهرها و ایالات کشور، بنایه دلایل گوناگونی عوض شده‌اند، بدون آنکه تجزیه شده باشند و بخشی دیگر از ایران را جدا کرده‌اند بدون آنکه نام دیگری بر آن گذاشته باشند.

عده‌ای دیگر نیز بر این باور هستند که تغییر نام آذربایجان به آزادیستان برای «جلوگیری از نفوذ کمونیست‌ها» و هراس از سلطه‌جویی و مداخله‌ی نظامی شوروی در آذربایجان است. این مطلب نیز خالی از حقیقت است. چراکه این کار زمانی صورت گرفته است، (فروردين ۱۲۹۶ ش.) که ارتش سرخ هنوز قفقاز را اشغال نکرده بود و جمهوری سویت در باکو اعلام نشده بود. در این زمان هنوز حزب مساوات (حزب دموکرات مسلمان) در آذربایجان بر سر کار بود و رهبران آن «از حزب کمونیست پرهیز می‌کردند. بدین سبب که معتقد بودند، تأسیس حکومت کمونیستی در قفقاز به استیلا روسیه متنه خواهد گشت.»^(۲۸)

پی‌نویس‌ها

- ۱ - ۱۹۲۰ - نجی ایل تبریز عصیانی ...، پیشین، ص ۹۲.
- ۲ - کتاب نقد، گرد آورنده: بهروز آنام، ص ۱۱۴.
- ۳ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، مهدی مجتبه‌ی، ص ۷۵.
- ۴ - آزاده‌ی گمنام، نصره‌الله فتحی، ص ۹۶.
- ۵ - جنگ جهانی در ایران، ترجمه‌ی: غلامحسین صالحیار، ص ۷۳.
- ۶ - همان منبع، ص ۶۹.
- ۷ - قیام شیخ محمد خیابانی، علی آذری، ص ۱۹۹.
- ۸ - سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، ص ۳۲۳.
- ۹ - ۱۹۲۰ - نجی ایل ...، پیشین، ص ۸۸.
- ۱۰ - تاریخ احزاب سیاسی ایران، جلد ۱، پیشین، ص ۱۶۶.
- ۱۱ - ۱۹۲۰ - نجی ایل ...، پیشین، ص ۹۰.
- ۱۲ - همان منبع، ص ۹۰.
- ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ - جمله‌هایی است از مقاله‌ای تحت عنوان «بصیرت و قابلیت در تقلید» به قلم: شیخ محمد خیابانی، در روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۶۹.
- ۱۶ - خاطرات و خطرات، مخبرالسلطنه، ص ۴۱۱.
- ۱۷ - همان منبع، ص ۴۰۴.
- ۱۸ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۵۸.
- ۱۹ - روزنامه‌ی تجدد، شماره ۶۸.
- ۲۰ - کیهان فرهنگی، سال ۹، شماره ۶، شهریور ۷۱، ص ۱۷.
- ۲۱ - بنگرید به: لغت‌نامه دهخدا، جلد آ-اثبات، ص ۵۷.
- ۲۲ - کیهان فرهنگی، سال ۹، پیشین.
- ۲۳ - فکر دموکراسی اجتماعی ...، پیشین، ص ۱۵۹.
- ۲۴ - شهریاران گمنام، احمد کسری، ص ۲۵۶.
- ۲۵ - همان منبع، ص ۲۵۶.
- ۲۶ - عین کلمه‌ای است که در روزنامه‌ی تجدد، شماره ۶۸ آمده است.
- ۲۷ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۸۷۷ و روزنامه‌ی تجدد، شماره ۱۸۴.
- ۲۸ - فکر دموکراسی اجتماعی، پیشین، ص ۱۶۱.



فهرست نام‌ها

- | الف | |
|--|-------------------------------------|
| آبادی باویل، بهزاد - | ۲۴۶ |
| آبسکون / دریا - | ۲۹۷ |
| آبشرون / شبه جزیره - | ۲۹۷ |
| آبخواره، | ۲۷۲ |
| آبی، جلد ۱ / کتاب - | ۸۹ |
| آجی چای / پل، | ۱۱۴ - ۵۱ |
| آچیق سوز / روزنامه، | ۲۹۸ - ۲۹۷ |
| آخوندزاده خامنه‌ای، میرزا فتحعلی - | ۲۲ - ۱۸ |
| آخوندوف، کاظم - | ۲۴۶ - ۲۴۰ - ۲۳۸ |
| آدمیت، فریدون - | ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۳۸ - |
| | ۲۱۲ |
| آذربایجان شمالی، | ۲۵۶ - ۲۵۵ |
| آذربایجان طنز روزنامه‌لری / کتاب - | ۲۴۶ - ۲۴۷ |
| آذربایجان / مجله - | ۱۵ - ۱۵ |
| آذربایجان و آذربایجانیں دموکراتیک قوه‌لری / کتاب - | ۲ |
| آذربایجان / ولایت - در اغلب صفحات | |
| آذرگشسب / آتشکده - | ۷ |
| آذری، سیدعلی - | ۱۱۷ - ۸۹ - ۳۶ - ۲۳ - ۵ - ۴ |
| - | - ۲۳۶ - ۲۱۲ - ۱۸۳ - ۱۷۳ - ۱۵۷ - ۱۴۷ |
| | ۳۰۰ - ۲۶۳ - ۲۴۷ - ۲۴۶ |
| آرامیان / سالن - | ۲۲۰ |
| آرزو، جلد ۲ / کتاب - | ۵۸ |
| آرشین مال آلان / نمایشنامه - | ۲۱۸ |
| آرین پور، یحیی - | ۴ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۴ |

- آزاد / روزنامه - ۴۸
آزاده گمنام / کتاب - ۳۰۰ - ۳۶ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۱۵۷ - ۲۳۰ - ۲۳۱
آزادیستان / مجله - ۲۴۲ - ۲۳۱
آزادیستان / نهضت - در اغلب صفحات
آزادیستان بر پا / نهضت - ۲۸۸
آستارا - ۲۲۳ - ۱۹۶ - ۱۴۱
آستان قدس رضوی / کتابخانه - ۱۱۵
آسیا - ۱۳۳ - ۸۹ - ۶۸ - ۶۵
آسیا هفت سنگ / کتاب - ۱۱۷
آصف الدوله - ۵۲
آفاخان، اسد - ۱۶۹
آغازاده ارومی، حبیب الله خان - ۲۰۷ - ۱۶۹ - ۲۹۶ - ۲۸۸ - ۲۷۳
آقاسی، حاجی میرزا - ۱۰۸ - ۱۱۷
آقبلا غی، محمدقلی خان - ۷۹
آگاه، علی اکبر - ۲۰۲ - ۲۰۰
آلمان - ۶۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۹۴ - ۲۴۵ - ۲۷۴ - ۲۶۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۲۹۵ - ۲۷۵
آمریکا - ۲ - ۱۰۶ - ۱۶۷ - ۱۰۵ - ۲۷۴ - ۲۶۰ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۶ - ۲۵۲
آمریکای لاتین - ۱۰۷
آناتولی - ۸
آنادیلی / روزنامه - ۴۸
آنام، بهروز - ۳۰۰
آنتوانت، ماری - ۴۱
آواجیق - ۱۷۱
ابراهیم آقا، حاجی میرزا / متخلص به اسیر -
ابطال الباطل / کتاب - ۲۶۳ - ۱۹۲
ابلاغ / روزنامه - ۲۲۶ - ۴۸ - ۵۷ - ۶۸
ابوالضیاء - ۱۲۰
ابوکف - ۲۵۹
اتابک، صدر اعظم - ۵۹ - ۱۶۱
اتحاد / روزنامه - ۴۸ - ۲۱۵ - ۸۱
اتریش - ۳۵ - ۱۳۹
اتفاق / حزب - ۱۱۹
اتفاق / مدرسه - ۸۳
اتفاق معلمین مرکزی آذربایجان / اتحادیه - ۲۱۷
اتفاق همکاران / اتحادیه - ۱۹۴
اجتماعيون اعتداليون / حزب - ۱۱۹ - ۱۲۰
اجتماعيون عاميون / حزب - ۹۵
اجلال السلطان - ۱۹۵
اجلال الملک - ۵۶ - ۸۴ - ۲۶۲
احرار، حزب - ۲۵۶
احمدشاه - ۱۰۶ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۸۰ - ۱۹۰
احمد / کتاب - ۲۲
احمد میرزا - ۸۷ - ۸۱
اختر الدوله - ۹۷
اختناق ایران / کتاب - ۱۱۷
ادب / روزنامه - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۴۷
ادبیه / مدرسه - ۵۴
ادیب العلماء - ۲۱۶
اردبیل - ۵ - ۷۹ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۷۶ - ۱۵۰ - ۱۸۰ - ۱۹۵ - ۲۶۹
اردو بادی، محمد سعید - ۲۴۲
ارس / رود - ۲۰ - ۱۰۰ - ۲۹۷ - ۲۹۸
ارشد الدوله - ۹۷
ارضروم - ۲۱
ارک علیشا - ۱۱۴ - ۱۷۰ - ۲۲۰ - ۲۶۸

- امید، روزنامه - ۴۸
 امیر ارشد - ۲۱۱ - ۲۰۶ - ۲۳۵ - ۱۹۵ - ۲۲۶ -
 ۲۷۹ - ۲۷۴ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۵۲
 امیر تومان، قاسم خان - ۱۱۳ - ۸۴
 امیر خیز / محله - ۴۷ - ۳۶ - ۹۸ - ۱۶۱ -
 امیر خیزی، اسماعیل - ۳ - ۷۹ - ۸۹ - ۹۴ -
 ۱۲۵ - ۱۳۸ - ۲۱۷ - ۲۰۷ - ۲۲۶ - ۲۳۱ - ۲۴۳ -
 ۲۷۲ - ۲۷۹ - ۲۹۲ - ۲۸۴ - ۲۹۳ - ۲۹۹
 امیر خیزی، نایب محمد - ۷۷
 امیر فیروز - ۱۹۵
 امیر نوبان - ۱۸۱
 امین الملک - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹
 امین، محمود - ۲۰۷ - ۲۹۲
 امینی، مفتون - ۶
 اثائیه / مدرسه - ۲۱۷
 انارستان / کتاب - ۶
 انتصار (مظفر اعلم)، سردار - ۲۰۰ - ۲۰۸ -
 ۲۵۵
 انتلی جنت سرویس / سازمان جاسوسی
 انگلستان - ۶۶ - ۲۵۱ - ۲۵۴
 انجمن اتحاد - ۴۷
 انجمن ایالتی و ولایتی تبریز (ملی) - در اغلب
 صفحات
 انجمن حقیقت - ۴۷
 انجمن / روزنامه - ۴۸ - ۵۸ - ۶۴ - ۸۱ - ۹۰ -
 ۱۰۴ - ۲۴۴ - ۲۶۳
 انجمن سری مجاهدین یا کمیته مجازات -
 ۱۶۱
 انجمن سعادت - ۴۷
 انجمن معارف یا مجمع مدیران مدارس - ۲۱۵ -
 ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸
 ارمغان / مجله - ۲۲۹
 ارمنستان - ۲۵۵ - ۲۵۶
 اروپا - ۵۹ - ۲۲۱ - ۲۶۹ - ۲۹۳ - ۲۹۶
 ارومیه / شهر - ۷ - ۱۱۴ - ۱۴۱ - ۱۴۹ - ۱۵۰ -
 ۱۵۳ - ۱۵۰ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۰۴ - ۱۷۰ -
 ۱۹۹ -
 ارومیه / دریاچه - ۱۶۵ - ۱۷۰ - ۲۹۸
 ارونق / شهرستان - ۷ - ۲۱۴ -
 از صبا تانیما / کتاب، جلد ۲ - ۲۳۱ - ۲۴۶ -
 ۲۴۷
 استانبول، استانبول - ۸ - ۲۰ - ۲۲ - ۲۱ - ۳۰ -
 ۸۴ - ۱۴۰ - ۲۳۱
 استقلال / روزنامه - ۱۰۵
 اسکرین - ۱۸۹
 اسکندرانی، محمود - ۵۷ - ۸۴ - ۸۱ - ۲۲۶ -
 ۲۷۱ - ۲۷۶ - ۲۸۲
 اسکندرخان - ۲۱۴ -
 اسکندری، سلیمان میرزا - ۱۲۰
 اسکندری، عباس - ۵۸
 اسلامیه / انجمن - ۵۵
 اسلامیه / روزنامه - ۴۸ - ۴۸ - ۱۱۲ -
 اصفهان - ۱۰۶ - ۱۴۱ - ۲۳۰ -
 اعتمادالدوله - ۱۵۲ -
 افتخار / مدرسه - ۸۳ - ۲۱۶ -
 آفریقا - ۱۰۷ -
 افشار، ایرج - ۱۱۷ - ۱۳۸ -
 افغانستان - ۶۵ - ۶۶ - ۱۰۳ -
 اکباتان / خیابان - ۶۸
 اکرامالدوله، علی خان - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۳۶
 امام حسین(ع) - ۱۲ -
 امام قلی میرزا - ۱۷۷

- ایوانف.م.س-۲-۶-۸۹
- ب**
- بادامچی، محمدعلی-۳-۴-۱۴-۱۸-۲۰-۲۰
-۲۰۱-۱۷۷-۱۴۶-۱۲۸-۲۶-۲۲-۲۰-۲۰-۲۰۵-۲۷۴-۲۷۹-۲۷۷-۲۹۲-۲۹۲
- بازار امیر-۲۸
- بازار صفائی-۴۷-۵۱
- بازرگان-۲۰
- باستانی پاریزی-۱۱۷-۱۹۲-۲۷۹
- باسکرویل / معلم آمریکایی-۲۰-۱۰۰-۱۰۴
- باسمنج-۷۹-۹۱
- باشمافقچی، محمدعلی-۲۱۱
- باطوم-۲۲
- باغبان / کتاب-۲۴۵
- باغ شمال-۳۰-۱۱۳-۱۱۴-۱۶۶
- باغ عیشه-۱۱۴
- باقرخان-۳۰-۷۱-۷۹-۹۱-۱۱۴-۱۲۳-۱۲۳
- ۱۲۴-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۵-۱۲۶-۲۰۳-۱۳۸-۱۲۷-۲۲۶
- ۲۲۷-۲۹۳-۲۲۷
- باکو-۲-۸-۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۲۱۹-۲۱۸-۱۱۰-۱۱۴-۲۹۸-۲۹۷-۲۵۶-۲۴۰-۲۹۸-۲۹۷
- ۲۹۹-۲۹۹
- باکوچی، زین العابدین-۲۲۳
- بالازاده، احمد-۱۶۹
- برزین / آتشکده-۷
- برلین-۳-۲۴۵-۲۸۸
- بروجرد-۱۸
- بریگاد، فراق-۲۷۱-۲۲۶-۲۸۲
- بزار، میرکریم-۱۲۳
- بُسفر / تنگه-۱۴۰
- انجمان‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران / کتاب-۸۹-۹۰
- انزاب-۲۱۴
- انزلی-۱۸۹-۲۵۶-۲۵۸-۲۵۹
- انقلاب اکتبر و ایران / کتاب-۱۹۲-۲۴۴
- انقلاب سرخ / روزنامه-۲۵۶
- انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی آن / کتاب-۱۴۷
- انقلاب و تحول آذربایجان در دوره مشروطیت ایران یا تاریخ ستارخان / کتاب-۱۳۸-۹۰-۸۹
- انگلستان / انگلیس / بریتانیا - در اغلب صفحات اوخارا / روستا-۲۳۵
- اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده / کتاب-۱۱۲-۱۱۷-۱۳۸
- اورال-۲۹۷
- اوروجعلی-۲۳۵
- اولین مقاومت منفی در ایران / کتاب-۲۳
- اهر-۲۱۱-۲۱۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸
- ۲۸۸-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۴۲
- اهراب / کوی-۱۱۴
- ایتالیا-۱۳۹
- ایران - در اغلب صفحات ایران در جنگ بزرگ / کتاب-۱۱۷
- ایران سرخ / روزنامه-۲۵۶
- ایرانشهر، زین العابدین خان-۲۵۱-۲۵۲
- ایران نو / روزنامه-۱۲۱-۱۲۸
- ایرانیان متفرقی / حزب-۲۵۸
- ایروان-۱۰۰
- ایلی ینسکی .ق / تاریخ نگار-۲

- بلخ- ۱۸۹
 بلدیه / اداره - ۲۲۲
 بلدیه / انجمن - ۱۶۲-۸۵-۸۴
 بلدیه / روزنامه - ۸۱
 بلژیک - ۱۰۹
 بلوای تبریز / کتاب - ۱۰۴-۹۰-۸۵-۵۸ - ۱۲۸
 بلواری، میرزا آقا - ۸۱
 بلوچستان - ۲۹۴
 بعرو - ۲۹۸
 بم - ۱۸۹
 بمعنی - ۲۹۸
 بناب - ۲۷۵
 بنکدورف - ۶۸
 بوداغیان / باغ - ۲۲۱
 بوستان / کتاب - ۵-۳
 بهار، مهرداد - ۲۴۶
 بهار، مهدی - ۲۷۹-۱۱۷
 بهار، ملک الشعرا - ۱۴۷-۱۴۰-۱۳۸-۱۲۱ - ۲۸۶-۲۴۰-۱۹۲-
 بهارستان / میدان - ۱۰۹-۱۰۷
 بهبهانی، عبدالله - ۱۶۲-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰
 بهرامی، عبدالله خان - ۱۹۸
 بین النهرين - ۱۵۳
- ت**
- تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، جلد ۳ / ۲
 کتاب - ۶
- تاریخ احزاب سیاسی، جلد ۱ / کتاب - ۱۳۸ - ۱۴۷
- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران / کتاب - ۴۳ - ۱۹۲
- تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران / کتاب - ۸۹ - ۲۳
- تاریخ ایران، جلد ۲ / کتاب - ۹۰ - ۸۹
- تاریخ بیداری ایرانیان / کتاب - ۵۸
- تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۱ / کتاب - ۴ - ۲۸۹-۲۷۹-۳۶
- تاریخ پدایش مشروطه / کتاب - ۱۹۲
- تاریخ دیپلماتیک ایران در سال ۱۹۲۳ / کتاب - ۲
- ب**
- پاریس - ۴ - ۱۸۹-۸۴-۲۳۱
- پاولویچ، نویسنده - ۹۸
- پترکبیر - ۶۸
- پرت آرتور - ۱۱۲-۶۸-۶۶
- پرورش / مدرسه - ۵۴
- پریم - ۵۴
- پستخانه، میرزا علی - ۱۲۸
- پسیان، محمد تقی - ۲۲۶-۲۴۶-۲۴۵-۲۲۶
- بطروس - ۱۵۵ - ۱۶۶
- بطروفسکی / مباحث فلسفی - ۱۱-۱۲-۱۳-۱۸-۲۰
- بطروگراد - ۱۴۳
- پناهی ماکوئی، عباس - ۲-۱۲-۱۶-۲۳-۳۶
- ۱۱۵-۱۴۷ - ۱۵۳-۱۴۵ - ۲۸۰-۲۵۲-۱۷۰
- پیامبر اکرم (ص) - ۱۶۷
- پیسیکوف. ل - ۲
- پیشمناز خامنه‌ای، حاج سید حسن - ۲۶-۲۸۲
- پیغون، محمد - ۲۴۶

- تاریخ زندگانی من / کتاب - ۴ - ۱۵۷ - ۱۹۲ - -
- تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد ۲ / ۲۶۳
- تاریخ فرهنگ آذربایجان، جلد ۱ و ۲ / کتاب - ۲۴۴
- تاریخ معاصر، حیات یحیی، جلد ۲ / کتاب - ۲۷۹ - ۸۹
- تاریخ نوین ایران / کتاب - ۶
- تاریخ هیجده ساله آذربایجان / کتاب - ۴ - ۲۳ - ۱۸۳ - ۱۷۳ - ۱۶۴ - ۱۳۸ - ۱۱۲ - ۳۶ -
- تازه بهار، مشهد / روزنامه - ۲۳۰ - ۲۱۲ - ۳۰۰ - ۲۸۹ - ۲۶۴ - ۲۴۴ - ۲۹۲
- تبریز - در اغلب صفحات ۱۸۵
- تبریز / روزنامه - ۱۱۱ - ۲۵۲
- تبریز / مدرسه - ۲۱۶ - ۲۱۷
- تبریز مه آلود / کتاب - ۲۴۲
- تبریزی، میرزا عبدالعلی - ۲۵
- تجدد / روزنامه - در اغلب صفحات
- تذکرہ ادب و شعرای آذربایجان / کتاب - ۲۴۶
- تریبیت / کتابخانه - ۲۱۵
- تریبیت، محمدعلی - ۷۵ - ۸۱ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - -
- ترجمان الدوله - ۱۹۸ - ۲۰۶ - ۲۰۸
- ترقی / حزب - ۱۱۹
- ترقی / مدرسه - ۸۳
- ترکمانچای / قرارداد - ۱۰۲
- ترکیه - ۱۵۳ - ۲۱۹ - ۲۹۸
- تسویج - ۲۱۸
- تفضیلی، محمود - ۱۴۷
- تفلیس - ۱۸ - ۲۱۹ - ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۲۲ - ۲۳۷ - -
- تقی اوآ، شوکت - ۲ - ۳ - ۶ - ۱۱۷ - ۱۶۱ - -
- تقی اوف - ۱۱۴ - ۱۲۳ - -
- تقیزاده، سیدحسین - ۲۳ - ۸۹ - ۱۲۰ - - ۱۲۱ - -
- تلash آزادی / کتاب - ۱۹۲ - ۲۷۹ - -
- تمثیلات / کتاب - ۱۸ - ۲۳ - -
- تمدن / مدرسه - ۲۱۶ - -
- تفقیدیون / حزب - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۵ - ۲۵۹ - -
- توپخانه - میدان - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - -
- توحید / مدرسه - ۱۰۴ - -
- توفيق فكرت - ۷ - -
- تولستوی - ۲۴۲ - -
- تهران - در اغلب صفحات
- تیمورخان شورا / شهر - ۱۸ - -
- تیموری، ابراهیم - ۲۲ - -
- ث
- نقة الاسلام (شهید) - ۳۰ - ۴۰ - ۸۹ - ۱۱۲ - -
- نقۃ الاسلام (شہید) - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۲ - -
- ج
- جامع / مسجد - ۲۶ - -
- جاوید، سلام الله - ۲۳ - -
- جرجیس - ۱۲۷ - -
- جعفرآباد / روستا - ۲۴۵ - -
- جلالت / مدرسه - ۵۴ - -
- جنگ بزرگ جهانی در ایران / کتاب - ۱۹۲ - -
- ۳۰۰

- جواهر فروش، حاجی نقی - ۱۱۴
 جواهر لعل نهرو - ۱۴۷
- ج**
- چابوخ محمد - ۱۱۳
 چایچی، میرزا علی - ۱۲۸
 چرچیل - ۵۸
 چرنوزوف / محله - ۴۷
 چکیده‌ای از زندگی و افکار جلیل
 محمدقلیزاده / کتاب - ۲۴۷ - ۲۴۶
 چکیده انقلاب، حیدر عمادوغلو / کتاب - ۱۵
 چلیانلو، رحیم نصرةالسلطان - ۶۲ - ۲۱۱ - ۲۳۵ - ۱۹۸
- چلبی، حاجی خان - ۲۱۹
 چله‌خانه - ۱
 چهریق - ۱۷۲
 چین - ۶۵ - ۱۱۲
- خ**
- خطرات حاج سیاح / کتاب - ۱۶ - ۳۶
 خطرات سیاسی فرخ / کتاب - ۱۹۲
 خطرات و خطرات / کتاب - ۴ - ۱۳۸ - ۲۶۴ - ۲۶۳
- خطرات حاج سیاح / کتاب - ۱۶ - ۳۶ - ۲۷۹
 خاله اوغلی / مسجد - ۲۶
 خامنه - ۷ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۱ - ۸ - ۲۲۳ - ۲۲۳
 خامنه‌ای، حاجی زین‌العابدین - ۱۱۱
 خامنه‌ای، حاجی علی آقا - ۱۱۱
 خامنه‌ای، میرزا جعفر - ۱۵۷
 خانقلی - ۲۲۴
 خانه تربیت / نهاد - ۲۲۳
 ختانی، حاج حسن - ۹۰
 خدا آفرین - ۲۳۴
- حاجی آخرند - ۲۹۴
 حاج اللہیار - ۱۸
 حاجی خوجالی، جواد - ۲۶۲
 حافظ / خیابان - ۲۲۰
 حافظ / شاعر - ۲۴۹
 حاکم باشی، میرزا اسماعیل - ۲۷۴
 حبل المتنبی / روزنامه - ۲۴۵
 حدید / روزنامه - ۲۱۵
 حریری، علی اکبر - ۲۵۱ - ۲۵۲
 حسام الدین خان - ۱۷۰

د	خراسان / استان -۴ -۵۲ -۱۲۱ -۱۴۱ -۱۵۶
دارالعجزه / نهاد -۲۲۲ -۲۲۳	۲۹۵ -۲۴۵ -
دارالفتوح / مدرسه -۳	خراسانی، محمد کاظم -۶ -۷۰ -۱۲۲
دارالمساکین / نهاد -۲۲۲	خرمالو -۲۷۳
داردانل / دریا -۱۴۰	خرم دین، بابک -۲۸۳ -۲۸۹
داروین -۲۲	خزدوز، یوسف -۷۶
داریوش -۱۹۰	خزر / دریا -۱۱۷
داستان دوستان / کتاب -۶۸ -۲۴۶	خطیب / محله -۹۷ -۲۷۵
داشناک، پیرم خان -۱۰۹ -۱۱۱	خلخال -۲۵۵ -۲۹۴
DAGUSTAN -۱۱۵ -۲۹۸	خلیج فارس -۶۵ -۲۶۰
دانتون -۲۱۴	خلیل -۱۷۱
داودی، مهدی -۱۰۴ -۱۱۷ -۱۸۳ -۲۷۹	خلیل میرزا -۷۰
دبستان / روزنامه -۴۸	خوجا بیگلو، امیر اصلاح -۲۶۲
درام بهرام چوبین / نمایشنامه -۴۹	خوشنویس، طاهر -۲۱۶
دستگردی، وحید -۲۲۹	خوزستان -۲۹۵
دلاک، جعفر -۱۲۳	خوی -۶۲ -۱۰۰ -۱۶۶ -۱۷۰ -۱۷۱ -۱۸۱
دموکرات / حزب - در اغلب صفحات	۲۱۱ -۲۲۳ -۲۷۴
دنسترویل، ژنرال -۱۰۵	خیابان -۱۹۹
دوافروش، /دواچی، حاج علی -۳۰ -۳۱ -۳۲ -۳۳ -۱۴۰ -۱۱۳ -۸۱ -۳۶ -۳۳	خیابانی، بهرام -۲۶۴
دولت آبادی، یحیی -۱۸۶ -۱۸۸ -۱۹۲ -۲۷۹	خیابانی / مسلک -۱۶۲
دوما / مجلس -۱۰۹	خیابانی، شیخ محمد - در اغلب صفحات
دوهچی / محله -۳۶ -۵۰ -۵۵ -۶۲ -۸۰ -۹۱	خیابانی / کتاب -۲ -۱۶ -۲۳ -۳۶ -۱۴۷
دهخوار قان / آذربایجان -۲۱۷ -۱۱۴ -۲۲۳ -۲۱۴	- ۱۵۳ -۱۷۳ -۲۸۰ -۲۸۹
دهخوار قانی، شیخ رضا -۱۰۹ -۱۱۷	خیابانی، میرزا آقابالاخان -۱۱۴
دیبا، سیدالمحققین -۲۰۱ -۲۰۶	خیابانی، میر هاشم -۲۷۶ -۲۸۰
دیدار همز ز ستارخان / کتاب -۳۶	خیابانی، میر جعفر -۲۸۰
دیلی کرونیکل / روزنامه -۹۸	خیابانی / نهضت -۲۳۷ -۲۳۹ -۲۴۰ -
دیلمان -۲۷۴	۲۴۲ -۲۴۳ -۲۴۵ -۲۶۱ -۲۷۹
دیلی نیوز / روزنامه -۹۸	خیابان / گورستان -۱۴۲
	خیاط، حاجی صمد -۱۱۴ -۱۲۳
	خیریه، کارخانه / شرکت -۵۰

- دیوان سیف فرغانی / کتاب - ۲۸۹
- روسیه - در اغلب صفحات ۲۴۴
- روین دز، جبرئیل - ۲۴۴
- رهبران مشروطه دوره اول / کتاب - ۱۳۸ - ۲۷۹
- رهنمای روزنامه - ۲۳۵
- را بیند رانات تاگور - ۲۴۵
- راسته بازار - ۳۰ - ۵۱
- راسته کوچه - ۷۷ - ۱۱۴
- راین، اسماعیل - ۸۹ - ۹۰ - ۱۱۷ - ۲۶۳
- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت / کتاب - ۳۰۰ - ۲۶۴ - ۱۱۷ - ۶
- رحیمی، مصطفی - ۵۸
- رزم دانشجو - ۲۶۴
- رسولزاده، محمدامین - ۱۲۰ - ۲۹۷ - ۲۹۸
- رشت - ۷۳ - ۱۰۶ - ۲۳۰ - ۱۹۶ - ۲۵۷
- رشتی، معتمدالاسلام - ۹۰
- رشد / مدرسه - ۵۴
- رشدیه، حاجی میرزا علی - ۲۱۵
- رشدیه / مدرسه - ۵۴
- رضاخان، میرزا - ۷۵
- رضازاده شفق - ۳ - ۴ - ۹۸ - ۱۰۴
- رضازاده ملک - ۱۵
- رضشا شاه - ۳ - ۶ - ۲۴۵
- رعد / روزنامه - ۲۳۰
- رفعت، میرزا تقی خان / نام مستعار فمینا - ۱۵۰
- ساره خانم، حاجیه - ۲۱۶
- سازانوف، مسیو - ۱۰۹
- ساعده‌سلطنه - ۲۰۶ - ۲۷۱
- سالار نظام - ۱۷۰
- سامان میدانی - ۵۱
- ساوجبلاغ - ۱۴۹ - ۲۱۸
- سبزه میدان - ۱۱۱
- سبلان - ۲۹۸
- سپهسالار / مسجد - ۱۰۷
- زاهدان - ۱۵۶
- زرنهلی، عباسقلی - ۲۸۸ - ۲۹۶
- زمانوف، عباس - ۲۳۲ - ۲۴۶ - ۲۳۴
- زنان ایران در جنبش مشروطه / کتاب - ۱۱۷ - ۱۲۵ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۶۲ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۲۰۰ - ۲۵۸ - ۲۲۳ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۱
- زنگول داغ / معدن - ۲۱
- زیره / شهر - ۲۹۴
- زینب پاشا - ۱۸
- ژ
- ژاپن - ۶۶ - ۸۹
- ژنویو / تاریخچه یک کنیز / کتاب - ۲۴۵
- س
- ساره خانم، حاجیه - ۲۱۶
- سازانوف، مسیو - ۱۰۹
- ساعده‌سلطنه - ۲۰۶ - ۲۷۱
- سالار نظام - ۱۷۰
- سامان میدانی - ۵۱
- ساوجبلاغ - ۱۴۹ - ۲۱۸
- سبزه میدان - ۱۱۱
- سبلان - ۲۹۸
- سپهسالار / مسجد - ۱۰۷
- دیوان سیف فرغانی / کتاب - ۲۸۹
- رویین دز، جبرئیل - ۲۴۴
- رهبران مشروطه دوره اول / کتاب - ۱۳۸ - ۲۷۹
- رهنمای روزنامه - ۲۳۵
- راسته بازار - ۳۰ - ۵۱
- راسته کوچه - ۷۷ - ۱۱۴
- راین، اسماعیل - ۸۹ - ۹۰ - ۱۱۷ - ۲۶۳
- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت / کتاب - ۳۰۰ - ۲۶۴ - ۱۱۷ - ۶
- رحیمی، مصطفی - ۵۸
- رزم دانشجو - ۲۶۴
- رسولزاده، محمدامین - ۱۲۰ - ۲۹۷ - ۲۹۸
- رشت - ۷۳ - ۱۰۶ - ۲۳۰ - ۱۹۶ - ۲۵۷
- رشتی، معتمدالاسلام - ۹۰
- رشد / مدرسه - ۵۴
- رشدیه، حاجی میرزا علی - ۲۱۵
- رشدیه / مدرسه - ۵۴
- رضاخان، میرزا - ۷۵
- رضازاده شفق - ۳ - ۴ - ۹۸ - ۱۰۴
- رضازاده ملک - ۱۵
- رضشا شاه - ۳ - ۶ - ۲۴۵
- رعد / روزنامه - ۲۳۰
- رفعت، میرزا تقی خان / نام مستعار فمینا - ۱۵۰
- رفلیع الدوّله - ۸۴
- رقابت روسیه و غرب در ایران / کتاب - ۶ - ۲ - ۲۶۳
- روح القوانین / کتاب - ۴۲
- روستووسکی، س. ن / نویسنده - ۲
- روسو، ژان ژاک - ۴۱ - ۱۸۵

- سوسیال دموکرات / حزب - ۲۵۸
 سولی / سینما - ۲۲۰
 سومر / محل - ۲۶۲
 سویس - ۱۹۰
 سهamsالدوله - ۹۶
 سه سال شیعی در یک جلد / کتاب - ۲۴۵
 سهلاں / روستا - ۹۲
 سه مقاله در باره انقلاب مشروطیت ایران /
 کتاب - ۸۹
 سهیلی، میرزا الحمد - ۱۱۴
 سیاحتنامه ابراهیم بیگ - ۱۵ - ۲۳
 سیاح، حمید - ۳۶ - ۱۶
 سیاهپوش - علی - ۱۱۷
 سیرجان - ۱۸۷
 سیستان و بلوچستان - ۲۵۲ - ۲۷۹
 سیف العلماء، حاجی - ۱۷۷ - ۲۷۳
 سیف الفراق، ابوالحسن - ۲۹۵ - ۲۹۰
 سیمای احمدشاه قاجار / کتاب - ۱۹۲
 سینا / بیمارستان - ۲۲۰
- شام غازانی، حاج سیدحسین معروف به
 عدلالملک - ۸۴
 شام قازان / محله - ۱۰۰
 شاهآباد - ۲۷۵
 شاهسون / ایل - ۹۱ - ۲۱۱ - ۲۶۲
 شاه عبد العظیم - ۲۸۹
 شاهین / روزنامه - ۲۰۷
 شبستر / شهر - ۳۷ - ۲۱۸ - ۲۲۱
 شبستری، سید محمد ملقب به ابوالضیاء - ۲۱۵
 شبستری، معجز - ۸
- ستارخان - ۱۵ - ۶ - ۳۶ - ۳۰ - ۶۶ - ۷۱ - ۷۷ - ۷۷
 سخنگویان سه گانه آذربایجان / کتاب - ۵۸ - ۹۷ - ۹۱ - ۸۴ - ۷۹
 سرخنگویان سه گانه آذربایجان / کتاب - ۵۸ - ۱۴۱ - ۸ - ۱۷۶ - ۱۸۰ - ۲۱۱ - ۲۱۸ - -
 سراب - ۲۲۳ - ۲۲۰
 سر ادوار دگری - ۶۶
 سر پرسی سایکس - ۶۶ - ۸۹ - ۹۰
 سر پرسی کاکس - ۱۵۴ - ۱۸۶ - ۲۱۱ - ۲۴۹
 سرتیپ زاده، علی اصغر - ۲۰۷ - ۲۱۶ - ۲۷۴ -
 سرخاب / کوی - ۲۲ - ۵۵ - ۹۱ - ۲۱۶
 سرخاب / گورستان / مقبرة الشعرا - ۲۸۵
 سردار جنگل / کتاب - ۱ - ۳۰۰
 سردار ملی، ستارخان / کتاب - ۱۶
 سردار نیا، صمد - ۹۰ - ۶ - ۲۴۶
 سرنده - ۲۷۳
 سریع القلم، میرزا یدالله خان - ۲۰۳
 سعادت / مدرسه - ۵۴
 سعدآباد / کاخ - ۳
 سعدی - ۵ - ۳
 سلطان زاده - ۲۵۲ - ۲۵۲
 سلماس - ۱۰۰ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - -
 سلماسی، میرزا سعید - ۸۱ - ۲۷۴ - ۱۹۹ - ۱۷۲
 سلماسی، میرزا محمود - ۱۱۴ -
 سمیتقو، اسماعیل آقا - ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - -
 سنای / مجلس - ۱۱۶ - ۱۳۶ - ۱۷۶
 سنگلچ / محله - ۶۰
 سن و نسان / مدرسه فرانسویان - ۲۱۷
 سوره - ۱۵۳

- شجاعالدوله، صمدخان - ۳۰- ۹۷- ۱۱۲- -
- شیرازی، حاج میرزا محمدحسن - ۲۵۴- ۱۱۳- ۱۱۴- ۱۱۵- ۱۱۶- ۱۳۷- ۱۶۱- ۱۷۵-
- شیرازی، محمدرضا - ۵۱- ۲۹۴- ۲۷۴- ۲۱۶-
- شجاع نظام مرندی - ۷۵- ۱۹۸- ۱۶۱- ۹۱- ۷۵- ۲۷۱- ۱۹۸- ۱۶۱- ۹۱- ۷۵-
- شجیعی، زهرا - ۵۸- ۱۳۸- ۲۱۲- ۲۸۰-
- شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی /
کتاب - ۳۶- ۹۰- ۱۱۷- ۱۴۷- ۲۴۷- ۲۴۷-
- صادق الملک - ۱۴۶- ۲۸۰- ۲۷۹-
- صارم الدوله، اکبر میرزا - ۱۸۸- ۱۶۹- ۱۶۷- ۱۶۶- ۱۶۵- ۱۴۶- ۱۶۹-
- صفافی، کریم - ۲۱۸- ۲۲۲- ۲۱۸- ۱۷۰-
- صالحیار، غلامحسین - ۲- ۳۰۰- ۱۹۲- ۲۹۸-
- صاین قلعه - ۱۵۵- ۱۷۷- ۱۷۶-
- صدای ایران / روزنامه - ۱۸۳- ۱۸۰- ۲۳۰- ۲۱۷- ۲۱۵-
- صدر / کوچه - ۲۱۶- ۸۱- ۴۰- ۳۶- ۳۱-
- صدقیانی، حاجی رسول - ۳۰- ۲۷۱- ۲۱۷- ۲۱۶-
- صراف، حسن - ۱۱۴- ۲۶۲-
- صفایی، ابراهیم - ۱۰۴- ۱۲۱- ۱۱۴- ۱۱۱-
- صفوت، محمدحسین - ۲۰۸- ۲۹۲- ۲۰۸-
- صفوت، محمدعلی - ۶۸- ۲۳۲- ۲۴۰- ۲۴۴- ۲۴۶-
- شفیعزاده - ۲۱۹- ۱۸-
- شکی / شهر - ۱۵-
- شماخی - ۲-
- شمس، اسماعیل - ۲۱۰-
- شمس العماره - ۲۱۶-
- شمس / مدرسه - ۲۷۰-
- شمیران - ۸۱-
- شورای ایران / روزنامه -
- شوروی و جنبش جنگل / کتاب - ۲۵۸-
- شوکتیه / مدرسه - ۲۱۷-
- شهریار، استاد محمدحسین - ۱۰۰-
- شهریاران گمنام / کتاب - ۳۰۰-
- شيخ سليم - ۱۴۶- ۱۱۴- ۱۱۳- ۴۰-
- ض
- ضرغام / ایل - ۹۱-
- ضیاءالدین، مسیو - ۲۷۰-
- ضیاءالعلماء، ابراهیم - ۴۰- ۱۱۲-
- ضیاء یوسف - ۱۴۶-

- ط
- عدالت، میرزا حسین خان - ۹۳ - ۹۹
 - عدلیه / حکومت - ۱۶۲ - ۱۶۳
 - عراق - ۲۷۲
 - عربستان - ۱۵۳ - ۲۸۰
 - عزالسلطان / ملیجک - ۹۷
 - عشایر (قره داغی)، سردار حسین خان - ۲۰۶ - ۲۵۲ - ۲۱۱
 - عشرت آباد / خیابان - ۲۷۰
 - عشق آباد - ۱۱۵
 - عصیان تبریز در سال ۱۹۲۰ / کتاب (۱۹۲۰)
 - نجمی ایل تبریز عصیانی) - ۱۱۷ - ۳ - ۱۴۷ - ۱۶۴
 - ۲۷۹ - ۲۶۴ - ۲۴۵ - ۲۲۴ - ۲۱۲ - ۳۰۰ - ۲۹۷ - ۲۸۹
 - عصدق‌الملک - ۱۰۶
 - عظیم‌زاده - ۲۱۹ - ۲۳۸
 - علاف، کربلای حسین - ۷۷
 - علاء‌الدوله - ۱۶۱
 - علاء‌السلطنه، محمدعلی - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۶۵
 - علاء‌الملک - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۸
 - علی (ع) - ۳۹ - ۲۸۳
 - علی محمدخان / خواهرزاده تقی‌زاده و برادر محمدعلی تربیت - ۱۲۲
 - علی مسیو - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶ - ۴۷ - ۱۱۳ - ۷۷ - ۴۸ - ۲۷۳
 - عمرانی، عبد‌الصمد - ۲۷۴
 - عمروخان - ۶
 - عنصری / دیوان - ۳ - ۵ - ۶
 - عین‌الدوله - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷
 - طاہرزاده بهزاد، کریم - ۳ - ۶ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۲۱۲ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۸۹
 - طالبوف - ۲۲
 - طالبیه / مدرسه - ۲۵
 - طاهیاز، صادق - ۷۶
 - طرابوزان / شهر - ۲۳۱
 - طلیعه، میرزا باقر - ۲۵۱
 - طلیعه سعادت / روزنامه - ۲۵۱
 - طوفان / روزنامه - ۲۸۵
 - طلوع، محمدرضا - ۲۹۴
- ظ
- ظرف‌الدوله - ۲۷۴
 - ظل‌السلطان - ۹۲ - ۱۲
- ع
- عارف، ابوالقاسم - ۲۸۵
 - عافیت، محمدرضا - ۱۶
 - عالی قاپو - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۶ - ۲۷۱
 - عباس آقا / مجاهد تبریزی - ۱۶۱
 - عباس‌زاده، بایرامعلی متخلص به حمال - ۸ - ۹ - ۱۵ - ۱۶
 - عباسعلی - ۸۴
 - عبدالهزاده فریور - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۷۷
 - عثمانی / دولت - ۸ - ۱۷۱ - ۱۵۶ - ۱۷ - ۲۵۶
 - عدالت / حزب - ۲ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸
 - عدالت / روزنامه - ۴۸ - ۹۹ - ۲۱۵
 - عدالت، سید جسین خان - ۸۳ - ۲۱۵

- فریکت / کتاب - ۱۱۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۲۴ - ۱۱۶ -
 فشنگچی، کربلا حسین آقا - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۶۶ - ۲۵۲ - ۲۰۶ - ۲۰۱ - ۱۹۸ - ۱۸۸ - ۱۸۲ -
 فضلی، سرتیپ اسماعیل - ۲۷۴ - ۲۸۴ - ۲۹۳ - ۲۶۷ -
 فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت
 مشروطیت ایران / کتاب - ۱۳۸ - ۲۱۲ - ۲۶۳ - ۱۱۷ - ۲۷۹ - ۱۸۳ -
 ۳۰۰
- غ**
- فلسطین - ۱۵۵ - ۲۵۶ -
 غازیان - ۲۰۵ - ۲۰۰ - ۱۹۸ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۱۷۰ - ۱۱۴ -
 غفار، برادر ستارخان - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۴ - ۲۱۶ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۹۲ - ۲۴۳ - ۲۲۹ - ۱۱۴ -
 غلام خان - ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۱۱۳ - ۱۱۴ -
 غنیزاده، محمود - ۸۱ - ۸۱ -
- ف**
- فارس / استان - ۴ - ۱۹۴ - ۲۶۹ - ۲۸۶ -
 فاروس / چاپخانه - ۲۲۹ - ۲۲۹ -
 فاطمی، ن. س. - ۲ - ۱۷۱ - ۱۱۲ -
 فتحعلیشاه - ۳۰۰ - ۵۸ - ۳۶ - ۳۰۰ -
 فتحی، نصرت‌اله - ۳۰۰ - ۶ - ۱ - ۲۴۱ -
 فخرائی، ابراهیم - ۲۴۱ -
 فخرالمعالی معروف به مدعی‌العموم - ۱۶۱ -
 فخرداعی گیلانی، سید محمد تقی - ۹۰ - ۸۹ -
 فرانسه - ۲۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۱۱۲ - ۱۳۹ - ۱۶۶ -
 فرانک - ۲۰۸ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۴۵ - ۲۶۹ - ۲۹۶ -
 فرخی یزدی - ۱۹۰ - ۲۸۵ - ۲۴۰ -
 فردوسی / مدرسه - ۲۳۱ - ۲۱۷ - ۲۳۱ -
 فرزاد، حسین - ۱۳۸ - ۷۳ -
 فرمانفرما، عبدالحسین میرزا - ۱۹۶ - ۲۸۵ -
 فرغانی، سیف - ۲۳۰ - ۲۰۰ -
 فرهنگ / روزنامه - ۲۵۶ - ۲۵۶ -
 فریاد / روزنامه - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۹۳ -
 قرآن کریم - ۱۲ - ۴۷ - ۳۳ - ۱۹۹ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۵۴ -
 قرارداد اجتماعی / کتاب - ۴۲ -
 قران / واحد پول ایران - ۱۰۳ - ۲۳۶ - ۲۷۵ -
 قرہ‌آغاج - ۲۷۵ -
 قرہ‌باغ - ۲۹۸ -
 قره‌جهdaghi، رحیم خان - ۹۱ -
 قره‌داغ - ۱۸ - ۱۵۰ - ۱۹۵ - ۲۱۱ - ۲۳۴ - ۲۳۵ -
 - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۶۲ - ۲۵۲ -
 ۲۹۳ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۷۹ - ۲۷۶

- قیام راندار مری خراسان / کتاب - ۲۴۶ - ۲۹۶ -
 قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز / کتاب - ۴ - ۱۱۳ - قره داغی، اسماعیل -
 ۲۴۶ - ۲۱۲ - ۱۸۳ - ۱۵۷ - ۱۱۷ - ۲۳ - ۵ - ۱۱۳ - قره داغی، کریم -
 ۳۰۰ - ۲۸۹ - ۲۸۰ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۱۹۸ - قرقشلاق -
 قیام کلنل محمد تقی پسیان / کتاب - ۲۴۷ - ۸۹ - ۲۳۷ - ۵ - قراق، اسماعیل -
 قیامی، زین العابدین - ۲۷۷ - ۲۷۳ - ۲۹۵ - ۲۵۰ - ۱۸۲ - ۱۲۵ - ۱۲۳ - ۹۰ - قزوین -
 قیامیون انتقامیون / حزب - ۲۸۸ - ۲۳۷ - ۱۹۰ - ۲۴۰ - ۲۳۶ - قزوینی، عارف -
 قزوینی، میرزا احمد - ۹۸ - ۱۲۵ - قصر شیرین -
ک
 کاتبی، علی - ۱۳۸ - ۹۰ - ۵۸ - ۱۵ - ۷۵ - ۶۶ - ۳۰ - ۲۲ - ۲۰ - ۱۸ - ۱۵ - ۸ - فقار -
 کارنگ، عبدالعلی - ۶ - ۲۳۹ - ۲۳۲ - ۲۱۹ - ۱۵۵ - ۱۲۴ - ۱۱۵ - ۹۵ -
 کاظم زاده ایرانشهر، حسین - ۳ - ۲۵ - ۴ - ۲۹۷ - ۲۰۹ - ۲۵۶ - ۲۴۹ - ۲۴۲ -
 کامونیست / روزنامه - ۲۵۶ - ۴۹۹ - ۲۹۸ -
 کاوه / روزنامه - ۲۴۵ -
 کبود / مسجد - ۱۹۹ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ -
 کتاب فروشی، میرزا احمد - ۲۹۴ - ۲۴۶ -
 کربلا - ۱۲ - ۷۷ - ۳۵ -
 کردستان - ۱۱ - ۲۹۵ - ۲۰۲ - ۱۶۶ - ۱۱ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۳۷ -
 کرمان - ۱۷ - ۲۹۴ - ۶۶ -
 کرمانشاه - ۱۲۵ - ۱۸۷ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - قلندر و ف -
 کرمانی، آقاخان - ۸ - ۲۴۵ -
 کرمانی، ناظم الاسلام - ۵۸ - ۱۷۰ - قوچان -
 کرمه چاتاق / روستا - ۲۳۴ - ۱۷۱ -
 کره / کشور - ۱۱۲ - ۶۵ - ۱۷۰ - قودوخ بوغان / پل -
 کریم خان - ۱۱۳ - ۲۷۴ - ۱۱۴ - ۱۱۵ -
 کریم خان / مسجد - ۲۶ - قهرمانی، علی اکبر -
 کسری، احمد - ۴ - ۴۰ - ۲۶ - ۲۳ - ۴ - ۵۸ - ۴۳ - ۴۰ - ۲۶ - ۲۳ - ۴ - ۲۴۶ - ۲۴۶ - ۲۱۲ - ۹۰ - ۷۳ - ۶ - ۳ - ۱۶۹ - ۱۶۴ - ۱۵۷ - ۱۳۸ - ۱۱۲ - ۹۰ - ۸۹ -
 ۲۶۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۴۴ - ۲۱۲ - ۲۱۰ - ۱۷۳ - ۲۷۹ - ۱۳۸ - ۱۰۴ - ۹۰ -
 ۳۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۲ - ۲۶۴ - ۲۳۰ - ۱۵۷ - ۱۰۴ - ۹۰ -
 کسمانی، شمس - ۲۳۰ - ۱۵۷ - ۱۰۴ - ۹۰ - قیام آذربایجان و ستارخان / کتاب - ۸۹ - ۶ - ۳ - ۲۷۹ -

- گلمانخانه / بندر - ۱۷۵
 گنجه‌ای، حسن آقا - ۵۰ - ۲۷۷
 گنجه‌ای، میرزا علی نقی - ۳۳ - ۷۹ - ۱۷۷ - ۲۶ - ۲۹۲ - ۲۲۱ - ۲۰۵ - ۱ -
 گنجینه فنون / مجله - ۲۱۵
 گوئل کهن - ۱۱۷ - ۱۸۳
 گوکاز - ۲۹۷
 گونشی / رود - ۷
 گونشی / شبستر - ۲۱۴
 گونی / روستای سراب - ۱۵
 گهیک‌لی، حاتم - ۲۶۲
 گیلان - ۲۴۲ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۹۴ - ۲۹۵
 ل
 لامارتین / نویسنده - ۲۴۵
 لاوجان / قریه - ۲۳۴
 لاوروس - ۵۴
 لرد کرزن - ۱۹۰ - ۲۴۹ - ۲۶۶
 لرستان - ۲۹۵
 لغت‌نامه دهخدا - ۳۰۰
 لقمان ادهم، عباس، اعلم‌الملک - ۲۱۶
 لقمانیه / مدرسه - ۲۴۰
 لکستان - ۱۹۸
 لله‌بیگی - ۲۷۵
 لندن - ۱۸۷ - ۱۹۰ - ۲۱۱ - ۲۷۰
 لنزوسکی، جورج - ۶ - ۲ - ۲۶۳
 لورنس، توماس ادوارد - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۶۶ - -
 لهستان - ۷۶
 لیاخوف، کلنل - ۶۲ - ۱۰۶ - ۱۸۵
 لیل‌آباد / مدرسه - ۲۱۶
- کفشدوز، غفار - ۱۲۳
 کلیات دیوان عارف / کتاب - ۲۷۹
 کلیات مصور عشقی / کتاب - ۱۹۲
 کلپیر - ۲۳۷ - ۲۳۴ - ۲۸۸
 کلید نجات / روزنامه - ۲۵۱
 کمال / روزنامه - ۲۱۵
 کمال / مدرسه - ۲۱۵
 کمال، میرزا حسن - ۲۱۵
 کمیسیون آذوقه / سازمان - ۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۷۶
 ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳
 کمیسیون اعانه - ۲۲۳
 کمیسیون کوی‌ها - ۲۲۲
 کندلی، غفار - ۲
 کنفرانس ایالتی - ۱۴۳
 کوچه باغ - ۲۱۷
 کورت وسترو - ۲۵۵ - ۲۵۹ - ۲۶۱
 کهله‌یک بولاغی - ۲۷۳
- گ
 گامیش تپه - ۱۰۹
 گجرات - ۲۹۸
 گجیل / بازار - ۱۱۳ - ۲۷۵
 گرانفوودسک / شهر - ۱۱۵
 گرجستان - ۲۵۵ - ۲۵۶
 گروس - ۱۰۶ - ۱۶۶ - ۱۷۶ - ۱۸۲
 گری ادوارد - ۵۸۱
 گریگور یقیکیان - ۲۴۹
 گلاستون - ۲۵۴
 گل زرد / روزنامه - ۲۳۰
 گلستان / قرارداد - ۱۰۲
 گلشن / روزنامه - ۲۳۰

- محمد جعفر آقا، حاجی - ۹۰
 محمد جعفر دلاک - ۱۱۴
 محمدحسن میرزا ویعهد - ۲۹۲
 محمدحسین خان / سرتیپ - ۴۷
 محمد علیشاہ - در اغلب صفحات
 محمدری، غلام - ۲- ۲۳۶
 محمدیه / مدرسه - ۲۱۶
 محیط طباطبایی، سیدمحمد - ۲۹۷- ۲۹۸-
 مخبرالسلطنه - ۴- ۱۳۸- ۱۲۵- ۶- ۲۲۲-
 ۲۴۱- ۲۴۰- ۲۳۹- ۲۳۸- ۲۳۷- ۲۳۶- ۲۳۵
 - ۲۶۴- ۲۶۰- ۲۴۵- ۲۴۴- ۲۴۳- ۲۴۲-
 ۲۷۴- ۲۷۲- ۲۷۱- ۲۷۰- ۲۶۹- ۲۶۷- ۲۶۵
 - ۲۸۴- ۲۸۳- ۲۸۲- ۲۷۹- ۲۷۶- ۲۷۵-
 ۲۹۹- ۲۹۷- ۲۹۳- ۲۹۲- ۲۸۸- ۲۸۶- ۲۸۵
- 
- مخدرات / مدرسه - ۲۱۶
 مراغه - ۷۹- ۱۶۱- ۲۱۱- ۲۱۸- ۲۲۳- ۲۶۲-
 ۲۷۴
 مراغه‌ای، حاج زین العابدین - ۸- ۲۳-
 مرزبان، امین‌الملک - ۲۰۱- ۲۰۳- ۲۰۵-
 ۵۱- ۴۸- ۳۵- ۳۰- ۱۲۶- ۷۷- ۷۶- ۵۲-
 ۱۴۰- مرمره / دریا -
 ۲۷۱- مرند - ۷۵- ۷۵- ۲۱۳- ۲۱۴- ۲۱۴- ۲۵۵- ۲۵۵-
 مسالک المحسنين / کتاب - ۱۶
 مساوات / روزنامه - ۵۸-
 مساوات - سیدمحمد رضا - ۱۲۹
 مستشار المالک - ۹۰
 مستر مور - ۹۸
 مستوفی المالک - ۱۴۹- ۱۷۶- ۱۸۲- ۱۸۶-
 ۲۶۳- مستوفی، عبدالله - ۱۹۲-
- لیلاوا / گورستان - ۱۴۲
 لیلاوا / لیل‌آباد / محله - ۲۲۱
 مارالان - ۲۲۰
 مارشیمون - ۱۵۵- ۱۷۱- ۱۶۶- ۲۷۲-
 مارلینگ - ۶۶
 مازندران - ۲۶۶- ۲۹۵-
 مازندرانی، عبدالله - ۷۰- ۱۱۳- ۱۲۲-
 ماژور میرحسین خان / سرتیپ هاشمی بعدی
 ۱۶۹- ۱۷۰- ۲۲۶- ۲۷۴- ۲۷۵- ۲۷۶- ۲۸۰- ۲۸۲-
 ماکو - ۶۲- ۷۹- ۹۲- ۱۰۰- ۹۵- ۹۰- ۲۲۲- ۲۹۸-
 ماکویی، میرمهدی - ۱۶۹
 ماهوتچی، علی آقا - ۸۴-
 مایو / کرت - ۲۶۲
 مبارزه‌دو مشی از جنبش مردم / جنبش تباکو،
 جنگل، دموکراتیسم، لیبرالیسم / سه مقاله -
 ۲۶۴
 مترقی / روزنامه - ۴۸-
 مجارستان / هنگری - ۱۳۹-
 مجاهد / روزنامه - ۲۱۵-
 مجتبهد انگجی، حجۃ‌الاسلام حاج میرزا
 ابوالحسن آقا - ۲۵-
 مجتبهد، حاج میرزا حسن - ۵۵-
 مجتبهد، میرزا احمد - ۲۷۴-
 مجتبهدی، مهدی - ۶- ۱۱۷- ۲۶۴- ۳۰۰-
 مجیدیه / خیابان - ۸۴- ۲۲۹-
 محمد آجودان - ۱۱۴-
 محمد آقاخان - ۱۱۴-

- ملک المتكلمين - ۲۴۰
 ملکزاده، مهدی - ۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۲ - ۱۲۲ - ۱۲۵
 مموریال / مدرسه - ۱۰۴ - ۲۱۷
 منچستر - ۱۷
 منچستر گاردن / روزنامه خارجی - ۹۸
 مورخ الدوله - ۱۱۷
 مونتسکیو - ۴۱
 موید الدوله - ۸۷
 مویدزاده، ابوالفضل - ۲۱۹
 میانه - ۱۴۱ - ۱۵۰ - ۱۷۶ - ۲۰۰ - ۲۰۲
 میجر ادموند - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۳
 میرآقا - ۴۷
 میرآقا / دربند - ۲۱۶
 میراث خوار استعمار / کتاب - ۱۱۷ - ۲۷۹
 میرزا آقا - ۸۱
 میرزا باقر - ۱۹۹ - ۲۰۰
 میرزاده عشقی - ۱۸۹
 میرزا صادق - ۲۳۴
 میرزا صادق خان - ۱ - ۶ - ۱۹۱ - ۲۴۲ - ۲۴۵
 میرزا کوچک خان - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۹۴ - ۲۵۹
 میرزا محمود خان / محمود - ۱۲۰
 میرزا مهدی خان - ۱۱۴
 میرعبدین، حاجی - ۹۰
 میرکریم، بزار - ۱۱۳ - ۱۲۳
 میرهاشم - ۲۶۹
 میشو / کوه - ۷
 میلان - ۱۸
 مؤتمن العلماء - ۲۷۴
- مستوفی، میرزا صادق خان - ۶ - ۸۳
 مسیو نوز - ۵۴ - ۵۳
 مسیو ویلسون - ۱۶۷
 مشاهیر آذربایجان / کتاب - ۶ - ۹۰ - ۲۴۶
 مشکورة - ۲۰۲
 مشکین شهر - ۱۸
 مشهد - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۲۴۵ - ۲۹۵
 مشیر الدوله - ۵۳ - ۲۵۶ - ۲۶۶ - ۲۷۰ - ۲۷۸
 مشیر دفتر - ۹۰
 مشیر سلیمانی، علی اکبر - ۱۹۲
 مصباح الملک - ۱۹۶
 مصباح / روزنامه - ۴۸ - ۱۱۲
 مصیبت و باوبلای حکومت / کتاب - ۲۳
 مظفر الدین شاه قاجار - ۴۷ - ۳۷ - ۵۰ - ۵۳ - ۹۳
 مظفریه / مدرسه - ۲۱۵
 معتمد التجار - ۲۰۶ - ۲۲۱
 معتمددالدوله - ۲۷۷
 معرفت / مدرسه - ۵۴ - ۸۳
 معزز الدوله، حاجی - ۹۰
 معین الرعایا - ۲۲۱
 مقندرالدوله - ۱۲۴
 مقندر نظام - ۱۵۰
 مکرم الملک - ۱۴۶ - ۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۰۶
 مکرم، سردار - ۲۰۶
 مکی، حسین - ۴ - ۳۶ - ۲۷۹ - ۲۸۹
 ملانصرالدین در تبریز / کتاب - ۲۴۶ - ۲۴۷
 ملانصرالدین / روزنامه - ۱۵ - ۱۶ - ۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰

نظام / حکومت - ۱۶۲	ن
نظام / مدرسه - ۴۵ - ۲۲۵ - ۲۱۷	نائین - ۱۸
نظمیه / اداره شهربانی - ۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸	نایپلتون - ۱۰۲
۱۱۴ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۸۲ - ۲۹۳	ناصح زاده، میرزا جواد - ۴۰
نظمیه / روزنامه - ۸۴ - ۸۱ - ۵۷	ناصرالدین شاه - ۱۲ - ۲۲۶
نظمیه / مدرسه - ۲۲۵	ناصرالملک - ۱۰۹ - ۱۱۵ - ۱۹۰
نقش کردکان و نوجوانان در جنبش مشروطه / کتاب - ۲۳ - ۵۸ - ۱۰۴ - ۱۱۷	ناصر خسرو - ۱۷
نگاهی به تاریخ جهان / کتاب - ۱۴۷	ناصری / مدرسه - ۲۳۱
نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره	ناطق، میرزا جواد - ۷۹
قانونگذاری / کتاب - ۵۸ - ۱۳۸ - ۲۱۲ - ۲۸۰	ناطق، هما - ۲۳
نوبر / مدرسه - ۵۴ - ۲۱۶	ناظم الدوله - ۲۰۷ - ۲۲۱
نوبری، میرزا اسماعیل - ۷۹ - ۹۳ - ۹۸ - ۱۲۰	ناله ملت / روزنامه - ۵۹ - ۶۴ - ۸۱ - ۹۰ - ۹۳
۱۶۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۲۲۱	۱۰۵ - ۲۶۹
نوبهار / روزنامه - ۱۲۱	ناموس / مدرسه - ۲۱۶
نویه ورمیا / روزنامه خارجی - ۸۹	نجات / مدرسه - ۸۳ - ۲۱۶
نهضت خیابانی / کتاب - ۴	نجار تبریزی، عبدالرحیم ابن شیخ ابوطالب
نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان	معروف به طالبوف - ۹ - ۱۶
جهان / کتاب - ۲۳	نجار، محمد آقاخان - ۱۱۴ - ۱۲۳
نیساری، نصرةالله - ۲۰۷ - ۲۱۴ - ۲۹۲	ن杰ف اشرف - ۶۰ - ۸۰ - ۷۰ - ۶۲ - ۸۱
نیساری، هاشم - ۲۰۷ - ۲۷۲ - ۲۹۲	۹۸ - ۱۲۵ - ۱۱۳ - ۲۸۲
و	نچقوانی، بیوک خان - ۱۹۵
واعظ، میرزا حسین - ۴۰ - ۹۳	نخجوانی، بیوک خان - ۲۱۸
واغزال - ۲۷۵	ندیم باشی (حاجی) - ۹۰
وان / دریاچه - ۱۵۵	نرمان - ۱۹۰ - ۲۷۰
وثوق الدوله - ۱۳۶ - ۱۱۱ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۷۵	نریمانوف، نریمان - ۲۰۶
- ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷	نصرالسلطنه، سپهبدار اعظم تنکابنی - ۹۲
۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰	نصرالله خان - ۸ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴
۱۸۹	نصرت الدوله، میرزا - ۱۸۸ - ۱۹۰
۲۰۴ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۴۵ - ۲۶۱	نصرت / حزب - ۲۵۸
	نقطه های شیخ محمد خانانه / کتاب - ۲۶۴

- یکانی، میرزانوراله خان - ۱۶۹ - ۲۰۷ - ۲۷۷ - ۲۹۹ - ۲۹۲ - ۲۸۹ -
۲۹۲
وواقع ناصری / کتاب - ۱۱۷ -
وکیلی پیران، اسماعیل - ۲۱۹ -
ولتر / نویسنده - ۴۲ - ۴۱ -
ولگا / رود - ۲۹۷ -
وهابزاده - ۲۱۹ -
ویجویه‌ای، حاجی خان میرزا علی - ۱۱۴ -
ویجویه‌ای، حاجی محمدباقر - ۱۵ - ۷۵ - ۱۳۸ -
ویجویه / محله - ۱۱۳ - ۱۱۴ -
ویکتور هوگو - ۲۳۲ -

ه

- هاشمی، سرتیپ - ۲۷۴ -
هامیلتون / شهر - ۲ -
هروی خراسانی - ۱۹۲ -
هشت روایی، اسماعیل - ۷۹ -
هشت سال در ایران، جلد ۲ / کتاب - ۸۹ -
هفت ستون خرد / کتاب - ۲۸۰ -
همدان - ۱۸ - ۱۸۲ - ۲۳۶ - ۲۹۵ -
هندوستان - ۶۵ - ۶۸ - ۶۶ - ۱۱۰ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۲۹۸ - ۲۶۰ - ۳۰۶ - ۲۵۳ -
هوشیار .م - ۸۹ - ۱۴۷ -
هیات، میرزا علی آقا - ۲۵۲ - ۲۵۱ -

ى

- یادگار انقلاب / روزنامه - ۹۰ -
بزد - ۱۸ - ۱۴۱ -
یزدی، حسین - ۲۹۴ -
...

از همین نویسنده منتشر می شود:

- ۱ - زنان ایران در جنبش مشروطه چاپ سوم
- ۲ - نقش کودکان و نوجوانان در جنبش مشروطه چاپ دوم
- ۳ - تاریخچه روزنامه های تبریز در صدر مشروطیت با اضمام مجموعه روزنامه
ناله ملت جلد دوم

از انتشارات اختر منتشر شده است:

- ۱- ایران تورکلرینین اسکی تاریخی جلد اول پروفسور دکتر محمد تقی زهتابی
- ۲- ایران تورکلرینین اسکی تاریخی جلد اول پروفسور دکتر محمد تقی زهتابی
(زیر چاپ)
- ۳- شاهین زنجیرده
- ۴- آذربایجان تاریخی
- ۵- یازیشما
- ۶- دیل و دیلچلیک
- ۷- سونابولبولر
- ۸- کالبد شناسی انسانی
- ۹- پرستاری بیماریهای کودکان
- ۱۰- آسیب شناسی عمومی
- ۱۱- اصول و فن رنگ آمیزی در آسیب شناسی
- ۱۲- خودآموز تندخوانی و تقویت حافظه
- ۱۳- اینترنت برای پزشکان
- ۱۴- فرهنگ اصطلاحات پزشکی
- ۱۵- انبارداری و جابجایی گلهای بریده
- ۱۶- طراحی منوها در C
- ۱۷- ۰۰۰-۰۰۰

AZADISTAN MOVEMENT

SHEIKH MOHAMMAD KHIABANY

By

ABDOLHOSEIN NAHIDI AZAR



AKHTAR PUBLICATION

TABRIZ-IRAN



من کشته شدن را به تسليم ترجیح می‌دهم.

من در پیش دشمن زانو بر زمین نمی‌زنم.

من فرزند انقلاب مشروطیت ایرانم.

من از اعقاب بابک خرمدین هستم، که در نزد خلیفه عرب آنچنان رشادت و عظمت از خود بروز داد.

ممکن است خیابانی بمیرد ولی شعله روشنی بخش نهضت آزادیستان خاموش شدنی نیست.

آزادی نمی‌میرد، حقیقت معذوم نمی‌شود.

ما خواهان عدالت و آزادی هستیم. فتح و ظفر با ماست.

شیخ محمد خیابانی

